00055953

Digitized with financial assistance from

on 07 January, 2017

THE

AKBARNAMAH

BY

ABUL FAZL I MUBARAK I 'ALLAMI,

VOL. I.

484

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

BY

55953

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHUROOL CUYUB PRESS.

1877.

INDEX

TO

NAMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

CONTAINED IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. I.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ

LIBRARY OF THE BOMBAY BRANCH OF THE ROYAL ASIATIC

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1927

00055953

دفتر اول

از

اکبر نامه

تصنیف

علامهٔ زمانه شیخ ابوالفضل علامي بن شیخ مبارک ناگوری

بتصحیح

جناب - فضیلت‌مآب - واقف دقائق قواعض نکات - عارف حقائق رموز و اشارات - دادهٔ بدائع معاني
و صنائع بیان - داغنه فصحاء دهر و بلغاء زمان - ماهر حکمتهای طبعي و عملي

مولوی آغا احمد علي

جناب - فضائل‌انتساب - نوردیدهٔ حکمت و دانشوري - نور حدیقهٔ صنعت و هنر پروري - عرائس ابکار افکار صحبت را
غازهٔ پیرایي - عجائس انوار اسرار دقیقه را جلوه‌آرایي - مرکز دایرهٔ فصاحت و بلاغت - مردمکِ
بامردمکِ بداعت و براعت - صاحب ذوق سلیم - وطبع مستقیم

المولوی عبد الرحیم

مدرسین مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف اشیاتک سوسیٹی بنگاله

در مطبع

مظهر العجائب المعروف به اردو گائیڈ پریس واقع

کلکته

در سنه ۱۸۷۷ع از طبع اجامهٔ نو برآمد

بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران حمد و ثنا ایثار مبدعی که ذاتش را بردهٔ غیبت بسدید - و صفاتش را بردهٔ شهادت بپوشانید - آسمان با آن علوّ شان اسفلین زیفدایست از نصر خلقتش - زمین با این وسعت و تمکین سنگ پارهٔ ایست از صفّهٔ صنعتش - زمان بادے ست از چمن قدرتش - جهان منظرے ست از گلشن حکمتش • نظم •

• بروں ذاتش از علم کروبیان • فزوں وصفش از شرح افلاکیان •

• بآں کی رسد فکر نوع بشر • که قاصر ز درکش عقول عشر •

و تحیّات صلوات نثار شافع که وجودش فایق است بر اهمیّت از همگی مهمّات جهان و نورش سابق است در اقدمیّت از سایر انوار زمین و زمان - نقص قدمیش خورشید را در سمای رسالت و پیغمبری - ذات باکمالاتش درست ست بر تاج هدایت و رهبری • نظم •

• نبیّے که شاه دوعالم هم اوست • صفیّے که بادیه و خاتم هم اوست •

• کریمے که دین است انعام او • یتیمے که نجم است از نام او •

و نفائس درود و شرائف صلوٰة بر آل و اصحاب کرام که منارگان اند از آسمان هدایت و رطب چیدان اند از نخلستان ولایت • نظم •

• شموعے که دین خانه روشن ازان • جهان روشنی یافت از نورشان •

• چه بودند گنج معانی همه • پُر از گوهر و لعل دینی همه •

اما بعد بر ضمائر دانش مظاهر مستبصران کارخانهٔ ایزدی مخفی نیست که اگرچه [نعم الٰہی را (که بر نوع بنی آدم از مبدأ فیّاض افاضه شده است) پایانے نیست - و بپیداست که شکر یک نعمت ازاں تعمتهای نامتناهی از طاقت بشری بیرون] امّا تعمت نطق را (که افاده و استفاده و افاضه و استفاضه بآں منوط و مربوط است) پایه بلند ماخت - چه همین نطق است که بواسطهٔ آن جبریل امین پیغمبران را از تشریف وحی از جناب کبریا مشرّف فرموده اند (اگرچه آن نوع دیگر باشه از نطق) و همین نطق است که بواسطهٔ آن پیغمبران بزرگوار را بادیهٔ غوایت را بشاهراه هدایت کشیده - همین نطق است که بواسطهٔ آن ارسطاطالیس لوای حکمت بر عرصهٔ جهان افراخته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن بطلموس و اقلیدس آوازهٔ دانش بگوش عالمیان

انداخته - همین نطق است که بواسطهٔ آن فردوسی و نظامی اکلیل یکتائی را بالای دانش گفتارها پیرامته - و همین نطق‌هاست که بواسطهٔ آن ابوالفضل علامی اظهار جوهر حقیقت و کاردانی کرده * واتکای خود مسند وزارت اکبر را آرامته - چه اکبر بے سکندرے - و چه علامیئ - ارسطوئے الحق جلال الدین محمد اکبر پادشاه از همگی فرمان‌روایان هندوستان در داد بخشی و عدالت گستری گوی سبقت ربود - و میت آئین معدلت و نیکو قوانین سلطنتش راهنمای دور و درازِ اقصای ممالک شرق و غرب بپیمود - امّا این همه لوای اقبال بر افراختن و کوس اجلال نواختن بیشتر از مغز معامله دریافتن و عنان بسوی تدبیر صایب ثاقبِ علامی نهامی بود * * بیت *

* نه اکبر بر سریر سلطنت ماند * که علامی بکلکش مملکت راند *

و سخن نفس العمری آنکه اکبر پذاته پادشاه عاقل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شعار بود معامله فهمی و حقیقت ورزی ابو الفضل گوش هوش او را افزود * نظامی *

* وزیر چنین شهریار چنان * جهان چون نگیرد قرار جهان *

آمدم بر سر مدّعا * پوشیده نماند که این نسخهٔ نامی و این صحیفهٔ گرامی (که از گفتارهای دانش معمور است - و هزاران گنجینهای معانی دران مستور) یعنی کتاب اکبر نامه (که قطره ایست از دریای علم ابو الفضل علامه) بارے (بمطبع اقبالمند والا گوهر - منشی نول کشور بفرمان صاحب الحکومة و الایالة * مهاراجهٔ پٹیالة) مطبوع شده بود - امّا بسبب اغلاط فاحش نا مطبوع برآمد - بصورت مرغوب بود - و بمعنی معمور از عیوب * بظاهر سنجیدگی داشت و بباطن نا پسندیدگی - باز برای ایشیاتک سوسایٹی کلکته بصوابدید والا جناب معالی القاب (صاحب المفاخر الابهیّه - و المآثر السنّیه - مجمع المحامد العلیّه العالیه - منبع المناقب الجلیّه العالیه - رافع اعلام العلوم العقلیّة و النقلیّه - ماحی هراذق الفنون الادبیّة و الحکمیّه - قدوة الفضلا زبدة العقلا - فخر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمائم - خلاصهٔ اعیان جهان - نگارهٔ فوئینان زمان خداوند سجایای رضیّه - صاحب صفات رضیّه - درّ یکتای فضائل و حکم - لعل بے بهای جلائل شیم شمع معالم دانش و سخن پروری - زیب دهٔ مجالس بینش و هنر گستری - دریای ناپیدا کنار دقائق معانی - بحر محیط سخن سنجی و نکته دانی * والا گوهر عالی تبار - جوهر شناس معدلت دثار * . نظم *

* شاه سریر علم و چه شاهے ست دربرین * ماه منیر فضل و چه ماهے ست ماه دین *

* دانش بعد بدید خداوند و جا گرفت * امّا ندید هیچ مقامے گزین چنین *

* صدر صدور جمع کرام است در عطا * فعل فحول بزم هنرها ست بالیقین *

ملجای ارباب تدریس و تعلیم - ماوای اصحاب تعظیم و تفخیم - فرد افراد الزّمن - الصّاحب بیچ بلخمن - حاکم المدرسة الکلکتیّة العالیه - الذي ما نال احد ممّن سبقوا من الحکّام الماضیة ما ناله من فضائل جلیلة جلیّة - و شمائل مرضیّة * * بیت *

* و هذا و آن کان الاخیر زمانه * آتٍ بما لم تستطعه الاوائل *

لا زالت سحب اعطاءه ممطره - و نخل اجداءه مثمره - و شوارق الطافه طالعه - و بوارق اعطافه لامعه و ریاض افادته ناضره - و انهار افاضته باهره - الی یوم النّشور) زبور طبع می پوشد *

دانستنی ست که نزد مصحّح ده نسخهٔ اکبرنامه (که موسوم به ا ب ج د ه و ز ح ط ی است - و تفصیلش بذیل این دیباچه رقم پذیر میشود) موجود است - امّا همگی نسخها قلمی اند - سوای نسخهٔ ز که مطبوع است - و لیکن سنگی - که آن هم حکم قلمی دارد و آن همان است که تبدیل ازین کیفیت طبعش بمعرض بیان آمده - و معلوم است که قلمی نسخها مملو از اغلاط می باشند - که کاتبان ساده لوح را نظر بر حسن صوری ست - که عبارت از خطّ خوب است - نه بر حسن معنوی - که عبارت از عبارت نیک و صحّت - و بالجمله باعانت این نسخهای دهگانه در تصحیح آن سعی بے حد و مر و جهد بیشتر از بیشتر (که مزیدے بران متصوّر نیست) بکار می رود *

دیگر بوضوح پیوندد که جزو اوّل و دوم (یعنی بیست و چهار نام) از آئین دفتر این کتاب بتصحیح ماهر اسرار خفی و جلی المرحوم مولوی آغا احمد علی (سقاه الله من عین تسنیم - و ادخله جنة النّعیم) چاپ شده بود که مولوی موسی الیه داعی حق را لبّیک گفتند - باقی بتصحیح الرّاجی الی رحمة ربّه الکریم - العاصی عبد الرّحیم - و تحسین تائید ملازمان جناب پرنسپل صاحب بهادر ممدوح در تحقیقات بعضے اسماء و نوادر لغات (که جناب افاضت مآب را درین باب نیز ید طولی ست) از حلیهٔ طبع محلّی گردید - و دفتر مذکور بترتیب لایق مرتّب شد * شعر *

* فلو قبل مبکاها بکیت صبابة * بسعدی شفیت النّفس قبل التّندّم *

* و لکن بکت قبلي فهیّج لي البکا * بکاها فقلت الفضل للمتقدّم *

انشاء الله تعالی اگر چندے حیات مستعار و نا کنده و طایر روح درین چمن بوقلمون قالب خاکی خرامد در تصحیح و تحقیق دفتر دوم نیز سعی موفور و کاوش بے وهن و فتور بر روی کار خواهد آمد و هرگز تقصیر و توانیدم دران راه نخواهد یافت - و بالله التّوفیق - و علیه التّکلان فی التّحقیق *

* تفصیل نسخهای دهگانه *

(ا) این نسخه کامل است - یعنی تا آخر سال پنجاهم از جلوس اکبر پادشاه - ازان

فورت ولیم کالج - بسیار سهو و اغلاط از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کتابت دران مندرج نیست اما بعد سال هفدهم در صفحهٔ (۶۳۲) تاریخی از کاتب مرقوم است - و آن چنین است • در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر سنه هجری ۱۲۰۹ یک هزار و دو صد و شش موافق سنه ۴۵ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت •

(ب) این نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ایضا ازان فورت ولیم کالج - در اغلاط بد تر از اولین - در آخر این عبارت مرقوم است - روز شنبه تاریخ سیوم شهر رمضان المبارک سنه ۹۰ (همین صورت) از جلوس والا •

(ج) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان فورت ولیم کالج - فی الجمله صحیح است - تاریخ کتابتش نامعلوم •

(د) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلی ست - فی الجمله صحتے دارد - تاریخ کتابتش نا معلوم •

(ه) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان ایشیاتک سوسایٹی کلکته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتش مرقوم نیست •

(و) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان عالیجناب مولوی کبیر الدین احمد صاحب مالک مطبع اردو گائیڈ شاعت فیوضه - اغلاط بسیار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاریخ کتابتش چنین آورده - بتاریخ غرهٔ ربیع الثانی سنه ۹۰ چهل و شش جلوس صاحبقرانی اورنگ زیب پادشاه غازی راقم الحروف شیخ مصطفی انصاری - حسب اشارهٔ میر عطاء الله کشمیری تحریر یافت •

(ز) این نسخه مطبوعهٔ منگی ست - تا آخر سال چهل و ششم - اغلاط بسیار دارد - چنانچه پیشتر ایمائے بدان رفته • تاریخ طبعش پانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجری •

(ح) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانهٔ دهلی - اگرچه دفتر اول در صحت یکتائی دارد - اما از ابتدای دفتر دوم سهو و اشتباهے راه یافته - تاریخ کتابتش نامعلوم •

(ط) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلی - اغلاط در سے پایان - در آخر چنین مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰ (همین صورت) جلوس اکبر پادشاه غازی •

(ی) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانهٔ دهلی فی الجمله صحیح است - در آخر چنین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط •

• التعریف الاتم - عبد الرحیم •

فهرست دفتر اول از اکبرنامه

(اذکار)	(صفحات)
ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی	
که پیش از ولادت با سعادت حضرت	
شاهنشاهی ظهور یافته — — — —	۱۱
ذکر طلوع نیّر اعظم و سطوع سعد اکبر	
از سمای سعادت یعنی ولادت حضرت	
شاهنشاهی ظل الٰهی — — — —	۱۷
ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت	
ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب	
یونانی ثبت یافته بود — — —	۲۳
تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت	
شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز	
مختار شاهان هندوستان — — —	۲۷
ذکر زایچهٔ سعادت ارقام که علامهٔ الزمانی	
عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی	
استخراج نموده — — — — —	۳۱
شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل	
بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک	
قرون و ادوار است — — — — —	۳۶
صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا	
الیاس اردبیلی موافق زیج الغبانی —	۴۰
بیان حکمت در اختلاف میان حکمای	
یونان و منجمان هندوستان دو طالع مسعود	*
حضرت شاهنشاهی — — — —	۴۱
تصویر اسامی گرامی و ایهای سعادت پیرای	
و توابل روحانی توالب حضرت	
شاهنشاهی — — — — —	۴۳
ذکر بعضی از تواریخ بدیعهٔ ولادت	
سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی —	۴۷
شکرگذاری و والد ماجد این شکرف نامه ابوالفضل	

(اذکار)	(صفحات)
بر دریافتهٔ زمان سلطنت و دوام ملازمت	
حضرت شاهنشاهی — — — —	ایضا
ترتیب انساب معالی القاب و تلفیق	
اسامی گرامی آبایی کرام حضرت	
شاهنشاهی — — — — — —	۴۸
ذکر احوال آدم علیه السلام — — —	۵۲
شیث علیه السلام — — — — —	۵۳
انوش — — — — — — —	۵۴
قینان — — — — — — —	ایضا
مهلائیل — — — — — — —	ایضا
یرد — — — — — — —	۵۵
اخنوخ — — — — — — —	ایضا
متوشلخ — — — — — — —	۵۶
لمک — — — — — — —	۵۷
نوح — — — — — — —	ایضا
ترک — — — — — — —	۵۹
الغبیه خان — — — — — —	ایضا
دیسباتوری — — — — — —	ایضا
کیوک خان — — — — — —	ایضا
الغبیه خان — — — — — —	ایضا
منغل خان — — — — — —	۶۰
قرا خان — — — — — —	ایضا
اغوزخان — — — — — —	ایضا
کن خان — — — — — —	۶۱
آی خان — — — — — —	ایضا
یلدوز خان — — — — — —	ایضا
منکلی خان — — — — — —	۶۲
تنگیز خان — — — — — —	ایضا
ایلخان — — — — — —	ایضا

قیاں ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
تیمورتاش ـــ ـــ ـــ ـــ ۶۳
منکلي خواجه ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
یلدوز خان ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
جوینه بهادر ـــ ـــ ـــ ـــ ۶۴
حضرت عصمت قباب قدسي نقاب
آلغوا ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
بوزنجرقاآن ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ۶۷
بوقا خان ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
توتمیرین خان ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
قایدوخان ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
بایسنغرخان ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ۶۸
توسته خان ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
قاچولي بهادر ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
ایرده سچي برلاس ـــ ـــ ـــ ـــ ۷۰
سوغو چنچین ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
قرا چار نویان ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ۷۲
انجل نویان ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ۷۶
امیر ایلنگر خان ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
امیر برکل ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ۷۷
امیر طرقاي ـــ ـــ ـــ ـــ ایضا
صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا
والدین امیر تیمور گورکان ـــ ـــ ایضا
جلال الدین میرانشاه ـــ ـــ ـــ ۸۱
سلطان محمد میرزا ـــ ـــ ـــ ـــ ۸۲
سلطان ابوسعید میرزا ـــ ـــ ـــ ایضا
عمر شیخ میرزا ـــ ـــ ـــ ـــ ۸۳
حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازي ۸۶
محارنهٔ حضرت گیتي ستاني فردوس
مکاني با سلطان ابراهیم و ترتیب
صفوف نبرد ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ۹۵

کذگاش نمودن حضرت گیتي ستاني
و گرفتن حضرت جهانباني یورش
شرق رویه بر ذمهٔ اخلاص خود ـــ ـــ ۱۰۲
ذکر بعضي ازسوانح ایام مال معادت اتصال
و خبر طغیان رانا سانگا ورصول حضرت
جهانباني بحضرت گیتي ستاني ۱۰۳
مصاف نمودن حضرت گیتي ستاني
فردوس مکاني برانا سانگا و رایات فتح
افراختن ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ۱۰۵
رخصت حضرت جهانباني بکابل و بدخشان
و نهضت موکب جهان نورد حضرت
گیتي ستاني بمستقر خلافت ـــ ـــ ۱۱۱
حضرت جهانباني جنت آشیاني
نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازي ۱۲۰
ذکر آمدن میرزا کامران ازکابل بهپنجاب ۱۲۳
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني بتسخیر بنگاله و فتح آن
عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت ـــ ۱۲۶
ذکر نهضت حضرت جهانباني جنت آشیاني
بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر
و فتح آن ممالک ـــ ـــ ـــ ـــ ۱۳۰
گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال
فاسد ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ۱۴۲
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني به تسخیر بنگاله و فتح آن
ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه
درین میان روی نمود ـــ ـــ ـــ ۱۴۷
ذکر احوال شیر خان ـــ ـــ ـــ ایضا
گرفتن شیر خان قلعهٔ رهتاس را ـــ ۱۵۳
توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني از دارالخلافهٔ آگره بعمت
ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیر خان

و مراجعت بعد از محاربت و سوانح
عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته — ۱۶۲
رسیدن نوید ولادت مسعود حضرت
شاهنشاهي بحضرت جهانباني جنت
آشياني و تلمهٔ سخن — — — — ۱۸۳
ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهي
که عقول کرامات و دیباجهٔ مقامات
تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت — ۱۸۶
توجه موکب حضرت جهانباني جنت
آشياني بقندهار و از انجدود سفر حجاز
گزیدن و آهنگ عراق کشیدن — — ۱۸۸
ذکر مجملے از احوال خسرو سآل شیر خان ۱۹۵
ذکر مجملے از احوال میرزا حیدر — ۱۹۶
ذکر مجملے از احوال میرزا کامران — ۱۹۹
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بخراسان و عراق و آنچه
درین سفر روی نمود — — — — ۲۰۲
فرمان شاه طهماسپ بجاکم خراسان — ۲۰۹
مراجعت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از عراق و آمدن حضرت
شاهنشاهي از قلعهار بکابل — — — ۲۲۴
غلبهٔ حضرت شاهنشاهي درکشتي گرفتن
با ابراهيم میرزا و بدستیاری بخت
نقارهٔ اقبال نواختن — — — — ۲۲۶
وصول موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بدگرم سیر و فتح قلعهٔ بست ۲۲۷
رسیدن موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بقندهار و محاصره کردن
و فتح نمودن — — — — — — ۲۲۸
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از قندهار بتسخیر کابل
و فتح آن ممالک — — — — — ۲۳۸
آرایش جشن دولت پیرای خجسته سور
حضرت شاهنشاهي و آئین بستن بآئین
اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال
بوستان دولت — — — — — — ۲۵۶
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بتسخیر بدخشان و فتح
آن ولایت و آنچه دران ایام روی نمود ۲۵۰
پرده گشائی اسرار حکمت در گرد فتنه
انگیختن میرزا کامران و تسلط او برکابل ۲۵۵
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از بدخشان بکابل
و محاصرهٔ آن — — — — — — ۲۶۰
ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهي
و فتح کابل — — — — — — — ۲۶۵
مکتسبه نشستن حضرت شاهنشاهي
و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود — ۲۷۰
نهضت موکب جهانگشای حضرت
جهانباني جنت آشياني ببدخشان
و یفتح و فیروزي رجوع بکابل — — ۲۷۳
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني ازکابل ببلخ و رجوع عالي
از بے اتفاقي میرزا کامران و نفاق
امرا بکابل — — — — — — ۲۸۵
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از کابل و محاربه بمیرزا
کامران و دیگر وقائع عبرت افزای — ۲۹۴
محاربت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از بدخشان و محاربه
با میرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال بکابل ۳۰۲
اختصاص یافتن موقع چرخ بحضرت
شاهنشاهي و تفاؤل نمودن درپیشان
بساط آگاهي — — — — — — ۳۰۶

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
باطفای نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر ۳۰۸
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني بتسکین شورش میرزا کامران
بار دیگر و شهادت میرزا هندال — — ۳۱۱
اختصاص ولایت غزنین بحضرت
شاهنشاهي و ارتفاع مفرّات بعضی
مستعدان دولت بخدمت والا — — ۳۱۵
عزیمت حضرت جهانباني جنت آشیاني
از بهسود بر سر قبائل ارغانان که کمینگاه
فتنهٔ میرزا کامران بود و فرار او بهندوستان ۳۱۹
توجه حضرت شاهنشاهي بغزنین و آن
سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسماني
بخشیدن — — — — — — ۳۲۱
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني به بنگش و تادیب
گردن کشان و لوای عزیمت افراختن
بهندوستان و بدست آوردن میرزا کامران
و مراجعت بکابل و دیگر سوانح — — ۳۲۲
توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني بقندهار و مراجعت
بدولت و اقبال — — — — — ۳۳۲
مجمل از سوانح و حوادث هندوستان که
در ایام هرج و مرج روی نمود — — ۳۳۶
احوال هیمو — — — — — — ۳۳۷
یورش جهانگشای حضرت جهانباني جنت
آشیاني بتسخیر هندوستان و فتح آن
بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهي — ۳۴۰
ظهور کرامت عالیه و بشارت عظمی از حضرت
شاهنشاهي و دیگر سوانح اقبال — — ۳۴۷
نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي
بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت
جهانباني جنت آشیاني — — — ۳۵۵
ذکر تتمهٔ احوال سعادت مآل حضرت
جهانباني جنت آشیاني و شرح بعضی
از جمائل مخترعات و قوانین آنحضرت ۳۵۶
پرتو انداختن صفر عالم تقدس بر سریر آت
باطن حضرت جهانباني جنت آشیاني
و صافر شدن بآن عالم — — — — ۳۶۲
سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي
از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت
جلوس مقدس — — — — — ۳۶۶

بسم الله الرحمن الرحیم

اللّٰه اکبر این چه دریانتیست ژرف - و شناختیست شگرف که حقیقت‌پذیران دقیقه‌رس و روشن‌ضمیران صبح‌نفس که باریک‌بینان جداول آفرینش و پرکارگشایان لوحهٔ دانش و بینش اند در ترکیب عنصری و پیکر هیولانی نقطه‌ئی گرانمایه و گوهری واالطبع که در کلبهٔ قیمت نگنجد - و میزان قیاس برنسنجد - و بمکیال گفت درنیاید - و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست متحرک و هوائی متموج نیافته اند - و چرا چنین نباشد که مرانجام دارالملک معنی بے دستیاری آن امکان نپذیرد و معموری خراب‌آباد صورت بے صدگاری آن در اندیشه نگذرد * مثنوی *

این چه سخن بود که شد آشکار * پرده برانداخت ز هژده هزار
نیست درین بزم بسر مستیش * نوبت حریفی بزبردستیش
کارگها اوست درین کارگاه * صدر نشین اوست درین بارگاه
هرچه درآمد بدل اهل هوش * دل بزبان گفت و زبان زد بگوش
از در دل هم بدر دل رهش * ناطقه و سامعه جولانگهش
ماه سخن را برصدگاه هوش * مشرق و مغرب زبانست و گوش

چنانچه بپایهٔ والی آن بفرزانگان آسمان نتوان رسید بپای بادپیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن قدم نتوان زد - آتشی مزاجیست بادنهاد - خاکی طبیعتی است آبنما - منبعش آتشکدهٔ دل - اوج پروازش نزهتگاه[1] هوا - گرمی بازارش بآب - آرامگاهش صفحهٔ خاک - مرتبه‌شناسان صفوف عزت فراخور دید و دریافت خود چنانچه میفرماید انجمن معنی بل خلف الصدق دل دانستند - موید موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر بل ابوالآبای ضمیر انگاشتند - خاصه سخنی که زیب فهرست نسخهٔ مفاخر و زینت دیباچهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدح کدخدای آسمان و زمین و حمد دادار

---

(۱) نسخهٔ [ز] برمگاه -

جان و تن آمرزن - هم آغاز را پایهٔ مرفرازی - و هم انجام را پیرایهٔ دلنوازی - هم قافله‌سالار سخنوران و هم شهریار سخنوری - چراغ کلبهٔ تاریک‌نشینان - انیس وحدتسرای خلوت‌گزینان - دردافزای باطن مشتاقان‌کوی خداجوئی - مرهم‌بند ناسور خستهٔ‌درونان کنج ناشکیبائی - نوشدارویِ شورابه‌نوشانِ اشکِ حسرت - موسیائی‌شکستهٔ‌لانِ زاویهٔ خاموشی - وزم‌آرای دلورانِ هنگامهٔ عشق - بزم‌افروزِ معشوق‌مزاجانِ بارگاه اطمینان - تشنه‌لبانِ دریافت را استسقاءبخش - گرمنده‌دلانِ بادیهٔ جویائی را جوع‌افزا - ازنخجاست که خرده‌پروران بیدردل با همه سرامیدگیِ شوق و بی‌آرامیِ شغف دست فکرت از دامنِ هودج کبریا کوتاه داشته تشنه‌لب و آبله‌پای هزاران جوش و خروش درخود فروخورده مهرِ خموشی برلب نهاده اند - و بدستیاریِ انصاف پای‌ادب در دامنِ عجز پیچیده در انچه شایانیِ آنرا از عطیّهٔ خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده‌اند * شعر *

راهِ کمالِ ترا حرف و نقطِ ریگِ دشت * عالمِ علمِ ترا شهرِ سخن رهزنا

بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند * لطمهٔ حیرت برو میلیِ جهل از قفا

یعنی هوسِ ایزد بچون از احاطهٔ امکان بیرونست - و ستایشِ خداوند بیهمال از احصای اکوان افزون -

* مثنوی *

حدیثِ انچا که از یزدان‌شناسیست * هوسِ اندیشیُ ما ناسپاسیست

تو جرأت‌بین که همت میزند جوش * که گیرد قطره دریا را در آغوش

نه پنداری که حرفش در کتابست * که این حرفِ کتاب و ماهتابست

سخن را چند باشی محمل‌آرای * بهمت‌آویز عجز انجا بنه پای

هرگاه زمینیانرا باآسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود - و خاکیانرا با افلاکیان راه سخن مسدود باشد مکانیانرا بلامکانیان چه نسبت خواهدبود - تا حصّهٔ من ذرّهٔ خاک‌نشین با نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد - محبوس مطمورهٔ امکان و حدوث را بادیه‌پیمائی عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام یارا خزّهٔ سرگشتهٔ بی‌سررپا را در شعشعهٔ نیّر جهان‌افروز بجز هواداری چه بهره - و قطرهٔ شبنم را با بحرِ زخّار و ابرِ مدرار بجز قدف خشک‌لبی چه نسبته - هیهات اگر ذرّه ازان فروغ‌بخش انجمن هستی گردد اگرچه اورا نمیشناسد و اورا نمی‌گوید امّا ازو میگوید - و اورا میجوید - لیکن تنگنای ظلمت را با ساحت نور چه‌نسبت - و عدم مطلق را باوجودِ بحت چه مناسبت - آفریده هرگاه از آفریننده کامیاب شناسائی نتواند شد تا دمی چند در هوای ثنای بدائع مکنونات او زند - یا قدمی چند در صحرای

---

(۲) نسخهٔ [ا] محفل‌آرای -

ادراک مخزونات او نهد. اورا در معرض عتابش آفریدگار درآمدن چگونه سزد - بازنایافته را از خلوتسرای سلطان سخن گفتن خودرا در صفحهٔ انام انداختن - و سخرهٔ هنگامهٔ عوام ساختن است -

* مثنوی *

پای سخن راکه دراز است دست * هنگ سراپردهٔ تو سر شکست

گرچه سخن فربه و جان پرور است * چونکه بخوانی تو رمد لاغر است

ای برتر از کرسی عقول و اوهام - و ای والاتر از ساحت عناصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات نابخشیدنی معلوم شدکه مپاسداری بر همّت ما لازم نکردی - و چون نعمت بی‌ملتها عنایت نکردی مغبون شدکه بر ذمّت ما شکرگذاری واجب نفرمودی - چون در گفتار بسته دیدم درگاه کردار گشوده یافتم - بخود بخشود گفتم که اگر توانائی سخن‌سرائی نداری و باده‌پیمائی نمی‌توانی کرد آزرده مباش - که این طریق چرب‌زبانان تهیدست است که لفظ را بفریب دلآنگی ببهای معنی فروشند - حمدی که از روی فرمان جهان‌مطاع سلطان خرد بر ذمّت گرامی خانوادهٔ امکانی واجب شمرند آنست که گوهر شب‌تاب خرد را که از بخششهای مهین مدبّر قیّاضست چراغ روشنائی ساخته در رخت‌وردب عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظمان کارگاه قضا و قدر نبردی از افراد بنی‌آدم را در لباس تجرّد و تنهائی داشته اند نخستین کمر همّت در اصلاح خود بندد - آنگاه در تلاح دیگران کوشش نماید - و اگر بجانب جمعیّت‌آباد تعلّق و تکثّر که در سلسلهٔ نظام کون و فساد ازاین‌هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانروا ست اصلاح دیگرانرا بر اصلاح خود مقدّم دارد که مقصود از شبانی پاسبانی رمه است - و غرض از سلطانی نگاهبانی همه - و اگر فرمانبردار است نخستین بر اوامر مَنْ لَّه الامر اقدام نماید - پس نهانخانهٔ دل خودرا از غبار خواهش گزان‌پای و خشم مهلک‌سر پاک سازد - تا باین زیست و وقار بمقامش حاضر بیچون و پروردگار درون و بیرون منخلق و منحقق گردد *

چون میان من و دل سخن بانجا رسید عقل سرگردانرا منزل از دور نمود - اندیشه را وقت بقدرسه خوش شد - خاطر حیرت‌زده اگرچه از دشواری و دراز راه آزردگی داشت آما از آهنگ سازراه و نوید وصول خوشوقت گشته بود که ناگاه دل دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الٰهی نه آنست که صفات کمال اورا دریابد - و آنرا بدرگاه او نسبت دهد - یا نعمتهای بی‌انتهای قدم را در شمار آورد - و در برابر آن متاع ستوده‌گیی حدوث آلوده خودرا پیش کشد - تا این را از حوصلهٔ بشری برتر داند و از پس‌ماندگان پیشگاه قیاس گذاری باشد - یا آنکه خویشتن آرائی خود را ثناخوانی الٰهی نام نهد - و از ثار بیکی راه و باریکی مقصود اعتبار خاطر گردد - و طبع حیله‌جوی این را غنیمت دانسته از همه باز ماند - و آغاز در آنچه حیله‌ساز وقت آنرا مقصود را نموده است نماید - بلکه

مراد از حمد آنست که ایی نفس سپاس دوست خودآرای خودفروش را بر آستان بندگی در پایهٔ نیاز و سرافکندگی داشته از طاق نظر خودبین خویش افکنده - تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود - و ظاهر و باطن او بفروتنی و بی‌سرمایگی پیرایه گیرد - تا شایستگی کنار مقصود را سزد - و بحمد دادار جان آفرین گراید - و چون این متاع سپاس گذاری در بنگاه بشری فراوان - علی الخصوص در معامله‌جای این راقم بی‌اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم - و از شکر سرمدی تقاعد کنم - همان بهتر که از آفت سکراندوزی این خودستائی برآمده خود را آماده سپاس بلند اساس گردانم - ازانجاکه مقصد بلند بود - و مطلب ارجمند - زبان سخن ساز را دل رخصت نمیداد - و دل معامله‌فهم از حیرت سر بر نمی آورد - نه فطرت میگذاشت که مثل نادانان هنگامهٔ تقلید بدستیاری حرف و صوت در پیشگاه ثناخوانی خداوندی جل جلاله درآمده باستعارات مستعار و عبارات مبتذل خرسند گردد - و نه همت سپاس دوست راضی میشد که مثل دانایان کم‌حوصله دل از جست‌وجوی او بازداشته لب از گفت‌وگوی او برنبندد - و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق مستمر دارد عجز را نمونهٔ خود را از نیک‌اندیشان راست‌گوی ظاهر کند - زمانی دراز درین اندیشه ماندم نه سر خروشیدن بود - و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی اوست درسی از روشنائی گشودند - و دل هرزه‌گرد را گردین امید بکمند مقصود بسته آمد - پیام آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش‌طراز نگارستان معنی کتاب تصنیف نیکنامی که دیباچه را بحمد آرایش دهی - حال فرمانروای زمین و زمان گوهر تاج پادشاهان مینوسپهر و سپاس ایزدی بتحریر میبرد - و نیایش خدای بتصویر می‌آید - حمد را حمد نمی باید - چه مصنوعات صانع بر کمال حمدیت از دادار پاک که بزبان بیزبانی ادا شده - آگاه‌دلان آبادباطن را بدریافت این پذیرائی نور مطلق میگرداند - و بسایهٔ بلندپایهٔ حامدیت که بالذات منصب والای بزرگ‌نهاد وجوب وجود است میرساند - و پیداست که در عالم عنصر عظیم‌تر اثر و شریف‌تر گوهر سه از وجود گرامی پادشاهان والاشکوه که سرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدستیاری همت قدسی اعتصام ایشانست نشان نداده اند - و یقین که جهانی به تنگ مهربان - و صبوم عالمی بشخصی گذاشتن جهان معنی دور نهادنست بلکه جان جهان معنی ساختن - خصوصاً گیتی آرائی که آهنگ دریافت شمایم بهارستان معنوی داشته بر سریر کامروائی مرزبانه باشد - سیما خدیو زمانی که باین دو حالت شگرف از سرچشمهٔ باطن میراب دل و شاداب خاطر شود - خامهٔ آن قبلهٔ گاه خداآگاهان که بنائید ایزدی آزین مراتب فراتر شده رنگ‌آمیز نگارین

---

(۳) نسخهٔ [ب ز] ازوست -

خانهٔ معانی و بزم‌افروز شبستان حقائق شده محرم خلوتکدهٔ شهود و انیس صفیرصرلی وحدت گشته ببخت بیدار بر تخت اقبال نشیند - و فرمانروائی صورت و معنی و عقده‌گشائی ظاهر و باطن بدو تفویض یابد - چنانچه طرازندهٔ اورنگ شاهی - و فرازندهٔ لوای ظل اللهی زمان مسعود مامت که مجموعهٔ نقشبندان‌فهم و خرد - دل گارنامهٔ صفحه‌نگران ازل و ابد است - با چنین اسباب فراوان حمده حقیقی که تو داری چگونه دربن تنگو سرگردان ماند - از شنیدن این پیام روح‌پرور صبح‌دولت دمید - سرمایهٔ سعادت جاوید میسّر شد - دیدهٔ امید روشن گشت - عالم صورت رواج گرفت - ملک معنی ابتهاج یافت - تامی مقصود بدست افتاد چهرهٔ مطلوب در نظر آمد ۞

سبحان‌الله این چه سرّیست بدیع که در کتابهای روزگار عباس دادار باك برای زیور کتاب می‌آرند و درینجا کتاب را برای ثنای ایزد جان‌آفرین می آرایند - در صحائف جهانیان حمد را بطفیل مقصود بر زبان میرانند و دربن شگرنامه مقصود را بطفیل ستایش مینگارند - در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود - و دربن تازه بارگاه خردشاهراه فتاحوانی کردار است - سوابق در محامد الهی بسخن انجا می برنند - و دربن دیباچهٔ بدیع‌رقم بانسان کامل که پادشاه حق‌پرست است پناه می برند - یعنی آن خدیو جهان که بدولت خداجوئی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست - و در نرگهٔ ارباب تجرّد و اصحاب تعلّق محبّت پدید آمد - و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت - غفلت که راه مخالفت هشیاری میبرست باز آمده از ملازمان شعور است - تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شورانگیزی میکرد امروز طیلسان تحقیق بر دوش گرفته از معتمدان درگاه است - خودپرستی کورباطن که خدابرستی گذاشته خلق‌پرستی کردست - چشم بینا یافته سرانگنده و شرمنده بعبادتگاه ایزدپرستی درآمد - حسد ناتوان‌بین که باد ماخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته با دادار دانای توانا دم منازعت میزد خرد رهنمائی حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عظمت و طبقهٔ مساعدان جنود قدرتست - درد طلب که صحت ابدی همان تواند بود از لنگی به پیکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمان دانش‌افروز چراغ شبستان عالم - فروغ دودمان آدم - پرده‌برانداز اسرار غیبی - جهروگشای صور بی‌عینی است - و چگونه این در نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی - قاسم ارزاق بندگان الهی - باریک‌بین دقایق موشکافی - صاحب‌عیار جواهر سرّاندیست - تا در عالم وجود پیشوائی ارباب تجرّد که رابطش خوانند و معتقدانی اصحاب تعلّق که ملطنتش نامند جدا جدا بود - درمیان بغی‌نوع کشاکش اختلاف بواطن را سرمایه داشت - امروز که از بلندپایی و پیش‌بینی و

فراخ‌حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب گرانمایه که
سررشتهٔ انتظام صورت و معنی است باین گزیدگشای کنوز خردمندی و کلیددار خزاین خداوندی
عنایت شده - اگر وجود مقدّسی او این خاصیّت نبخشد هرآینه اندکی از بسیار از ممکن بطور بمامن
ظهور آمده باشد - هیچ میدانی که این شعشعهٔ عالمگیر بنفسِ نورانی کیست و قدم میمنت‌پیرای که
این سعادت بخشید - این بدولت نورانیّت و حقانیت پادشاه عالم‌پناه زمان ماست - یعنی آن شهنشاه
معارف‌پناه - مظهر قدرت الٰهی - مورد کرامت نامتناهی - یگانهٔ درگاه صمدیّت - مقرّب بساط احدیّت -
گوهر معدن شاهنشاهی - فصّ خاتم یداللّٰهی - فروغ خاندان گورگانی - چراغ دودمان صاحبقرانی -
صاحب‌سرّ غیبونی - وارث سریر همایونی - مخدّرم تواعد کشورستانی - غرّهٔ ناصیهٔ مهر هدایت - قرّهٔ باصرهٔ
آفتاب ولایت - گرامی‌گاز گوهر آدم - ولیعهد نوّاب اعظم - انتخاب مجموعهٔ قضا و قدر - مقدّمهٔ جنود فتح
و ظفر - لبّ لباب امتزاج لیالی و ایّام - زبدهٔ نتایج عناصر و اجرام - چشم‌چراغ جود و افضال - خال
رخسار سلطنت و اقبال - قوّة الظّهر شخص خلافت - مسرّة الصّدر عدل و رأفت - فروزندهٔ گوهر بخت و
بختیاری - فرازندهٔ پایهٔ تخت و تاجداری - قدردان جوهر خردمندان - قیمت‌شناس گوهر همّت بلندان -
گزیده‌گزای کارفرمایستگان - مرهم‌بند نامور دل‌خستگان - صاحبدل روشن‌رای - جان‌بخش جهان‌پیرای - رنج
مصوّر و عقل مجسّم - عالم‌جان و جان عالم - پوشنده‌پیرهن حق‌بین - طریقت‌پسند حقیقت‌گزین - هشیار خرام
دوام‌آگاهی - پیدارنشین تخت صبحگاهی - یکتای خلوت‌کدهٔ نور - نورافزای نهانخانهٔ حضور - عارف
اطوار سبُل - کامیاب صایع دل - مورد غرائب کرامات - صاحب اعالی مقامات - محرم اسرار سفیدی
و سیاهی - مظهر حقائق کونی و الٰهی - پیدای روابط تقیّدی و اطلاقی - دانای رموز انفسی و
آفاقی - منهل منعطشان زلال وصال - مقصد منحیّران طریق کمال - مظهر نکات شگرف و معارف
گرامی - مورد علوم لدنّی و رموز الهامی - محفل‌آرای سفر در وطن - شمع‌افروز خلوت در انجمن -
زوددرس دیرگیر - بسیاربخش اندک‌پذیر - دیده‌بان سفینهٔ کن‌مکن - سفینهٔ دریای بی‌سر و بن -
دقیقه‌شناس حفظ مراتب - مروی شکاف تقسیم روانب - فرخنده‌رای خجسته‌منظر - فرخ‌طالع
بلنداختر - بردبار گران‌سنگ - صاحب‌نفر عالی‌فرهنگ - خردآرای بخردنواز - دوست‌پرور دشمن‌گداز -
ملک‌گیر عالم‌آرای - عدوبند کشورگشای - صاعد ارایک عظمت و جلال - رافع رمایک حشمت و
اقبال - پاسبان دولت و دین - نگهدار تخت و نگین - طرازندهٔ هفت‌اقلیم - برازندهٔ تخت و دیهیم -
شهسوار صف‌شکن - شاهباز شیرانگن - مجاهد میدان جهاد اکبر - مبارز جولان هفت کشور - مشیّد
بنیان سلطنت و ریاست - موسّس ارکان تربیت و سیاست - معتصم عروهٔ وثقی عقل کامل -
مستوفی حبل متین عدل شامل - در روی بزمگاه تمام‌نظر - در دل رزمگاه تمام‌جگر - در بزم عشرت

ابر دریابار - در رزم نصرت دریای خونخوار - در میدان جرأت سیف مسلول - در جولان جلادت رمح مصقول - دریای موج‌انگیز مالِ عطا - سحابِ آتشبارِ نیسانِ وغا - انفاسش مجموعهٔ گردانِ بزم روح - الطافش مرده‌جلبانِ صبحِ فتوح - عدلش بر اعتدالِ فروردین از طبع خورده‌انگیز - خُلقش بر نسیمِ اردیبهشت از خنده لب‌ریز - عنصرِ وجودش در فتحِ مغلقات مرتاضِ ممتحن - عقلِ سلیمش در کشفِ معضلات مستشارِ مؤتمن - ظاهرش فرِّ جمشیدی و شکوهِ فریدونی - باطنش دانشِ سقراطی و بینشِ فلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دانش با مبدأ فیّاض - دل‌را با زبان دمساز ساخته - وحدت را با کثرت انباز کرده - بیدارش در پاسِ نفس گذشته - همّتش پای بر هوا و هوس مانده - صدقِ معامله اش دکانچهٔ تلبیس و تدلیس برانداخته - عیارِ دانشِ قلبِ زراندود از زر و گوهرآمود جدا ساخته - جلبابِ تجبّر بر مفارقِ غرایم دریده - طیلسانِ عفو بر تارکِ جرائم کشیده - شعشعهٔ جبروت از پیشانیِ عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده - بارقهٔ لطف از ناصیهٔ قهرش زبانهٔ نور برکشیده - صولتش جگرِ سنگینِ جانان گداخته - هیبتش زهرهٔ آهنینِ جگران آب ساخته - دلتنگیِ روزگار اثرے از گردِ ابرویش - گشادگیِ زمانه پرتوے از شگفتگیِ خُویش - دعایِ بقایش بزبانِ خرد و بزرگ مقام گرفته - مهر و وفایش بر دلِ برنا و پیر آرام یافته - بلندیِ نامش نامورانِ اکناف را پست کرده - تمکینِ دولتش سرانِ اقطاع را از دست برده - طنطنهٔ اقبالش گوشِ هوشِ ملاطینِ آفاق باز کرده - کوکبهٔ جلالش چشمِ اندیشهٔ ملوکِ طوایف فراز نموده - صیتِ بلندش در گنبدِ گردون پیچیده - آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده - صلای عطایش از اقصای شش‌جهت گذشته - درگاهِ والایش موطنِ منتخبانِ هفت اقلیم گشته - دولتِ روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده - طالعِ همایونش دیباچهٔ سعادتِ ثابت و سیّار نموده

* مثنوی *

آن شهنشاهِ آسمان‌پایه * چتر اقبالش آسمان‌سایه
چمن‌آرای دانش و فرهنگ * پایه‌افزای افسر و اورنگ
تختِ قدرش بدولت ارزانی * شخصِ بختش گداده‌پیشانی
حضرتش قبلهٔ گهِ حق‌طلبان * رایتش چشمه‌سارِ تشنه‌لبان
زیرِ پا کرده از یکاندیشی * تختِ شاهی و قطعِ درویشی
نه فلک بر مرادِ او دوّار * هفت اختر بکارِ او عیّار
بزم‌سازِ زمان بهشیاری * پاسبانِ جهان به بیداری
مهر و کینش بعزم و رزم درون * جام لبریزه ز بادهٔ وخون
بزمِ خاقان ز گرمیِ خویش * رهمِ قیصر ز چینِ ابرویش

آسمان جلوهٔ زمین تمکین ● صاحب عقل کل جلال الدّین

نور خورشید ذات و ظل اللّه ● گوهر تاج و تخت اکبرشاه

این جهان کهن ازو نو باد ● کوکبش آفتاب پرتو باد

این تهیدست که از بی‌سرمایگی ستودن نه جای نشست و نه پای ایستاد داشت بیمی این نیّت درست و عزم جزم بکارگی گنجور خزاین آفرینی آفریننده شد - بوالعجب خزینه‌داری که از خرج نقد جمع افزاید- از جمع نقصان پذیرد- بضرابت اخلاص کیمیاگر شدم- و خاطر مفلس را توانگر ساختم- دست سوال گشودم- و در خزینه گشادم- نیکبخت بودم دولتمند شدم. حرفسرا بودم ثناخوان گشتم- بر آستانهٔ مجاز در حقیقت گشودم. سادهلوح بودم نقشه‌نگار شدم - دیده‌ور که بر روی من فراز بود از گشایش ابزدی باز شد - سرافکندگی بسرافرازی بدل گشت - ناکردهٔ من بکرده مجری شد - و ناگفتهٔ من بگفته موثّق گشت از بارعام بدرلتسرای خاص آورده می پیرایه زبان سخن سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طایفهٔ از طوائف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای واقفان اسرار قدسی و صاحبان نوامیس الٰهی که در شبستان عالم شمع هدایت و اناضت افروخته بپیرایهٔ عدم فروزنده اند چه بطریق عموم و چه بآئینی خصوص مزیّن گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط پردازم - و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این قصر بزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم - لیکن چون این بی‌بردهٔ حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته‌رائی در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که بگلریگی آن دولت را رحمت‌پذیر فرمانروای زمان گردانند هرایینه بصفاهت یا جنون منسوب گردانند ● شعر ●

چه یارا صبا را که رخشنده مه را ● سفارش بخورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بس که خودرا ● بران حضرت از ذرّه کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگان نوازش یافتهٔ آن درگاه را رخصت خواهش نبخشیده اند - و قدرت سفارش مورچهٔ نداده از چون منی بر درمانده بل راه‌نیافته کجا سزد که برای برگزیده‌های آن درگاه استدعای رحمت و تحیّت نماید - و التماس مغفرت و رضوان کند - و اگر از ناپهیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالتگاه تمیز بچه نام نامزد شود - و در بازپرس انصاف بچه طمع مطعون گردد - بنابران خاطر ازین اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر همّت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت‌منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را نگاشتهٔ کلک بیان گردانم - و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات

این برگزیدهٔ الٰهی را بے شائبهٔ تکلّفات نظم‌پردازان نظم‌گستر مراهم آورم - تا حقّ عبودیّت و ارادت ولیِ نعمت گذارده باشم - و هم حقّے بر نوعِ انسانِ عالم شمود و آیندگانِ قوافلِ وجود نایت گردانیده - هرچند هر یکے ازین چهار چیز باعثِ قوی بود بر اقدام این امرِ رفیع‌قدر - امّا ازانجاکه مقصد بلند و همّت کوتاه بود این دولت میسّر نمیشد - و این امنیّت بحصول نمی پیوست - تا آنکه بر پیشگاه خاطرِ اخلاص‌مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغلِ شگرف همچنانکه حقّ مخلوق میگذاری حقّ خالق نیز بجای می آری - اگرچه لوازمِ آدابِ ارادت و حقوقِ نعمت‌زمینده‌گی ادا میکنی درمعنی بحمدِ خدای جهان‌آفرین قیام می‌نمائی - روزبروز این عزم مصمّم میشد - و اسبابِ نیکبختی آماده میگشت - تا آنکه از بارگاهِ افضال بخصوص تربیتِ این‌نظرکردهٔ خود و عمومِ مهربانیِ مستمدّانِ سعادت برین پیش‌قدمِ سالکانِ شاهراهِ ارادت نظر باخلاص - و باهتربینِ قوافلِ ارباب سعادت نظر بعزّ مراد - **ابو الفضل** بن مبارک که کلاهِ چهارترکی ارادت بر تارکِ دل مانده - و آستینِ هفت‌طرازِ عقیدت بر هژده هزارعالم افشانده - برتوِ اشارت تابیت که موانعِ احوالِ اقبال‌قرین و وقائعِ فتوحاتِ دولت‌افزای مارا بتماشهٔ صدق نگارش نماید - چگویم‌که این حکمِ نوشتنِ سرگذشت بود - یا بخشیدنِ همّت نگاشتن را اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده واقعه‌نویسِ جلائل آثار ساخت - یا زبانِ اعجمی را فصاحتِ گفتار کرامت کرد - لے نے سخن را بال و قلم را قدم بخشید - سروش غیب بود که از عالمِ بالا مژدهٔ جان‌بخش رسانید - یا ناموسِ اکبر که از پیشگاهِ جبروت تنزیلِ وحی نمود - لاجرم غایتِ تکاپوی و نهایتِ جست‌وجوی در جمع‌کردنِ حرائدِ احوال و صفائحِ واقعاتِ حضرتِ شاهنشاهی بجای آوردن گرفتم - و مدّتے از ملازمانِ درگاه و خدیمانِ این دودمانِ دولت از پیرانِ هوشمند راست‌گفتار و جوانانِ بیدارمغزِ درست‌کردار می‌پرسیدم و بقیدِ کتابت می درآوردم - و باطرافِ ممالک بجمعے که با خدمتِ قدیم درستی و راستی مدیقّن بعضے - و مظنونِ برخے بود مناشیرِ عالیِ شرفِ صدور یافت که نقلِ مسوّدات و یادداشتهایِ خودرا بدارگاهِ حضور فرستادند - هرچند این داعیهٔ سعادت‌افزا بتمام انجام نیافته بود - و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکمِ مجدّد از پیشگاهِ مقدّس لمعانِ ظهور داد - که فراهم آورده‌هائے که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامعِ اجلال رساند - و آنچه بعد ازین رقم‌پذیر شود ضمیمهٔ این کتاب گرامی سازد - و آنچنان تفصیل که از دقائقِ حقائقِ احوال و جزئیّاتِ امور هیچ فروگذاشت نشود آنرا بهنگامِ فرصت حواله کند - بنابر حکمِ پادشاهی که ترجمانِ فرمانِ الٰهیست از اندیشهٔ که مکنونِ ضمیر بود بازآمده مسوّدات را ساده از آرایشِ نقش و نگارِ عبارت

---

(۲) نسخه [ح] انجام -

در قید تحریر کشیدن آغاز نمود - و از سال نوزدهم الٰهی که قانون واقعه‌نویسی از فروع رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم - و ازان صحایف دولت تحقیق تواریخ بعد از سوانح گرامی نمودم - و نیز جُسته فرزان رفت - تا اکثر سه از مناشیر معلّی که از ابتدای اورنگ‌نشینی تا حال [که آغاز صبح اقبال است] بتعدد اقطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجلس وچه بنقل بدست درآمد - و بسا مضامین مقدّسهٔ او سرمایهٔ این شگرفنامه گشت - و کوشش بلیغ بجای آوردم تا بعبارے از عرائض که اعیان دولت و منتعبان عتبهٔ سعادت شرح مواقع اطراف مملکت و تفصیل مواد اکناف ولایت معروض داشته بودند ضمیمهٔ گنجینهٔ معانی شد - و از اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل‌پسند مطمئن گشت - و همّت گماشتم که معوّدات و بیاضهای هوشمندان خبرت‌گزین روزگار فراهم آمد - و ازان نیز ذخیرهٔ برای شادابی و سیرابی این گلشن دولت برگرفتم - و با این همه اسباب و لابدی خزانین مطالب چون از دیرگاه خانهٔ نقل ضرابست و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بآن بسند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوّت حافظهٔ کامله جزئیّات و کلّیّات وقایع و سوانح را که از یک‌سالگی [که عقل هیولانی در اهتزاز بود] تا امروز [که بواو خرد قبلهٔ بالغ‌نظران حقیقت‌بین اند] بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح شنودهای خویش نموده در مجالس متعدّده بصحّت رسانیدم - و شبهات و شکوک را بکزاک تحقیق و ایقان محو کردم - و چون باطن را اطمینانے پدید آمد خاطر اخلاص‌مند را ببذل مجهود کارفرمای این مطلب عالی گردانیدم - آمید که بتائید اخلاص این خدمت بانجام رسانم - و آنچه از عجائب این نوادر چمن کائنات و غرایب کارنامهٔ مکوّنات درخور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم - تا تاریک‌دلان را شمع بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید - و روشن‌ضمیران را سرمایهٔ مزید آگاهی شود - سبحان الله این چه دولتیست که عبادت الٰهی را در پردهٔ خدمت پادشاهی بجای می‌آورم - و دستور العمل صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را برای کافّهٔ خلایق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایهٔ دولت ابدی خود میگردانم *

و چون نام این کتاب [که محمدت‌نامهٔ ایزدیست] هر زمان نام والاشکوه این پادشاه آفاق بصریح برد از ادب دور میدانم لفظ حضرت شاهنشاهی عبارت را گرامی میسازم - و از پادشاه غفران‌قباب والد بزرگوار آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت‌آشیانی اکتفا نموده سخن دراز نمی کنم - و حضرت والدهٔ ماجدهٔ آن قدسی‌نژاد را بحضرت مریم‌مکانی [که حضرت شاهنشاهی را

(*) نسخهٔ [ا ب] جنت‌آسمانی *

این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته] اشارت می نمایم - و از جد گرامی این خداوند جهان حضرت کیخی سنائی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم *

ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمائر مرآت نظائر دیده وران دوربین و رازدانان مکاشف یقین [که غیب نمایان استار الهام - و پرده کشایان اسرار عناصر و اجرام اند] مخفی و مستتر نیست که بدائع حکمت غامضه و غرائب قدرت کاملهٔ آفریدگار جلّ جلاله اقتضای آن میکند که بواسطهٔ ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتّصال - و اجتماع و استقبال - و قرانات محوی و سفلی - و طلوع و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواص شرف و هبوط - و تائیرات ابرج و حضیض - و امثال آن که طرّاحان کارگاه ابداع و ابداع - و نقشبندان نگارخانهٔ تکوین و اختراع اند - یگانهٔ از خلوتیان پرده سرای بطون بهارگاه ظهور روی نماید - و یکتائی از پرده گیان نیستخانهٔ عدم برصفهٔ اعالی وجود جلوه فرماید - که موجب نظام سلسلهٔ کون و فساد و باعث تمیز چهار بازار عنصر و داد گردد - چه سامان عالم و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنواد نهاد هر فردے مبتنی بر جمع اضداد - و نائیت عظمی در هر هر - و انصاف نایاب - و محبت نادید - و خواهش در قریبی - و شهرت در روزافزونی *

خردمند دوربین داند که درهرچند مدتے از وجود فرمانروائے که بتائیدات ایزدی مؤید و بسعادات سرمدی مستعد باشد گزیر نیست - و هوشمند خبیر شناسد که این دولت به نیرنگ بازوی معنوست - و مرد معاملهفهم معلوم کند که هرگاه چندین سال تربیت یابد لعل در مشیمهٔ معادن بلوغ رسد - تا لایق فرسر شاهی تواند شد - این چنین گوهر بے بها و جوهر یکتا [که هیچ چیز بدان نماند] چندین امتداد قرون و دهور باید که پروردهٔ تربیت خاص شود - تا بمدارج ترقیات باستعداد خود نائز گردد - دقیقه شناسان معامله دانی دریابند که بمقدار مدّت تائید بانداز کثرت رعایا تواند بود - چه هرچند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمت خدیو آن زمان ظاهرتر که یار عالم و عالمیانرا پشتیبانی تائید الٰهی برفرق همت گرفته فرق عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کار جهان و جهانیانرا بیاوری آگاهی سامان و سرانجام میدهد - و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردے از افراد انسانی نهد مدت تربیت این

بزرگ‌ـ موصلهٔ بلند دریافت در اندیشهٔ بشری و دایرهٔ امکانی کجا گنجایش پذیرد - چنانچه هوشمندان کارآگاه زمان ما این در عطیهٔ کبری از سوادِ پیشانی نورانی این خدیوِ جهان می یابند - و از کمالِ انصاف از شرحِ مناقب او بعجز اعتراف مینمایند - و این طایفه را همین دولت بس که بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته‌اند - که ادراکِ رتبهٔ چنین خدیوی اندازهٔ طاقتِ بشری نیست - و در احترامِ این بزرگِ واالقدر تعظیمِ قدرتِ الٰهی دانسته پرستش خدای خود می‌نمایند - و همگی همّت در تحصیلِ رضای او که هرآینه مشتمل بر گردآوریِ رضای ایزد بچونست مصروف دارند - کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است - و کدام دولت ازین موهبت گزیده‌تر - و روشندلِ دوربین [که چشمِ بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد] برهنمونیِ منارهٔ سعادت داند که چندین هزار سال بعدًا بعد بطنِ درمهدِ تربیت در آورده حضرت آلنقوا را طراز هستی بخشید - تا شایانِ آن نورِ عالم‌افروز که شرحِ آن شمهٔ پیشطاق داستانهای باستان و کتابهٔ مبانیِ تواریخِ راستانست گردید - و شناسد که همان نور که بے وسیلهٔ بشری و رابطهٔ علمیِ در مشیمهٔ باطنِ قدسی‌مواطنِ حضرت آلنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیتِ چندین قرنِ دیگر که در ملابسِ قدسی‌مظاهرِ دیگران برایِ استکمالِ سیر میفرمود امروز در عنصرِ پاکِ این یگانهٔ یزدان‌شناسِ دادار پرست ظهور میکند ● شعر ●

چندین زمان بگردد چندین قران برآید ● کاین اختر سعادت از آسمان برآید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشّرانِ دارالملکِ قدم و منهیانِ تاج الباب کرم در هر زمانے پیش از ظهورِ چنین برگزیدهٔ[که پس از هزار آن[۳] سال بکے بوجود آید] دولتمندانِ بخت‌بیدار را بشوید قدوم هدایت‌اقدام او مسرور سازند - چه هر امرے در تنقّی وقتے مرصود و عقدهٔ زمانے مخصوص محتجب و مکنوفست - الجرم پیش از تحقّق[۴] این امر در بیغهٔ از عالم غیب مقابلِ مشایعِ انهام میگمارند - و مواجه روزنهایِ شبکهٔ ادراکات میدارند - گاه در عالمِ شهود مینمایند - و گاه در عالمِ مثل [که تمثالیست از عالمِ ناموت] جلوه میدهند - تا بر شاهراهِ شوق امیدوار بوده منتظرِ ظهورِ نیّرِ مقصود و مترصدِ طلوعِ نجمِ مسعود باشند - چه انتظار شوق‌افزاییست - و شوق دراک‌آرای - و هرانچه بعد از کشش و خواهش طالب وجود گیرد - و بعد از انتظار و طلب حصول پذیرد آنرا لذّتیاست که در غیرِ اینمعنی صورت نبندد - و مصداقِ این معنی

---

(۲) نسخه [ا د و] میگراید (۳) نسخه [ا] هزار - (۴) نسخهٔ [ا ب] تحقیق -
(۵) نسخه [ج] مشارع -

آنکه حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساری تارک انکساری غبارآلود میداشتند - و فرق نیاز بر آستان کعبهٔ حاجات نهاده و روی آمّید بسمت قبلهٔ مناجات آورده بدعت تضرّع و خشوع امتدعای این دولت تازه که فی‌الحقیقت طالع همایون و عمر روزافزون عبارت ازینست میفرمودند * مثنوی *

خداوندا بنـــور شمع ذاتت * بگروهـــای دریـــای صفاتت
بآن پاکان که چون گل پاک رستند * دروں از چشمهٔ خورشید شستند
که تاج دولتم را گوهرے بخش * سپهر رفعتم را اختـرے بخش
ز ساقے ده شبستانِ مرا نور * که ظلمتهای عالم را کند دور
ز خورشیدے برافروزان وجودم * که افتد نُه سپهر اندر سجودم
بقائے ده بجـــانِ غمپذیرم * که گر صد ره اجل آید نمیرم

الحق چیزیکه حیات بے‌بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین مسند شرنست - که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجهٔ آسمانیست که از زیت عنایت ایزدی مستضی گشته - و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقًا عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکّن گردد - و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصًا چنین نادره ذاتے کامل و حق‌شناسے مکمّل که اگر صدر دفتر اقطاب ارایا گویند لایقست - و اگر عقد سلسلهٔ عظمی را اب اقبًا و جدّ اعلی نامند بنقص امر موافق - و هرآیئنه چنین پادشاهے که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم‌آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوارتر است و در طلب این مطلب عالی از همه بیقرارتر - تا آنکه چهارم ربیع‌الاوّل سال (۹۵۷) نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بعد از توجه بمبدأ فیاض زمانے سر بالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت درداده بودند - ناگهان در پردهٔ خواب سعادت‌احتجاب [که خلوتخانهٔ غیب عبارت ازانست] مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلق نامدار کراست میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد - و بارقهٔ ابّهت از جبههٔ احوال او فروغ دهد - و از نور هدایتش ظلمت‌آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد - و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالی و ایام اضاءت یابد - و بعد ازانکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت‌مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت‌انتظام آن کارنامهٔ ایزدی را چنانچه امروز مناشیر و مناشیر بآن مزیّنند است - و رجوه دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند - و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت

عظمی و نعمت جسمی سجدات شکر الٰہی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند * شعر *

این خواب که از دیدهٔ جان پردهٔ گسل بود * خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود

از شریف خان برادر شمس الدین محمدخان اتکه شنیده شد که شمس الدین محمدخان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده‌اند که ماه در بغل ایشان در آمده * صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یارمحمد غزنوی که کدخدای درویش منش بود گفته‌اند * پدر گرامی از سنوح این واقعهٔ سعادت‌افزا خوش‌وقت شده چنان تعبیر نموده‌اند که ایزد تعالی دولتی عظیم بتو روزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد * و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک بارج افلاک تصاعد نمود *

دیگر از راحت کیشان درصفت اندیش معلوم شده که در زمانے که حضرت مریم مکانی حُلّدت ظلال اجلالها بعنصر مقدّس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود - یسا اوقات بر ناظران این منظرهٔ ربّانی مشتبه بگذشته میشد چنانچه آئندین حلی پوشان مرادتی عفّت‌اسمت که نزدیک به پیشانی آئینه می بافتند - و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه میسرائید * شعر *

براه بخت نهادم جبین ظلمانی * هزار آینه آوبختم به پیشانی

روزے در نزدیکی ایّام ولادت باسعادت حضرت مریم مکانی بر هودج میرفتند - در اثنای راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده‌است - ازانجا که طبیعت درین حال بشرتهای میخوش و میوهای شیرین و ترش راغب می‌باشد بخواجه معظّم (که برادر مادریی ایشان بود) فرموده‌اند که ازان باغ انبهٔ چند بیارد * خواجه انبهٔ چند آورده بدست مبارک ایشان میدهد که در نظرش پرتو فاسیهٔ فروغ بخش ایشان پآئینه اشتباه یافته پرسیده‌است که شما بر پیشانی خود آینه بسته‌اید - فرمودند که من آئینه نبسته‌ام از کجا میگوئید - خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می‌یابد - تعجّب نموده حیران آن نور ازلی میگردد * و بعضے از محرمان درگاه الٰہی این را نقل میکنند * و این استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعهٔ انوار الٰہی که از جبههٔ انور می‌تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود *

دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف اتکگی آن حضرت مشرف‌است شنیده شد که پیشتر ازان که باین دولت کبری سعادتمند شوم سحرے بود

که ناگاه نوروز عظیم بمن روی آورد - و درمیان کنارم درآمد * پنداشتم آفتاب عالمتاب در کنار من افتاد - غریب حالتی روی نمود - و عظیم حیرتی دست داد - که از لذّت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنی آن لذّت هنوز موبموی را فرو گرفته است - و از آن وقت تباشیر آن صبح جلال و جمال و گل این شکوفهٔ دولت و اقبال را چشم براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف حالت چه تواند بود - تا آنکه باین خدمت والا که سرمایهٔ دولت دین و دنیاست سرفراز گشتم - و بسجدهٔ شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم * مصرع *

دولت آنست که بے خون دل آید بکنار

سبحان‌اللّٰه چه سعادت بود که در کنار من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت‌قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیلهٔ من می پرورد - هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم معادت مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکت این خدمت که مرنوشت بود طالع قوی و سعادت عظیم منّت بر من نهاد - و با قبیلهٔ خود روشناس هفت‌اقلیم شدم *

دیگر از مولانا نورالدّین ترخان و جمع دیگر که ملازم رکاب سعادت‌اعتصام بودند شنیده شد که در نزدیکی ظهور نیّر اقبال حضرت جهانبانی در خانهٔ مسقّف که درپیچهای مشبّک داشت عشرت‌پیرای بودند - و حرف نمودار ولادت اشرف درمیان بود - ناگاه از شبکهٔ آن دولتخانه اشعّهٔ نور الٰهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ بربن نور جهانتاب آگاه شدند - و جمع که راهٔ سخن داشتند امتکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند * فرمودند همانا که درین زودی از گلبن خلافت تازه گلی خواهدشکفت - و از نهانخانهٔ جاه و جلال و نگارین سرای عزّت واقبال نوربرروزی بخت‌روشن سازد قدم در دائرهٔ وجود خواهد نهاد - که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازد - و این خاندان والا و دودمان عالی را از سرقدر و رونق بدید آید - بل شبستان عالم را از پرتو جهان‌افروزش ضیائی و بهائی تازه روی نماید *

دیگر میر عبدالحیّ صدر [که از پاکنژادان عالی‌قدر بود] نقل میکرد که حضرت جهانبانی جنّت آشیانی در مراقبه بودند - و گمان برده میشد که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد - بعد از زمانی سر برداشتند که الحمد للّٰه و المنّه که چراغ خانوادهٔ سلطنت ما بتازگی روشن شد * من مژدهٔ این شکرانه پرسیدم - فرمودند که درین نشأهٔ خواب و بیداری چنان نمودند که

ستارهٔ نوراني از فلق جانب [و اشارت بمعمورهٔ که مولد اشرف بود فرمودند] طلوع کرد - و ساعت بساعت بلند میشد - و در بلند شدن هم نور او زیاده میشد - وهم جرم او افزین میگشت - تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت * من از روشنضمیرے می پرسم که این جرم نوراني چیست - او جواب داد که نور مجسم خلف الصّدق تست - و هرقدر از سطح غبرا که این نور جهان افروز پرتو بر ساحت آن انداخته درتحت تصرّف و تسخیر او درآید - و آن ملک از انوار معدلت آن گرامي نژاد معمور گردد * و روز ازین بشارت غیبي گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امّید رسید - چون از روي ملاحظه برقرب آن معاینهٔ روحاني و رؤیاي صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود * بزرگے را که چندین فرخنده مولودے نصیب باشد این نمود و این آگاهی چرا کرامت نکند - و آنجا که چنین موهبتے از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روندهد - و بر ظاهربینان نقدپرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست - امّا پاکسیرتان دوربین را بظنی قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقّق شد که این پرتو آن نجم عالم افروز امست - و آن مژدهٔ این فیروزظلمت سوز - و بر دریافتهاي دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور جاي ایستادن نیست *

و برنکتهدانان باریک بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف الدّین علي یزدي در ظفرنامه رؤیاي صادقهٔ قاچولي بهادر و تعبیر ترمنغطارا ازروي ظاهر برروجود حضرت صاحبقراني نمود آورده و از هشتم کوکب نوراني [کهجهانے از پرتو آن روشن شد - و از جیب قاچولي بهادر بدر آمد] اشارت برروجود حضرت صاحبقراني کرده که جدّ هشتم آنحضرت است - امّا بر باطن نورمواطن دوربینان علم تعبیر و رمزدانان عالم مثال ظاهراست که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که باکلیل فرمانروائي سربلندي نیافته باشند و بمتّکي دولت آرائي ارجمندي ندیده - از واندي تعبیر و اشارت مقالي دولت - بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرائي والاقدر اند - و مقصود ازان لمعهٔ جهانتاب ذات مقدّس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیّت وجود ارفع عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نور ساطع این معدلت اکبر است که از جیب آن برجیس سعادت مرزدبوم - اگرچه از جدّ شانزدهم آن حضرت است ازروي شمارهٔ - امّا درین میان هفت کوکب برج عظمت اند - که نور این شهنشاه گیتي افروز در جبههٔ عالي آنها کمال ظهور کرده(۲) - این هفت تن درمیان این هژده کس بمزرگي و گیتي آرائي امتیاز تمام داشته اند - و هشتم این گروه والاشکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست - که نور معدلت او جهان

---

(۲) نسخه [چ ح ط] داشته -

آفاق را منوّر دارد - و در سلسلهٔ علیّهٔ این هژده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایهٔ سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نورانبخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند - بر متفحّصان دقایق آثار صدق این معنی مخفی نیست - چنانچه مجملی از کمالات این گروه والا درین شگرفنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندان بیدارتخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید - و هرگه امروز گرامی احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقّت و خبرت مطالعه نموده عبد خلیفهٔ زمانرا دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطّلع گردد آفرین برین دریافت کند - هدیهٔ هیهات سخن نروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم - جایزهٔ عظمی ازین گزیده‌تر چه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکت حقّانی شده است - و خرد نکته‌دان من مهبط این دقائق ربّانی گشته - ازین جواهر شب‌تاب گوشوارهای گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش‌پسند یادگار میگذارم *

ذکر طلوع نیّر اعظم و مطلع سعد اکبر از سمای سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ الٰهی

ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت - و طلوع نیّر اقبال از مطلع سعادت - یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از خدر معلّی و ستر مقدّس حضرت عصمت‌قباب - عفّت‌نقاب - تقدّس احتجاب - تجرّد انتساب - ولیّهٔ عصر - بازغهٔ دهر - صاحبهٔ روزگار - کاملهٔ آموزگار - قدوهٔ طاهرات - اسوهٔ زاهرات - صفیّهٔ صافی نیّت - رضیّهٔ رافی طویّت - ملکهٔ قدسی ملکات - مالکهٔ سماوی برکات - صفوت زمین و زمان - برکت کون و مکان - مرجهٔ دریای قدم - صدف محیط کرم - چراغ خاندان ولایت - فروغ دودمان هدایت - سراج حظیم عبادت - مشکوٰة حریم سعادت - ناصیهٔ طاعت ایزدی - باصرهٔ سلطنت سرمدی - قابضهٔ سریر سمو - قاعدهٔ کرسی علو - خاتون منصّهٔ رفعت - بانوی حجلهٔ دولت - نقاب‌گزین هودج عزّت - زعمت‌بخش طبلسان عصمت - عطیّهٔ والای عالم بالا - خزینهٔ رحمت ایزد تعالی - نعمت کبرای مایدهٔ ربّانی - دولت عظمای موهبت آسمانی - نقطهٔ دائرهٔ فضل و افضال - درّهٔ تاجدهٔ دولت و اقبال - شکوفهٔ بهارستان عدالت - لوحهٔ نگارستان جلالت - بارقهٔ انوار ولایت و ولا - نایرهٔ نیّر عظمت و اعتلا - زبدهٔ میامن کسبی و وهبی - نخبهٔ مکامن سرّی و قلبی - رابطهٔ عقد دانش و آگاهی - رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونی و الٰهی - شجرهٔ طیّبهٔ صفوت و صفا - ثمرهٔ مکرّمهٔ کرامت و اصطفا - مرآت حقیقت‌نمای وجه یقین - مرقات اعتلای مصاعد دولت و دین - اصل اصول دوحهٔ برومندی - نخلهٔ شریفهٔ روضهٔ ارجمندی -

مستورهٔ معجز حلم و حیا - مخدّرهٔ مقنعهٔ عزّت و کبریا - ذریعهٔ انجلای نور غیب و شهادت - وسیلهٔ انکشاف صبح دولت و سعادت - پرده‌نشین سراپردات آسمانی - حضرت مریم‌مکانی - عصمة الدّنیا و الدّین - حمیده‌بانو بیگم [ادام الله ظلال جلالها] نقد پاک قدوهٔ اولیای کرام - قطب اقطاب عظام - سیّاح پیدای ناموت - سبّاح دریای لاهوت - مصباح مکمن روح - مفتاح خزاین فتوح - گلچین بساتین تجلّی - نخلبند ریاحین معنی - امام صومعهٔ ریاضت - ساقی میکدهٔ افاضت - دریادل مرحلهٔ تجرید - دریانوش مصطبهٔ توحید - مستغرق بحار مجاهده - مستهلک بوارق مشاهده - مشعله‌دار شبستان طریقت - قافله‌سالار شاهراه حقیقت - اکمل مظاهر تجلّیات ذاتیّه - اجلّی مجالی انوار صفاتیّه - صرّاف سرایر اصحاب کشف و شهود - نقّاد ضمایر ارباب وجد و وجود - مبیّن مشاهدهٔ قلوب و ارواح - نظّار بواطن قوالب و اشباح - واسطهٔ انجلای غمام ظلام - وسیلهٔ انکشای ارقام آثام - عارف روابط امتزاج ظهور و بطون - کاشف لوایح اسرار برزخ و کمون ● ریاعی ●

تطبیر که بقطبین فلک داشت پیام ● شیران هوس را بادب کرده لجام
در بیشهٔ دل هزبر مرصعت‌خرام ● دریاکش عشق زده نیل احمد جام

[گفتهٔ سرّ] اتّفاق افتاد - بحسب ارتفاع شعری شامیهٔ که سی و شش درجه بود بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از اوّل شب هشتم آبان ماه جلالی (۹۶۴) سال چهارصد و شصت و چارم - موافق نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیمی سال (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال (۹۴۹) نهصد و چهل و نهم هلالی - شهم ماه کاتک سال (۱۵۱۹) هزار و پانصد و نوزدهم هندوی - شانزدهم تشرین الاوّل رومی سال (۱۸۵۴) هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهارساعت و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر گراسته‌بهر و حصار سعادت‌انحصار امروکوت که از اقلیم دوّم است - و عرضش از خطّ استوا بیست و پنج درجه - و طول آن از جزایر خالدات صد و پنج درجه است - در هنگامی که موکب عالی زدی توجّه بتسخیر ولایت تته داشت - و هودج اقبال دران حصن دولت و حصار سعادت بجهت قرب زمان اشراق این نور گیتی‌آرای توقّف نرموده بود ●

و از غرایب امور که قریب بزمان ظهور نور اقبال مانع شد آنست که پیش ازین ساعت معهود طبیعت را انقضای وافق شد - مولانا چاند منجّم که بجهت تشخیص و تعیین طالع بموجب حکم پادشاهی بر عتبهٔ عفّت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نحوست دارد - بعد از چند ساعت

---

(۲) نسخه [ا ح] اجل - (۳) نسخه [ح] مقام [ح] نیام - (۴) نسخه [ح] بیستم -

ساقیِ فرخنده‌ٔ که بهزاران سال پدید آید میرمد - چه شود که تولّد در توقّف افتد - حاضرانِ مجلس اضطراب نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثالِ این امور اختیاری نیست - مقارنِ این حال آن اقتضا برطرف شد - و خاطر از گذشتنِ ساعتِ نحوست بقدرے فراهم آمد - و سببِ ظاهریِ این عطیّهٔ عظمیٰ آن بود که دراں هنگام دایهٔ ازاں دیار آوردند که متکفّلِ این خدمت شود - چوں کودک‌منظر بود خاطرِ مقدّسِ حضرتِ مریم‌مکانی از دیدنِ آں نفرت نمود - و مزاجِ اعتدال‌سرشت منزجر شد - و آں اقتضا در طبیعت نماند - و چوں ساعتِ مختار رسید از روےِ قدرِ آنکه ساعت نگذرد مولانا در تلق بود - محرمانِ حرمِ قدس گفتند که الحال حضرتِ مهدِ عُلیا بعد از صحتِ بسیار آسایش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - آنچه ایزدِ بیچون در مشیّتِ خویش مقرّر ساخته بوقوع خواهدپیوست - در همیں حرف و حکایت بودند که حضرتِ مریم‌مکانی را شدّتِ وجع بیدار ساخت - و دراں ساعتِ مسعود آں گوهرِ یکتایِ خلافت با بختِ بیدار بظهور آمد - در سرآپردهٔ عصمت و سرادقِ عزّت بساطِ نشاط بگستردند - و جشنِ شوق و انبساط ترتیب دادند - پردگیانِ خرگاهیِ و عصمتیانِ حریمِ پادشاهی دیدهٔ امّید بسرمهٔ شوق مکحّل کردند - ابروی هوس را زمزمهٔ طرب دادند - گوشِ بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند - چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند - ساعدِ تمنّا را بارهٔ مقصود بستند - پایِ رقص بخلخالِ جلوه درآوردند - بجولانگاهِ عشرت و شادی درآمدند - و زمزمهٔ مبارکی و مبارکبادی برکشیدند - مروجه‌جنبانانِ مندلیِ ساعد بمطرآمیزی هوابیز گشتند - لخلخه‌سایانِ عنبربیزِ موی زمیں را تازه‌روی کردند - پرستارانِ گلچهره بگلاب‌افشانیِ شوق را آبروی تازه دادند - ارغوانیِ لباسانِ نوشخنده بزعفران‌پاشی میدهرانرا در زر گرفتند - گلبویانِ سمن‌عارض بصندلِ کافورآمیز گرم‌رفتارانِ جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهایِ زرّیں در حوالیِ بساط بخورانگیز کردند - از عودسوزهایِ عنبرآگیں سرپوش برداشتند - خنیاگرانِ پرده‌ساز جادویِ لبخودیِ بنیاد کردند - و ترانه‌زنانِ نغمه‌پرداز انسونِ بیهوشی دردمیدند

* مثنوی *

هم از هندیِ زنانِ نازک‌آواز * چو طاؤسانِ هندیِ جلوه‌پرداز
هم از چینیِ‌نوازانِ سبکدست * ز ساغرهایِ بےمی گشته سرمست
هم از تانسون‌نوازانِ خرامان * دلِ مشکل‌پسندان برده آسان
هم از دستانسرایانِ عراقی * نواسازِ نوید عمرِ باقی

الحق مجلسے شد چوں عالمِ تمثیلیانِ تجرّدنهاد درغایتِ قرار و آرام - و محفلے چوں بزمِ روحانیانِ تقدّس‌نژاد مصفّاتی از بادهٔ و جام - تماشائیانِ ملأ اعلیٰ سه واسطهٔ حسّ بصر تفرّج‌کنانِ گذشتند - و

نقّارگیانِ عالمِ بالا بزبانِ بیزبانی باین ترانه ترزبان گشتند * شعر *

این چه مستیست که بی‌باده‌رجام‌است اینجا * باده کز جام بنوشند حرام است اینجا

خوانهای میوهٔ رنگارنگ کشیدند - و مایده‌های نعمتِ گوناگون چیدند - تشریفهای رنگ‌رنگ بخشش فرمودند - و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند - ازین شگفتکی و خوشحالی چگویم که حاجتِ شرح و ابلاغ نیست - اگر توانم از برآمدِ مقصودِ قدسیانِ عالمِ بالا شمّهٔ باز گویم که پس از چندین تکاپوی و جست‌وجوی نظام‌بخشِ ملکِ معنی و انتظام‌ارزانیِ کنِ عالمِ صورت را خلعتِ گرامیِ وجود پوشانیدند - و از مهدِ بطونِ صنایع و خلوتِ قدسیِ بمنصّهٔ ظهورِ بدایع وجلواتِ انعمی آوردند - امّا شرحِ ابتهاجِ ملأِ اعلی و کامرواییِ روحانیانِ تجرّدنواد از اندازهٔ گوییِ بیرونست *

همانزمان‌که نیّرِ جلال از مشرقِ اقبال طلوع فرمود تاصدانِ تیزگام و سوارانِ چابک‌خرام بجانبِ مخیّمِ اقبال و معسکرِ اجلال که مسافتِ چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدند این مژدهٔ جانفزا و نوید دلگشا شنافتند - و فردایِ آن شب که حاملِ روزِ سعادت بود وقتِ صبحِ صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود - وقریب به نیم روز فرودیک بمنزلِ در مرزمینی که بغایت دلگشا و خوش‌هوا بود وآبهایِ بیغش و درختانِ دلکش داشت حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند - و معدودی از مقرّبانِ سریرِ اعلی بخدمتِ حضور قیام داشتند * مثنوی *

تازه درختان بفلک چترسای * سایه‌فکن بر سرِ ظلِّ هُمای

غلغلِ مرغولهٔ مرغانِ راغ * ریخته بر بزمِ نوایِ فراغ

ناگاه از عقبِ سوارِ گرم‌رفتار میاهی‌کرد - هُنَر سنبل (که‌غلام قدیمِ حضرتِ جهانبانی بود و از الطافِ حضرت‌شاهنشاهی بعد ازان بخطابِ مقدرخانی بلندنامی داشت) ازین سیاهی که مفیدرویی کوتین درو مضمر بود آگاه گشته بعرضِ اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نویدرسانِ ولادتِ نوزیدهٔ سلطنت باشد ترا امیرِ هزار سازم * شعر *

پادشاهان جهانرا سزد ار هفت‌اقلیم * مژدگانیِّ چندین مژدهٔ اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک‌رانِ بادرفتار از غایتِ شادی عنانها از دست داده پیش دویدند - و آن سوارِ رخشِ سعادت هُم نزدیک رسیده از غایتِ شوق بآوازهای بلند شهریارِ جهان و جهانیانرا بشادمانیِ جاوید مژده دادند - و بطلوعِ نیّرِ اجلال از افقِ امّید نوید رساندند - که سپیده‌دمِ صبحِ مراد بر حسبِ آرزو دمید - و هرونِ بهارِ اقبال بر طبقِ امّید سر برزد - همان‌لحظه آنحضرت سر بسجدهٔ شکر

---

(۲) نسخه [ب] میرسنبل - (۳) نسخه [ج] خدایی - (۴) نسخهٔ [ب] سعادت‌هم *

بدرگاه خداوندگاري مانند - و جبهين نياز برخاک خاکساري مالينده * شعر *

تاج رفعت برسپهر و ردي طاعت بر زمين * پاي دولت برسرير و فرق منّت درسجود

بعد از ادائي وظايف شکر بمعسکر والا شتافته ببارگاه سپهرکارگاه درآمدند - جهانرا جشن عشرت و آئين دولت تازه شد - و نقّارهٔ عيش و شادي پآئين نشاط کيقبادي بلندآوازه گشت - بارگاهي ترتيب يافته بآئين همايوني - دلکش‌تر از جشن کيومرثي و بزم فريدوني * رباعي *

اي ديده بيا قدرت بيچون بنگر * وين بزمگه از درون و بيرون بنگر

گر ذوق تماشاي دوعالم دري * آرايش اين جشن همايون بنگر

جهان پير برگ و نواي جواني از سر گرفت - و عالم دلگير عشرت فراموش‌کرده را بياد آورد * شعر *

ساقيان دست بجام مي بيغش کردند * خضر را تشنهٔ اين چشمهٔ آتش کردند

اين چه مي بود که ساقي بقدح ريخت نرو * که مسيح و خضر از رشک کشاکش کردند

مطربان دستانسرا و مغنّيان جادونوا سازهاي گوناگون نواهاي بنياد نهادند - و پردهاي رنگارنگ ساختن آغاز نمودند - چنگيان دست برشتهٔ مقصود دوزدند - عودنوازان غمهاي جهانرا گوشمال دادند - قانونيان از زلف مراد تار بريدند - نايان گرم‌نفس نغمهاي راست‌آهنگ برکشيدند - نجميان دلها را بزلف مطلوب در آويختند - دائره‌زنان آينهٔ اقبال درپيش رو نهادند - ظريفان شنگرف از رنگ‌آميزي ظرافت نکته‌سنجان سحرپرداز را زبان سخن‌آفرين بستند - نديمان نادره‌حرف در بذله‌گوئي لهاي مجلسيانرا در قهقهٔ شوق در آوردند - مهمسازان جهانگشاي و سرودزان صف‌آراي نوج فوج تسليم سپارکيادي بتقديم رسانيدند - و طوايف اعاظم و اهالي و افاضل و موالي مراسم تهنيت و تعظيم بجاي آوردند - و دانش‌منشان اسکندرپسند و اصطرلاب‌دانان رصدبند که علی‌الدّوام از همنشينان محفل‌نهاني و همرازان اسرار آسماني بودند زانچهٔ طالع مولود ولادت‌مسعود را مرآت ضمير اشراق‌پذيرساخته از نظرات کواکب و اتّصالات کلّي و تفاصيل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علوّ ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقم ازلي جداول بر صفحهٔ اجمال کشيده مي آيد معروض داشتند - و آنچه حضرت جهانباني جنّت‌آشياني که در علوم رياضي پايهٔ بلند و نکوئي فلک‌پيوند داشتند و ضمير باريک‌بين آنحضرت آئينهٔ دانشهاي اسکندري و جام گيتي‌نماي جمشيدي بود بدريافت والاي خود استنباط عجايب و استخراج مآثر طالع اين کارنامهٔ ايزدي فرمودند - بانچه دانايان ديگر از تأثيرات بسايط افلاک و نتايج اجسام و اجرام بي بروز غيبي برده بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضد يکديگر يافتند - و بعد از نواخ ازين جشن عالي مطابق بشارت غيبي و اشارت رباني (چنانچه گذارش يافته) آن گوهر قدسي را بهمان لقب ارنج و اسم اعظم

ملقّب و موسوم ساختند - و در صحایف سعادت و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند - و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق‌پیرانی بظهور پیوست - تبارک الله زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد - و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمّی فروگرفت - و از شرائف این نام بدایع انتظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک‌الشّعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده‌اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات‌اند و در عالم تجرّد و ترکّب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهور می‌یابد آنست که بیّنات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق‌است بعدد حروف اکبر * رباعی *

نوریست که ز مهر عالم‌آرا پیداست * ازجبههٔ شاهنشه والا پیداست
اکبر که بآفتاب دارد نسبت * این نکته ز بیّنات اسما پیداست

انتهی کلامه - و دیگر از لطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع‌شناسان الفاظ و کلمات (که از مقامات بطون هویّت و ظهور تنزّلات خبر دارند - و از عالم نورانیّت و ظلمانیّت حروف باعتبار تجرّد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حرف بیست و هشتگانهٔ ابجد هفت هفت حرف بهر عنصری از عناصر اربعه منسوب داشته‌اند - و حروف عدالت‌امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیّت مدارج جمال و جلال و مایهٔ نعوت فضل و کمال آگاه میسازد - چنانچه الف آتشی - و کاف آبی - و با بادی - و را خاکی است - و هرگاه اسم بطریق سوّیت در عنصریّت از حروف فراهم آید که عنصری دران ناقص نبود و عنصری مکرّر نباید هرآینه آن اسم در حدّ ذات خود در کمال اعتدال باشد - و اعتدال نشأه‌ایست که اورا در حسن سیرت و صحّت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرّت خداوند آن نام مدخل تمام است *

و در ضمن این نکتهٔ دیگر بر درنیچهٔ ادراک جلوه‌گر شده که این معدّ اکبر را هرچند اعداد از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند - چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و یاست کاف آبیست دشمن بالای خودرا که آتش‌است بر میدارد - و با که بادیست دشمن پایانرا که خاکست پراگنده میکند - و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات مسمّی بهره‌مند گردند *

ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان‌سنجِ رصدبند ✻ بنگهر کن بعقلِ چرخ‌پیوند
بحصنِ طالعِ صاحبقران بین ✻ سعادت‌نامهٔ هردو جهان بین
تماشا کن درین فرخنده منشور ✻ سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایات نصرت‌اعتصام از حصارِ امرکوت مولانا چاند منجّم را (که در معونت اصطرلاب و تدقیقِ زیج و استخراجِ تقویم و تخریجِ احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت) بجهت تشخیصِ زمانِ سعادت و تحقیقِ وقتِ ولادت ملازمِ درگاهِ عفّت‌قباب ساخته بودند. و او چنان بمعسکرِ والا نوشته معروض داشت که بارتفاعِ اصطرلابِ یونانی و حسابِ زیجِ گورگانی طالعِ سعادت‌مطالعِ سنبله استخراج نموده‌شد - و صورتِ زایچهٔ اقدس این‌است ✻

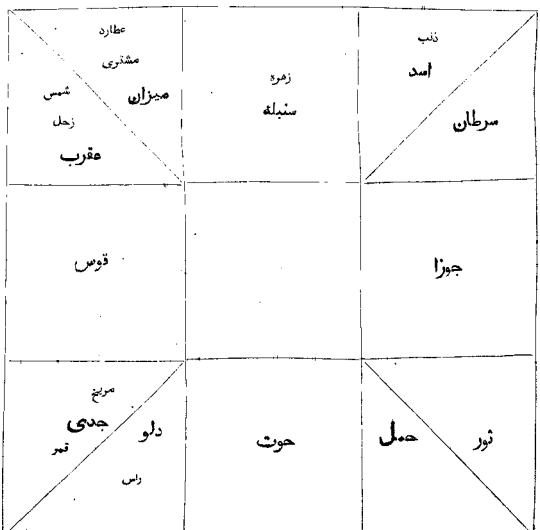

اگرچه سفینهٔ برج درجمدین امت مرکّب از ثبات و انقلاب امّا درین دیباچهٔ اقبال ثبات طالع بامعان نظر و لمعان تامّل بهرچه متحقّق شده - یکی آنکه جزو طالع درجهٔ هفتم است از ثلث اوّل برج - و آن باتّفاق اهل تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوب - و این دو دلیل است بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت - و صاحب طالع عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعداکبر است - چه مشتری که سعداکبر است با اوست - و عطارد کوکبی است که باسعد سعدتر گردد - و زهره که سعد اصغر است در خانهٔ اوست - چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب برجیّت در خانهٔ دوم است که تعلّق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد لاجرم کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالمرا بنور عقل بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت فکرت بگشاید - و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و سوادّ ذوق و حضور آماده میدارد - و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته - و صاحب خانهٔ معاش در طالع - و هردو سعادت ذاتی و عرضی دارند - و ایّام زندگانی را با عیش و کامرانی انتظام می بخشند - و مشتری که سعداکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوّهمّت و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانهٔ دوم است نظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسباب عشرت و کامرانی بروجه اتم تا عاقبة العاقبه مقارن حال فرخنده مآل آن حضرت میدارد - و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعداکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده برآنکه صاحب طالع بعلو همّت و سموّ منزلت بر همهٔ خلایق مایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا ممتاز است نماید - و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند - و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان رفیع او بندند - و انچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد - و ابواب نصفت

---

(۲) نسخه [ح] حیز - (۳) بعد ازین در نسخه [ط] • شعر • عقل بود پیشرو کار او • عقل بود قافله‌سالار او • هرچه نه از فکر بنوزش فسرد • هرچه نه از عقل بنوزش جنون • و در نسخه [ز] این ابیات نجلشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد ازین در نسخه [ط] • شعر • چو اسکندر بود در پادشاهی • بحکمت‌ورزی و دانش‌پناهی • و در حاشیهٔ نسخه [ز] این بیت نیز • ارسطوفطرتان دانش اندوز • بگردش در سخن رانی شب وروز •

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید - و در اخفراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همّت بگمارد - و دران عمارات دلهاء بانواع خوشحالی و خرّمی و اصناف آزادگی و بیغمی بگذراند - و از جملهٔ غرایب آنکه زهره در خانهٔ عطارد است - و عطارد در خانهٔ زهره - و سه سعادت جمع شده - یکی سعادت مشتری - دوّم سعادت زهره - سیّوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده - و این بغایت نادر افتد - و نیّر اعظم عطیّه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیّوم در برج ثابت واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هبوط برآمده رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته - و چون ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ سفر است همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آمیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست روشنی بخش جهان باشد - و خانهٔ سیّوم که باقربا نسبت یافته عقرباست از اقارب عقارب خبر داده - و زحل درانجا آن نزدیکان امور را بفحوست و نکابت بهاریهٔ ضلالت و هلاکت رسانیده - و قوس و ته رابع است و آن خانهٔ عواقب کارها - و مشتری که صاحب اوست نظر تسدیس دارد و متّصل است بعطارد مسعود و در حدّ خود و مثلّثهٔ خود است - در هر کاری که توجّه فرماید بآسانترین روشی انصرام یابد - و عاقبت کارش بکامروائی باشد - و خانهٔ پنجم که خانهٔ فرزندانست جدی است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مرّیخ که کوکب سپاه است درانجاست و کدخدای طالعست که مدار قالبین عمر بروست - و از جلایل امور آنکه این کوکب انجیش در بیت الشّرف است درجه و مثلّثه و درجان و آدرجان و اثنا عشریّهٔ خود از عمر دراز برومند گرداند - و از بسیاری اولاد و احفاد بهره‌مند سازد - و از فرزندان برخوردار کامگار امتضاد نبخشد - و سپاه گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد - و از جملهٔ اتّفاقات حسنه آنکه در زایچهٔ طالع حضرت صاحبقرانی نیز مرّیخ در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته - و حکمت پروران تجربه‌کار در طالع سلاطین قوّت مرّیخ اعتبار کرده اند - و درین زایچهٔ قوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشّرف است با قوّتهائی که گذارش یافت - چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت درفتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد - و ایما مینماید ازینی که صاحب طالع هرچند درازعمر خود جاه او بیشتر و بهتر از ایّام شباب باشد - و ماه که واسطهٔ تاثیر علویّات بسفلیّاتست زائدالنّور آمده بدولت روزافزون رهنمونی مینماید - و هیلاج هم اوست که بمثابهٔ روحست

و مرّبی بدن در خانهٔ پنجم است منصرف از مرّبخ بتثلیث زهره واسطهٔ دوام صحّت و تندرستی مزاج و قوّت بدن گشته - و خانهٔ ششم دلو است منسوب بلشکر - و صاحبش که زحل است در منزل واقع شده که خانهٔ اعوان و انصار است - و راس دروست لشکریانرا از خیل مخلصان و خداپرستان داشته - و وتد سابع حوتست بدرجهٔ هفتم که حدّ زهره است و از مثلثه و آدرجان ارست - مخدّرات حرم عصمت را در لوازم رضاجوئی و آداب خدمتگاری ثابت‌قدمی عطیّه نموده - و از نکوخدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته - و خانهٔ هشتم محل امت صاحبش مرّبخ که سعادات مذکوره دارد - و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الهی نموده در مواقف خوف و مکامن خطر - و خانهٔ نهم خانهٔ سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته موادّ سرور و جمعیّت در سفرهای دور آماده میدارد - و موجب ازدیاد ملک میگردد - و سهم السّعادة در وتد عاشر است که خانهٔ دولت و اقبال است - و صاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث - و همچنین معدالکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده - و خزاین روزگار را در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار او درآورده - خانهٔ یازدهم که خانهٔ امیّد است صاحبش قمر زائدالنّور در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده - و در خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنانست کذنب جای گرفته در خواری و نگونساری امدای دولت ابدپیوند اهتمام دارد - هربیدولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده بیادیهٔ فنا سرگردان ساخته - صاحبش که نیّر اعظم است در خانهٔ سیّوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیارت از مخالفانرا پشیمان ساخته در سلک بندگی و جانسپاری درآورده - و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت است جوزا ست که خداوندش صاحب طالعست - و مقرّر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند - لیکن بواسطهٔ موانع از قوّه بفعل نمی آید - و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست - هرگاه که دولت درخانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد *

---

(۲) نسخه [ح] راست و درست -

تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی
و مجملی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هندوستان قرار یافته که برج ثابت است - و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد - ونیّر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده - و این نشانیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد - و روزبروز قوایم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد - و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد. بایهٔ قهرش دست گردنکشان بدسگال تاب دهد - و آوازهٔ کوس نصرتش زهرهٔ صفدران هوسرد را آب سازد - و صورت زایچهٔ قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتگرای که از ملتزمان عتبهٔ شاهی بود رقمزدهٔ کلک تصریح میشود *

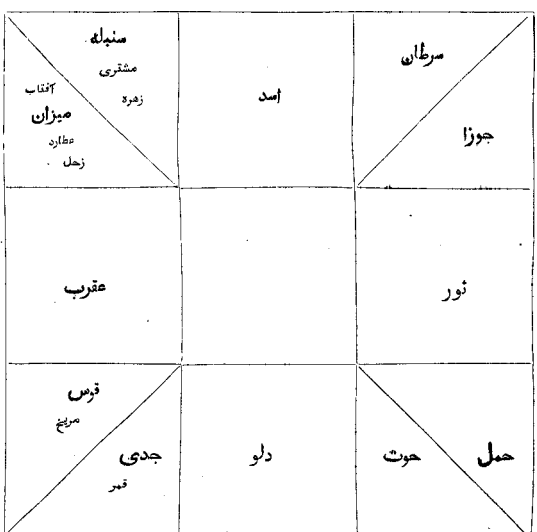

---

(۲) نسخه [ط] هازد * بیت * زهر شاهنشهر باعقل و شمشیر * که هم خود شیر و هم طالع شدش شیر *

باوجود کمال بیتعینی و بے‌تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از پیشانی سطوتش میتابد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف آمد میگویند نزدیک بواقع باشد - و در کتب احکام این طبقه مقرّراست که صاحب این طالع بسیارمال و غالب بر دشمنان و نخشایندهٔ بر گنهکاران باشد - و بآئین عدل و انصاف گراید - و کارها بعقل قوی و رای متین خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره‌مند باشد - و صاحب فرزندان ارجمند رضاجوی شود - و مشتری و زهره در خانهٔ دوّم فراهم آمده صاحب طالع را بفنون هنرمندی و انواع دانشوری رهنمون گشته - و چون سعد اکبر در خانهٔ عطارد است بعطیّهٔ حسن صورت و تناسب ترکیب منصری و سنجیدگی سخن و آرامتگی مجلس و خرد عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نکوکاری و انتظام هرکارے از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله بآرایش مخدّرات سرادقات اقبال و افزایش پدرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده - و نیّر اعظم چون در میزان است هرچه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظهٔ کهٔ بجایی آرد - و توانا باشد - و برادران بپایهٔ او نرسند - بلکه نجم طالع اخوان محترق گردد - و جهانیان برهواداری او متّحد و متّفق باشند - و چون عطارد در سیوّم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقّت‌کش و دشمن‌کش گردد - و در الٰهیّات و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذرق و رجحان باشد - و چون در میزانست مشهور آفاق گردد - و کارهای پسندیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنهٔ ممتدّه جهانستانی و جهانجانی کند - و تدبیرات صایبه و افکار دقیقه نماید - و زحل چون در سیّوم است آسایش و آسودگی فراوان بیند - و خدمتگاران رضامند بحساب داشته باشد - و با شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند - و چون در میزان و در شوکت صاحب خزاین عالم شود - و چون در سایهٔ گرانمایهٔ آفتاب جهانتابیست خزاین بیکرانش مدّتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بماند - و سفرهای دلخواه بکامرانی و کامگاری کند - و از و بزرگتر در روی زمین نباشد - و جانوران میادرنگ عظیم‌جثّه بر درگاه او باشند - هرچند بسنّ و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود - و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه بے مشقّت و تردّد او حاصل آید - و بدولت و اقبال دیرگاه بماند - چه از بنی بطنی تر کوکب نیست - بمط سعادت و استقامت سلطنت و امتداد زمان از عطیّهای اوست - و نیّر اعظم و زحل و عطارد در یک برجند - دوست‌پرور و دشمنکاه باشد - و آئین درستی و دشمنی نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان اورا ستایش کنند - چه در مثلّثهٔ طالع و در بیت دوست

---

(۳) نسخهٔ [ط] و انفاق عالم و عالمیان بر طلب خوشودیّ او بوده - و باختیار و باختیار بر جوی بخشش او صعطرف باشند -

خود امت - دومتی قوی‌حال که آن معدالکبر امت اندیشها و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - رصیت عظمتش از کران تا کران برسد - بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند - و از اندیشه‌ناک بوده مطیع و منقاد گردند - و چون در خانهٔ مشتریست و نیّر اعظم نظر بر او دارد سروران جهان سربرخط فرمان او باشند - و خاک آستانش سجده‌گاه اطاعت خود سازند - و قمر در ششم امت دشمنان او بزرگان باشند - امّا باو فرمند - و تاب بارقهٔ قهر و عظمت او ندارند - و همیشه دوستی اورا ترتیب دهند - تا باقتباس انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند - و چون در جدی امت وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هرطایفهٔ را به نکوکاری رهبری نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب آباد تقلید برآمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند - و چون مشتری برو نظر میکند قدرت و قوّت پادشاهی زیاده از اندازهٔ قیاس باشد - و صاحب فرزندان شایسته گردد - و چون زهره ناظر امت عفایف بزرگ‌منش خجسته‌کردار در خدمت او بمعرهای دراز باشند - و از رضاجوئی فرزندان فیگ‌نهاد کامران شود *

و ضابطهٔ چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زائچهٔ قدسی میکند نیز ایراد می یابد - چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیّاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد - و غبار عارضه بداسی مانیت از کمتر رسد - و چون در عین قوّت بود و شهادت ابتزاز و سعادت شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد - و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی‌اساس و اماکن والایبنیان مسرّت‌آرای گردد - و چون درین زائچه دوازدهم قمر مرّبع امت خصوص اینمعنی بروجه کمال رو دهد - و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم مقهرشکن و دشمن‌فکن باشد - و برهرکس نظر خشم اندازد گداختهٔ سطوت جلال او گردد - و چون دوازدهم نیّراعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم‌طبع سخنگذار دانش‌پذیر قوابحال صاحب‌اقبال بود - و در جائی که دلیران نبرد و مردان صف متوهّم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد - و پای و قار در دامن تمکّن و بردباری کشیده دارد - و زائچهٔ توهّم و شایبهٔ تغیّر بساحت احتیاط او راه نیابد - و درین زائچهٔ مقدّس ورود معدین در دوازدهم اتّفاق افتاده اغاضهٔ سعادت مینماید - چون صاحب طالع نیّراعظم باشد و درمیزم واقع شود مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت مظمی رساند - چنانچه درین دیباجهٔ سعادت پرتو ظهور دارد - و چون مشتری و عطارد و زهره هرسه ناظر قمر باشند

بر کشورگشائی و فرمانروائی مولود مسعود آگاهی بخشند - چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغ دولت می افروزند - و اگر جزو طالع یا قمر در تعبیر برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقدر ناظر بدرجهٔ و دو سلطنت بصاحب طالع متعلق شود - و ممالک فراوان در حیطهٔ تصرّف و ضبطهٔ اقتدارش استمرار پذیرد - و درین طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن قمر در تعبیر خود قمر را پنجم کوکب ناظرانه - نیّر اعظم - سعد اکبر سعد اصغر - زحل - عطارد * و درین زایچهٔ تدسی صاحب طالع در خانهٔ سیوم است مولود اقدس را اگر برادرے باشد دیر نماند - و دوستان حادثهٔ بهم رسند - و نکوکار و بخشنده و توانگر باشد - و بسلطنت برگزند و سعادت بمرتبه بهره‌مند شود - و صاحب دوم در سیوم واقعست کارهاي عظیم کند - و شفاهاي شگرف بوجود آرد - و اختراع قوانین دولت و حکمت کند - و بداندیشها را تنبیه فرماید - و ازین ممر اندیشهٔ پیرامون ضمیر راهزن نگردد - و صاحب سیوم در دوم است - بیچارهاي از پا افتاده را دستگیري کند - و با خویشاوند سعادت پیوند بمهرباني پیش آید - و سایر نیکاندیشان از فیض انعام و احسان او بهره‌مند گردند - و از حدایق افضال و اکرام او ثمرات برچینند - و مقرّر است که اگر صاحب سیوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علیا رسد - چنانچه در زایچهٔ مقدس صاحب سیوم سعد اصغر است - هرآینه دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت عظمی - و صاحب چهارم که مرتبهٔ خست در پنجم جا گرفته - پدر والاقدر از وجود اشرف او مؤیّد بتأییدات غیبی گردد - و فرزندان عالي نژاد او درازعمر باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحب پنجم که مشتریست در دوم است خزاینش فراوان شود - و ممالک مظیمه در تحت تصرّف آرد - و چون زهره نیز در دوم است بنکات موسیقي و دقایق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موي شکاف باشد - و صاحب ششم زحل در سیوم است بعضے از ملازمان اندیشهاي ناشایسته پیش گیرند - و پایمال قهرمان اقبال شوند - و صاحب هفتم زحل در سیوم است امور شوکت و ابهت بتدبیر صایب خود انتظام دهد - و در خاطر او این آرزو جاي کند که مرا برادرے نشد که در خدمت من سربلند شدے - و صاحب هشتم مشتري در دوم است بتدبیر والاي خود اموال فراوان و خزاین بے اندازه را متصرّف باشد - و تواند بود که میراث نیز بدست او افتد - و صاحب نهم مرّیخ در پنجم در خانهٔ مشتریست دلالت بر قوّت حافظه کند - و یادداشت قوي داشته باشد - و هرچه با خلق کند شایسته کند - و

---

(۳) مطابق نسخه [ح] و در باقی هشت نسخه - اکبر - و صاحب خانهٔ سیوم یعني میزان زهره است که بصاحبهٔ ۲۳ سعد اصغر می نوشته و بعضے زهره را سعد توسط گفته اند و قمر را سعد اصغر -

پرستش خالق بیمانند نماید - و بآئین نیکو در رعیت‌پروری و معدلت‌گستری بسر برد - و اورا فرزندان دولتمند حق‌پرست شوند - و متأدب بآداب اطاعت و رضاجوئی باشند - صاحب دهم زهره در دوم است بوالدین و بزرگسالان خویش باادب و رضاطلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او بی محنت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان و مخالفان او نراوان باشند - و از صدمهٔ صدائی کوس دولت و غلغلهٔ هیجای عظمت او مراسیمه و پراگنده گردند - و خایب و خاسر روی بفرامشخانهٔ فنا نهند - و اگر مشتری یا زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره‌دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدی که خانهٔ زحل است وقوع یابد و در نهبهر زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود مسعود باشد - و اطراف ممالک او بدریای شور منتهی شود - و ایام سلطنت سعادت‌انتظام او امتداد یابد - و نیز مقرر است که چون در زایچهٔ ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف پادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلایل درین زایچهٔ مسعود رقم ظهور دارد *

ذکر زایچهٔ سعادت‌ارقام که علامة الزمانی عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازی استخراج نموده

در سالی که خدوهٔ علمای روزگار - و نقارهٔ دانش‌اندوزان آموزگار - قسطاس دقایق معلوم - اقلید مغالق مفهوم - مرتقی مدارج علیا - مبیّن حقایق اشیا - فتّاح جواهر معانی - حلّال غوامض یونانی - پرده‌شکاف روابط نور و ظلام - نکته‌طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام - عنقای اوج بلندپروازی - علّامة الدّهر عضدالدّوله امیر فتح‌اللّه شیرازی - برهنه‌مونی تخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلی مشرّف شد - و بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت - روزی راقم این شگرفنامه مذکور ساخت - که زایچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر میرسد - حاصل آنست که ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند - خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط نامی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اند قرار دادند - چون باعتماد محرّر معتمدترین زایچه‌ها مورث آنرا با انموذجی از احکام ایران مینماید *

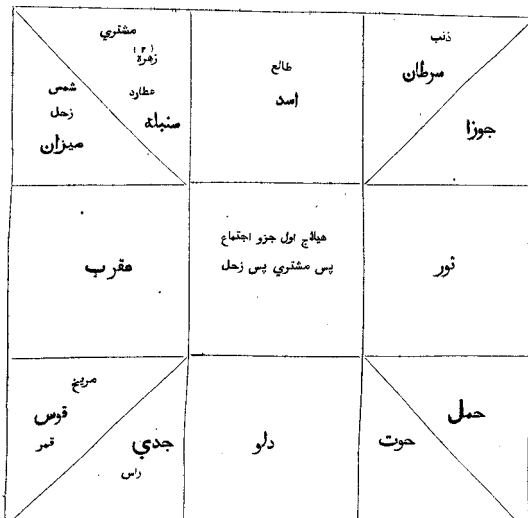

مرکز طالع اشرف درین زایچهٔ اقدس که کارنامهٔ انوار ثوابت و سیّارهٔ امت بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ اسد امت و قائم الوتاد اتّفاق افتاده - و چون مرکز طالع سعادت‌مطالع از خانهٔ نیّر اعظم است هیچ کوکبی صاحب شرف خانهٔ او نیست - و حدّ مرتفعت - و ربّ مثلّثه اش سعد اکبر است بشرکت نیّر اعظم و خدست زحل - و وجه و درنجان مریخ - و نهبهر مشتري - و آدرجان و هفت‌بهر مریخ - و اثنا عشریّهٔ قمر - و وبال زحل است - و این درجه مذکّر است و نیرّه و از نحوست خالي - و معقولي برین طالع نیّر اعظمست بنحوسه از شرکت زحل - و زهرة در برج سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سي و هفت ثانیه - و سهم الولد بقولي در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه - و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه - و سهم صوت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه - و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه

---

(۲) در نسخه [ز] زهرة در برج طالع -

و دوازده دقیقهٔ سنبلهاست **مرکز خانهٔ دوّم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ سنبلهاست خانهٔ وشرف عطارد است - وحدّ زحل - وربّ مثلّثهاش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرّیخ - و وجه عطارد - و درنجبان زُهره - و نهبهر عطارد - وآدرجان قمر - و اثناعشریّهٔ نیّر اعظم و هفتبهر و هبوط زهره - و دبال مشتریست - و مستولی برین خانه قمراست - و این درجهٔ مذکّر است خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت - و مشتری درپانزده درجه و سیوده دقیقه رسی و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقهٔ میزانست - و سهم الرّجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه - و سهم النّصرة و الظّفر در یك درجه و هفده دقیقهٔ میزانست - و جزو اجتماع مقدّم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقهٔ میزانست **مرکز خانهٔ سوّم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ میزانست - وخانهٔ زهره است و شرف زحل - وحدّ مرّیخ - وربّ مثلّثهاش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری - و وجه مشتری - و درنجبان و نهبهر و اثناعشریّهٔ و هفتبهر عطارد - و آدرجان و هبوط نیّر اعظم - و دبال مرّیخ است - و مستولی برین خانه زحل است - و این درجهٔ مؤنّث است - و مغنّیه و خالی از نحوست و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل[۲] دقیقه رسی و سه ثانیهٔ عقربست - و سهم الغیوب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و سهم السّعادت بر قول بطلمیوس و محیی الدّین مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و سهم الصّدق والخیر (؟) و سهم العبید بقولی در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم الامراض بقولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه - و نیّر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیهٔ عقربست **مرکز خانهٔ چهارم**[۳] بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقهٔ عقربست - و این وتد قایم است و خانهٔ مرّیخ - و حدّ زحل - و وجه و اثناعشریّه و دبال زهره - و ربّ مثلّثهٔ مرّیخ است بشرکت زهره و خدمت قمر - و درنجبان عطارد - و نهبهر و هفتبهر مشتری - و مستولی برین خانه مرّیخ است - و این درجهٔ مذکر و قیّمه و خالی از نحوست و سعادتست - و سهم سفرالبر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقهٔ قوس است - و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقهٔ عقربست **مرکز خانهٔ پنجم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ قوس است - خانه و نهبهر مشتری - و شرف ذنب - و حدّ مرّیخ - و وجه زحل - و ربّ مثلّثهاش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل است - و درنجبان شمس - وآدرجان زهره - و اثناعشریّهٔ مرّیخ - و نه بهر مشتری -

---

(۲) نسخهٔ [ا] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] الصدق والخیر - (۴) نسخهٔ [ه] درجه ویکدقیقه -

و هفت بهر زحل - و هبوط راس - و زوال عطارد است - مستولی برین خانه مشتریست بنحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذمّراست وقیّمه و از نحوسات و سعادت خالی - سهم السّلطنة و الملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقهٔ قوس است - مقدارالنجاجه و بسرالطّائر در بیست و پنج درجهٔ جدی است و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیهٔ جدی است **مرکز خانهٔ ششم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقهٔ جدی است خانهٔ زحل و شرف و حدّ مریخ - و وجه شمس - و ربّ مثلثه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ - و درنجان و نه بهر عطارد - و آذرجان و اثناعشریهٔ و هبوط مشتری - و هفت بهر و زوال قمراست - مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و قمر - و این درجهٔ مذکّر و نیّره و نحس است - و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ دلو است - و سهم الجیش و الاسری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقهٔ جدی است - و سهم موت الاخوة در در درجه و یک دقیقهٔ دلواست - **مرکز خانهٔ هفتم** بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ دلو است - خانه و حدّ و اثناعشریهٔ زحل - و ربّ مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری - و وجه قمر - و درنجان زهره و آذرجان و نه بهر عطارد - و هفت بهر مشتری - و زوال شمس است - مستولی برین خانه زحل است بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری - و این درجهٔ مذکّر و مظلمه و خالی از نحوسات و سعادت است - و سهم اللّقة و البقاء و النّجات و المحبّة در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حوتست * **مرکز خانهٔ هشتم** بیست وهشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ حوتست خانه و نه بهر مشتری - و شرف زهره - و حدّ و وجه و درنجان و آذرجان و ربّ مثلثه اش مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر - و حدّ و هفت بهر و اثناعشریهٔ زحل - و هبوط عطارد است - مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر - و این درجهٔ مذکّر و قیّمه و خالی از نحوسات و سعادت است - و سهم الشّرف در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حمل است - و سهم الشّجاعه در در درجه و پنجاه و سه دقیقهٔ حمل است * **مرکز خانه نهم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ حمل است خانهٔ مریخ - و شرف نیّر اعظم - و حدّ زحل و هبوط و آذرجان و وجه و زوال زهره است - و ربّ مثلثه اش مشتریست بشرکت نیّر اعظم و خدمت زحل - و درنجان و نه بهر و اثناعشریه و هفت بهر مشتریست - مستولی برین خانه مریخ است بشرکت مشتری

---

(۲) نسخه [ز] چهل و هشت -

و نحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکّر و تهره و از درجات ابار است - سهم الولد المذکّر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقهٔ ثور است - و سهم سفرالحجر در دو درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقهٔ ثور است * **مرکز خانهٔ دهم** بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقهٔ ثور است - خانه و آذرجان زهره - و شرف و ربّ مثلّثه اش قمراست بشرکت زهره و خدمت مرّیخ - و دربجان زحل - و نهبهر و هفت‌بهر عطارد - و اثناعشریّه و حدّ و وبال مرّیخست - مستولی برین خانه زهراست بشرکت تام قمر و شرکتی از مرّیخ - و این درجهٔ مذکّر و نیّر و خالی از نحوست و سعادت است - سهم السّعادة بر قول غیر بطلمیوس و محیی الدّین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقهٔ جوزا ست - و سهم العقل و النّطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقهٔ جوزا ست - و سهم المرض در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - و سهم الولد المذکّر بقول در بیست و نه درجه و چهل دقیقهٔ ثوراست - و سهم النوع در چهار درجه و صفر دقیقه جوزا ست - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعداء بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - **مرکز خانهٔ یازدهم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ جوزاست - خانه و نهبهر عطارد - و ربّ مثلّثه اش ارمست بشرکت زحل و خدمت مشتری - و شرف راس - و حدّ و دربجان زحل - و وجه شمس - و آذرجان مشتری - و اثناعشریّه و هفت بهر زهراست - و این درجهٔ موّنث وقیّمه و خالی از سعادت و نحوست است - سهم عواقب الامور - و سهم النّزویج در چهارده درجهٔ سرطانست - مستولی برین خانه عطارداست بشرکت زحل - **مرکز خانهٔ دوازدهم** بیست وشش درجه و چهل وشش دقیقهٔ سرطانست - خانه و وجه قمر و شرف و نهبهر و دربجان مشتری - و حدّ و وبال زحل است - و ربّ مثلّثه اش مرّیخست بشرکت زهره و خدمت قمر - و آذرجان و اثناعشریّه و هفت‌بهر و هبوط مرّیخ است - مستولی برین خانه قمراست بشرکت مشتری و مرّیخ و زهره و زحل - و این درجهٔ موّنث و نیّر و خالی از سعادت و نحوست است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ اسد است - و سهم العلم و الحلم و الفاجه و النّصرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشّدة در بیست و دو درجه و پانزده دقیقه - و سهم الحیوة در در درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هژده درجه

---

(۲) نسخه [ا د ه ح] قول بطلمیوس - (۳) نسخه [ه] دو - (۴) نسخه [ه] نه - (۵) نسخه [ا ه ح] چهارده درجه - (۶) نسخه [ج] یازده -

و بیست[۲] و دو دقیقهٔ اعد است - و درین زائچه هیلاج اوّل جزو اجتماع مقدّم است - پس سهم السّعادة - پس درجهٔ طالع - و کدخدا از ممرّ هیلاج اوّل زحل است - پس مشتری - و از ممرّ سهم السّعادة اوّل مشتریست - پس زحل - و از ممرّ درجهٔ طالع اوّل شمس است - پس مریخ *

شرح احکام این زائچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار است

چون اساس زائچهٔ قدسیهٔ استحکام یافت شرح اندک از بسیار احکام بدایع انتظام این زائچهٔ مقدّسه ناگزیر است **احکام خانهٔ اوّل** چون مرکز طالع از اعظم است که خانهٔ نیّر اعظم است دلالت میکند بر علوّ فطرت و بها - و بودن هیکل مقدّس قوی و توانا - و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوّت دماغ - و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که درخانهٔ زهره در دوّم طالع است و متّصل بمشتری و در حدّ و مثلثهٔ خود است باید که در همهٔ امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود باز رسد - و بتدبیرات درست سرانجام سهام خود نماید - و چون مستولی بروج طالع شریف نیّر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقالیم چهارم بصاحب طالع تعلّق گیرد - و چون بحسب مقام نیّر اعظم بعد زحل است بادشاهی هندوستان مقدّم باشد بر اقالیم رابع - و چون صاحب مرکز دوّم که عطارد است متّصل بصاحب طالع شده دلالت کند برآنکه مال و ملک بآساني دست دهد - و بودن طالع و سهم السّعادت و جزو اجتماع مقدّم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوّم** چون مرکز خانهٔ دوّم از سنبله است که خانهٔ عطارد است متّصل بشمس و اکثرش از میزان که خانهٔ زهرواست و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است دلالت کند برآنکه مال و ملک از ممرّ حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود - و یابندهٔ منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشتری درین خانه در حدّ خود و اتّصال عطارد باو مقوّی اینمعنی است - و برآنکه وزرا بقوّت عقل وافر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان ننماید - و چون صاحب دوّم در طالع است خزاین بنحساب اورا جمع شود - و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند - و در مرضیات خدای نگهدارد - و نظام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه -

احوالش روزبروز دولت افزاتر باشد - و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامیست چنانچه فرزندزادهای گرامی را دریابد - و این سعادت‌منشان بنظر تربیت او بزرگ‌حال شوند - وزحل چون در دوم‌است و در شرف هرگز نقصانی بخزاین معمورهٔ او نرسد - و هیلاج که جزو اجتماع مقدم‌است درین خانه امت مقوی اینمعنی‌است - و کدخدا که زحل امت و در شرف خود و شریکش که مشتریست درینجا آمده عطیهٔ عمر مقدس از عمر دو کدخدا و سیوم که مریخ امت از عمر طبیعی (که صد و بیست سال‌است) متجاوز باشد - و بودن قمر مستولی برین خانه مؤیدی دیگراست برای اساس این سعادت * احکام خانهٔ سیوم چون صاحب طالع در سیوم امت دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا - و این گروه از کوته‌بینی در مقام نجیبی نباشند - امّا چون آن مرکزیست که صاحب طالع درو ست خانهٔ مریخ و مثلثه و حدّ و وجه و آدرجان و درنجان اوست و او در پنجم طالع است که خانهٔ فرح و شرف اوست - و در مثلثه و وجه مشتری و آدرجان صاحب طالع است - اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد - و چون اوایل سیوم (که تعلّق ببرادران دارد) مورد سعود نیّر اعظم است دلیل است برآنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند - و از پیمانهٔ غصّه شریت داپسین درکشند - و اواسط و اواخر سیوم (که تعلّق با خوان و انصار دارد) محلّ سهم السّعادة بقول بطلمیوس - و نیز وجه نیّر اعظم است و او شریک کدخدا است دلیل‌است برآنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و جانمپاری بوده در آداب دولتخواهی ثابت‌قدم باشند - و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانهٔ سیوم تعلّق بمریخ دارد که در شرف خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخدای مقدّم است و آن نیز در شرف خود است دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخدا ست و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد - و بودن صاحب سیوم در پنجم دلیل است بر انتظار احوال فرزندان گرامی - و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد - و از غرائب آنکه سهم‌الغیب باتّفاق و سهم السّعادت بر قول بطلمیوس و صحی الدّین سغربی در یکجا جمع شده (که درجهٔ هیجدهم عقرب است که داخل خانهٔ سیوم است و این در طوالع کمتر افتد) دلالت قوی میکند برآنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآینه دلیل متین است بر اطّلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد * احکام خانهٔ

---

(۲) همچنین در هر نسخه و غالبا اعوان بود *

چهارم چون صاحب مرکز این خانه مریخ است و در شرف و رجعه و مثلثهٔ خود و حدّ مشتریست و او معترلیست برین خانه دلیل است برآنکه در اوّل مرتبه ملک بمعنی لشکریان در تصرّف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودّت همیشه ملک در تصرّف اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرّف درآید پایدار بود - و چون هشتم و چهارم بمختیار این درجات که از اوّل عقربست جوزا ست که صاحبش در تحت شعاع نیّراعظم مختفیست دلالت کند برآنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عقلش ظهور کند - و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام رد بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید - و چون اکثر این خانه از برج قوس است و صاحب حمه در دوم طالع مولود دوستدار و حقگذار پدر باشد - و از ملک پدر روزیمند گردد * احکام خانهٔ پنجم چون صاحب اکثر خانهٔ سیوم [که تعلّق بمحبّان و مخلصان و معاونان دارد] یعنی مریخ در پنجم و در شرف است دلیل است بر جلایل احوال فرزندان مولود در اخلاص و ارتباط ایشان - و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثهٔ خود و کدخدا ست و مشتری که در رجعه و مثلثهٔ خوداست و شریک با کدخدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند برآنکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند - و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند - و نصرطایر که بر مزاج مریخ است و مشتری و منقار الدّجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه است دلیل قوی بر فراوانی صید مسرّت و سعادت است * احکام خانهٔ ششم چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و رأس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحّت عنصر و اعتدال مزاج - و اگر اندک عارضهٔ پیراسون مزاج قدمی گردد بے شایبهٔ امتداد بصحّت کامل انجامد - و چون مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و هردو در شرف انه خدمتکاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند * احکام خانهٔ هفتم چون صاحب مرکز خانهٔ هفتم زحل و در شرف است صاحب طالع را در اوایل جوانی پردگیان مراپردهٔ ازدواج از خاندان فرمانروایان هند باشند - و چون زحل در بیت قوم است دلیل باشد برآنکه این مخدّرات شاهوار عفّت از حکّام مالگذار و خزانه معمور عراق او باشند - و چون سهم الالفة والمحبّة درین خانه است دلالت بر مزید التذاذ در الفت و مودّت کند خصوص که سهم الالفة در حوتست که خانهٔ مشتری و شرف زهره است * احکام خانهٔ هشتم چون مرکز این خانه از حوتست و صاحب او مشتری در قوم است در حدّ و مثلثهٔ خود - و سهم الشّرف درین خانه است - و مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ که در شرف است دلیلست بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مامون بودن *

احکام خانهٔ نهم چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او که مرّبیع است در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود معهود از سفر کامیاب بود - و سفرهائی که درپیش آید متضمّن تسخیر ولایتی باشد ● **احکام خانهٔ دهم** چون مرکز این خانه از ثور است که خانهٔ زهره است و مستولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر معادت تامّه و ریاست عامّه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانهٔ شرف قمر است - و قمر ناظر باو و بطالع با نظر تمام دوستی - و چون سهم السّعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و ازدیاد دولت - و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملّت باشد - و چون سهم العقل والنّطق درین خانه است دلیلست برآنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و سردفتر سخنان باشد - و بمنصوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد **احکام خانهٔ یازدهم** چون مرکز این خانه از جوزا است و صاحبش در دوم که بیت المالست دلالت کند برآنکه امیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد - و نیز دلیلست برآنکه ادرا دوستان یکدل باشند - و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند رسند - و چون سهم موالیب امور درین خانه است دلیلست برآنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت برآید ● **احکام خانهٔ دوازدهم** چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست برآنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بروجهی که صاحب طالع ازان رضامند شود - و بوتر ذنب درآنخانه در درجهٔ اوّل عقربی ایستمعنی است - و چون سهم العلم والحلم درین خانه است دلیلست برآنکه صاحب طالع باوجود علم بر احوال کوته اندیشان ثمره رای در مقام حلم و عفو باشد - و بردباری و فراغ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او باشد ● ایزد تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم [که اصل و خلاصهٔ امور جهانداری و ملک آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است] بحمد الله والمنّه در مجموعهٔ اخلاق مهذّب این مؤدّب دبستان کبریای احدیّت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهد و معاین است - و از اصل فطرت و مبدأ طینت باین عطیّهٔ والا و موهبت خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای بحمدیده بی تکلّف و تصنّع ملکهٔ آن ذات معانی برکات گشته ازین مرجشمهٔ معدلت بجدا ول بصائبین لمستعدادات ارباب استفاضه جاری و ماریست ● شعر ●

همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید ● همیشه تا که باروح قایمند اجسام

مباد جز بهوای تو گردش گردون ● مباد جز برضای تو جنبش اجرام

اینست انموذجی از احکام زائچهای طالع اقبال مطالع - و اگر عطیّات کواکب و سعادات نظرات و حوابس بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هرآینه دفاتر بهمرسد و صحایف ساخته گردد * شعر *

نمیرسد ز شمار دقایقِ شرفش * مهندسانِ رصدبند را بجز تخمین

صورت زائچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج الغخانی

درونت تحریر این گرامی صحیفه که محلّ استکشاف احوالِ سعادت‌قرین بود زائچهٔ بخط افادت و افاضت‌پناه تحریر عهد مولانا الیاس اردبیلی [که در علوم ریاضی پایهٔ بلند داشت و از صدرنشینانِ بارگاه قبولِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بود] بنظر در آمد - آن زائچه نیز بهندس منقول گشت - مجرّد از پوابِ آثارِ بیوت و احکام - چه بجهت اعتبارِ مستخرج و چه باعتبارِ آنکه این زائچه برخلافِ زائچهای دیگر مبتنی برزیجِ الغخانیست *

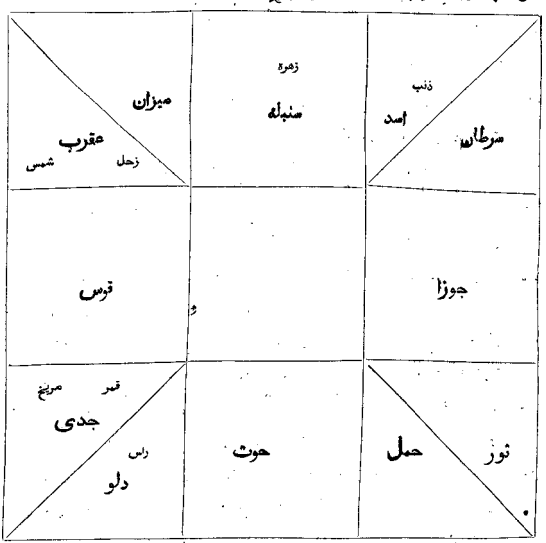

(۲) اسمای بروج مطابق نسخهٔ [د ز] و نامهای کواکب موافق همین نسخهٔ [ز] و در باقی مفقود -

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش‌منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میان اختر‌شناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان وانفست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید - و دیگری سنبله قرار میدهد - بنابر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست - جمهور حکمای متقدّمین و ارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکت نیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - امّا تعیین مقدار نکرده - و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه‌است - و درسی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثر حکما برآنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست‌وپنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد - طایفهٔ از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامی دوره دربیست و دو هزار و ششصد وهفتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض و رقت انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدّمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطوء مستشعر نشده‌اند - و بسبب آنکه مدّت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکت ثوابت را احساس توان‌نمود یافته اند - پس در وقت تعیین برج صورت اسد که از اجتماع چند کواکب ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل جزوی از فلک الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج ازان جز انتقال نموده بموضع که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر برج - پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدّمین است که مبنی است بر عدم حرکت ثوابت - و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد است بموضع سنبله - و مقدار مابه‌التفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه است که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال نموده - و ازینجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسنه‌اند تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی که درهرهفتادسال یک درجه قطع‌کند - چنانچه اکثر حکما برآنند بضرب هفتاد درهفده - وبقول بطلمیوس [که درصد سال قطع یکدرجه باشد] فاصله درمیان رصدین یکهزار و هفتصد سال بود - باریک‌بینان حقایق معانی و دقایق‌شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می‌افتند - و اکنون که قدرهٔ حکمای روزگار عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده آمد قرار

دانند [چنانچه نموده آمد] بوضوح می‌پیوندد که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود افلاک قایل نباشند چنانچه در دفتر دوم مشروحست - بلکه حکمت الٰهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا نمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشهٔ بالغ‌نظران خورده‌دان باریک‌بین مخفی ماند - و هم از چشم بداندیشان کورباطن مستور و محتجب باشد - و ازین سبب است که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی [که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت‌نشینان نکته‌دانی و ثانی اسکندر یونانی بودند] باوجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند - و همچنین سایر رموزشناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سرّے ازین امر شگرف بر نیاورده اند - و باوجود اتّفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست‌اندیشه [که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند] بمقتضای غیرت الٰهی حقیقت زایچهٔ مقدّسه در نقاب احتجاب مانده - و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته - و بالجمله هر یک از زایچه‌ها طالع را [که انموذجے در هر کدام گفته آمد] اگر بنظر انصاف دیده غور ظاهر گردد که در حالت خدادادی و ایزدشناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی ابرا ثانی نتوانه بود - اگرچه زایچه‌ها باهم اختلافے دارند - امّا در دولت‌آرائی ظاهر و باطن متّفق بوده صاحب طالع را بمقتضائی صورت و معنی تهنیت مینمایند - و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی [که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود] شنیده شد که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی چون زایچهٔ طالع سعادت‌مطالع را درپیش نظر داشته تأمّل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص می‌درآمدند. و از غایت شوق جنبش دوری مینمودند - آرے صدرنشینان بارگاه فرق حقیقی و چاشنی‌گیران خوان معرفت مرصدی [که از حلاوت وجدان و عرفان الٰهی لذّت‌پذیر باشند] چرا بشکر دریافت این لذّات لبخودی نکنند - و از فرط طرب و انشراح زمزمهٔ وجد و حال نکشند - چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الٰهی‌است - و حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی را ازکمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آنیه و کمالات و معادات مستقبلهٔ ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک میتافت - و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیّه از مرآت زایچهٔ بدیعه معاینه میشد - و بارها بمستعدّان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیّر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضے امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تدبیرزنان جداول احکام بوضوح

---

(۲) نسخه [ز] آخرین دفتر - (۳) نسخهٔ [چ ح] ایقان و [ز] اتقان -

می پیوندد - و چون این دو سعادت‌نامهٔ گرامی مقابله فرموده عطیّات کواکب و سعادات علویّات را بمیزان تأمّل برسنجند درمیابند که زایچهٔ صاحبقرانی چه خبر میدهد - و این زایچه‌ای قدسیّه از چه آگاه میسازند - سبحان‌اللّه باوجود تباعد مستخرجین از روی زمان و مکان و حال و تخالف ضوابط هریک از صحایف طالع فرخنده‌مطالع (که‌صورت‌گذارش یافت) توافق دارند که این مولود بدایهٔ اعلی مراتب کونی و الٰهی رسد و ذات مقدّس او مجموعهٔ مکارم صوری و معنوی گردد و از اتمام کمالات و ملکات قدسی و کمروائی صورت و معنی - و مطلعت ظاهر و باطن - و انواع حالات جهانبانی - و درجات فرمانروائی - و مدارج علیای حق‌پرستی و خداشناسی - و درویش‌پرسی و غریب‌نوازی - و درازی عمر و صحّت بدن - و اعتدال مزاج - و ممدوح عوام و خواص بودن - و مشکور صغیر و کبیر شدن - و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم - و ضبط ممالک و حفظ مسالک - و سایر امور ملک‌رانی و جهانداری - و از غرایب آنکه جملگی این حالات که رموزدانان تفحیم بفکر و تأمّل بآن پی برده اند مادهٔ‌لوحان نقوش نگارخانهٔ از فروغ دوربینی خود از صفحهٔ پیشانی احوال آن حضرت میخوانند - امّا قوت ناطقه از ادای بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف مینماید * شعر *

ای صفات تو زبانها را بیان انداخته * عزّت ذاتت یقین را در گمان انداخته

تصویر اسامی گرامی دایهای معادت‌پیرای و قوابل روحانی قوالب حضرت شاهنشاهی

همان زمان که آسمان بفرّ ولادت عالیش برزمین حسد برد - و زمین بمقدم گرامیش بر آسمان فخر جست روز آفرینش نورانی شد - پایهٔ دانش و بینش بلند گشت - و بدست سایه‌پروردان سعادت‌پرتو و نسرین‌بدنان پاکدامن عنصر قدسی و گوهر قدّوسی آنحضرت که بسرچشمهٔ نور الٰهی و دریای معرفت ازلی شست‌و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال بروجود پاکش تابنده برسم عادت (که شیوهٔ متصدّیان تربیت ترکیب ظاهر عنصریست) اغتسال و اصطفا یافت - دایهای معتدل‌مزاج روح‌امتزاج بقساط سعادت‌ارتباط (که از پرده‌های دیدهٔ پاکان پاکتر بود) پیچیدهٔ آن پیکر ربّانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام برکنار و کنف قدسی‌میرثان پاکذیل نهادند - و پستان مهربانی بنوشین لبش داده بشیرهٔ جان‌پرور شیرین‌کام ساختند * شعر *

شیـــر ز بهر لبش انگبیختـــند * شیر و شکـــر را بهم آمیختنـــد

شیـــر نه از دایهٔ امّیـــد خورد * کآب ز سرچشمهٔ خورشید خورد

چون از نقارهٔ دودمان سعادت شمس‌الدین محمّد غزنوی در تنوّج خدمتی شایسته بتقدیم رسیده بود

حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی در قرب ایّام طلوع این نیّر اقبال از شرایف معجزات آن خدمت بوعدهٔ این موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت‌مقرن عصمت‌سرشت ارکه امروز به جیجی انگه بلندخطابست بسعادت خدمت دایگی آن نونهالِ بهارستانِ خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدستهٔ مرابستان عظمت و جلال معجر افتخار و طیلسان امتیاز پوشد - بنابرآن حضرت مریم‌مکانی قدسی ارکانی آن مایده‌ساز آسمانی راطلب داشته‌آن مولود فیض‌ورود را در ساعت مسعود بکنار امید او درآوردند - و چون هنوز وضع حمل این دایهٔ قدسی مایه نشده بود بعفّت‌مآب دایه بهاول (که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت) فرمودند که اوّل او شیر داد - و تحقیق آنست که اوّل بهیر والدهٔ ماجدهٔ قدسیّه میل فرمودند - پس ازان مخدرها انگه کوچ ندیم کوکه بایین شرافت کامیاب شد - بعد ازآن بهاول انگه دریافت این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه‌غازی بایین دولت بلند عزّت یافت - ازان پس جگیمه بایین عطیّهٔ کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت‌نصاب جیجی انگه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ‌بیگی - و از گذشت او بی‌بی‌زینا گردآوری این خدمت شایسته نمود - و آنگاه خالدار انگه مادر سعادت‌یار کوکه بایین موهبت کبری اختصاص یافت - و در آخر آن عفّت‌قباب پیچه جان انگه والدهٔ شریفهٔ زین‌خان‌کوکه بایین دولت بزرگ استعداد یافته سرمایهٔ بزرگیی جاودانی سرانجام داد - و جمعی دیگر از عفّت‌قباب بمقرر بشرافت این خدمت سربلند شدند - همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات ردیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدّس بمدار چ متنوّعه رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلّیات الٰهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهالِ اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست - نه ازان باب که بتربیت صوری بر مدار چ معنوی ارتفاع یافته - چه حالت معنوی این گزیده بر همگنان پیدا که درچه پایه‌است - و بلندیی رتبت قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه *

و ازغرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اوّل چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بتبسّمین تبسّم دلهای دانا را گلگل شگفته ساختند - متفرّسان زیرک‌طبع تبسّم را فاتحهٔ تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند - و مقدّمهٔ انفتاح غنچهٔ امانی و آمال دانستند - بعد ازان بگهوارهٔ بیکتر از پیکر خیال (که نجّاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگ‌گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آن آویخته) آن گوهر یکتای دُه صدف را بخوبترین وضعی آرام

داده بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند - و بجهت انس و آرام نام خجسته‌آغاز شایسته‌فرجام خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند - عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس [که منتظمان سلسلهٔ زمین و زمان و فراهم آرندگان دائرهٔ کون و مکان اند] کامروا شده برعالم و عالمیان منّت نهادند - و بآن جگرگوشهٔ آسمان بابن تهنیت بلندآوازه گشتند * شعر *

کای شرف محفل مسلّم ترا * دور شهنشاهی عالم ترا
روی‌زمین‌همچوتو باغی‌نداشت * طاق‌فلک چونتوچراغی نداشت
فلزم ابداع بسی موج داد * تا گهرت چونتو بساحل فتاد
خامهٔ تقدیر بسی نقش بست * تا ز قضا همچوتو نقشی نشست
نسخهٔ کون آیت تلمیح تست * جلد فلک دفتر تشریح تست

چون چشم جهان‌بین و دیدهٔ سعادت‌قرین حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت‌نشان شرف ارسال یافت که در حصار[۲] حضرت مریم‌مکانی متوجّه مرادق عزت و مخیّم اقبال شوند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و شمس‌الدین محمّد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند - الجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم‌مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سرابردهٔ اجلال بیرون زدند - و بسعادت و اقبال بر تخت‌روان روان شدند * شعر *

عهد گهواره ناگذشته هنوز * بخت والش کرده تخت‌نشین
چشم نگشوده و بدیدهٔ دل * دیده در انتظام دنیا و دین
دست‌نگشاده و دلش خواهان * که جهانرا کند بزیر نگین
ناشکفته گلش یکی ز هزار * عالم از باغ دولتش گلچین

چون تخت‌روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الهی بود قریب رمید و مسافت در منزل ماند حکم جهانمطاع شد - که امیران سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجّه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند - قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند - و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند * شعر *

---

(۲) نسخه [ج] که حصانت -

میرسد موکب پرشاه درجهان دنبالش * میرود قافلهٔ شوق باستقبالش

و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یکماه منزل از معسکر اقبال مانده بود میفرمودند که همانا فرزند سعادت‌پیوند صاحب طالع فیروزمند - و سعادت داارین در ذات او مطوی - که هرچند فزونتر میشود در شهرستان وجود جمعیّتی دیگر معاینه میگردد - و مسرّتی تازه مشاهده می‌افتد - از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی ادراک دقایق رموز الٰهی و دریافت حقایق کنوز آسمانی چه عجب - و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظلّ‌الٰهی که نسخهٔ دیباچهای بدایع عالم و مجموعهٔ نهرستهای کمالات بنی‌آدم است انجلای انوار را چه غرابت - و در ساعتی که سعادت قرانِ سعدین و میمنت اقترانِ نیّرین داشت بدولت واقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند - و بحضور مورد‌النّور مستسعد گشتند - و در سایهٔ همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند - و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمساس پای مرهم‌فرسای حضرت جهانبانی بمنیّت برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت‌پذیر شد - و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت درجهانی و دیباچهٔ دولت جاودانیست بوسه دادند * ع *

* گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند *

بعد از مشاهدهٔ این نور اقدس زبان الهامی را یادای شکرگذاری حضرت باری عزّ شانه و جلّ برهانه مقرون ساختند - و عرق نرگسای را بسجدات نیازمندی بر درگاه بی‌نیاز فرود آوردند * شعر *

نه تنها سجدهٔ سر دمبدم بود * که هرمو بر تنش در سجده خم بود

حافظان عنایت الٰهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی سپرده بایین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنّم گشتند * شعر *

ایـنـسـت امـانـت الٰهی * زین گنج بخواه هرچه خواهی

ایـنست که در دلش نهادند * ماهیّـت کنه حق کماهی

ایـنست که کعبهٔ درش را * گیـرند شهان بقبلـه‌گاهی

ایـنست که پای دولت ارمت * رونق‌دهٔ تخت پادشـاهی

معجزه‌خوانان هیأت بشری بچشم تعمّق و تفکّر نظاره کردند - و یگانه‌شناسان هیکل انسانی بنظر تأمّل و تدبّر مطالعه نمودند - * قطعه *

چه دیدند دیدند نقشی که هرگز * ندیدند در جدول آفـرینش

ز حیرت نگفتند چیزی و گفتند * زهی نیرداتش زهی چشم‌بینش

انوار پادشاهی از ناصیهٔ غرّایش لامع - ارقام قلّ‌التّهی از خطوط دست والایش ساطع - شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر - دلایل خداشناسی از مجموعهٔ همّتیش باهر - براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا - مواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا - رقوم صاحبقرانی از جدول احسن تقویمش روشن - علوم غیب‌دانی از بیاض نورنهادش مبرهن - رموز دوربینی از تدبیرپیشش واضح - اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایح *

ذکر بعضی از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت‌پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهت ولادت اشرف نکته‌پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند - و قصاید تهنیت گفتند - و همه بعرض قبول مجلس‌نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جواهر انسانی بود رسانیده کامیاب جایزه‌های گرامی گشتند - ازانجمله این تاریخ را مولانا فرالدّین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود * رباعی *

چون ملک‌تخلصانِ نقدپرنوشت * آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از بهر ولادت شهنشاه جهان * تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت

سنه ۱۰۳۹ ه

و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقاتست که یکی از فضلای عصر یافته بود * شعر *

للّه الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاهی که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد * شب یکشنبه و پنج رجب است

شکرگذاری مؤلف این شکرنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طلوع این نیّر اقبال اگرچه راقم این شکرنامه در نهانخانهٔ عدم بے مایهٔ همتی و بیرایهٔ ایزدپرستی گرانبار حسرت بود - امّا شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و معجزی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظرکردهای چشم‌التفات و تربیت‌است - و صد شکر دیگر آنکه پیشتر ازانکه زایچهٔ قدسی بنظر درآید و بدقایق شرایف و بدایع جلایل ارقام آن اطّلاع یابد کمال ایزدشناسی و ملک‌آرائی که از پایهٔ شناخت مقیّم فراتر است دریافته پرستار

---

(۲) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد لغزنست از عدد مقصود که نهصد و چهل و نه میباشد - اما آنکه واو را انگیزانند چنانکه در نسخه [ا ح] وقعست ع

قدرت ایزدی بود - و لله الحمد ثم لله الحمد که مثل امام الکلام حسان العجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقت [که انتظام سلسلهٔ صورت و معنی را ازان گزیر نمیباشد] نمیست - چنانچه نگاشتهٔ قلم حقایق رقم اوست * رباعی *

گویند که هر هزار سال از عالم * آید بوجود اهل وفائی محرم
آمد زین پیش و یا فزاید ز عدم * آید پس ازین و یا فرو رفته بهم

و بطرزے دیگر میگوید * رباعی *

هریک چند از خسان جهان سیر آید * روشن‌جانے ز آسمان زیر آید
خاقانی ازین جنس درین دهر عجوی * بر ره منشین که کاروان دیر آید

و باحوال سعادت کامیاب ملازمت ابدی فرمانفرمای کل و عقده‌گشای سُبُل گشته از دولت توجّه و التفات عالی مزاج زمانهٔ عشوده دانافریب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیهٔ اسهاب بود فراهم آورده در نشأهٔ تعلّق جز تحصیل خوشنودی او که عین رضای ایزدیست هیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قیود تعلّقات و تقیّدات دنیوی آزاد ساخته نه در حسرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است - چنانچه شرح احوال خود را از استعفاء ملازمت و استظلال بظلال رافت و عاطفت و مرتبلدی از اوراج عزّت و ارجمندی بغرفهٔ معرفت درمحل خود رقمزدهٔ کلک عرض خواهدگردانید *

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی [که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توأمانند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاهنشان آمده اند - و بدانش خداداد و بینش حق‌بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان طنطنهٔ نام نیکو را که عمر ثانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند] بابین ترتیب و منوال امست - ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای (۲) بن امیر برکل (۳)

---

(۲) در تاریخ تیموری عربی - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - طراغای ابن توکل ابن بلگر - و در حاشیهٔ صفحهٔ سیزدهم حصهٔ اول منتخب اللباب خافی خان چنین نوشته که - تیمور بن قراغای بن برکل بن ایلنکر - و توکل و ایلنگیر تصحیف - و سوغوجچین اختلاف بسیار دارد - و قاچولی را بعضے قاچولی نوشته اند .

بن الکُغیر بهادر بن انچول نویان بن قرنجار نویان بن سوغوجیجین بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومغه خان بن بایسنغرخان بن قایدوخان بن دوصنین خان بن بوقاقآن بن بوزنجر قآن بن آلنقوا بنت جویده بهادر بن یُلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و او از نسل قیان بن ایلخان بن تکنیزخان بن منکلی خان بن یُلدوز خان بن آی‌خان بن کُن‌خان بن انجورخان بن قراخان بن مغل‌خان بن الغجه خان بن گیوک خان بن دیوب‌یانوی بن الغجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السّلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جدّ بیست و پنجم حضرت شاهنشاهیست احوال سعادت‌مآل این عالی‌نژادان در صحف صدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و برانسنهٔ مستحفظان آرْشام دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی‌خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین توانند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهدشد - و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشتهٔ کلک اجمال خواهد گشت *

نزد خردمندان دوربین [که با دل انصاف‌گزین و دانش خداداد تتبّع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسایی سخنان راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانت خود ساخته ناپیوی در سنجیدگی کردار درست میفرمایند] پوشیده نیست که انچه بر صفحات مسامع والواح اخبار رقم اشتهار دارد [که آغاز آدمیانرا هفت‌هزار سال میگویند] اصلی که شایستگی قبول عقول و افکار دانایان [که تماشائیان بهار و خزانِ این چار چمن دُوّار پرده‌شناسان زیر و بم این هفت‌انجمن اند] داشته باشد ندارد - و در امثال این امور عقل درست‌اندیش دوربین از راستیهای درمیانست گاه انکار میکند - و گاه از احتیاط [که موقف اطمینان و محلّ ادراک است] در ردّ و قبول آن توقّف میفرماید - بدستیاری نور فروغ جهان‌افروز خرد و مددکاری نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمهٔ هندی و خطائی و غیرآن [که از جولان حوادث مصون مانده و بقای قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن برآنست - و شواهد صدق و سداد از نتایج آن پیدا] و از ضبط تواریخ متواترهٔ حکمای این اقالیم و آثار ملّاحظّی انکار این طبقهٔ مرتاض مقرون میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدائی و این مظاهر امصای مضائی را مبدائی پدید نیست - یا بمعنی قدم چنانکه اکثرست حکمای متقدّمین

---

(۲) صورت این اسما موافق اکثر نسخ - وتحقیق اینها بعد ازین درتحت هریکی از اسما می‌آید * - (۳) نسخه [ط] نظارگیان حاشیهٔ این هفت‌انجمن - (۴) نسخه [ز] تلاحق *

برآنند - یا بمعنی کمال طول امتداد که پهلو بقدم میزنند - گروه سیورها (که بریاضت و تجرّد و حکمت در کلّ ممالک هندوستان امتیاز دارند) زمانهرا که بزبان هندی کال گویند بردو قسم منقسم ساخته‌اند - یکی آن سر پلی یعنی زمانی که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد - دوّم اوت - یعنی یعنی برعکس اوّل - و هرکدام ازین دوقسم را بشش حصّهٔ جدا ساخته اند - و هر حصّه را آرَه می نامند - و هریک ازین آرهارا نامی مخصوص نهاده‌اند بمناسبت خواصّ آن زمانه - چنانچه آرهٔ قسمِ اول را سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرّت برمسرّت و فرح بر فرح می‌آرد - و امتداد این زمان فرحت‌بخش چهار کوراکور ساگراست - و نام آرهٔ دوّم سکهمانست یعنی زمانِ خوشحالی و فارغحالی - و مدّت او سه کوراکور ساگر است - و نام آرهٔ سیّوم به سکهم (۲) دکهمان اشتهار دارد - یعنی درموسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدار امتداد این آره دو کوراکور ساگراست - و آرهٔ چهارم به دکهمان سکهمان مشهور است - یعنی در اوقات اندوه و غم خرمّی و بیغمی روی دهد - و درازای این آره یک کوراکور ساگر است چهل و دو هزار سال کم - و آرهٔ پنجم دکهمانست برخلاف آرهٔ دوّم که سکهمان برده - طول مدّت این آره بیست و یکهزار سال است - و آرهٔ ششم دکهمان دکهمانست برخلاف آرهٔ اوّل - و مدّت او نیز بیست و یکهزار سالست - و اسامیِ آرهای قسم دوّم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اوّلِ قسم دوّم در نام و مدّت متّحد است بآرهٔ ششم قسم اوّل - و آرهٔ دوّمِ قسم دوّم نیز متّحدامست بآرهٔ پنجمِ قسم اوّل - و سیّوم دوّم بچهارم اوّل مطابق‌است - و چهارم دوّم بسیّوم اوّل موافق‌است - و پنجم دوّم عین دوّم اوّلست - و ششم دوّم عین اوّل اوّلست - و الحال بترجم ایشان از آرهٔ پنجم قسم اوّل دوهزار و کسرے سپری شده‌است - بوشیده نماند که محاسبانِ هندوستان صدهزار را یک لک خوانند - و ده لک را پربوت گویند - و ده پربوت را یک کرور نامند - و صدکرور را یک ارب خوانند - و ده ارب را یلک کهرب نامند - و ده کهرب را یک بکهرب گویند - و ده بکهرب را مهاسروج و پدم میخوانند - و ده پدم سنکه باشد - ده سنکه‌را سمدر گویند - کوراکور نامند - و مخفی نماند که زعم ایشان آنست که در زمانِ پیش در یک جای مخصوص از هرششمی یک بصر یک دختر بوجود می آمد - چنانچه درمیانِ عوام‌ما هم اشتهار دارد - و گمان این گروه آنست که از موی سر ایشان [که بجگلی موموم اند] چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای

---

(۲) در گلستان سخن - سکهمان دکهمان - (۳) همگی این اسامی اعداد در جلد دوم آئین اکبری بحروف و حرکات بضبط آورده - اما بکهرب در صفحهٔ (۱۰۴) ازان بیا و در صفحهٔ (۵۱) ازان بنون منضبط است - و در بیشتر نسخ اکبر نامه بیا و در نسخهٔ [ا] بنون و در [ز] بهیم -

خردان دیار دهلی مطبراست - و میگویند که موی طفل جلایی هفت روزه که بغایت باریکست تجزیه بمثابهٔ باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنس اجزای موی مذکور چاهی را که طول و عرض و عمق آن چهار کروه باشد پر ساخت - و بعد از گذشتن صدهزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را ازان چاه بر آورد - تا زمانی که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروش مذکور خالی شود بلیوم گویند - و هرگاه ده سمدر [که شرح آن گفتهشد] از بلیوم گذرد یک ساگر شود - و کمیّت ادوار مذکور باعتقاد این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ تبیان افزونست - و گمان این جماعت آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیست وچهار آدم گرامی از دارالملک کمون بعالم ظهور می آیند - و سپری میشوند که نام اوّل آدمشان آدمست و رنگهر ناتهه هم میگویند - و روائی دستور العمل این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کرور لک ساگر است - و نام آخرین مهادیو است - و مدّت رواج احکام او بیست هزار سال است که امروز در هزار سال از و گذشته است - و اعتقاد این جماعه آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده اند - و چندین بار خواهند آمد - و براهمهٔ هندوستان [که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند] برآنند که مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دوراست - دور اوّل را [که مدّت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارفست] ست جگ گویند - درین دور اوضاع جهانیان فردا فردا بر صلاحست . وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات الٰهی سلوک مینمایند - و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال است - و دور دوّم که مسمّی به تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال مرقوم است - درین زمانه سه حصّه از چهار حصّه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الٰهیست - و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار سالست - و دور سیوم که بنام دواپر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصّه روش جهانیان راستگفتاری و درست کرداریست - و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سالست - و دور چهارم که به کل جگ شهرت دارد مدّت آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه حصّه از چهار حصّه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستیست - و عمر طبیعی مردم این روزگار صدسالست - و این گروه جزم دارند که هریکچندسه حضرت هستی بخش جهانیان و پدید آرندهٔ عالمیان تجرّدنهاده و دانش نزاده را از مکمن سقر و خفا بموطن بروز و جلا میدارد - و از ساحت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت رجوع می آرد - و اورا وسیلهٔ آفرینش عالم میسازد - و این بزرگ را برهما نام نهاده - و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صدسال عمر دارد که هر سالی ازان بیصد و شصت روز است - و هر روزی مشتمل بر هزار و چهار دور مذکور - و هر شبی بدستور روز منقضی

هزار ادوار مسطور است - و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده‌اند علم بشری احاطهٔ آن نمیکند - و میگویند که آنچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده‌است برهمای حال هزار و یکم است - و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته‌است - و راقم این کارنامهٔ ایزدی این دو روایت را خود بترجمانی مردم دانشور راست‌گوی نکوکار هند از روی کتب معتبرهٔ ایشان نوشته - و آنچه در تصانیف شیخ ابن مربی و شیخ سعدالدین حمویه (که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند) در شرح روزهای الٰهی و روزهای ربّانی منقولست ازین عالمست - چه هر روز ربّانی متضمّن هزار سالست - و هر روز الٰهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلّف نفایس الفنون آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳۵) هفتصد و سی و پنجم هجریست هفت صد و شصت و سه هزار و نه هزار و هفتصد سالست - و هزار پیش ایشان ده هزار سالست - و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الٰهی دور نیست که صورت صحّت داشته‌باشد - و آدم بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امام جعفرصادق علیه‌السّلام منقولست که پیشتر از آدم که پدر عامست هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابن مربی میفرماید که دور نیست که بعد هفتهٔ ربّانی [که هفت هزارسال باشد و مدّت دور سلطنت سیّارات مجموعست] نسل یکی منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد - و پس از درانچه سخن و کوتاهی کلام نمودیم از احوال برکمت‌اشتمال این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست) اکنفا بکتب و تواریخ مبسوط نکرده درین شکرنامه درآرم - تا باعث مزید آگاهی شود - و این فروغ شناسائی را از مقدّمات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمال که شیوهٔ راقم‌است گذارش کنم ۰

ذکر احوال آدم علیه السّلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزارسال و کسری بمحض قدرت کاملهٔ ربّانی بے رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکّبی معتدل پدید آمد - و بقدر استعداد و قابلیّت جسم روح از مبدأ فیّاض فایض گشت - و ملقّب بانسان و موسوم بآدم شد - در زمانے که اوّل درجهٔ جدی برآفق شرقی مطلع بود - و زحل درآنجا - و مشتری در حوت - و مرّیخ در حمل - و قمر در اسد - و شمس و عطارد در سنبله - و زهره در میزان - و بعضی گفته‌اند که درآن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده‌اند - و ظاهر این کلام بضابطهٔ اهل هیئت و نجوم درست نباشد - چرا که در عطارد

---

(۲) نسخه [د ج] رضی الله عنه - (۳) در نسخهٔ عبرتی - آدام - و در ترکی آدَم ۰ (۴) نسخه [د ه] ظاهرا این ۰

مشکل میشود - چه شرف نیّراعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله‌است - و عطارد از نیّراعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حین شرف نیّراعظم شرف او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگام شرف عطارد شرف نیّراعظم واقع نشود - و همانا که نظر این گوینده برآن مقرّر منجّمین افتاده باشد که عطارد با هرکه پیوندد حال او گیرد - پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبت اتّصال داشته باشد - و او درازبالای گندم‌گون مجعّدموی زیباروی بود - و در درازی قامت این ابوالآبا اختلاف کرده‌اند - بیشترے برآنند که شصت گز بوده - و ایزد تعالی از ضلع ایسر او حوّا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوال این بزرگ اربابِ تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر رعایت قدرتِ ایزدی مستبعد نیست امّا مرد معامله‌فهم مزاج‌روزگارداسته کارآزموده نظر بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن بقدرے می‌ایستد - منقولست که در زمان انتقال او چهل‌هزار فرزند و فرزندزاده‌ها بهم رسیده بود - و فرزندان بیواسطهٔ او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولے نوزده دختر - و شیث از همه بزرگتر بود - بعضے گفته‌اند اورا در تعفّیفات و غیر آن از علوم غریبه تصانیف‌است چنانچه علّامه شهرزوری در تاریخ الحکما نقل میکند - گویند وفات او در هندوستان افتاده - و بر کوه سراندیب که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت - و اکنون بقدمگاه آدم مشهوراست - بیست و یک روز بیمار بود - و حوّا بعد ازو بیک‌سال و بقولے هفت سال و بروایتے پس از همه روز وفات کرد - شیث که خلیفه و وصی بود اورا در جوار آدم دفن کرد - و نقلست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد ازان در کوه ابوقبیس و بروایتے در بیت‌المقدّس و بقولے در نجف کوفه دفن کردند *

شیث علیه السّلام

اشرف فرزندان بیواسطهٔ آدم است - بعد از سانحهٔ هابیل معادت ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوّا حامله گشتے پسرے و دخترے آوردے - مگر شیث که اورا تنها زاد - و اقلیمیا خواهر قابیل در عقد ازدواج او درآمد - چون عمر آدم بهزار سال رسید اورا ولیعهد خود ساخت - و همگنانرا بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود - بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی بر رای

---

(۲) نسخه [ا] تفضیلات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعفینات و [ه] تغفیات و [و] تغضات و [ح] تعقبات * (۳) در برهان اقلیما بروزن مسیحا هم آمده -

رزینِ او استقرار گرفت - همواره در جمعیّت ظاهر و معموری باطن همّت مصروف میداشت - در طوفانِ نوح جز اولادِ او کسے نماند - و اورا اوربای اوّل گویند - و اوریا بزبانِ سریانی معلّم باشد - همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الٰهی اشتغال میفرمود - و اکثرِ اوقات در دیارِ شام اقامت میداشت - و بسیارے از فرزندانِ او ترکِ اسباب نموده در گوشهٔ عزلت بریاضت مشغول شدند - و چون از عمرِ گرامیِ او نهصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدرود کرد - و بعضے برآنند که او نبیرهٔ آدمست - پدرِ او صلبا بود - و همانا که این قول از فروغِ صحّت ضیائے ندارد *

انوش

اَنوشْ - در ششصد سالگیِ شیث از خلوتسرایِ عدم بجلوه‌گاهِ وجود آمده بود - گروهے از گذارندگانِ سخن برآنند که مادرِ او قدسی‌نژاده بود که مثلِ آدم بےپدر و مادر خلعتِ هستی پوشیده بود - و بعد از پدر بموجبِ وصّیت مسندآرایِ خلافت شد - و اوّل کسیکه درین دور اساسِ فرمانروائی نهاد او بود - گویند ششصد سال کامروایی سریر اقبال داشت - و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال - و بقولِ ابنِ جوزی نهصد و پنجاه سال - و بقولِ قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت - اورا فرزند بسیار شد *

قینان

قَینانْ - از جمیعِ فرزندانِ انوش روشن‌ضمیر و بیدارتخت و فراخ‌حوصله‌تر بود - این بزرگنهاد بعد از رحلتِ پدر بدایر تمهیدِ وصّیت بانتظامِ مهامِ جهانیان مشغول گشت - و برشاهراهِ متابعت و اقتفای آبای کرام سلوک نمود - عمارتِ بابل و شهرِ موس بنای اورمت - ابداعِ بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند - و در عهدِ او آدمی‌زاد بسیار شد - بکاردانیِ خود همه را متفرّق ساخت و خود با اولادِ شیث در حدودِ بابل اقامت فرمود - و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد - و بعضے برآنند که شش صد و چهل سال آبِ زندگانی میخورد - و طایفهٔ برآنند که قریبِ صد سال فراهم‌آورِ پریشانیهای روزگار بود *

مهلائیل

مَهْلائیلْ - بهترینِ فرزندانِ قینان بود - چون عمرش بنهصد سال رسید اورا بجای خود مسندنشین

---

(۲) در برهان انوش بروزن خموش و در عبرانی بکسر همزه و در سیرة النبي لابن هشام بانش * (۳) در عبرانی قینان بالفتح و در سیرة النبي قَیْنَن * (۴) در عبرانی مَحْلَلْئیل بیای مجهول و در سیرة النبی مَهْلیل *

ساخت - و او سیصد سال فرمانروائی گیتی یافت - عمر او نهصد و بیست و شش سال بود - یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال *

یرد

یَرْد[٢] - رشیدترین اولاد مهائیل بود - بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت - رودها و جویها او پدید آورد - و نُهْصَد[٣] و شصت و دوسال - و بقولی نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این گرامی نژادان خانوادهٔ اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند *

اخنوخ

أَخْنُوخ - که بادریس مشهور است نرزند گرامی یرد است که بعد از گذشتن آدم متولد شد - اگرچه کوچکترین اولاد است امّا بفرهنگ و رای از همه بزُرگ[٥] - و به بخت و دانش از همه بیش بود - و بعد از شیث کسی که تجدید نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود - و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند - در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیع علوم و صنایع را بآدم نسبت میدهند امّا بقول اشهر علم اختر شناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دختن او درمیان آورد - و او از آفازیون[٦] مصری که اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از اقلیدس گرامی او هرمس الهرامسه است - و اوریای ستّوم نیز میگویند - و اورا پایهٔ بلند در خداشناسی میسّر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان خلق را بپرستی دعوت نمود - صد شهر آباد ان ساخت - و کوچکترین آن شهرها مدینهٔ رُهاست[٧] که از شهرهای جزایر است - بعضی آنرا داخل حجاز میدانند - و این شهر تا زمان هلاکوخان آباد ان بود - و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیّت ویران ساخت - و هرگروهی از مردم و هر طبقهٔ از آدمیانرا بروشی خاص باندازهٔ حوصلهٔ دریافت آنها هدایت نمود * آورده اند که در تعظیم فیّاضعظم عطیّهٔ بخشی عالم (که بیشترسی از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگذاریی آن نوارنوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا سرمایهٔ فوائد صوری و معنوی میدانست - و درهنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور فیض خاص است علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد -

---

(٢) برد بفتح یای تحتانی موافقا للتوراة و لسیرة النبی * (٣) نسخه [چ ز] نهصد و دو - (٤) در سیرة النبی خنوخ و در عبرانی خانوخ بواو مجهول و در برهان بر وزن مطبوع (٥) بجای بزرگتر (٦) نسخه [ح د] غازیون و [ز] غاریون * (٧) نسخه [ح] رها * (٨) در ترکی هولاکو بالضم *

و چون کواکب سیّاره که فیض‌پذیرانِ خوانِ انوارِ اویند هرگاه در خانهٔ خود یا شرفگاه خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکرِ بدایع آفرینشِ ایزدی بجای می‌آورد - و آن ازمنه را مواقیت و مظاهرِ نعمِ والای حق میدانست - و همگی روزگار او بخدمتِ ارواحِ علویّه و اجرامِ مقدّسه میگذشت * و گنبدهای آهرامِ مصری که بگنبدِ هرمان مشهور امت بناکردهٔ اوست - و دران بنای عالی جمیع صنایع و آلاتِ آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد - و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و آبو معشرِ بلخی آورده که هرمسه بسیار است . امّا افضلِ ایشان سه تن اند - اوّل هرمسِ هرامسه که آن ادریس امت - و اهلِ فرس برآنند که نیدرهٔ کیومرث است - دوّم هرمسِ بابلی امت که بعد از طوفانِ بنای شهرِ بابل از آثارِ اوست - و نیشاقورس از شاگردانِ او - و بسعیِ این هرمسِ بابلی آنچه از علوم در طوفانِ نوح مندرس شده بود از سرِنو رونق گرفت - وطنِ او مدینهٔ کلدانیین بود که اورا مدینهٔ فلاسفهٔ مشرق گفتندی - سیوّم هرمسِ مصری استادِ اسقلیبُوس - او نیز در جمیعِ علوم خصوصاً در طبّ و کیمیا ید طولی داشت - اکثرِ اوقات بسفر گذرانیدی - و مولدِ هرمسِ الهرامسه مدینهٔ منیف (که اکنون بمنوف اشتهار دارد) از دیارِ مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریّه مدینة الحکما گفتندی - و بعد ازان که اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیرِ آنرا باسکندریّه آورد - از سخنانِ اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است - راستی در وقتِ غضب - و بخشش در زمانِ تنگدستی - و عفو در هنگامِ قدرت - و در وقتِ او ازین سرایِ غم‌پیرای در تواریخ حکایتی بدیع آورده‌اند که خردمندان در قبولِ آن می ایستادند - و بروایتِ درآن وقت هشتصد و شصت و پنج سالهٔ - و بقولِ چهار صد و پنج ساله - و نزدِ گروهی سیصد و شصت و پنج ساله بود *

متوشلخ

مُتوشلخ بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدر بزرگوار بزرگِ قوم شد - و خلایق را بپرستش پروردگار دعوت کرد - چون عمرِ او بنهصد رسید اورا بپسرے آمد - لمک نام‌کرد - و بعد ازان دویست و نود سالِ دیگر بزیست *

---

(۲) در برهان اِسقلیبُس * و در نسخه [ا ب ج د] اسقلینوس * [۳] نسخه [ز] بمناف *
(۴) در عبرانی متوشلخ بیاپی مجهول و حاي حطی و در سیرة النبي متوشلخ *

لمک

لمک در علوّ مرتبت و سموّ منقبت یگانهٔ عهد بود - بعد از پدر معتمد مروزی بدو ثبات یافت - و مدّت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود - و گروهی اورا لمکان و لامخ نیز گویند *

نوح

نوح (۳) بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولّد شد - و او ممهّد رسوم عبادت و مشیّد اساس داد و رهبرمتی گشت - و قضیهٔ دعوت خلایق بر خداپرستی و فرمانبرداری قوم او و صفوح طوفان و غیر آن مشهور است - و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند - اوّل طوفانی که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علّامهٔ شهرزوری میگوید آدم در دور اوّل بود بعد از خرابی عالم بطوفان اوّل - و طوفان دوّم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - وهم ازین سبب بعد از برآمدن جائی که اینها مقام ساختند مسجد الثمانین نام نهادند شد - سیوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود - اگرچه نقل پرستان روزگار [که در نقل طوفانی میکنند] آن در طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهرا نه چنان باشد - چه در هندوستان [که نشیب چندین هزار ساله موجود است] ازان در طوفان نیز نشانی پیدا نیست - القصه در اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند - الّا هفت کس نوح - و سه پسرش یافث و سام و حام - و زنان ایشان * نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بسام داد - و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و ارالصین سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلاب و ترکستانرا بیافث کرامت کرد * و اکنون بزعم مورّخان مکّی اصلی این مواضع از اولاد ایشانند - و انتساب بنی آدم بعد از طوفان بابن سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال - در گذشت - و در عمر او اقوال دیگر هم داستان طرازان ایراد نموده اند - و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست - و بالجمله بعد از فوت آدم بصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم متولّد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

---

(۲) نسخه [ز] لانخ ؟ و در برهان لامخ بمیم پدر نوح و پسر لمک و او پیش از لمک وفات یافت و نوح را لمک پرورش داد و بعضی گویند پدر نوح لامک نام داشت - و بدین معنی در سیرة النبی لامک و در قوت لامخ *

(۳) در عبرانی نُوح و در عربی نُوح *

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلایق نشست - و مدّت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود - *

اما حام را نه پسر بود * هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - کوش(۲) - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته‌اند - سند و کنعانرا ذکر نمیکنند - و نوبه را پسر حبش میگویند *

و سام را نیز نه پسر شمرد (۱) ارفخشد - و (۲) کیومرث که پدر ملوک عجم است - و (۳) اسود که مدایین و غیره از بنای اوست - و اهواز و بهلو پسران اویند - و فارس پسر بهلو است - و (۴) یمن(۳) که شام و روم پسران اویند - و (٥) بوزج که درمیان مورّخان ازوجز نامی نمانده - و (٦) لوز که نواحئ مصر از نسل اویند - و (۷) عیلم که عمارت خوزستان کرد - خراسان و تخبال پسران اویند - و عراق پسر خراسانست - و کرمان و مکران پسران تخبال‌اند - و (۸) ارم که قوم عاد از جملهٔ احفاد اویند - و (۹) بوذر که آذربیجان وارمن و نرمن پسران اویند * بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بوزج و لوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست *

یافث ارشد اولاد نوح است - سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهی باو می‌پیوندد - و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان بار میرسد - و اورا ابوالتّرک گویند(۴) - و بعضی مورّخان اورا الونجه خان میگفته‌اند - در هنگامی که یافث از سوق‌الثّمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده بود یافت از پدر التماس نمود که اورا دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگی را که خاصیّت او آوردن باران بود باو داد - و چنان نمود که اسم اعظم برو خوانده‌ام بجهت این مصلحت که ماده‌لوحان پی بآن نبرده از صوابدید او بیرون نروند - یا واقع اسم اعظم برو خوانده - و اکنون آن سنگ درمیان ترکان بصیاراست آنرا جده‌تاش گویند - فارمیان سنگ پده خوانند - و عرب حجرالمطر گوید. و او بآن حدود رفته صحرانشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیلهٔ آن سنگ ابر عنایت ایزدی در بارندگی می‌آمد - و او را پسرور ایّام فرزندان پدید آمدند - و آثینهای شایسته که هم تسلّی‌بخش کوته‌اندیشان تواند شد و هم مسرّت‌افزای خاطر بلندهمّتان والافطرت تواند گشت درمیان آورد - آزو یازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) سقلاب - و (۴) منصج که اورا منسک گویند - و (٥) کماری که اورا کیمال نیز خوانند - و (٦) خلج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) صدسان -

---

(۲) نسخه [ج] کوشن و [ح] کوس - (۳) نسخه [ز] یفین و [ب ه و ح ط] یقین - [۴] و سام را ابوالعجم و العرب و حام را ابو الهند *

و (١٠) غز - و (١١) یارچ - و در بعضے کتب هشت پسر مذکوراست - خلج و سلسان و غز را یاد نکرده اند *

ترک

ترک - بزرگترین فرزندان یافث بود - ترکان اورا یافث اوغلان گویند - و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیت‌پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست - و داد مردمی و مردانگی و مظلوم‌پرسی داد - و در جائے که ترکان اورا ییلول یا سلیکای میگفتند و چشمهای آب‌دوان سرد خوشگوار و گرم عافیت‌بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت - و نمک در زمان او ظاهر شد - و در آئین او آن بود که بمورا جز شمشیرے میراث ندهند - و تمام خواهنده دختر را باشد - و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اوّل ملوک عجم است او اوّل سلاطین ترکستانست - و عمر او دویست و چهل سال بود *

النجه خان

النجه خان - بهترین فرزندان ترک بود - چون پیمانهٔ زندگی ترک پُر شدن گرفت اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند - و او خرد دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت‌گستری روزگار گذراند - و چون پدر شه عزلت اختیار فرمود *

دیب باقوی

دیب با قوی - بعد از عزلت پدر و باشارت عالیش فرمانروا شد *

کیوک خان

گیوکخان - فرزند رشید اوست - پدرش در هنگام بدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود - او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد *

الجه خان

الجه خان - پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - و ترکان در زمان دولت او صحبت دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند - چون مدتے بران بگذشت

---

[٢] اوغلن بضم اول و فتح ثالث در لغت ترکی بمعنی فرزند *

اورا در پسر بیک هکم آمد - یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار، و چون بحدّ کاردانی رسیدند ملک خودرا بدو حصّه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگررا بتاتار - و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعت حیات مهرد فرزندان با یکدیگر موافقت نمودند هرکدام در ولایت خود فرمانروائی میکردند - و چون این سلسلهٔ علیّه را بتاتار و شعب هشتگانهٔ او نسبت نیست ذکر اورا منطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او میپردازد *

مغل خان

مغلخان - فرمانروائی دانا بود - در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا درسلک بندگی و رضاجوئی او درآمد - و همه در نیکوخدمتیها کوشش میکردند - و شعب مغل نه نفر بودند اوّل ایشان مغل خان - و آخر آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته‌اند - این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته‌اند - و اورا جهان‌آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترین فرزندان بود - و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت - بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائی نشست - و در قراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهت یورت ییلاق و قشاق معیّن ساخت *

اغور خان

اغور خان - فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت - و در نام نهادن و در راه خدایرستی گام زدن افسانه‌گذاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف‌گزین بقبول آن چندان اقبال نمی‌نماید - و او باتّفاق فرمانروائی خردمومت و خداپرستی معدلت‌گستر بود - و بایمنهای نیک و آئینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد - و او درمیان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم - بفرهنگ درست و همّت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و اونوج و دیگر ولایتها را در حیطهٔ تصرّف درآورد - و اکثر اهل عالم در سایهٔ عاطفت او در آمدند - و ترکانرا بمذامتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزد مردم است - مثل ایغورور قفنلی و تنچیاق و قارلیغ و خلج و تغیرآن - و او را شش پسر شد - گُن - آی - یولدوز - کوک - طاق - تگدیز - و سه بزرگ را بوزوق میگویند - رمهٔ دگررا باجوق - وفرزندزادهای او به بیست و چهار

شعبهٔ منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نسل این بزرگان‌اند - و لفظ ترکمان در قدیم نبوده‌است چون اولاد ایشان بایران در آمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تا جیك شد - و چون تاجیك نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضی برآنند که ترکمان قومی علیحده‌اند و بترکان نسبت قرابت ندارند - و مقبول‌است که اغورخان بعد ازانکه تسخیر عالم نموده ببورت اصلی خود باز گشته بر مسند دولت نشست بزم خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلص‌اندیش و سایر ملازمانرا بنوازشهای بادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که برقبات دولت رهنمون باشد فرمود - و مقرر ساخت که دست راست که ترکمان برانغار گویند و ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد - و دست چپ که جورنغار باشد و وکالت بفرزندان خرد دان - و قرار داد که همواره بطن بربطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یك نیمه بدست راست تعلق دارد - و یك نیمه بدست چپ - هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد *

کن خان

کن‌خان - بموجب وصیت بجای پدر به نشست - و در فرماندهی و جهانداری با خرد دورینی خود تدبیرات صایبهٔ ارقیل(۲) خواجه که وزیر اغورخان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزادها (که بیست و چهار کس بودند چه هر یکی ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود) آنچنان سلوک نمودکه هر کدام اندازه و حالت خود دانسته در گیرودار سلطنت مددگار هم بودند - و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خانرا ولیعهد خود ساخت و درگذشت *

آی خان

آی خان - به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت - و عدالت را با خوی خوش آراسته بود - و دانش را با کردار نیک فراهم آورده *

یلدوزخان

یلدوزخان - پسر مهین و جانشین او بود - در آداب جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت *

---

(۲) در هر نه نسخه - قبل‌خواجه - و در ظفرنامهٔ یزدی ارقیل‌خواجه - و این شعر نیز آورده * شعر *

از ارقیل چون کن شنید این سخن * پسندید گفتار مرد کهن

منکلی خان

منگلی خان - پسرِ دوستدارِ او بود - بعدازو برسریر فرمانده‌ی نشست - و بنظرِ عنایتِ یزدان و مقایضِ ایزد شناسان امتیاز یافت *

تنگیزخان

تنگیز خان - بعد از رحلتِ پدرِ گرامی متصدّیِ انتظامِ امورِ سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاجِ دولت بر سر داشت *

ایلخان

ایلخان - فرزندِ گرامیِ اوست - پدر در هنگامِ پیری و ناتوانی سر انجامِ مهامِ جهانبانی باو ارزانی داشت و خود بدفرخواهیِ ایّامِ کثرت بگوشهٔ وحدت نشست *

قیان

قیان - فرزندِ دلنشینِ ایلخانست‌که بمقتضای غوامضِ حکمتِ ایزدی مورد شدایدِ احوال شد - چون ایزد دانا خواهد که جوهرِ انسانے را بکمالِ معنوی رساند اوّل مرادے چند درضمنِ نامرادی جلوه‌گر آرد - و چندین بزرگانِ پاک‌طینت را فدای آن بزرگ ساخته اورا خلعتِ ظهور دهد - مصداقِ این حال قصّهٔ ایلخانست که چون نوبتِ سرپرآرائی باو رسید بآئینے که عالمِ صوری ازان نظام گیرد و ملکِ معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد - و دلهای پراگنده را فراهم می آورد - تا آنکه تورِ بن‌خریدون بترکستان و ماوراءالنّهر استیلا یافت و بّاتفاقِ سونیچ‌خان ملکِ تاتار و ایغور با ایلخان نبردِ عظیم کرد - و زمرهٔ سفل از حسنِ معاشرتِ ایلخان فداییانه جنگ کردند - و بسیارے از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند - و در ابتدای جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند - و بمکر و حیلت دست‌زده از راهِ روباه‌بازی روی بگریز نهادند - و پارهٔ از راه رفته در نشیبے فرود آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سرِ لشکرِ ایلخان شبیخون آوردند - و چندان کُشش شد که از مردمِ ایلخان جز پسرِ او قیان و پسرِ خال او تکوز و دو حرمِ ایشان که خود را درمیانِ کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهارکس خود را بکوه کشیدند - و بزحمت و مشقّت بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند سرغزارے که درو چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواضع نزه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرحِ اقامت انداختند - و قرکان این جای را ارکنه‌قون نامند - و گویند این واقعهٔ هایله بعد از هزار سال بود از گذشتنِ اغوزخان - دانا داند که درین قضیّهٔ بدیع تدبیرِ ابداعِ گوهرِ

جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت خدائیت بجای آید و هم مراتب عزلت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی (که مقصود اصلی از آفرینش این طبقهٔ گرامی ازست و هم سرمایهٔ این سعادت‌نامهٔ ایزدیست) جامع مدارج اطوار گوناگون شده و قدوهٔ طبقات انام (که باین حالت باشند) گشته کامروای صورت و معنی گردد - و باین طرز گردد از نامرادی پیرامون حال مقدس او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر برد از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعهٔ را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند - و طایفهٔ که از تکوز رسیدند به درلکین ملقب گشتند - احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارکنه‌تون بودند - که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از مهیری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان نوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه‌قونرا گنجایش این مردم نمانده بود ارادهٔ برآمدن کردند - و هر راه ایشانرا کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم گوزن دمها اختراع نمودند - و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند - و ملک خودرا بزور شمشیر و تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند - و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند - و تخمینی کیشان درست‌اندیش از چهار هزار سال پیش ازانکه اجداد عالی پیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد ازانکه آبای کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که دربن دو هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور - دور آن هفت هشت ماهه راه است - مرحد شرقیش تا سرحد خطا - و غربی آن تا زمین ایغور - و شمالی او بیومنه با قرغز و سلیکایست - و جنوبی آن متصل با تبت - خورش ایشان گوشت شکار - و پوشش ایشان پوست بهایم و سباعست *

تیمورتاش

تیمورتاش - از فصل سعادت‌اصل قیان است - بسروری و فرماندهی سربلند بود *

منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزند تیمورتاش است - سرفراز تاج دولت و سعادت بود - و سنه ایالت و عدالت داشت *

یلدوز خان

یلدوزخان - خلف بزرگ منکلی خواجه است که درین آمدن قیات و درلکین باماارت

و سرداری سرفراز بود. و بعد از فنان فرزندان ایشان بطناً بعد بطنٍ در ارکنه‌تون سروریع قبایل داشتند - یلدوز خان بمدد‌گاری بخت کوکبِ دولتش رفته رفته از افقِ سعادت طلوع نمود - و او اولوس مغل را آباد ان ساخت - و فرمانروای راشکوه شد - و نزدِ قوم مغل آنکس درمحت‌نسب و شایستهٔ خانی باشد که نصبِ خود را بیلدوزخان رساند ●

جویینهٔ بهادر

جویینه بهادر - پسرِ رشیدِ یُلدوزخانست - بعد از پرشدنِ پیمانهٔ عمرِ پدر بر تختِ جهانبانی کامیابه گشت -

حضرتِ عصمت‌قباب قدسی نقاب آلنقوا

دادار بدایع‌آفرین هرچه‌از مکمن خفا بمجالی ظهورآرد بسیارے از عجایبِ امور را مشتمل باشد لیکن آدمی‌زاد بموجب غفلتی که در نشأهٔ کثرت و لباسِ تعلّق ستونِ این بنای عالی‌اساس است از دریافتِ آن باز میماند - چه اگر این‌طور نشدے اورا از قطارگی بودن فرصت نبودے - و بهیچ کارے فهرداختے - مبدعِ جهان‌آرا اگرچه ازعجایبِ قدرتِ خود را از نظرِ جهانیان می پوشد - و بقدرِ احتیاج که پکدارگی از تماشای غرایبِ مقدّراتِ الٰہی محروم نمانند پردهٔ چند از روی مقدّساتِ مکامنِ غیب بر میدارد - و باز از دیدِ بسیار از غفاتے که در سرشتِ ایشان ودیعت نهادهٔ تقدیراست همان دید را پردهٔ شناسائی میگرداند - و پس ازان رافتِ عامّهٔ الٰہی درای هزار گونه حکمت که یکے ازان آگاهی غفلت‌زدهای این جهانست آفرینشِ دیگر بظهور می آرد - و نقاب و احتجاب را اندکے بره‌اشته رنگ‌آمیز تعجّب میگرداند - ازآن جمله احوالِ بدایع‌طرازِ حضرتِ آلنقواست - و او دختوِ قدسی‌اخترِ جویینه بهادراست از قومِ قیات از نسلِ برلاس - از زمانِ خردی تا بسنِّ بزرگی حسنِ صوری و معنوی او در افزایش بود - تا آنکه بفطرتِ عالی و همّتِ والا یگانهٔ روزگار گشت - و باتّفاقِ دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ‌منشِ خردپرورِ خداپرست بود - انوارِ خداشناسی از چهره‌اش پیدا - اسرارِ الٰہی بر پیشانیِ او هویدا - پرده‌نشینیِ سرادقاتِ عفّت - خلوت‌گزینیِ مراقباتِ احدیّت - مظہرِ تجلّیاتِ قدسی - مهبطِ فیوضاتِ قدّوسی بود - چون بحدِّ کمال رسید اورا چنانچه آئینِ سلاطین و رسمِ بزرگانِ دنیا و دینِ‌امت به دوبون(۲)یان که فرمانفرمای مغلستان و پدرعم او بود پیوند کردند - و آن گوهرِ یکتای قدسی را قرینِ فرمانروائے انسی ساختند - ازانجا که او همسر نبود بملک نیستی شتافت - حضرتِ آلنقوا

---

(۲) نسخهٔ [ج] انسان ● (۳) نسخه [ح] زوبون بیان ●

که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دنیی نیز گشت - و بضرورت بظاهر امور پرداخته بسرورئی و سریرآرائی الوسی خود متوجّه شد *

شبی آن نورپرورد الٰهی بر بستر استراحت پهلو نهاده و بر چارباش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری شگرف در شرگاه پرتو انداخت - و آن نور در کام و دهان آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد - و آن عفّت‌قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آبستن شد - سبحان‌الله نفوس قدسیّهٔ انسانی را از آدم تا این نورپرورد در نعمت و سخاوت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات متضادّه مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعدّ فیضان نور مقدّس میساختند - و پیشتر ازانکه این نور اقدس از آحماء تقدّس نزول اقبال نماید قبلرا از تعلّق آباد شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرّد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد اورا بطن ببطن در مدّت دو هزار سال دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدّس میساختند - و هم مرتبهٔ انسانی را جامع مراتب کونی و الٰهی میگردانیدند - چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سریرآرای گردانیدند - تا نوبت این سلسلهٔ مقدّسه بحضرت آلنقو رسید - و آن نور الٰهی بمیانجیی چندین بزرگان دین و دولت بیواسطهٔ بشری در عالم ظاهر جلوه‌گر آمد - آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارج مختلفه از خدر مقدّس حضرت مریم‌مکانی برای سرانجام نشأهٔ صورت و معنی بعالم بروز شتافت - افلاطون تجرّدی باید که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زمان در پرده‌آرائی - و زمانیان با دیدهٔ چشم - و زحیر باطن پرده‌در است - و بالجمله چون سر سخن رفته باز گوییم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات خجسته سرای مقدّس آن عفّت‌قباب بفروغ آن نور روشن میشد - و زمان زمان ظاهر و باطن آن قدسی‌نژاد اضاءت میپذیرفت - آنانکه از بال همّت بلندپروازی فرموده از اسباب‌پرستی گذشته مسبّب‌بین اند امثال این امور در دست‌آباد قدرت الٰهی بدیع و بعید نمیدانند - و مستبعد عادت‌پرستان ظاهربین در پیش چشم ایشان معتبر نیست - و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده‌اند لیکن بقابوزی بخت بیدار از محاسبهٔ ظاهری گریز ندارند آنها نیز در مبادی حال توقّفی نمیکنند - خصوصاً فرزند بے مادر و پدر [که آدم اوّل باشد] قبول کرده‌اند و فرزند بے مادر را [که حوّا نامند] پذیرفته اند - و فرزند بے پدر تنها را چگونه قبول نکنند - فکیف که مثال این واقعه در قصّهٔ عیسی و مریم مصدّقی آنها باشد * بیت *

حکایات مریم اگر بشنوی * بآلنقوا همچنان بگروی

لیکن مبدع جهان‌آرا که از عنفوان ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضاد و تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیانرا بدانش والا و تدبیر درست و فطرت عالی و تصرّف عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشد همان طور گروه انبوه آدم‌سیرتانرا بکم‌بینی و کوته‌بینی و کج‌اندیشی و بدگمانی و فتنه‌انگیزی و بی‌تصرّفی اختصاص داده سرگرم کار میدارد - و اگرچه در هردو طور پیمانهٔ استعداد پُر میشود امّا بسا حکمتها که دربن کار شگرف اندراج دارد - بنابرآن پیومته ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد - و همواره پیدولتان تیره‌رای سنگ تفرقه در پیش می‌اندازند - و بزودی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوی[٢] عدم میشتابند - و مصداق آن‌حال این‌سانحهٔ نورانیست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته‌نظران ناقص‌خرد ظاهرپرست که از دولت حقیقی بی‌نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند - و آن مسندنشین عفّت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان بی‌سعادت در وبال این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خودرا از واقعه آگاه ساخت - و فرمود که اگر ساده‌لوحی ناقص‌عقل که از بدایع قدرتهای الٰهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در بلبهٔ سوی ظن افتد و آئینهٔ دل را بزنگ خیالات فاسدهٔ تیره‌رنگ سازد هرآئینه از عقوبت آن ابداً باد در خسران و نکال ماند - بهتر آنست که ساحت اندیشهٔ ایشانرا ازین دغدغه پرداز - و نظر بربی مقدّمه ضرورت است که بیدارداران حقیقت‌شناس و معتمدان اخلاص‌پژوند در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند - تا تاریکی شکّ و ریب از سویدای دل ایشان بنور واردات الٰهی و مشاهدهٔ انوار غیبی بروشنی گراید - و مظنّهٔ اوهام فاسد از درون این تیره‌رایان بیرون رود - بنابرآن چندگاه پاسبانان بیداردل و خردپروران دوربین حوالی خرگاه بوده چون اختران شب‌زنده‌دار دیده برهم نزدند - تاگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الٰهیست نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری که بانوی سراپردهٔ عفّت فرمود بود از فراز به نشیب روی کرده بخرگاه درآمد - غریو از حاضران آگاه برخاست - لختی در مقام حیرت بوده اندیشهای باطل از ناهای وسوسه‌خیز فرونشست - و چون‌ایّام آبستنی سپری شد سه پسر گرامی سعادت ولادت یافت - یکی بوقون قَنقَی[١] - و تمامت قوم قلقین از نسل او پدید آمد - و دوم یوسقی سالجی که قبیلهٔ سالجیوت از وی منشعب گشت - سیّوم بوزنجر قاآن است - و اولاد

---

(٢) نسخه [اد ح] بگوعدم * (٣) در نسخهای اکبرنامه بموجوده و قفقین بقافی فوقانیست و در ظفرنامه بوقون بیای تحتانی وقنقی بنون *

این گرامی نژادانرا نیرزن گویند یعنی بدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترین اقوام مغل دانند •

بوزنجر قاآن

بوزنجر قاآن - جدّ نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جدّ چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جدّ بیست و دوم حضرت شاهنشاهیست ، چون بسنّ تمیز رسید سریر سلطنت توران زمین را زینت داد - و مردانرا قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق مألوف طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند - و او به تیزی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانی دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید - و او را ابومسلم مروزی معاصر بود - چون رشتهٔ هستی بریدست از و در پسر ماند - بورقا - و تومقا (۴)

بورقا خان

بورقاخان - پسر مهین اوست که جدّ هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیّت بجای پدر بنشست - و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد - و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستورالعمل خردمندان روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از و خوشوقت شدند •

دوتمین خان

دوتمین خان - پسر رشید اوست - پدر چون باگاهدلی زمانی گذشتن دریافت اورا ولیعهد و جانشین خود کرد - او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او منولون والدهٔ فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشهٔ رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت - روزی جلایر که از قوم درلکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند اورا بقتل رسانیدند - تایدوخان که پسر نهم بود بخدامتگاری یکی از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت - و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر ناه‌دانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریك بودند بخون منولون و پسرانش کشتند - و عیال و اطفال ایشانرا بسته پیش تایدوخان فرستادند - خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانی دراز در قید بندگی بودند •

تایدوخان

تایدو خان - بعد از چندین وقایع بمعنی ماچین بر سریر سلطنت نشست - و در آبادانی

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] و ظفرنامه تورقا • (۳) نسخهٔ [ج] بوقا قاآن • (۴) این نام در نسخها بصور مختلفه - یکجا بصورتی و در همان نسخه جای دیگر بصورتی دیگر - نسخهٔ [ج] که فی الجمله درصحت از نسخهای دیگر بهتر است دران اینجا دوتمین نوشته - و در حاشیهٔ نسخهٔ [ز] اینجا آورده که دوتمین خانرا دوتمین بن بوقا هم گویند سن تاریخ الا عجوبه •

عالم اهتمام نمود - قصبها آبادان ساخت - و خیل و حشم او بسیار پدید آمد - و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست - ملک‌رانی و جهانبانی باستقلال کرد - و چون از عالم درگذشت ازو سه پسر ماند*

بایسنغر خان

بایسنغر خان - بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سرانجامی رعیّت و سپاهی یگانهٔ روزگار بود - بوصیّت پدر تخت‌آرای فرماندهی گشت *

تومنه خان

تومنه‌خان - پسر گرامیی اوست - پدر درهنگام گذشتن ازین جهان‌گذران ملک و دولت بار سپرد - معدن شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت - با مردانگی خردمندی زینت‌بخش حال او بود - و با بزرگ‌منشی بردباری رونق‌افزای روزگار او - بسیارے از مملکت مغلستان و ترکستانرا بزور بازوی تدبیر و نیرونی سر پنجهٔ اقبال بر ملک موروثی افزود ساخت - و تمام ترکستان در هیبت و عظمت ممالک او نداشت - او را دو خاتون بود - ازیکے هفت پسر آمد - و از دیگرے دو پسر یکےشکم متولّد شد - ازین توأمان یکے را قبل نام بود که جدّ سیّوم چنگیزخانست - و دیگرے قاچولی نام داشت *

قاچولي بهادر

قاچولی بهادر - جدّ هشتم حضرت صاحبقرانیست - مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود - فرّ بزرگی از چهرهٔ او میتافت - و شکوه بختیاری از پیشانیی او میدرخشید - شبے بخواب دید که از جیب قبلخان ستارهٔ رخشان برآمد - و باوج فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی سه بار واقع شد - و در نوبت چهارم ستارهٔ بنهایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را نور او فرو گرفت - و پرتو نور او بچند ستارهٔ دیگر رسید که بهر یک ازآنها ناحیتے روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود - از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد - ناگهان باز خوابش در ربود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستارهٔ روشن پدید آمد - و غروب کرد - و نوبت هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود - تمام جهانرا ضیا و رونق بخشید - و ازو چند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هریک گوشهٔ از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان روشن ماند - و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند - صبحدم صورت واقعه را قاچولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه‌خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده

برتخت خانی نشینند - و در مملکت حاکم شوند - امّا مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرّف خود در آورد - و ازو فرزندان پدید آیند - و هریکی حکومت ناحیتی داشته باشد - و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که انصرپیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و نوبت هشتم فرزندے پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالمیان سروری کند - و ازو فرزندان بوجود آیند که هریکی حاکم جانبی باشد - و والیی مملکتی شود * و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریر خانی بقبل خان مسلّم باشد - و قاچولی مهمات و صف آرای و مدار کل و تیغ زن باشد - و مقرّر شد که فرزندان یکدیگر بطن ببطن همین طریقه منظور و مملوک دارند - و عهدنامهٔ بخطّ ایغوری در بی باب قلمی فرمودند - و هردو برادر برآن خط سهر نهادند - وبآل تمغای تومنه خان رسانیدند - از آدم تا تومنه خان آبای کبار حضرت شاهنشاهی [که مقصود از جنبش این سلسله ایشانند] بریاست مطلقهٔ و سلطنت مستقلّه ممتاز گشته ثبات بخش سریر معدلت بودند - وطایفهٔ ازین گروه والشکوه معتقدانی ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی نامها ازان آگاهی میبخشد - و حکمت الٰهی [که در ظهور نشأهٔ جامعهٔ مراتب کونی و الٰهی بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد] منتظر زمانی ولادت حضرت شاهنشاهی [که نقارهٔ کایذات بودن طراز خلعت فاخرهٔ اومت] بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیّت و شمامائیی قدر خدمت و لذّت سریراهی شایسته قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشانید - تا مراتب این حالت نیز برأی العین این سلسلهٔ علیّه درآید - و سرمایهٔ جمعیّت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد - و بآرجمند رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ منشی قاچولی بهادر قبلخان ولیعهد شد - اگرچه بظاهر مراعات کانیی سن شد [که منظور دانشوران نیست] امّا در معنی کارفرمای قدرت الٰهی نشأهٔ جامعیّت را سرانجام داد - چون تومنه خانرا ستارهٔ حیات در مغرب فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمکّن گشت - و قاچولی بهادر بموجب وعدا بعهد که سرمایهٔ دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت در آمده بآئین دوستداری و شاهنشانی متصدّی انتظام مهام سلطنت گشت - و چون قبلخان از دارالقرار هستی بدارالامان نیستی خرامید قوبلهٔ[۲] خان که در میان شش پسر او شایستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست -

---

(۲) نسخه [ا ج ه و] و ظفرنامه قوبله *

و قاچولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت - و بدستیاری غرازلکی و مردانگی سر انجام کارگاه سلطنت و دولت میفرمود - و قوبلهخان به پشتگرمی اینچنین سرداری که هم عقل خداداد داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از الغانخان حاکم خطای کشید - و جنگهای بزرگ که کارنامهٔ مردان کار تواند بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت *

و مجمل ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقهٔ والشکوه دغدغه داشتند - و همواره محرّک سلسلهٔ دوستی بوده روزگار میگذرانیدند - چون دارائی خطا بالغانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان بیشتر هراسان گشت - بوسیلهٔ فرستادههای کاردان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبلخانرا استدعای آمدن خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دودمان والانژاد است داروگیر ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقش صحبت دلپذیر نشست - و ازانجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود متوجّه شد - بعضی از اعیان دولت الغانخان [که تنگ حوصله و فرومایه بودند] سخنان ناشایسته گفته الغانخانرا متغیّر گردانیدند - الغان خان از وداع پیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قبلخان از هوای پیشانی روزگار نقش نارلستی الغانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجّه نمودهام برگشتن را قیق نمیدانم - خان خطا جوشیده لشکرے نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خانرا بگردانند - قبلخان بخانهٔ فرصتے مالچوتی نام که در سر راه مأوای داشت سردار لشکر خطا را فرود آورد - و قرار داد که برمیگردم - مالچوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم - من امیر دارم تیزگرد و دورو که هیچکس بآن نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسب سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است - قبلخان برین رای عمل نموده بران اسب سوار دولت شده بیورت خود شتافت - فرستادههای خطای چون آگاه شدند چابکدستان تیزپای از عقب درآمدند - و جز در بورت خانی بجای دیگر نه پیوستند - قبلخان این پدانديشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا بسر کلان او قین برقاق که بحسن صورت بےهمتای روزگار بود در حوالی دشت هم تنگی غزالان داشت - ناگاه قوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند - و اورا گرفته پیش الغانخان بردند - و خان بانتقام آن سگجانان گرگمنش تیغ بیداد برین غزال شیرنژاد راند - قوبلهخان که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکرها همّت گماشته متوجّه الغانخان شد - و نبرد عظیم درپیوست - و شکست غریب خطائیانرا داده اسباب و اموال

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبت بتاخت سپاه اجل درسید برتان بهادر برادر گرامی او بهشاورت امیران مملکت بر سریر خانی متمکن گشت - و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید - و چون در عهد او هیچکس را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و معرکه کند لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری ژیانزد شهرت گشت - و نقد شجاعت او را بایین نام مباهات فزا مسکوک ساختند - و درین زمان قاچولی بهادر (که هم برادر جانسپار بود و هم بهادر سپهسالار) متوجه عالم بقا شد •

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس • پسر ارشد قاچولی بهادر است که در معالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سربلندی گرفت - و او باکیفی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود - و اول کسی که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود - و معنی این لفظ معلّی شجاع یا نسب است - و نصب تمام الوس برلاس باو میرسد - و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیوعین بیسوکای بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده - لاز یبست و نه پسر یادگار ماند •

سوغوچجین

سوغوچجین - درمیان فرزندان گرامی ایردمچی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد و عطوفت کارساز نظام بخش سربلندی داشت - و از روی سال نیز بزرگتر بین ارلك بود - جای پدر عالیقدر گرفت - بمعنی شهریار - و بصورت سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای جهان آرای سوغوچجین لشکر بر سر تاتار کشید - و خان و مان و دولت ایشانرا پی سپر غارت ساخت - و بیداری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون ولدق شدند - و چون بدان موضع سعادت افزا رسیدند در بیستم ذیقعدهٔ تنکوزییل سال (۵۴۹) پانصد و چهل و نه هلالی

---

(۲) در اکثر نسخ اکبرنامهٔ بیسوکای - و در بعضی جابسوکا نوشته و در ظفرنامه یسوکی - میگوید • شعر • پس از شاه برتان یزدان پرست • یسوکی بهادر بشاهی نشست • (۳) این اسم هم درنسخها مختلف واقع شده اما برین شعر که درظفرنامهٔ یزدی آورده اعتماد نمودهشد • شعر • زسوغوچجین بود پورے نکو • جهانگیر و فرماندهٔ و نیکخو •

خاتونِ وی اولون اتکه که آبستن بود فرزندِ گرامی بزاد - بیسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد - سوغوچیجین که خردِ بلند و دریانتِ والا داشت به بیسوکای بهادر گفت که از رموزِ حساب‌دانی و فظراتِ سعودِ آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستارهٔ دولتست که در نوبتِ چهارم از جیبِ قبلخان برآمده بود •

اگرچه در سلسلهٔ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهی (که درین محمدت‌نامهٔ ایزدی سخن ازان میرود) امتیاز بذکرِ تموچین نیست که از شعبِ این شجرهٔ قدسیّه است لیکن چون پرتوی از نورِ مقدّس آنفقوا بود مجملاً از ذکرِ آن ناگزیر افتاد - طالعِ مسعودِ تموچین میزانِ بود - و هفت ستاره در طالع بودند - و راس در سیوم - و ذنب در نهم - و بعضِ برآنند که در مالِ (۵۸۱) پانصد و هشتاد و یک که بصدارتِ الوس و قومِ نیرون رسید سبعهٔ سیّاره در میزان فراهم آمده بودند •

قَرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزندِ گرامیِ سوغوچیجین است پادشاه‌منش شهریارنشان بود - چون در سالِ تنگوزییل (۵۶۲) پانصد و شصت و دو بیسوکای بهادر درگذشت و درین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیجین که مدارِ ملک و سلطنت و گیردارِ لشکر و سپاه برو بود همدران چند روز باردوی کوچ نمود قراچار نویان ایّامِ صغر داشت - قومِ نیرون از تموچین رمیده گردان شده بمردم تائجوت پیوستند - و تموچین محنتها کشید - و در بندِ بلا افتاد - و عاطفتِ بتائیدِ آسمانی ازان ورطه‌ها و مخاطره‌های سهمناک نجات یافت - و با قومِ جامورقه و تائجوت و قنقرات و جلایر و غیرِ آن کارزارها کرد - وقتی که سالِ عمرش از سی درگذشته بود سردارِ ایل و الوسِ خود شد - بنابر مخالفتِ بعضِ از فرمانروایانِ ترکستان در چهل سالگی برهنمونیِ قراچارنویان پیشِ آرونگ خان حاکمِ قومِ کرایت که با بیسوکای بهادر سابقهٔ محبّت داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دستبردِ نیکو نمود - و رتبهٔ قربِ منزلت و علوِّ مرتبت او بحدّی رسید که مشامِ حسنِ اخلاصش از شمامهٔ اتّحاد معطّر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان برو حسد بردند - جامورقه که مهترِ جاجرات بود (۲) سنگو (۳) پسرِ آرونگ‌خانرا با خود متّفق کرده درباب او سخنانِ ناشایسته و حقیقهای ناپسندیده بهم بسته خاطرِ آرونگ خانرا از راهِ راستی برده در خیالِ فاسد انداختند - و تموچین اندیشه‌مند گشته باستصوابِ قراچار نویان و تدبیرِ درستِ او ازان مهلکه برآمد - و در مرتبهٔ درمیدانِ ایشان معاربات عظیم

---

(۲) در نسخهٔ اکبرنامه تائجوت بلام و در ظفرنامه تانجوت بنون • (۳) نسخه (ج) فنقرات • (۴) در ظفرنامه شنکو •

دربیوست - و تموجین ظفریافت - و در چهل و نه سالگی و بقول در پنجاه سالگی در رمضان (۵۹۹) پانصد و نود و نهم بدولت ملطنت و جهانداری کامران شد - و چون مدّت سه سال ازفرمانروائی و جهانبانی او گذشت تنبّگری که از مبشّران عالم غیب و مژده‌رسانان درگاه کبریا بود بالهام ربّانی تموجین‌را بخطاب چنگیزخان مخاطب ملطنت یعنی شاهشاهان - روز بروز نجم سعادتش فروزانتر میشد - و سال بسال برق دولتش سوزانتر میگشت - بر تمام خطای و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و مغلیّ و بلغار و آس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت - اورا چهار فرزند بود جوجی - چغتای - اوکدای - تولی - ترتیب بزم و شکار تعلّق بجوجی داشت - و پرغو رسیدن وسیاسات بتقدیم رسانیدن(که نظام ممالک آرائی بآن منوط است) برای راییز چغتای مفوّض بود - و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی باوکدای اختصاص داشت - و مراسجام مهام سپاه و محافظت آردو بتولی متعلّق بود - درشهور (۶۱۵) ششصد و پانزده بقصد سلطان محمّد خوارزمشاه بجانب ماوراء النّهر توجّه نمود - و اهل آن دیار بسطوت قهر بیاسا رسیدند - و چون از کار ماوراء النّهر پرداخت از آب آمویه عبور نمودهٔ مکان کشورگشائی بجانب بلخ مصروف داشت - و تولی خانرا با لشکرسے گران بولایت خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد - و ازانجا متوجّه دفع سلطان جلال الدّین منکبرنی شد - و در ماه رمضان (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدّین را تا کنار آب سند هزیمت داد - و ازانجا بماوراء النّهر شتافته بجانب بورت اصلی استقرار گرفت - و در تنگوزئیل مطابق چهارم صفر (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنکقوت رحلت سپرد - و پیشتر ازان وصیّت کرده بود که چون نقیّهٔ ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارید تا کار اهل تنکقوت بانجام رسد - و در ممالک دیرودست نفرستد نرود - و فرزندان و امرا بموجب وصیّت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنکقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند - و بعد ازان صندوق نعشِ اورا برداشته روی براه آوردند - و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد - و چهاردهم رمضان همین سال نعشِ اورا بارد وی بزرگ آوردهٔ اظهار واقعهٔ ناگزیر نمودند - و در پای درختے که بروزے در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بود مدفون ساختند -

---

(۲) در نسخه [ز] بتنکزی • (۳) • شعر • نهادیم نام تو چنگیز خان • ازین پس تو خود را تموجین مخوان • همه‌کس ورا اینچنین خواندند • بدین نام نیک آفرین خواندند • از انرو که معنیّ چنگیز خان • بود شاه شاهان بتوری زبان • من ظفرنامه • (۴) نسخه [ج] سقین و [ز] سبقین • (۵) نسخه [ح] منیکری •

و در اندک روزگار از اشجار گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرتد در ترائم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین نتوانست برد - و همانا درینمعنی سرّیست بدیع که جز دانای هوشمند دوربین پی بآن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حراست ایزدی بود بعد ازان هم در کنف نگاهداشت الٰهی درآمد - تا کوتهاندیشی بآن مقام دست بےادبی دراز نتواند کرد - اگرچه بتربیت چنین اندیشه کردن خود را سخرهٔ جهانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنین میباید از مواهب عظمی است و چرا حراست ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی نکند که عالمے در سایهٔ پاس او بود - اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر اوّل خواص از مظاهر عظیمهٔ قهر الٰهی بود امّا در نظر دوربین هوشمندان اخصّ خواص از عجائب الطاف ایزدیست - چه در محکمهٔ عدالت الٰهی (که فرمانروائی خلایق برتویست ازان) بیدادے نرود و ستمے بظهور نیاید - و هر امریکه در عالم کون و فساد متکوّن شود مبتنی بر چندین مصالح معنویست که دیدهٔ ظاهربینانرا بکنه حقیقتش راه نیست - جز ضمایر بیداردلان دوربین بر حقیقت آن آگاهے - عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود - و از حال هفتاد و سیوم اکثرے سپری گشته - ازانجمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت - و بملاحظهٔ تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکور است مدّت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود - یا بوجهے دیگر از وجوهٔ مشهوره - درین مدّت همواره انتظام مهمّات ملکی و مالی باستصواب رای جهانآرای تراچار نویان رونق داشت - و واقعهٔ را که چنین برادرے همچو برادر جهانبرانرا رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنترانی تارک عظمت باوج علیّین نساید * * شعر *

تراچار و چنگیز ابن عمند * بکشورگشائی قرین همند

و هنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را باوکدای مسلّم داشت *

و مجمل این قصّهٔ دلشکن آنکه در یورش خطای شیء بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی جلوه دادند که پدرود کردن این جهان سراب نما نزدیکست - فرزندان گرامی و تراچار نویان سپهسالار و دیگر امیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته نصائحے که انتظام جهانیان از نتایج او باشد درمیان آورده خانی را بارکدای مقرر ساخت - و عهدنامهٔ تاجپوشی و قبلخانی که بآل تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ نهاد بترتیب نامهای گرامی خودرا رقم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی بخوانند - فرمود که بتراچار نویان بدین و ثیقت نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

یومون بسر برده - و وثیقت‌نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای مهره - و دیار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتای خان مقرر ساخت - و پیمان‌نامهٔ قبلخان و قاچولی بهادر بچغتای حواله کرد - و گفت از امتصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک و مال شریك خود دانی - و میان ایشان عقد پدرفرزندی بست - بهمین ملحوظه این سلسلهٔ علیهٔ قدسیه را چغتای گفتند و الا چغتای را با آبائی کرام از نسبت بحضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مصاهات - و خانزادهای و نوئیدان بموجب وصیت عمل نمودند - سبحان‌الله از مثل چنگیزخان بزرگ دانائی چنین دقیق عهد شود - بایستی که آن پیمان‌نامه که بآل تمغای تومنهٔ خان مزیّن بود باوکدای قاآن میداد - و تربیت و معاونت اورا برای رزمِ قراچار نویان میسپرد - تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد - یا آن وثیقت‌نامه را حاضر نمیساختند تا برنسیان که همزاد انسانست مشمول میگشت - و مدّ بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخطّ سهو میشد - وعجب از سخن‌گزیدنان باستانی که درین باب با شرح حرفسرائی و حرص نکته‌گیری و دوربانی بسر وقت این نرسیده‌اند - و همانا که چون ایزد جهان‌آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری (که تومنهٔ خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشأهٔ جامعیّت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند) از قامت این سلسلهٔ علیّه بردارد چنین مهور خطا رفت که بر هزاران قصد صواب شرف دارد - و چون حرامت ایزدی همواره نگهبان این گروه والاشکوه بود نذورے در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر نشد - تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و مکتسبی او باولاد قاچولی بهادر رسد و بدولت روزافزون مسندآرای خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد - و همانا که این از مقدّمات طوالع نیّر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدّسش طلیعهٔ دولت ابدپیوند حضرت شاهنشاهیست - و چغتای خان بعد از شقاوت جدّ پدر پیش‌بالیغ را دارالملک ساختهٔ عنان اختیار مهمّات سپاهی و رعیّت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت - و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر میبرد - و باآنکه اوکدای بسال از بی خرد[۲] بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقهٔ فروگذاشت نمی نمود - و با بخت بیدار وصیّت خان پاس میداشت - چون چغتای خاترا مدّت حیات بپایان آخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچار نویانرا رصی خود ساخت - و فرزندانرا بدو سپرد - و هفت ماه پیش از اوکدای خان

---

(۲) بچهٔ خردتر ۰

در اردبیل دیگمده (۶۳۸) ششصد و سی و هشتم ازین سرای گذران درگذشت - و قراچار نویان برقرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قیام می‌نمود - و بعد از چندگاه قراهلاکوخان بن سوانکای بن چغتای خانرا بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید - و پس از چند سال چون گیوك‌خان بن اوکدای خان برمسند خانی نشست دست قدرت قراهلاکوخانرا از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یسومنکا بن چغتای را بجای او نظام‌بخش آن ملک گردانید - بپوشیده نماناد که اوکدای قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده بود - و او در ایام حیات پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسر وی شیرآمون که از همگنان دوست‌تر میداشت ارزانی فرمود - و هنگام حادثهٔ ناگزیر قاآن گیوکسخان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهارسال بارد وی‌را رسیده مسندآرای سلطنت گشت - و در عدل و رعیت‌پروری اساس عالی نهاد - و چون یسومنکا بحجاب فنا مختفی شد قراچارنویان باز قراهلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود - و در ایام دولت او بتاریخ (۶۶۲) ششصد و پنجاه و دوم آن نوئین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بربست *

انجل نویان

انجل نویان - بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان همه فرزند رشید کاردان قراچارنویان نشان اختصاص داشت - در عهد خانی قراهلاکو از فرط دانائی و کمال توانایی رفعت‌بخش مقام پدر شد - و در سنهٔ (۶۶۲) ششصد و شصت و دوم ازکمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت - الوس چغتای در ایام دولت او خوشوقت شدند - و چون درمیان فرزندان چغتای خار، خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیزخان برادر خود هلاکوخان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الوس جوجی و چغتای و اگتای و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الوس چغتای خان انجل نویانرا باستمالتهای تمام برسم سالبوری تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد - و خان مذکور سراغهٔ تبریزیار داد و بآداب بزرگی سلوک نمود *

امیر ایلنگرخان

امیر ایلنگرخان - ازشد اولاد و اقارب انجل نویان بود - چون انجل نویان با هلاکو خان از توران

---

[۲] نسخه [چ] ششصد و هشتم * (۳) بعضی جا بیسومنکا * (۴) نسخه [ز] دو * (۵) مبدل اوکدای چنانکه چغتای مبدل چغدای است *

باین نقل کرد او در انوس چغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد - و چون در ایران اجل نوبان این جهان نظرفریب را پدرود کرد دوا خان بن براق خان بن بیسوتوا بن موتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان بار رسیده بود او را امیر الامرا ساخت - و زمام حلّ و عقد ملاطنت بدست تدبیر او داد - و مرتبهٔ پدران بار مسلّم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید - و او بملّت زهرائی لحمدی درآمد *

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر توغال بود - و چون پدر بزرگوارش امیر ایلکنر نوبان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیمواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند - و او همواره بمعالجهٔ نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت - و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشت - و فارغ البال درحدود کش می بود - و در گردآوری رضای ایزدی تکاپوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جستجوی می نمود - دران نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالم تقدّس و ملک بقا پیوست *

امیر طراغای

امیر طراغای - فرزند گرامی نژاد و بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیست - از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او میتافت - و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید - و آن بزرگ منش را برادرسه بود خرد هیبت نام درحق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار - امّا قرعهٔ بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود - چون والد بزرگوار همواره روی بر آستانهٔ ارباب ریاضت میداشت و منظور مقرّبان حضرت صمدیّت بود - خصوصاً قدوهٔ اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدّین کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید - و خدمت شیخ آن بزرگ درا فرا از صفای باطن بظاهر کوکبهٔ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود *

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان

ارادهٔ ازلی و مشیّت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست - و لهذا درین پنجاه و دو تن (که سلسلهٔ علیّهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت بخش

(۴) بعضی براقخانرا نیز پسر موتکان گویند * (۳) نسخهٔ [چ ط] امیر اورا *

هوشمندان است) ایزد متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رأفت و چندین جلایل نعوت و شرایف صفات را امانت سپرده مراتجام گوهر یکتای خلافت شاهنشاهی نمود - مگر از تاجیولی بهادر هفت شخصرا بزرگ را ازین سلسلهٔ قدسیّه از نظام سلطنت صوری نمود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشانی داد - تا این مرتبهٔ تابعیّت را در لباس متبوعیّت درپانته سامانِ کارخانهٔ جامعیّت برروی دلخواه صورت دهد - و آن بزرگان دالشکوه که در ارکانه توان بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست امّا همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه اسم سلطنت نبود امّا معانی سلطنت ظهور داشت - و آنهم بجهت حراست عزّت بیرون از سلکهٔ عالم بظهور آورد - و اینرا که مراتب تجرّد و تعلّق سامان یافت و استعداد قوّهٔ بفعل مهیّا شد که گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیّت که برای تیمورخان بظاهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگ را بظهور آورد که قابل و لایق سلطنت عظمی تواند بود - و مصداق اینمعنی ظهور حضرت صاحبقران طوالزندهٔ هفت اقلیم - و فرازندهٔ تخت و دیهیم - قطب الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورگانست - و آن والانژاد عالی‌قدر در شب سه‌شنبه بیست و پنجم شعبان سالِ (۷۳۶) هفتصد و سی و ششم هجریان بیل بطالع جدی در ظاهر خطّهٔ کش که بشهرسبز مشهور است از بلاد ایران از خدر مطهّر و ستر مصفّای حضرت عفّت و برکت حرمت - صفوت و طهارت منقبت - عصمة الدّنیا و الدّین تکیهٔ خاتون در انجمن وجود قدم نهاده بجهان امروز گشت - و این قطب دایرهٔ خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالیست که از بطن هشتم تاجیولی بهادر در مطلع سعادت و اجلال طلوع نمود - و بقول بیگی از مورّخین روزبای عادلهٔ تاجیولی بهادر بظهور پیوست - و بدریافت والی خردمند دوربین امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستارهٔ نخستین است چنانچه سابقاً بمرتو اشارت بریلمعنی نمائد - درین زمان مسموع که حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافتند در ماوراءالنهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق خان بن بیسوتوا بن بیسوکای بن چغتای خان فرمانروائی داشت - و در مملکت ایران زمین چهار ساه از ولایت سلطان ابوسعید گفته بود - و بدین واسطه هرج و مرج تمام دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] قریب - (۳) نسخهٔ [ا] قوزان و [ط] ماوراءالنهر - و [ج] ارلان • در برهان کش نام شهریست از ماوراءالنهر نزدیک بخشب و مشهور بشهر سبز انتهی - و معرب آن کسّی است و در تاریخ تیموری نیز آورده - و الکسّی مدینة من مدن ماوراءالنهر • (۴) نسخه [ط] مولانا شرف الدین علی • (۵) نسخهٔ [ز] مسوتوا بن صوکان - و [ج] میسوتو بن تیموکان • و در تاریخ رشیدی نوشته که بیسوتوا پسر موانکان بن چغتای خان است • چنانکه در صفحه (۷۰) از همین اکبرنامه نیز گذشت •

سر زمین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود - و در سیچقان ئیل (۷۹۲) هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و دو دختر بود - صاحبقرانی - و عالم شیخ - و میورغمش - و جوکی - قتلغ ترکان آقا - شیرین بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام ربانیست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (۷۷۱) هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل در بلخ امر فرماندهی و اکلیل کشورگشائی و کامگاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند بخشید - و بمدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهانآرائی او بود ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم وغیرآن بهمت کشورگشائی و دانش فراخ حوصله در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار درآورد - و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد - هرگه ملامست حال رنیق روزگار دولت بود بقدم اطاعت پیشواز آمد - گل سعادت از فرق بخت او شکفت - و هرگه شامت کردار و رخامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان اقتدار بیرون آورد موی کشان بعیدگاه تهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذیقعده (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نهم بوسطهٔ فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و ازانجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت - و آل مظفر بخدمتش پیوستند - و چون خبر مخالفت ترقیمش خان که فرمانفرمای دشت قبچاق و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید در نوبت لشکر بر سر او برد - و لوای فتح براو افراخته مراجعت فرمود - و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس مسیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در (۷۹۵) هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گوشهٔ کج می نهاد در شیراز بقتل آورد - و آل مظفر را برانداخت - و بهمت والا کارهای عظیم که نامهٔ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد دران مرزوبوم بوقوع آورد - و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بشکفت ساخت - و بعد ازاین به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چند نوبت بگرجستان درآمد - و همعنان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرم (۸۰۱) هفتصد و یکم دریای سند را بجرعاتی بمنة عبور فرموده - و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد - در (۸۰۳) هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بدمانیده - و انوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم پیرای

ثانت - آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و ازانجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در قید امیر بودند خون آنها هدر فرمود - و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت داد - و در جمعه نوزدهم ذیحجه (۸۰۴) هفتصد و چهارم در حدود انکوریه معرکهٔ مصاف آراسته و لوای نبرد را بجمجهٔ نتح علی بسته با ایلدرم بایزید روم جنگ شگرف نمود - و از تائیدات غیبی که همواره همعنان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجنّدهٔ نتح و غیروزی ملازم رکاب معلّی گشته طغرای فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد - و ایلدرم بایزید بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد - و چون ادرا بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزاده رخصت نشستن یافت - و ازانجا بآذربایجان مراجعت فرمود - و بیکسال و ششماه دران حدود بعدل پدرانی مشغول بود - و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند - حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و سایر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند - و برمنابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبهٔ فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در قیعده (۸۰۶) هفتصد و ششم رایات ظفرپیرای بجانب نیروزکوه نهضت داد - و بی توقف واهمال در همان روز فتح فرمود عنان مراجعت بسمت خراسان معروف داشت - و در غرهٔ شهر محرم (۸۰۷) هفتصد و هفتم از راه نیشاپور بدارالظفر ظلال اقبال گسترد - و دران موطن مالوف طرح جشن عظیم نموده طوی بزرگ که خیرت افزای ارباب همت و مساح باشد ترتیب داد - جهانیانرا بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجه شد - و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان (۸۰۷) هفتصد و هفتم در موضع اترار که از مصرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسنج است بفرمان قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخش حیات بقسمت سرای جهان باقی تاخت - و نعش عرش پایهٔ آن حضرت بخطهٔ مصرقند بشکوهی که شایستهٔ آن بزرگوار باشد رسانیدند - و در تاریخ ضبط مذیل احوال آن جهانآرای گفته اند *

* رباعی *

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود * در هفصد و سیّ و شش درآمد بوجود
در هفصد و هفتاد و یکی کرد جلوس * در هشصد و هفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقران سعادتقرون را چهار پسر والاقدر بود - اوّل غیاث الدّین جهانگیر میرزا - در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در (۷۷۴) هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - ازو دو پسر ماند

---

(۲) [در نسخهٔ ه] لفظ بایزید نیست * (۳) نسخهٔ [ج] حسرت *

اوّل محمدسلطان که امیر صاحبقران اورا ولیعهد خودکرده بود - بعد از فتح روم در هفدهم شعبان (۸۰۵) هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد - دوّم پیرمحمّد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او مرتقدی یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیّت فرمود - و دران زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود - و چهاردهم رمضان (۸۰۹) هشتصد و نه بر دست پیرعلی تاز که یکی از امرای او بود درجهٔ شهادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام‌نمک گذاشت - فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمرشیخ است که حکومت فارس داشت - و او هم در ایّام حیات صاحبقرانی در ربیع‌الاوّل (۷۹۶) هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرماتو درگذشت - فرزند سیّوم جلال‌الدّین میرانشاه میرزاست که مجملاً احوال سعادت‌اشتمال او که دربین مسلمهٔ عالیّه مقصود بالذّاتست مذکور خواهدشد - فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت - و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی بانذک زمانی فرمانروای باستقلال شد - و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرّف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذیحجّه (۸۵۰) هشت صد و پنجاه بعالم بقا شتافت *

جلال الدین میرانشاه

جلال‌الدّین میرانشاه - جدّ ششم حضرت شاهنشاهی است - ولادت گرامی او در [۷۶۹] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجّه شدند این ممالک بالکل بعهدهٔ اهتمام همّت عالی او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت - روزی در شکار سرقوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسب رم خورد - و میرزا از سر زین بزمین آمد - و آسیب عظیم در سر و روی رسید - اطبّا و جرّاحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند - و مزاج شریف بصحّت گرائید - لیکن غبارے ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شفقار شهی حضرت صاحبقرانی اباکبر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکّه بنام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

---

(۲) نسخهٔ [ب] خرماتو *

میگذرانید - و جمیع مهمّات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام میفرمود - و در بیست و چهارم ذیقعدهٔ (۸۱۰) هشتصد و دهم در محاربهٔ قرایوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا - ابنکر میرزا - عثمان چلبی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمّد میرزا - اجهل میرزا - میرغمشش *

سلطان محمد میرزا

سلطان محمّد میرزا - فرزند دولتیبوند میرانشاه است - و والدهٔ ماجدهاش مهرنوش نام داشت از قوم فولاد قپا - میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده‌اند - و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجّه شده‌اند میرزا شاهرخ اگرچه از مکارم اخلاق و شمایل علیّهٔ او دریافته بود بموجب الغ‌بیگ گفته اند - و جلایل قدر ایشانی بیان کرده‌اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را دو فرزند معاد نبود سلطان ابوسعید میرزا - و سلوچهر میرزا - و در بیمارئی که عالم را پرده خواهند فرمود میرزا الغ‌بیگ بپرسیدن آمده اند - میرزا فرزند خرد سلطان ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند - لاجرم پرورده سلطان در سایهٔ سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود - و بنظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد - روزی یکی از مقرّبان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر شما عجب خدمت نبود میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و گیتی‌ستانی از صحبت ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند *

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا - سعادت ولادتش در هشتصد و سی (۸۳۰) بوده - در بیست و پنج سالگی سریرآرای سلطنت شد - و مدّت هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان وماوراءالنّهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرّف در آورد - و در آخرها عراق نیز در حیطهٔ تسخیر درآمد - و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که حرمایهٔ هزارگونه معنی تواند شد هشیاردل و بیدارمغز بوده از درویشان و گوشه‌نشینان همّت می‌طلبیدند - و در (۸۷۲) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرایوسف حاکم آذربایجان که بدفع آذین حسن آق‌قویونلو رفته بود و از غایت بی پروائی و کمال بی‌تدبیری بدست او کشته شد

---

(۲) نسخهٔ [چ ط] سیوم * (۳) نسخهٔ [ب ز] قویله *

سلطان لشکر بر سر او کشید - آذن حسن هر چند در صلح زد فایدهٔ نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شد غلّه نگاهداشتی نمود - تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبهٔ که چهارده شب امیان خامه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراگنده شد - و آذن حسن در میدان جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوّم رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذن حسن در آمده اند - و بعد از ۴۰ روز بدست یادگار محمّد میرزا ابن سلطان محمّد میرزا ابن بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه آذن حسن بود داده است - و آن بیحقیقت کم معادت آن پادشاه بزرگ قدر را به بهانهٔ خون گوهر شاد بیگم که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسانیده است - و - مقتل سلطان ابوسعید - تاریخ این واقعه است *

عمرشیخ میرزا

عمرشیخ میرزا - پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزاست - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمّد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادت آن والانواد در سمرقند بتاریخ (۸۹۰) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اوّل کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد ازاں بجهت طوی از دره کز گردانیده بردند - پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امرا و نوّاب مقرّر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند - و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط توجّه در نگاهداشت ملک موروثی بود - و چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمرشیخ میرزا که بکاردانی متفرّد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی باین والاخره عنایت کرهند - آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرّر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوّت شمشیر عمرشیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و درمیان ولایت ما و دشت قبچاق سدّ شدید شد - و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قبچاق خوانده نگذاشت که سر بغی و عناد بردارند - و دست فتنه و فساد بگشایند - و ما بفراغ خاطر کمر همّت در جهانگشائی بستیم - و این شایستهٔ تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد - و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت - و بجمعیّت آن ولایت خدشهٔ آمیز و تفرقهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شاه * (۳) نسخهٔ [ج] ولید * (۴) نسخهٔ [ج] سه *

آشوبے نرسید - آن فرخنده بخت بلند اختر سخن منیج و سخن گستر بود - و توجه تمام باربابِ نظم داشت - و خود هم نظمے میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - امّا پروای شعر گفتن نداشت و غالبِ اوقات بکتبِ نظم و نوادرِ توجه میفرمود - و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شگفته پیشانی و نیک محاوره بود - و ابیاتِ مناسبِ محل از کلامِ شعرای پیشین بر زبانِ گرامی اوجاری میشد - همّتِ بلند از لوحهٔ حالِ او میتافت - و جمالِ اقبال از جبههٔ جاه و جلالِ او هویدا بود - و در قواعد مملکداری و رعیّت پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در زمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته - و همّت را با قدرت همنشین گردانیده - مسند آرای سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروانِ خطا درطرفِ کوهستانِ شرقی اندجان فرود آمده بود - برفِ عظیم باریده - و تمام کاروانرا زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند - چون این حادثه معلوم آن والاهمّت عدالت منش گشت و از وفورِ جمعیّتِ آن قافله آگاهی یافت باوجودِ احتیاجِ وقت مطلقاً التفات بدان اموال ننمود - و ارباب دیانت تعیین فرموده آن مالِ فراوانرا ضبط کرد - و باصحابِ امانت و صیانت سپرد تا جمیعِ وارثانرا از مواطنِ اصلی گرد آورده هر یک را بحقّی خود واصل گردانیدند - و حقوقِ جمیعِ اشخاص و افراد بمرکزِ خود قرار یافت - همواره آن پادشاهِ درویش منش بصحبتِ درویشانِ خداشناس مفوّجه بود - و در روزهٔ همّت از دردلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت پناه هدایت انتباه ناصرالدّین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدرِ عالیمقدار در اندجان که پای تختِ ولایت فرغانه است زینت بخشِ سریرِ سلطنت گشت - و تاشکند و شاهرخیّه و سیرام (۲) در تصرّفِ آن والاشکوه بود - چند نوبت بر سمرقند لشکر کشید - و چند بار یونس خانرا که در بورتِ چغتائی خان و اولوس مغلخان بود و نسبت قرابت قریب داشت استمداد نموده آورد - و در هر بار که می آورد وافرِ عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت - و در نوبتِ آخر تاشکند را باو داد - و تا ایّامِ تاریخ (۹۰۸) نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیّه در تصرّفِ فرمانروایانِ چغتائی بود - و خانی اولوس مغل بمحمود خان پسرِ کلانِ یونس خان تعلّق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادرِ عمر شیخ میرزا والیِ سمرقند و سلطان محمود خانِ مذکور با هم سخن یکی کرده بر سرِ میرزا لشکر کشیدند - از جانبِ جنوبِ آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرفِ شمال سلطان محمود خان آمد - و درین اثنا قضیهٔ ناگزیرِ میرزا از مکمنِ تقدیر بوقوع پیوست ٭

---

(۲) نسخهٔ [ب] سیرام - و نسخهٔ [ح] بیرام ٭

و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اکسیکت که باخسی مشهورامت یکی از بلاد هفتگانهٔ ولایت فرغانه امت - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بُرج (۴) عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جرامست - بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بجوالی کبوترخانه که بر یکی ازان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد - میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر درآوردن نشده که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسب صورت قدم درحریض حفلی نهادند - و نظر بمعنی ارتقا بدرج علوی فرمودند - سرّ گرامی آنحضرت سی و نه بود - ولادت مسعود درسال (۸۶۰) هشتصد و شصت بود درسمرقند •

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است - و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع ۲ شرقی آن کاشغر - و غربی آن سمرقند - و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان - و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و المالتو و یانگی که باترار مشهور است امّا الحال اثرے از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غربی از که سمرقند و خجندامست کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذار بیگانه صورت‌پذیر نیست - و دریای سیحون که بآب خجند مشهور امت از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب میرود - و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیّه اشتهار دارد میگذرد - و ازانجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان میرود - و بهیچ دریائے همراه نمیشود - و پایان ترکستان در ریگستان فرو رفته نمایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع امت - پنج بجانب جنوب دریای سیحون - و دو بطرف شمال او - از قصبات جنوب اندجان و اوش و مُرغینان و اسفره و خجندامست - و از قصبات شمال اخسی و کاسان - آن گوهر یکتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود - بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه بودند - بعد ازاں بدو سال خرمتر جهانگیر میرزا بود از فاطمهٔ سلطان از امرای تومان (۵) قوم مغل - و سیوم ناصر میرزا بدو سال خردتر از جهانگیر میرزا - مادر عصمت‌سرشتش از اندجان بود غنچه چی امید نام - و از همه دختران عفّت‌نقاب کلانتر - خانزاده بیگم همشیرهٔ مجلی حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی پنجسال از ایشان کلان بودند - دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی ازربکرا

---

(۲) نسخه [ا] جرمویه [ب] جسر • (۳) نسخه [ا ب] اتراز و [ط] اطراز • (۴) نسخه [ا ب د و ح ط] کاشان • (۵) نسخه [ا ب] نویان [ج ط] بویان •

در سرو زیر کوه آن برده‌نشین محقّهٔ عفّت در سر بوده‌اند شاه اسمعیل احترام نموده باعزاز بسیار در تندز پیش حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی فرستاد - و بعد ازده سال ملاقات حضرت گیتی‌ستانی واقع شد - حضرت گیتی‌ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمّدی کوکلتاش روبرو رفتیم - بیگم و فرزندان ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم - بعد از مدّتی بجا آوردند - دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس‌مکانی خرد بود - دیگر بادکار سلطان بیگم - مادرش آغا سلطان غنچه جی بود - دیگر رضیّه سلطان بیگم - مادرش سخنرومه سلطان بیگم که قراگوز بیگم میگویند - و این هردو دختر بعد از فوت میرزا عمرشیخ متولّد شده بودند - و از آغوش آغا دختر خواجه حسین دخترے شده بود در صغر سن رحلت نمود *

حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاه چارباغ هفت‌منظر - شهریار سماوی‌سریر علوی‌اصغر - بلندی‌بخش همّت بلند - سعادت‌افزای طالع ارجمند - آسمان‌حوصلهٔ زمین‌وقار - شیردل اقلیم‌شکار - عالی‌فر والاشکوه - بیدارمغز دانش‌پژوه - صفدر هزیرصولت - رفیع‌قدر قوی‌دولت - دریادل گوهرنژاد - پادشاه درویش‌نهاد - مسندنشین سلطنت حقیقی و مجازی - ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه غازی - گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و هم عالیه بود - بے‌تعبدی و آزادگی با تقید علوّ شان و سطوت عظمت از لابحهٔ اطوار او پرتو ظهور میداد - فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همّت سکندری و فریدونی از ناصیهٔ احوال او میتافت - والدهٔ مقدّس آنحضرت در ششم محرّم (۸۸۸) هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدّس و طهر مطهّر اقتخار عفایف گرامی‌نژاد قتلق‌نگار خانم شرف وقوع گرفت - و این گوهر عمّان دولت و درّ یمّ آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود - و آن عصمت‌مخدر عفت‌خطّه‌ها دختر فرخ یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود - و نسب عالی آن عصمت‌پیرایه برین نمط است قتلق‌نگار خانم بنت یونس خان بن ویس‌خان بن شیرعلی اوغلان بن محمّد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق‌تیمور خان بن اسپنوخا خان بن دولخان بن براق خان بن بیمون‌توا بن موانکلی بن چغتای خان بن چنگیز خان - و مولانا حماسی قراتولی درتاریخ ولادت اشرف گفته *

شعر *

چون در ششم محرّم زاد آن شه مکرّم * تاریخ مولدش هم آمد - شش محرّم

---

(۱) در اکثر نسخه الوس آغا * (۲) نسخه [د و] ے تعلقی * (۳) نسخه [د] صدر *

هرچند این تاریخ از غرایب اتفاقاتست و ذکررا دراین گنجایش نیست لمّا غریب‌تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز در تاریخ ظهور این عنصر مقدّس از مکامن غیب میگردد - و یکی از غرایب جوهر حروفش آنکه آحاد و عشرات و مآت آن در یکمرتبه واقع شده - و بر ترویج سلوک اطوار اشارت نموده - بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی درو ودیعت نهاده اند امثال این بدایع در باب او زیاد میدهد - قدوهٔ اولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار بزبان فیض‌آثار خود اعم گرامی این مسعودطالع بظهیرالدین محمّد تسمیه فرموده اند، و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرّر شد - و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمرشیخ میرزا اند - در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان (۸۹۹) هشتصد ونود و نه در خطّهٔ دلگشای اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند - و آن قدر مشقّت و تردّد که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را رو نموده باشد - وآن مقدار دلیری و دلاوری و توکّل و تحمّل که آنحضرت بانفیس نفیس در معارک و مخاطر بر خود روا داشته‌اند مقدور بشر نیفتست - دروقتی که واقعهٔ ناگزیر حضرت عمرشیخ میرزا در انحسی روی نمود حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در چارباغ اندجان کامیاب عیش بوده‌اند - روز دوّم این واقعه هفتشنبه پنجم رمضان خبر بجانگه باندجان آمد - درساعت سوار شده متوجّه قلعهٔ اندجان شدند - در محلّ رسیدن بدروازهٔ شیرم طغائی جلو آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شد که بطرف ارزگند و آن دامن‌کوه ببرد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا باتفاق و شوکت تمام می‌آید مبادا امرا غدری نسبت بآنحضرت اندیشیده رایت بار مسلّم دارند - اگر از هرام‌نمکی آن مردم رایت ازدست رود وجود اقدس آنحضرت ازبن مهلکه نجات یافته بجانب طغائیان خود بالنجیخانی یا سلطان محمود خان مقدم گرامی ارزانی دارند - امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمّد درزی را (که از باربران و تدبیریان حضرت عمرشیخ میرزا بود) پیش آنحضرت فرستادند که دغدغهٔ توهّمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد - موکب عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمّد برکاب‌بوس والا مشرّف شد - و بمقدّمات معقوله آنحضرت را مطمئن‌باطن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت -

---

(۲) نسخه [ط] همچه ازین تاریخ از غرابت اتفاقاتست ذکررا گنجایش دراین نیست ۰ (۳) همچنین در هر نسخه [د] میرم ۰ (۴) نسخه [هـ ز] محمد ۰ (۵) نسخه [ح] مروزی ۰

چون بارکب اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرّف شدند - و بانواع انواع تربیت کامیاب گشتند - سابقاً ابراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمودخان اتّفاق نموده بر سر عمرشیخ میرزا می‌آیند دربنولا که بحسب سرنوشت آسمانی نقیضهٔ ناگزیر واقع شد و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت ازخرد و بزرگ (که بر یکرنگی و یکجهتی اتّفاق نموده‌بودند) بر نگاهبانی قلعه لوازم جدّ و مراسم اهتمام بجهای آوردن‌گرفتند سلطان احمد میرزا اورابُدیهٔ و خیجند و مرغیذان که از ولایت فرغانه است گرفته بیچهار کروهی اندجان فرود آمد - هرچند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرده پیشتر فرود آمده - امّا چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابدپیوند است در اندک فرصتی بسبب ورود اعتصام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و سفوح وبا در اردوی میرزا و سقط شدن امیان از نشستن بتنگ آمده از دامیهای سابق مایوس شد - و صلح گونهٔ درمیان آورده بناکامی برگشت - و از جانب‌شمال دریای خیجند که سلطان‌محمود خان متوجّه شده بود آمده اخسی را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمع کثیر از امرای اخلاص‌اندیش آنجا بودند- خان چند مرتبه جنگ اقداخت - امرای اخسی تردّدات پسندیده کردند عاقبت‌کار خان نیز کاری نساخته از بیمارئی که عارض او شد ازین خیال باطل همان‌تاب شده بولایت خود باز گشت - و آنحضرت بقوّت همّت بلند و طالع ارجمند مظفّر منصور شدند - وآن‌گیتی‌ستانرا مدّت یازده سال در ماوراءالنّهر باسلاطین چغتای و ازبک فیرده‌های عظیم روی‌داد - سه نوبت بشعشعهٔ تیغ صاعقه‌آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح‌مرتفد فرموده‌اند - یکی در سال (۹۰۳) نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسر سلطان‌محمود میرزا (که ازاندجان‌آمده) بعنیزوی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند - فتح‌دوم از شیبک‌خان در سال (۹۰۶) نهصد و شش - و سیوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال (۹۱۷) نهصد و هفده - چون مشیّت الٰهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندرمتاثرا کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کامبخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادق است ابواب کلفت بروزی روزگار آنحضرت‌گشاده آنچنان ساخت که بهیچوجه بردن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند - ناگزیر با معدودے متوجّه بدخشان و کابل شده‌اند - چون بیدخشان رسیده اند تمام مردم خسروشاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند - وخود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته - بارجود آنکه این بیدولت سرمایهٔ بے‌اعتدالی بود که بایسنغرمیرزا را شهید کرده - و میل در چشمان سلطان‌محمود

---

(۲) نسخه [ج] اوزابنیه ٭

میرزا گشیده بود - و این هر دو میرزا عمزادهای آنحضرت میباشند - و در هنگام صاحبقرانی که عبور موکب عالی آنحضرت در بدخشانات شده بود آثار بی‌آزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده بود - درینولا که چهرهٔ اعمال در آئینهٔ مکافات دید و دولت ازان بی‌معاملت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن‌مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود - او پنج‌شش قطار خچیر و شتر از مرصّع‌آلات و طلاآلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت - و حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تفویض ولایت بدخشان فرموده متوجّه کابل شدند - و دران وقت محمّدمقیم پسر ذوالنّون ارغون کابل را از عبدالرزّاق میرزا بن الغ‌بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عمزادهٔ حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میباشد) گرفته بود - طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنوده متحصّن شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه‌بیگ رخصت یافت - کابل در اواخر ماه ربیع‌الاوّل سنه (۹۱۰) نهصد و ده بحضرت اولیای دولت ابدپیوند درآمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجّه تسخیر قندهار شدند - وقتی که از مضافات قندهار امت مفتوح گشت - وازانجا بجهت مصالح ملکی نصیح عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجّه نمودند - و قبایل افغانان مواسنک و الناخ تاخته بکابل مراجعت فرمودند *

مبادی این سال زلزلهٔ عظیم درحدود کابل واقع شد - فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد - و خانهای مرتفع بیمعمّار تمام از هم ریخت - و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکسر مرتبه زمین در تزلزل بود - و اساس عمر بسیارے از مردم فرو ریخت - درمیان بیمعمار و بیاغتوت پارچهٔ زمین که مرتفع او یک کته باش انداز باشد بریده یک تیرانداز بایان رفت - و از جای بریده چشمها پیدا شد - و از امتزعج تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکافت که بعضے از اطراف او برابر فیل بلند شده بود - و در آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها برخاسته - و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد - و از سوانح این ایّام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجّه خراسان نمود - سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خودرا جمع ساخته متوجّه دفع او شد - و میرزا فضل پسر میرزا سلطان علی خواجه بین را بامتدعای قدیم گرامی حضرت فردوس‌مکانی فرستاد - و آنحضرت در محرّم (۹۱۲) نهصد و دوازده

---

(۲) همین است در هر نه نسخه اما این عبارت نزد اهل‌زبان هرگاه‌نه موجب ریشخند باشد تعجب است از ابو الفضل علّامی که باآن تتبع بچنین نویسد و ترجمهٔ زبان هندی کند - اهل زبان اینجا چنین نویسند که عمزادهای آنحضرت بوده اند یا میباشند و عمزاده بودهٔ یا بوده است یا میباشد - محمد طاهر نصرابادی اصفهانی در احوال قاسم خان نوشته که عمدهای جهانگیر پادشاه بودند ۱۲) نسخه [ب د] نعمان *

بکوملک او متوجّه شده عزیمت خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید - حضرت فردوس‌مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته بر خلاف گذشتهٔ اهل روزگار متوجّه خراسان شدند - و پیشتر ازانکه موکب عالی بخراسان رسد باتّفاق کوتاه‌اندیشان نامعامله‌فهم از فرزندان میرزا بدیع‌الزّمان میرزا و مظفرحسین میرزا را بر تخت سلطنت نشانده بودند - دوشنبه هشتم ماه جمادی‌الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و باستدعای ایشان بمهمات نزول سعادت فرمودند - و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجّه دارالملک کابل شدند - و در کوهمایی هزارجات خبر رسید که محمّد حسین میرزا وفات کرد - و غلجائی و سلطان‌محمّد برلاس جمیع از مغلانرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان‌میرزا را بتبرگی برداشته کابل را قبل دارند - و درمیان مردم عوام این خبر را شایع کرده‌اند که پسران سلطان‌حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس‌مکانی قدر ندیده‌اند - ملّا بابای بشاغری و امیر محبت علی خلیفه و امیر محمّد قاسم کوهبر و احمد یوسف و احمد قاسم که همراه کابل بایشان مفوّض بود در لوازم قلعه‌داری اهتمام دارند - بمجرّد استماع این واقعه پرتال و امیامیرا بجهانگیر میرزا که قدرے بیماری داشت سپرده با معدودے از عقیهٔ هندوکوه که هر یک از صولت بصولت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند - مخالفان هر یک از صولت صیت قدوم موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیدند - حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی اوّل‌مرتبه پیش شاه‌بیگم مادر کامبخش خود - (که باعصمهٔ برداشتن خان میرزا بودند) آمده و زافوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرمودند - از روی تمکّن و وقار و بزرگ‌منشی از راه عرفان در آمده بتحسین ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادرے بفرزندے شفقت خود را خاص گردانه فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن و چه حدّ سر از حکم پیچیدن باشد - و فرموده‌اند که بیدار بوده‌ام و راه بسیار آمده‌ام - سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تعلّق بیگم که بس مضطرب و متوحّش بود انواع مهربانیها بظهور آورده‌اند - و هنوز خواب نربوده بود که مهرنگار خانم [که خانه‌زادهٔ آنحضرت باشد] آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشانرا دریافتند - محمّدحسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت ازانجا که معهذا مروّت یوفند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند - و بعد ازان خانم‌میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند - و گفتند ای جان مادر برادر گناهگار ترا آورده‌ام - اشارت چیست - آنحضرت

---

(۲) در نسخه [ا ج] مظفر حسین بدون واو ه (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ غلت خط کشیده ه (۴) نسخه [ج] شاعری [و ح] شاعره

خان‌میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند - و بعد ازان ببیرون و رفتن مخیّر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد - رخصت قندهار گرفت - و این قضیّه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از سال دیگر بقندهار متوجّه شده اند - و بجاگیر آنجا شاه‌بیگ ولد ذوالنّون ارغون و محمّد مقیم برادر خرد او محاربهٔ عظیم واقع شد - و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت - و آن حضرت قندهار را بنامزد میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند - و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند - و او بعد از سرکشی بسیار زبیررا می را کشت - و حکومت بدخشان باستقلال تمام تصرّف او درآمد - و همواره تارک سعادت بر زمینی فرمانبرداری میسود - تاآنکه درسال (۹۱۶) نهصد و شانزده مسیری فرستاده معروض‌داشت که شاهی بیگ خانرا کشته‌اند مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند - بنابرآن در شوّال این سال بعنیروی توکّل نهضت عالی فرمودند - و با ازبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست - و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سیوم منتصف شهر رجب (۹۱۷) نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقندرا تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه‌گستر بوده‌اند - و در صفر (۹۱۸) نهصد و هژدهم در کول‌ملک بعبیدالله خان جنگ عظیم در پیوست - و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم‌زخم رسید - و عنان جذبیت جهان‌نورد بصحار منعطف ساختند - بار دیگر باتّفاق نجم‌بیگ در پای قلعهٔ غجدوان با اوزبک نبرد قوی دست‌داد - و نجم‌بیگ کشته‌شد - و آنحضرت متوجّه کابل شدند *

دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراءالنّهررا بطرف کرده تسخیر ممالک هندوستانرا پیش‌نهاد همّت والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجّه شده‌اند - و نجهت سفوح دواعی مراجعت فرموده‌اند - بار اوّل درشعبان (۹۱۰) نهصد و ده ازراه بادام‌چشمه و جگدلیک از خیبر گذشته بعزم نزول اجلال نموده‌اند - در واقعات‌بابری (که کتابچهٔ ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق‌نگار آنحضرت) نوشته‌اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدینه‌پور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرّد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت بررش دیگر - و وحوش وطیور آن بطرز دیگر - راه و رسم اهل دالوس بوضع دیگر - حیرتی روی‌داد و فی‌الواقع جای‌حیرت بود - قاسم‌میرزا از غزنین در پنج منزل بعزّ بساط بوسی استسعاد یافت - در منزل جم مجلس گفتگو منعقد شد که موکب عالی از دریای سند (که مشهور به نیلاب‌ست) بگذرد رسیده بگذرد -

---

(۲) نسخه [ج] جسره

بشومئی بعضی چغتائیان گذشتن سفد در توقف افتاد بجانب کهمت توجّه فرمودند - بعد از تاختن کهمت بنگش و نیّورا تاختند - ولزانجا میمنی خیل رفته بچند منزل درظاهر تریناد (که تصبه ایست برکنار آب سفد از توابع ملتان) رایات اقبال نزول فرمود - و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیّم اقبال شد - وازانجا بعدود کُهی نزول اجلال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقرّ موکب دولت گشت - و در ماه ذیحجّه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت - بتاریخ دهم موکب معلّی در ماه جمادی الاولی (۹۱۳) نهضت و سیزده از راه خرد کابل متوجّه فتح هندوستان شدند - از نواحی مقدر اوّل بغرشیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت دست داد - و از غرنگر و نورک نیز عبور واقع شد - و از کمر دره جاله نشسته باردوی ظفرقرین رسیده براه بادیغ ظلال اقبال برساحت کابل انداختند - و بر منگ که پر بالای بادیغ واقع شده تاریخ این عبور بفرمودهٔ آنحضرت کنده‌اند - و هنوز آب رنگ غیبی همست - و تا این زمان اولاد عالی‌نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند - درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در هشتمین چهارم ماه ذیقعدهٔ این سال همایون‌فال بر بالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی اتّفاق افتاد - چنانچه در جدول تفصیل رقم‌پذیر خواهد شد - مرتبهٔ سیوم روز شنبه غرّهٔ محرّم سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج که جانب جوز متوجّه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد - امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید - و سلطان علاءالدّین سوادی معارض سلطان ربیع سوادی بسعادت ملازمت مشرّف شد - و باندک زمانی قلعهٔ بجور بتصرّف درآورده بخواجه کلان‌بیگ ولد مولانا محمّدصدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند - و خواجهٔ مذکور را نسبت غریبی بآنحضرت بوده است - شش برادر او هر نیکبخدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده‌اند - خواجه خود از نرط عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسفزئی پیش‌رو ضمیر انور بود طارم خان برادر خرد شاه منصور (که کلانتر خیل یوسفزئی بود) دختر اورا آورده زبان عجز و انکسار گشود - و عسرت غلّه نیز درآن مساکن رهوش روی داده بود - و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت - عنان عزیمت از مواد باز گردانیدند - هرچند استعداد و سرانجام مقرّ هندوستان نبود امرا هم بر یورش رأی نمودند مشعل همّت افروخته بظلمت‌زدائی سواد هندوستان متوجّه شدند - صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرّم با اسب و شتر و پرتال از آب عبور کرده اردوی بازاری را

---

(۲) نسخهٔ [ه و] باقی ه (۳) نسخه [و] دهنیر (۴) نسخهٔ [چ] کن [و] دکن [ح] لکن ه
(۵) در بعضی نسخه باد نی ه

بجاله گذرانیده بنزدیک کچه‌کوت نزول اجلال فرمودند - از بهیره هفت کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوتجود نوشته‌اند آن موضع مخیّم عساکر اقبال گشت - آنحضرت در کتاب واقعات نوشته‌اند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده‌اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جنجوهه - و بهبت دلاسای عبدالرحیم سقاولی را بهیره فرستادند که کسی دست تطاول دراز نکند - و آنحضرتی روز خود بدولت و اقبال درشرقی بهیره برکنار آب بهت نزول فرمودند - و چهارصد هزار شهرخی مال آن از بهیره گرفته بهندویبگ عنایت فرمودند - سرانجامی این ولایت برای رزین او قرار گرفت - و خوشاب بشاه‌حسن مهرده بکمک هندویبگ مقرّر ساختند - و مظفرشاه را برسالت پیشگی سلطان ابراهیم این سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرمانده‌ی هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند بنماید - دولتخان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاهداشته از کمال نادانی بے نیل مقصود باز فرستاد - جمعهٔ دوم ربیع الاوّل خبر تولّد فرزند سعادتمند بسمع آمد - چون متوجّه تسخیر هندوستان بودند تفاؤل گرفته بموجب الهام غیبی هندالی نام نهادند - یکشنبه یازدهم ربیع الاوّل بجهت مصالح ملکی هندویبگ را بسرانجام بهیره وداع کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه پنج ربیع الاوّل کابل مستقرّ سریر خلافت گشت - و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الاخر هندویبگ از بے پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد ٥

تاریخ توجّه نوبت چهارم بنظر نیامد همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده‌اند - و از تاریخ فتح دیپالپور (که بنظر میرسد در قید سطور خواهد آمد) معلوم میشود که در (۹۳۰) نهصد و سی بوده است چون هرکارے در گرو وقت خود است جمال این مطلب در جلباب توقف میبود - و سمت رائی امرا و ناهمپائی برادران سبب ظاهری میگشت - تا آنکه مرتبهٔ پنجم برهمنوئی تونیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غرهٔ صفر (۹۳۲) نهصد و سی و دو که خیّراعظم در برج ثور رایات انوار افراخته بود بطالع که ظلمت‌شکافیه سواد عالم توانه شد پای عزیمت در رکاب تولّ اعتصام آورده متوجّه تسخیر هندوستان شدند - میرزا کامران را در قندهار مسلّم داشته خبردارے کابل نیز باز تفویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح و اقبال بر اقبال رسی‌داد - لاهور و بعضے بلاد عظیمهٔ هندوستان در تصرّف اولیای دولت قاهره بود - و هفدهم صفر که باغ وفا بمقدم سراقات اقبال شده بود بعضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی

---

(۲) نسخه [ج] شاهزاده ٥

نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بعزّ بساط بوس مشرّف شدند - و خواجه کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت - و غرّهٔ ربیع الاوّل این سال از آب سند نزدیک کجه‌کوت عبور فرموده شاهی واجب دیدند - دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و موجگر و غیر آن بقلم عرض در آمد - و ازینجا جیلم از آب بهت مرور واقع شد - و نزدیک بهلول پور از آب چناب عبور مرکب عالی اتفاق افتاد - و روز آدینه چهاردهم ربیع الاوّل در حاشیت سیالکوت اولای ظفر شعاع افراشتند - و بخاطر جهان‌پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهاولپور آباد سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اجلال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاوّل قلعهٔ ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب بدست افتاد و کتابهای غازی‌خان که درین قلعه بود آوردند - بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند - و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه ازانجا بقدم جرات دومه منزل پیشتر آمده یکشبانه میخواهد جمادی الاولی که موکب را از انجا کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را بمرحمت و رخصت فرمودند - و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندوبیگ و عبد العزیز محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفرانتساب فرمودند - بدین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس مشرف شد - و حضرت جهانبانی بهمرغانی بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند - روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جاندوی این فتح که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند - و بطلیعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم بایک لک سوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک مرحلهٔ مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بر زبان گیری رفته بود آمده بعرض رایات رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند - بنابرآن

---

(۲) نسخه [ج - ح] ساں (۳) نسخه [ا] دهلی - (۴) نسخه [ج] خان (۵) نسخه [ج] اعتماد ه

روز یکشنبه هژدهم جمادی الاخری چون تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میرحسین و تتلق‌تدم بودند واز غول هم یونس‌علی و عبد الله و احمدی و کله بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پایمردی نموده دستبردی باجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوی تند و تیز رفته بعد از آنکین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند - و جمع کثیر را امیر کردند - و گروهی عظیم را بحرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - هاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند - و در آردوی معلی بیلمارمیدند - و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها را زنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و درمیان هردو ارابه شش و هفت توده تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافت - تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی‌الاخری بشهر پانی‌پت همای دولت بسایهٔ اقبال مایه گستر گشت - و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد - برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و توپها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت - جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش کروهی شهر عرصهٔ نبرد آراسته بود - چون هفتهٔ در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معلی شد - وحضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف اوزبکیان پیراستند * *

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی
با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نمرد *

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید بکمروائی ثانی مشاق گذشته فرماید - مقدمات آغاز ترتیب دهد - واسباب اقبرا مراتجام نماید - ازانجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و صف آرائی حضرت گیتی ستانجمت که باوجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزون درپیش بود باخاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتاح بی منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند - غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند - بر دست راست غول که ترکان آقرا این غول نامند چون تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر

محمدي کوکلتاش و امير شاه منصور برلاس و امير يونس علي و امير درويش محمد ماربان و امير عبد الله کتابدار قرار يافتند - و بر دست چپ غول که ترکان مول غول گويند امير خليفه و خواجه ميرميران صدر و امير احمدي پرانچي و امير تردي بيگ برادر توج بيگ و محب علي خليفه و ميرزا بيگ ترخان را مقرر فرمودند - برانغار بحسن تدبير و بفرشکوه حضرت جهانباني جنت آشياني شايستگي پذيرفت - و امير خواجه کلان بيگ وسلطان محمددولدي و امير هندوبيگ ورلي خازن و پيرولي سيستاني در رکاب دولت ايشان بوده آرايش بخش راي و شمشير گشتند - جرانغار محمد سلطان ميرزا و سيد مهدي خواجه و عادل سلطان و سلطان جنيد برلاس و خواجه شاه ميرحسين و امير قتلق قدم و امير خان بيگ و امير محمد بخشي و ديگر بهادران ناسي قرار يافتند - و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علي جنگ جنگ بود - و امير عبدالعزيز بخدمت طرح مقرر شد - در اوج برانغار ولي شرمل (۲) و ملک قاسم و بابا قشقه با مغلانش بتولقمه سنغين گشتند - و در اوج جرانغار قراقوزي و ابوالمحمد نيزه باز و شيخ علي رشيخ جمال وتنگري تلي مغول بتولقمه قرار يافت - چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تيغزن بود پاي استقلال در عرصهٔ نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ايستادند و بسهام جانستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند • شعر •

دليران ستادند پا کرده سخت • ستادن درآموخت زايشان درخت

تا آنکه بعد از حملهاي عظيم و صدمهاي قوي تائيدات آسماني همعنان قلب و جناح موکب عالي شد و توفيقات ازلي باعث فتوحات مدرک گشته شکست بر مخالفان افتاد - و فتح عظيم از جانب ازلي دولت ابدي اختصاص روي نمود - سلطان ابراهيم نادانسته دريک گوشه بقلب رسيد - وجمعي کثير از افغانان مخلف تيغ قهرمان اقبال پادشاهي شدند - و اين قوافل شهرستان عدم ببدرقهٔ سپاه منصور و مشعلهٔ تيغ جهانگشاي بمنزلگاه فنا پيوستند - و قريب بقالب سلطان ابراهيم دريک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند • آفتاب عالمتاب يک نيزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعهٔ رايات اقبال شعله افروز نيرة شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد - و ديم روز نسيم صبح نصرت و شمال بهار فيروزي وزيدن گرفت - شرح اين فتح بزرگ که کارنامهٔ اقبالست چگونه در حوصلهٔ بيان گنجد - و خردمند قادر سخن بچه آئين از عهدهٔ تقرير برآيد که از وسعت آباد انديشه ببررنجد - در زماني که سلطان محمود غزنوي بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت - ملوک ممالک ممرتفه و دارالمرز و خوارزم فرمان پذير او بودند - و سپاهگران از يک لک بيش بود -

---

(۲) نسخه [ج] برولد [ح] شيرول •

و هندوستان یك فرمانروائی باستقلال نداشت - رایان و راجها جانبها پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند - و سلطان شهاب‌الدین غوری با صدوبیست هزار سوار جوشن‌پوش برگستوان‌دار به تسخیر هند آمده - درافوتست نیز دربن سواد اعظم یك فرمانروائی که مستقل توان‌گفت نبود - و خراسانرا اگرچه برادر او سلطان غیاث‌الدین داشت از کفایهٔ او بیرون نبود - و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند - مولانا شرف‌الدین علی یزدی میگوید که طول بسالِ آن حضرت که جای ایستادن نوکران امت شش فرسنگ بود - و بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسنگی دوازده هزار سوار اضافه میکند - پس سوای نوکر هفتاد و دوهزار سوار بوده باشد - و عرضش که محلّ ایستادن نوکر صف نوکرست در کروه بوده - و مخالف ایشان ملّوخانِ کوهزار سوار و صد و بیست فیل داشته امت - و باین حالت از اردوی ظفرقرین حضرت صاحبقرانی جمع کثیر اندیشه ناک بوده‌اند - و آن حضرت دغدغه در سپاه خود تفرّس نموده از بعضِ کوته‌اندیشان کم همّت حرفهای نامناسب شنیده‌اند - و بنظیری همّت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فراوردی لشکر منصور حصار ساختند - و در پیش آن خندق کندند - و از پس آن از قمر گاو و گاومیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند - گردنهای ایشان بزنجر گاو برهم بستند - و خار خسك بسیار از آهن ساخته بودند - مقرر شد که پیاده روس آنرا نگاه دارند - تا هنگام حمله و در آمدن نیلان بسر راه اندازند - و همراه حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی (که چهارم گیتی‌نوازان هندوستانست) درین فتح بزرگ (که از جلایل عطیّات والی ایزدیست) از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار زیاده نبود - و غریب‌تر آنکه ولایت آن حضرت بدخشان و قندهار و کابل بود - و باز ازان ولایت فایدهٔ معتدّ(ه) عاید نمیشد که مدخرج لشکر تواند بود - بلکه در محافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده می‌شد - و با مثل سلطان ابراهیم (که نزدیك یک لك سوار و هزار فیل جنگی داشت و ازبیشتر تا بهار در تحت تصرّف او بود و حکومت خاصهٔ ممالك هندوستان بے مخالف و منازعی بر فتح امتقال مینمود) بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند •

کارشناسان فراخ‌حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ ادوار عاجز اند - آرے ذات مقدّس که حامل نور جهان‌افروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد - و بالجمله

---

(۲) در نسخهٔ [ح] معتدبه •

حضرت گیتی ستانی فرودرخ مکانی از طلوع انوار فتح آئینهٔ پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جلا بخشیده عالمیانرا بانعام عام صلا دادند - و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته دران ساختند - و کاری (که هر همم عالیهٔ سلاطین کشورگشای که به نیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده‌اند نتوانی تواند کرد) فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که بمرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سپهرند واقع شده است - چنانچه بشرح و بسط رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مثل سلطان سکندر شور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت اصخلاص هندوستان فرموده اند - و آنرا بدیع‌تر کارنامهٔ اقبال جهان آرای حضرت ظل الٰهی است که بتائید ایزدی هندوستانرا با اندک مردمی از دست چندین سران گردنکش چنان بر آورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لالست - چنانچه مجمل آنرا در جای خود رقم‌پذیر خواهد شد ۞ ۞ شعر ۞

گرم بخت آمید یاری دهد ۞ تلک فرصت و رقت یاری دهد
بگرمی هنگامهٔ راستان ۞ طرازم همه داستان داستان
درین جدول دیوز پایندگان ۞ کشم نقش از بهر آیندگان

در همانروز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه کلن بیگ و امیرحسمه کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر علی[۲] خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره (که پای تخت سلطان ابراهیم بود) نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند - و اهل شهر را (که از روایع ایزدی اند) باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند - و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر تقلق تقدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی استمالت نمایند - و همدران روز فتحنامها نوشته مصحوب بروهان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند - وخود بدولت و سعادت روز چهار شنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند - و آدینه بیست و یکم اینماه بر دارالسلطنت آگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن نضا شدند - و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از شمول عطوفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصهٔ ایشانرا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امیر ولی خازن ۞

بایمان مرحمت فرمودند - و اضافهٔ آن هفت لک تنگه میورفال از مکمن اشفاق بوالدهٔ او مقررشد - و همچنین اقربای او برواتب و وظایف و ادرارات پادشاهانه کامیاب شدند - و عالم پیراگنده را جمعیّتی تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی (که پیشتر بدارالسلطنهٔ آگره نزول اجلال فرموده بودند) الماسی (که هشت مثقال وزن داشت و بتخمین مبصّران جوهرشناس بهای آن نصف خرج روزمرهٔ جمیع ممکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاءالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرت گیتی‌ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول فرموده باز بایشان عطا فرمودند *

روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیوان و بخشیدن خزاین و دنانیر (که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود) نمودند - هفتاک تنگه مکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد - و یک خانهٔ خزینه بآنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافهٔ انعام فرمودند - و باسرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند - و تمامی یکّه‌جوانان و مابرملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اوضاع معلّی تا اورنگ بازاری از نصیبهٔ وافر بی‌بهره نماند و جهت درهات زیاض کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفضیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران‌میرزا هفده لک تنگه - و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه - و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدّرات حرم عصمت و دراری آصمانی خلافت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اتمشهٔ نادره و زر خرج و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع متعلقان دودمانی معلّی و منتظران مواطف پادشاهی (که درسمرقند وخراسان وکاشغر و عراق بودند) انعامات گرامی فرمتادند - و بمشاهد قدسیّه و مزارات متبرّکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که بتمامی متوطّنان کابل و قندهار و رمله و خومت و چندهان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند ، چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره‌مند شدند *

* شعر *

ز افشانیِ دستِ گوهر نثار * نشستند نوآئینه در روزگار
خوشست ارمغانی که آید ز دور * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

---

(۲) نسخهٔ [ز] صده و ورشک

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نقاوت جوهر یکی از برگشیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آرد - تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردآزمائی به ثبات پائی و دور بینی در خواطر همگنان جلوه‌گر آید - ازانجمله این سانحهٔ غرابت‌انتما ست که باوجود نقع چنان ریخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اهل هند گشت - و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلی و آگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - و قلعه‌های نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند - حصار منبل قاسم سنبلی داشت - و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت - و دهولپور را محمدزیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد - و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ‌خانی (متحکم داده بود - و رابری را حمیر خان لوهانی - و اتاوه را تقلب خان - و کالپی را عالم خان محافظت مینمود - و میارن را (که متصل بآگره است) مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - و قنوج و مانر بلاد (که آنطرف دریای گنگ واقع شده‌اند) در دست افغانان بود بصرکردگی نصیرخان لوحانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیارسه از ولایات دیگر را قابض شده یکدو کوچ پیش آمده بهار خان بصر دریاخانرا بادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند • و درین سال که عرصهٔ آگره مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمهٔ کوتاهوصلهای اردوی معلی گشت - و جمیع کثیر از توهم ناخرده‌مندانه فرار نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و نامازگاری هوا و ناروانی راهها و دیررسیدن مواداگران تگی معیشت و نقدان اجناس پدید آمد - و کار بر خلایق دشوار شد - اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آنحدود دادند - و یکه جوانان بسیارسه ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیرملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتی که سرضمن خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بفروزندی و بردباری یگانه بودند تغافل نموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند - تا از مخصومان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بیمزهٔ کهنه‌عملهٔ روزگار بظهور آمدن گرفت - علی‌الخصوص احمدبیگ پروانچی و ولی‌خان - و عجبتر آنکه خواجه کلان بیگ (که در جمیع معارک و مراتب

---

(۲) نسخهٔ [ح] وراسپوری (۳) نسخهٔ [ج] بوهاني [ح] نوحانی (۴) نسخهٔ [ج] نوهاني •
(۵) نسخهٔ [ح] قرملي (۶) نسخهٔ [ح] بهار (۷) نسخهٔ [ج] فرار دادند •

خصوصاً درین بورغ هندوستان سخنان مردانهٔ عالی همّانه میگفت) رای او برگشت - و طرز او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعوان دولت و ارکان مملکت را طلبداشته انواع نصایح خردپسند (که طغرای منشور سعادت توانه بود) فرمودند - و مخطوات ایشان که متضمّن چندین مخطورات بود از پردهٔ خفا بیرون دادند - و مکرّر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین معنی و اهتمام بدست آورده باشیم باندک تغیر و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آئین سایر هوش پذیران درلتمند است - شادی رغم و فراغی و تنگی باهم میباشد - چون اینهمه سعنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بمهمات بمقدار آن روی خواهد نمود - باید که اعتصام بحبل متین توکّل نموده دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز واهمه افزا نگوینده - و هرکه میل رفتن ولایت داشته باشد و خواهد که جوهر بحقیقتی خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود - و ما تکیه بر همّت والا که موید بتائید ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر مقدّس مصمّم ساخته ایم - آخرکار همه ارکان دولت بعد از تامّل و تدبّر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند - سخن پادشاه پادشاه سخنانست - و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند - و خواجه کلانرا که برفتن ولایت از دیگران گرمتر بود رخصت آنصدود فرمودند - و ارمغانی و موعات (که بجهت شاهزاده‌های کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند) همراه او گردانیدند - و غزنین و گردیز و هزارچهٔ سلطان مسعودی در جایگیر او مقرر شد - و در هندوستان هم برگنهٔ نُهرام عنایت نرمودند - و میرمیران نیز رخصت کابل یافت - و در روز پنجشنبه بیستم ذی حجّه خواجهٔ مذکور رخصت شد که زنده همانجا باشد - و از مصایف بیّنات پیداست هر زیکوانديشهٔ اقبالمند که کار را بمشورت خرد خردمندان نماید هرآینه بخوبترین وجه بمراتب علیّه رسیده کامیاب دولت شود - و مرآت این معنی احوال گرامی حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که در چندین تذبذب خواطر سپاهی و افزونی مخالف توکّل بهمّت کمخور گشا جمعه و توکّل بعنایت خداوندی کرده روی توجّه برگشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان است مستقر سریر خلافت فرمودند - و به تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام امّهات این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بمدارای از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند - ازانجمله شیخ گهوری دولت ملازمت دریافت - و تا سه هزار کس

---

(۲) نسخهٔ [ز] صدرات (۳) نسخهٔ [ج] بسباب و نسخهٔ [ح] این لفظ نیست ٭

نامی را رمیله شده بمنتهٔ عنّیه آورد - و هرکدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت - دیگر فیروزخان و شیخ بایزید ومحمود خان لوحانی و قاضی جیا (که از سرداران نامور بودند) شرف خدمت دریافته بمقصد مابزگشتند - بفیروز خان از جونپور یک‌کرور تنکه و چیزے جایگیر مقرر شد - و بشیخ بایزید از ولایت اوده یك کرور نامزد گشت - و بمحمودخان از غازی‌پور نود لك تنکه - و بقاضی جیا از جونپور بیست لك تنکه تنخواه شد - و در اندك فرصتے بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد - و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابدپیوند باشد آماده گشت - و از عید شوّال چند روز گذشته بود که در دار الخلافهٔ آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنے عظیم داشتند - و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن عامّهٔ خلائق ریختند - و ولایت سنبل درمواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافهٔ مرکار حصار فیروزه (که سابقاً بجلدری آنحضرت مقرر شده بود) ساختند - و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آنجدود نامزد شد - و چون (۲) بُرن آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نمود،بود امیرمذکور و کتّه بیگ و ملك قاسم و بابا نقشه با برادران و ملّا آپای (۳) و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دوآب بایلغار فرستادند - بجمعے که پیش لشکر ظفرقرین میرفتند بین جنگ پیش آمد و شکست خورد - و چون آن حرام نمك شورابخت معادت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید •

کنکاش نمودن حضرت گیتی‌ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق‌رویه برذمّهٔ اخلاص خود •

چون حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در دارالخلافت آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطر جهانگشا را از انتظام ممالك مفتوحه پرداختند و موسم باران (که بهار هندوستانست و زمان طراوت و نضارت بانبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان) گذشت و هنگام جلوهٔ کشورگشایان و جولان باد پایان درآمد با خردمندان آگاهدل و دلاوران جلادت منش (که در بساط حضور بودند) حرف یورش هرتی بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از تلوچ پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غربه‌رویه بجانب رانا سانگا و امتیصال او که بحسّ قوی شده بود و بتازگی حصار رنتهنبار (۴) را بقبض خود در آورده گلهگوشهٔ نخوت کج می‌نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند - و بعد از کنکاش بامرایی عظام و امنای کرام رای دولت‌پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانگا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لب اطاعت را دست‌آویز خود ساخته دم نیکوخدمتی میزد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] مون (۳) نسخهٔ [ج] ابای و نسخهٔ [ح] آپای (۴) نسخهٔ [ج] کندهار •

ازینکه چندگاه عرضه‌داشت او نیامد یا قلعهٔ کهدار را از حسن ولد مکن (که هنوز بسعادت زمین‌بوس مشرّف نشده) گرفته تا فراتخواهی او مشخّص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شتافت - و مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطّلع باید شد - و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیانرا مقدّم داشته بجانب شرق نهضت کرد - رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجّه این مهمّ عالی شوند - درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض کمال بلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعبدهٔ من مقرر شود امید چنانست که باعتضاد اقبال روز افزون پادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد - آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد - و بگمگنگی روی و گشاده‌گی پیشانی درجهٔ قبول یافت الجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآئین لائق نطاق همّت باقدام خدمت بستند - و حکم گیتی‌مطاع شرف نفاذ یافت که عادل‌سلطان و محمّدکوکلتاش و امیر شاه‌منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبد اللّه و امیر ولی و امیر جان‌بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین (که بتسخیر دهلیپور و آنحدود تعیّن شده‌بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس مقرره بر سر بیانه روند) در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و کابلی‌احمد قاسم بقندهار مامور شد که امرا را در تصفیهٔ چندوار بمعسکر والی آنحضرت رساند - و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میر آخور با سایر عساکر (که بدفع تتب خان اغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می‌افراخت متعیّن بودند) نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه میزدهم ذیقعده بسعادت ممد ترین از دارالخلافهٔ آگره برآمده در سهٔ کروهی شهر نزول اقبال فرمودند - و ازانجا کوچ بکوچ متوجّه پیش شدند - و نغمات بهار فتح و نیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیرخان که در جاجموُ لشکرے فراهم آورده نشسته بود از پانزده‌کروهی رایات نصرت‌آیات فرار نمود - و از آب گنگ گذشته بولایت خود درآمد - و موکب عالی نیز روی توجّه بخرده آورده - و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت - و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مزیّنه گردانیده در لوازم ملک‌ستانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوّت بخت جوان کوشش فرمودند - و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح‌خان سروانی (که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم‌همایونی داشت) بشرف ملازمت حضرت جهانبانی بدومت - او را برمالت

---

(۲) نسخهٔ [ح] چندار (۳) نسخهٔ [ح] شروانی •

سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند - و او بتارک سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت - و مواجب بدرش بدو مقرر شد - و یک کروز و شش لک تنکه زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خان جهانی ممتاز ساخته بجایگیر رخصت فرمودند - و محمودخان بحرش بدوام ملازمت سرفرازی یافت - و حضرت گیتی ستانی در دارالخلافهٔ آگره بصورت و معنی کامگار و کامبخش بودند - تا آنکه در محرم (۹۳۳) نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از مقر عظمی و مهد علیا عالم بیگ والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانبانی فرزندے گرامی شرف ولادت یافته - حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در بیست و هیوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود - و در نهصد و سی و چهار پیش ازانکه بنظر عطوفت پدوند بادشاهی منظور گردد این جهان را بدرود کرد •

ذکر بعضے از سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانگا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی •

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضے امرا سپرده خود بزودترین وقتے دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانگا با لشکرے گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قصد جرأت پیش نهاده است - و باین خدمت محمدعلی ولد سپهر حیدر رکابدار تعیین شد - و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیلهٔ خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود - و قلعهٔ بیانه را بارلیای دولت قاهره سپرد - و تاتارخان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت - و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبهٔ جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود - و هرکدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف بادشاهی شده از سوانح حوادث بیغم گشتند - و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور صادر سلطان ابراهیم بوسیلهٔ بارو چیان نصے کرده بود بخیر گذشت - و بداندیشانرا این خیال خام ناگوار افتاد - و بهزا رسیدند - چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میرحسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه انتظام اورنگ خانت شدند - و شیخ بایزید را بارده تعیین فرمودند - و بنابرانکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عساکر منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند - و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان

درآورده در رکاب نصرت‌اعتصام خود بدرگاه گیتی‌پناه آوردند - و در ساعت مسعود روز یکشنبه سیوم شهر ربیع‌الثانی در چهارباغ دارالخلافت آگره (که بهشت بهشت موسوم و بنازگی تربیت‌یافتهٔ بهار دولت و اقبال بود) بسعادت ملازمت حضرت گیتی‌ستانی مشرف شدند - و در همین روز خواجه درست‌خاوند از قبل آمده بتلقی اکرام معزز گشت - و درین ایام پیوسته از مهدی‌خواجه که در بیانه بود عرایض می‌آمد - و از شورش رانا مانکا و پای جرأت نهادن او به پیکار خبر میرسید ۰

مصاف نمودن حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی
برانا مانکا و رایات فتح افراختن ۰

هرانمنده‌ے که خرد راه را (که ایزد جهان‌آرا تاج ملطنت معنوی برفرق عزت او نهاده‌است) بزرگ داشته در امتثال فرامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هرآینه نقد آرزوی او درکنار نهاده و کار او از اندیشهٔ مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند - و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت‌قرین حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده شد - و هرچند اسباب معنی بسیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر تافت - پیوسته بجناب کبریائی استعانت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک‌گیری و ملکداری سررشتهٔ از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند - و درینولا (که رانا مانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد - و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد) آ نحضرت همچنان عنایت خاص ایزد را حصار ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه‌نداده متوجه دفع آن غنوده بخت برهمان روزگار شدند - و روز دوشنبه نهم جمادی‌الاولی بعزم استیصال این فتنه از دارالخلافهٔ آگره کوچ فرموده در نواحی شهر مرادآباد معظم مانصوب ساختند - و اخبار متواتر رسید که آن سیه‌روزگار با لشکرهای گران هولناک بیانه را تاخته‌است - و جمیع (که از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند) تاب مقاومت نیاورده برگشته‌اند - و منکر خان جنجوهه بشهادت رسیده - و امیر کتلهٔ بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقف فرموده روز پنجم نهضت فرمودند - و در عرصهٔ منصاهار که درمیان آگره و سکری‌ست نزول اجلال اتفاق افتاد - در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبے بزرگ (که سیاه اقبال را رو ناکند) در غیر قصبهٔ سکری (که بعد از ادای شکر این فتح حضرت گیتی‌ستانی آنرا معجم ساخته شکری بشین منقوط نام‌فرموده‌اند و الحال بیمن دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح بخشی دلهاست مشهور است) آبے دیگر

---

(۲) نسخهٔ [د] سیه بخت (۳) نسخهٔ [ز] شکر خان (۴) نسخهٔ [د] سیکری است ۰

نهان نمیدهند - دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرّف شود - بنابرین اندیشهٔ صائب روز دیگر بآئین عظمت متوجّه فتحپور شدند - و امیر درویش محمّد ماربان را جهت تعیین جای درانجا بپیشتر فرستادند - امیر مذکور در نواحی کوهِ فتحپور (که غدیریست پهناور و آبگیریست دریاصفت) جائے مناسبه قرار داد - و آن عرصهٔ دلگشا مخیّم سرادقات فتح و نصرت شد - و ازانجا کسان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در پیاده بودند شتافتند - و بیگ میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعے از نوکران خاصِ خود را جهت زیادگیری فرستادند - منجّمان فرستادهها رسیده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بهاور[۴] یک کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت مابین هردو کروه باشد - و در همین روز مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و سایر امرا (که در پیاده بودند) آمده بدرات آستانبوس سربلند شدند - درین ایّام هر روز میانِ قراولان چپقلشها[۳] میشد - و بهادران کارطلب داد دستبرد داده مورد آفرین پادشاهی میشدند - تا آنکه روز غرّهٔ جمادی‌الاخری (۹۳۳) نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از مرکز پیاده حوالی کوهے (که در دوکروهی مخالفان مخیّم سرادقات اجلال بود) رانا مانگا با لشکر گران قدم پیش نهاد *

و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان (که یک لک روپیه را صد سوار و کروریرا ده‌هزار سوار اعتبار میکنند) روپیه رانا مانگا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد - و بسیارے از سران و سروران نامور (که هرگز در هیچ معرکه یک از ایشان تمیّت و امداد او نکرده) فرمانبرداری او نموده ضمیمهٔ لشکر او شده بودند - چنانچه ملّه‌ئی[۵] حاکم رای‌سین و مانگ‌پور و غیر آن سی‌هزار سوار را روپیه داشت - و راول اودی‌سنگه پاکری دوازده‌هزار سوار - و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده‌هزار سوار - و بهارمل ایدری چهار هزار سوار - و نرپت[۵] هاذا هفت هزار سوار - و سترده کچهی[۶] شش هزار سوار حاکم جرهل - و پرم‌دیو[۷] حاکم میرته چهارهزار سوار - و نرسنگه‌دیو چوهان چهارهزار سوار - و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه روپیه نداشت امّا بامید سروری اسلاف ده‌هزار سوار را با خود همراه ساخته بود که مجموع جمعیّت گروه مخالف بدر لک و یکهزار سوار رسیده بود *

چون آمدن مخالفان بمسامع علیّه رسید بترتیب عساکر نصرت‌مآثر اشتغال فرمودند - موکب خاص پادشاهی در غول متمکّن شد - و دست[۹] راست آن چین‌تیمور[۱۰] سلطان و میرزا سلیمان

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیشاور (۳) نسخهٔ [ج] جنگها (۴) نسخهٔ [ح] سلاح‌الدین (۵) نسخهٔ [ا] پرپت (۶) نسخهٔ [ز] کچهی (۷) نسخهٔ [ح] بورم دیو (۸) نسخهٔ [ز] کشیده (۹) نسخهٔ [ج ح] دست راست غول (۱۰) نسخهٔ [ا] حسین تیمور - و نسخهٔ [ج] حسن تیمور *

و خواجه دوست‌خاوند و یونس‌علی و شاه منصور برلاس و درویش‌محمّد ساربان و عبدالله کتابدار و درست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرّر شدند - و بر دست(۲) چپ علاءالدّین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر مجبّ علی ولد نظام‌الدّین علی خلیفه و تردی بیگ برادر توپچ بیگ و شیرافگن ولد توپچ‌بیگ و آرایش‌خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند - و برانغار بوجود دولت‌پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد - و در میمنه نصرت‌مکین حضرت جهانبانی قاسم‌حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی وهندو بیگ توجین و خسرو کوکلتاش و قوام‌بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیرقلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشّکور و جمعی دیگر از بهادران تهوّرآئین تعیّن شدند - و بر یسار ظفرقرین حضرت جهانبانی میرهمه و محمّدی کوکلتاش و خواجگی‌احمد جامدار نامزد گشتند - و در برانغار از امرای هندوستان مثل خان‌خانان و دلاور خان و ملک‌داد کرانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند - و جرانغار میمنت‌آثار سید مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمّدعلی‌جنگ جنگ و تتلق قدم قراول و شاه حسین باربیگی رجان بیگ اتگه و از امرای هند جلال‌خان و کمال‌خان اولاد سلطان علاءالدّین و علی‌خان شیخ‌زاده فرملی و نظام‌خان بیانه(۳) و جمعی دیگر از غازیان شجاعت‌پیشه و بهادران جلادت‌پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند - و جهت توقفه تردی(۴)بیگ و ملک‌قاسم برادر بابا قشقه و جمعی کثیر از مغول در جانب برانغار تعیّن یافتند - و سومن اتگه و رحیم ترکمان با جمع(۵) از خاصان پادشاهی در طرف جرانغار نامزد شدند - و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و زمدانداران (که در پیش سپاه دولت بودند) صفی از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتّصال دادند - و بجهت ترتیب و انتظام این صف نظام‌الدّین‌علی‌خلیفه مقرّر شد - و سلطان محمّد بخشی امیان و ارکان انواج قاهره را در محال خود مقرّر داشته باستماع احکام پادشاهی(که بالهام ربّانی پیوند داشت) در حضور اقدس ایستاده‌بود - و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد - و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بصدوران میرسانید ●

چون ارکان لشکر بآئین شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان

---

(۲) نسخهٔ [ج ح] و بردست چپ غول (۳) نسخهٔ [ح] میانه (۴) نسخهٔ [ز] تردیکه (۵) نسخهٔ [ا ب ج د] جماعهٔ - و نسخهٔ [ح] جماعهٔ کثیر (۶) نسخهٔ [ا] نظام ●

معلّی شد که هیچکس بی‌حکم از محلّ خود حرکت ننماید - و بیرغصت قدم در میدان محاربه ننهد - از روز پگاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت (۳) • شعر •

سپاه از دو سو جنبش انگیختند • شب (۵) و روز در هم در آمیختند
دهاده برآمد ز هر دو طرف • دو دریای کین بر لب آورده کف
ستم بادپایان فولاد نعل • بخون دلیران زمین کرده لعل
جهاندار در موکب خاص خویش • خرامنده بر کوکب رقاص خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد - و جرانغار مخالف بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده برخسرو کوکلتاش و ملک قاسم و بابا قشقه (۶) حمله آورد - چین (۷) تیمور سلطان بحکم عالی بکمک ایشان رفت - و مردانه دستبردے نموده مخالفان را برداشته قریب بمعسکر ایشان رسانید - و جلدوی این فتح بنام او مقرّر شد - و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی اراجیا را پیش آورد - و به تفنگ و ضربزن آنچنان صفوف مخالف را درهم شکست که زنگ از آئینهٔ دلهای بهادران بزدود - و وجود بسیارے از مخالفان با خاک هلاک برابر کرده بباد فنا داد - و چون زمان زمان انواج امداد از پی هم میرسیدند حضرت گیتی ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی هم بکمک سپاه منصور میفرستادند - دنده قاسم حسین سلطان و احمد (۸) یوسف و قوام بیگ را فرمان شکست - و دنده هندوبیگ توجین مامور گشت - و دنده محمّدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید - و بعد ازان یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از بمن (۹) ایشان درمیان شکر آقا و محمّد خلیل آخته بیگی بکمک مامور شدند - و برانغار مخالف بکرّات و مرّات حمله بر جرانغار لشکر فیروزی اثر آورد - و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد بعضے را به تیرباران بلا زمین دوز میکردند - و برخے را ببرق خنجر و شمشیر خاکستر میساختند - و مومن اتکه و رستم ترکمان بموجب حکم راه از عقب سپاه ظلمت آئین شتافتند - و ملّا محمود و علی اتکه باهلیق ملازمان خواجه خلیفه بکمک آنها رفتند - و محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و تتلق قدم قراول و محمّد علی جنگ جنگ و شاه حسین باربیگی مغول غانچی دست بمحاربه گشاده پای ثبات محکم کردند - و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند - و همه بهادران لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] و از روز (۳) نسخهٔ [ج] قتال (۴) نسخهٔ [ا] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ج د ه] شب و روز را درهم آمیختند (۶) در [اکثر نسخها] ملک قاسم بابا قشقه (۷) نسخهٔ [ا] حسین تیمور سلطان و نسخهٔ [ج] تیمور حسین سلطان (۸) نسخهٔ [و ز] احمد یونس (۹) نسخهٔ [و] واز پی ایشان •

غیروزجنگ (که عزیمت جانفشانی کرده همّت بجانسپاری بسته بودند) لوای گیرائی کام خود از انتظام دشمن بلند کردند - و چشمهٔ امید مخالفان را بخاری ناکامی انباشتند * شعر *

گره بر گره دست پیکارزنان * زره بر زره پشت روئین‌تنان
ز هر سو سنانهای خاراگذار * فروبسته راه سلامت بخار
درخشنده شمشیرهای بنفش * ز دیده بصر میربود از درنش
غبار زمین کلّه برماه بست * نفس را درون گلو راه بست

چون زمامِ کار و کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت بملازمان خاصِ پادشاهی (که در بحر ارابه مانند شیر در زنجیر بودند) فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را درمیان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجب اشارهٔ والا جوانان شجاعت‌نهاد و دلاوران جلادت‌آئین چون شیران ژنجیرگسل خود را باختیارخود یافته باد دلیری و دلاوری دادند - و چکاچاک تیغ و شپاشاپ تیر بافلاک رسانیدند - و نادرالعصر علیقلی با توابع خود در پیش غول ایستاده بود - و در اندختن سنگ و ضربزن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید - و مقارن این حالت فرمانِ قضانفاذ وارد شد که ارابهای غول پیشتر روانه شوند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همّتِ بزرگ نهضت فرمودند * و از اطراف و جوانب عساکرِ عالیه این معنی را مشاهده نموده بنوعی دریا جنبش نمودند - و یکبارگی دلاوران اقبالمند حمله بر صفوف مخالفان آوردند - و در اواخر روز نابرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاه نصرت‌قرین میمنه و میسرهٔ لشکر خذلان‌نورد را ربوده و رانده با قلب تیرهٔ مخالفان در یک محل فراهم آوردند - و بانحوی از صولت صدمات دلاوری بران گروه پریشان‌روزگار تاختند که همهٔ این تیره‌بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگردانده بر جانب راست و چپ غول پادشاهی حمله آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غرّات عالیدرجات بهمّت والا پای ثبات و قدم استقامت استوار داشته لطمات نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند - و بتائید آسمانی مخالف را مجال قرار و محلّ ضبط نماند - تا آن تیره‌بختان میدروزگار بناچار عنان ثبات از کف تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند - و ازین مصاف مردآزمائی تیم‌جائی بسلامت بردن مفت خود دانستند - نسایم نفح و ظفر بر اشجار اعلم دولت آثار وزیدن گرفت - و غنچهای نصرت و تائید از

---

(۲) در [بعضی نسخه] کبیری (۳) نسخهٔ [ا د و ز] قهرمان فرمان (۴) نسخهٔ [ا] بیکبار
(۵) نسخهٔ [ج] مرد آزما (۶) در [بعضی نسخها] دولت اثمار *

انصار توڵل و تردّد بشگفتن آمد - لشکر مخالف بسیارسه طعمهٔ تیغ خون‌آشام و تیر شاهین‌پرواز گشت - و خون‌گرفتهٔ چند (که بقیّهٔ السّیف بودند) رخصار همّت غبارآلود ادبار ساخته خس و خاشاک وجود خود را بجاروب هزیمت از میدان نبرد پاک رفتند - و مراسیمه چون ریگ روان گم‌گشتهٔ صحرای آوارگی شدند - حسن‌خان میراتی بضرب تفنگ در گرد فنا رفت - و راول آدیمنگ و مانگ چند چوهان و رای چندربهان و دلپت رای و کنکو و کرم‌سنگه و قورنکرسی و بسیارسه از سرداران کالی ایشان غبار راه عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای بادپایان لشکر اقبال نیست و نابود شدند - محمّدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضی دیگررا بتعاقب رانا سانگا تعیّن فرمودند *

و حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی کامیاب اقبال شده بربن نصرت عظمی و عطیّهٔ علیا سجدات شکرگزاری حضرت باری عزّ اسمه (که گشاد و بست صوری و معنوی بازبستهٔ سلسلهٔ تقدیر اوست) بجای آورده بنفض نفیض یک کروه از جنگگاه مخالفان را رانده پیشتر بردند - تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاه بود بر دشمنان - و شبستان عشرت بر دوستان - همّت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلندآوازه کرده مراجعت فرمودند - و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزل گاه رسیدند - و چون تقدیر ایزدی نرفته بود که آن مخذول دستگیر شود ازان مردم (که در پی گرفتنها نامزد شده بودند) اهتمام شایسته بظهور نیامد - آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود - بامید کس نگذاشته ما را خود بایستی رفت - شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام یافت - و میر گیسو از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود - و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در نقومات سابق نیز مثل این توارد در فتح دیپالپور شده بود که وسط شهر ربیع‌الاول دو کس تاریخ یافته بودند *

چون فتح چانیر بهمّت کشورگشای روی‌نمود تعاقب مانگ نمودن و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میرات پیش‌نهاد همّت والا شد - و محمدعلی جانگه جنگ و غیره گهورن

---

(۲) نسخهٔ [چ] مانک سنگ (۳) نسخهٔ [ز] دلیپ رای (۴) نسخهٔ [ج] کنکر (۵) در [بعضی نسخه] مخذول العاقبت (۶) نسخهٔ [ط] دهولپور (۷) ینجا در نسخهٔ [ط] فتحنامهٔ نوشتهٔ شیخ زین صدر (که باکناف ممالک فرستاده بودند) منقول است - امّا چونکه در یکی از نسخهای هشتگانهٔ دیگر یافته نشد و نیز نسخهٔ [ط] پر از اغلاط است که تصحیحش بدون نسخهٔ دیگر ممکن نیست لهذا فتحنامهٔ مذکور را ترک کفته شد - و از حلیهٔ طبع محقّق نگشت (۸) نسخهٔ [ب] رانا سانگا *

و عبدالملوک تورچی را با جمعی کثیر بر سر الپاس‌خان فرستادند که درمیان دو آب سر تفنگ برافراشته قصبهٔ کول را گرفته بود - و کپک‌علی حاکم آنجا را دربند کرده - چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برگشت - و چون موکب عالی بدارالخلافهٔ آگره رسید آن شوربخت پریشان‌روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلّی آوردند - و بیانا رسید - و چون تسخیر میوات مصمّم ضمیر جهان‌آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتّفاق افتاد - چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم‌نشین میواتست نزول اجلال شد - و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقرّ خلافت روی‌نمود *

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان - و نهضت موکب جهان‌نورد حضرت گیتی‌ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمّت سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال (۹۱۷) نهصد و هفده (که خان‌میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست) حضرت گیتی‌ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان دارای خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی - طرازِ کشورستانی - گوهرِ تیغ اقبال - فروغ‌نامیهٔ اجلال - عنوان صفاخر و معالی - طغرای مثال بمثالی - قرّهٔ عین‌السّلطنة و الخلافة ابوالنّصر نصیرالدّین محمّد همایون را در همهٔ فروهی الور نهم رجب این سال همایون‌فال رخصت آن ممالک فرمودند - و در همین زودی توجّه رای بر استیصال بنی افغان (که در زمان آشوب رانا لنهرُ را محاصره نموده گرفته‌بود) مصروف داشتند - و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا نشقه و ابومحمّد نیزه‌باز و حسین خان و از امرای هندوستان علی‌خان فرملی و ملک‌داد کورانی و تاتارخان و خانجهان را بمحمّد سلطان میرزا همراه ساخته نرستادند - و آن بخت‌برگشته باستماع نهضت موانب عالی امیاب و اشیاعی خود را گذاشته نقد جان در کف گرفت - و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری نموده بفر قدوم عالی دارالخلافهٔ آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند - و در (۹۳۴) نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا بشکار سنبل توجّه

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] عبد الملک (۳) نسخهٔ [چ ج] درانجا بودند (۴) نسخهٔ [ا] طراز کسوت کشورستانی (۵) نسخهٔ [ه] قرّة العین سلطنت و خلافت (۶) نسخهٔ [چ د ز] تاتارخان خانجهان (۷) نسخهٔ [ه] نیرهٔ بخت (۸) نسخهٔ [ا] بسرکار سنبل (۹) نسخهٔ [ج] سنبهل *

گماشتند - و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدارالخلافه نزول اقبال فرمودند - و در بیست‌وهشتم صفر فخرجهان بیگم و خدیجه‌سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند - و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند - و لوازم فتوت بجای آوردند *

و چون خبر متواتر میرسید (که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت میکند - و رانا نیز استعداد پیکار میی‌نماید - و برای ادبار خود اسباب مرافعه میدهد) بنابرین بساعت سعادت‌افزای متوجه چندیری شدند - و شش‌هفت‌هزار جوان جان‌نثار کارگزار را همراه چین‌تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند - و صباح چهارشنبه هفتم جمادی‌الاولی فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش بست - و فتح دارالحرب تاریخ این تائید الهی است - و بعد از حصول این مامول چندیری را باحمدشاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند - و یکشنبه یازدهم جمادی‌الاولی مراجعت اتفاق افتاد *

از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر میکشید - و چون بایرچ (۳) رسید - آغاز نام ملازم حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آنرا محکم ساخت - و آن سیه‌بخت آمده مصاحبه نمود - شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهرشده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد - و لرزه بر اعضای او مستولی شده تب کرد - و بهمان حال مراجعت نمود - در اثنای راه سپاه اجل بر تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد - و عساکر فیروزمند از آب بروان‌پور میگذشت بمسامع علیه رسید که معروف و بدن و بایزید اسفیل یافته‌اند - و معلزمان درگاه قنوج را گذاشته براهبری آمده‌اند - و قلعهٔ شمس‌آباد را از ابوالمحمد فیروزدار بزور گرفته‌اند - بنابران عنان عزیمت بآنجدود منعطف شد - و جمعی از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند - بمجرد دیدن سپاهی زبان‌گیران بمعروف از قنوج گریخت - و بدن و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذرانیدن نشستند - رایات عالیه کوچ بر کوچ رسیده - و روز جمعه میوم محرم سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج مبرزا عسکری (که او را از کابل بجهت مصلحتی ملتان پیش از یورش چندیری طلب‌داشته‌بودند) آمده بشرف ملازمت استعمان یافت - و روز جمعه که (۵) عاشورا بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد - و صبح آن تماشای عمارات (۶) راجه بکرماجیت و مانسنگه فرموده متوجه دارالخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] حسین تیمور (۳) نسخهٔ [ج] بابرپور (۴) در [اکثر نسخه‌ها] عاشوره
(۵) نسخهٔ [ج د] عمارت *

شدند - پنجشنبه بیست پنجم محرم دارالخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادت شد - و دوشنبه دهم ربیع‌الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند - و عرایض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند - مرقوم بود که از صبیهٔ قدسیهٔ یادگار طغائی در خانهٔ حضرت جهانبانی فرزندے شد - و نام آنرا الامان نهاده‌اند - چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتے ناسنجیده میشد خوش نیامد - و نیز چون بے‌استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد - رضاجوئی پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه منعم سعادت صوری و معنویست - و نارضامندی باعث صد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی - و لهذا اگر در عالم اسباب شفاقتی آن نوباوهٔ سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضامندی دانسته در پیش مزاج‌دانان روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون دارالخلافه معتقر رایات عالیات شد باساطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بآئین شکرف جشنے بزرگ ساخته در نصفیهٔ ملک شرق و اطغای نایرهٔ تمرد اوزبک عنایی کنکش فرمودند - و بعد از گفتگوی بسیار قرار براین یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات میرزا عسکری با لشکرے گران متوجه شرق شود - و امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند - بموجب این قرارداد دوشنبه هفدهم ربیع‌الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد - و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند - در سیوم جمادی‌الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر بشورش دارد - از شکار مراجعت نموده بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند - و قرار یافت که خود نیز بفولت و اقبال بورش ممالک شرقیه فرمایند ●

درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سرقنده عزیمت وزش دارند - و حرف صلح هم درمیانست - در ساعت مشهور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مصالحه نگذشته باشد ثانی‌شدن میرزا هندوستان صلح گونه نمایند - و در نواحی عطوفت‌نشیان طلب هندال میرزا و خالصه‌اعتقادی کابل مذکور بود - و نوشته بودند که انشاءالله‌تعالی بعنایت جهانبانی (که تربیت‌الاختصاص است) بانجام رسد مخلصان هواخواه کارگذاران فراخ‌حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت مرزوئی خواهیم شد - باید که امتعداد این یورش را جمیع بندهای آنجدوده نموده منتظر موکب عالی باشند - پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرمود

---

(۲) نسخهٔ [ا] اهل (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ج ح] ملح - و نسخهٔ [ز] مصلیت
(۵) نسخهٔ [د] نشان (۶) نسخهٔ [ه] وکاردانان ●

متوجّه شرق‌زمین شدند - و درین روز ایلچیان نصرت‌شاه وافی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند - درشنبه نوزدهم جمادی‌الآخری در کنار دریای گنگ میرزاعسکری سعادت ملازمت دریافت - و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرد می‌آمده باشد - و در نزدیکی کره خبر ویران‌شدن محمود خان پسر سلطان سکندر رسید - و تا حدود غازیپور شتافته به بهوجپور و بهبه نزول اقبال فرمودند - و درانجا رایت بهار بمیرزا محمّد زمان قرار یافت - و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطرجمع فرموده لجهت دفع شرّ بهن و بایزید بجانب سرواز نهضت اتّفاق افتاد - مخالفان باوّلین تاخته جنگ کرده شکست یافتند - و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلغار متوجّه دارالخلافهٔ آگره شدند - و در اندک زمانی عرصهٔ آن مصر اقبال را از غبار تعدّی و اغبرت نخوت سپاهی مقدّس گردانیدند ●

و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت مظاهر بودند - ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی‌ستانی (که عالم بود از کمالات صوری و معنوی) گریبانگیر شده بی‌اختیارعنان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیرسلطان‌ریس (که میرزاسلیمان بدانعنوان اورا انتخاب داشت) سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند - چنانچه در یکروز بکابل رسیدند - میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود - در عیدگاه بملاقات آنحضرت مشرّف استسعاد یافت - و عنیران شده منصب ترجّه را پرسید - فرمودند سلطان اشتیاق میرزا کشان کشان میبرد - هرچند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبال را مشاهده می‌نمودم امّا رتبهٔ عیان را حالتزامت که بیان بکنه آن نتواند رسید - میرزا هندال‌را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند - و ازانجا قدم عزیمت در رکاب همّت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدارالخلافهٔ آگره (که از غیر پایهٔ اورنگ پادشاهی مسجدگاه سعادت‌مندان روی زمین گشته بود) رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند ●

از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی‌ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان هرزده بر منزل نجم سعادت فروزان شد - دلها گلشن و دیدها روشن گشت - مقرّر است که هرروز شهریارزان عید است

---

(۲) نسخهٔ [ح] باضافهٔ (۳) نسخهٔ [ح] لویس (۴) نسخهٔ [ه] شرف (۵) نسخهٔ [ا] سعادت اندوزان (۶) نسخهٔ [ا ج ح] شهریارفرخنده

تا آفریز از قدوم مسرّت‌بخش حضرت جهانبانی جشن عیدست دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرّت توان ساخت ٭

و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی متوجّه هندوستان شدند - و قرعلی را در بدخشان گذاشتند - و دران ایّام فرّالخلفِ سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی پیوسته بود - و آنحضرت را ازین واقعه اندوهی عظیم روداده - مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلّی بخش خاطر اشرف ساختند - و حضرت جهانبانی مدّتی در ملازمت آنحضرت بهره‌مند دین و دولت بودند - و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند - و بارها بزبان مقدّس ایشان سمعزت که همایون مصاحب بهبدلیست - و الحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجّه هندوستان شدند سلطان سعید خان را که از خویشان کاشغرست در نصبت خویشی دارد - و با اینهمه بملازمت حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آمده رعایتها و ترتیبها یافته) بطلب سلطان ویس - و دیگر امرای بدخشان بتیغال خاص خود رشیدخان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد - و پیشتر ازانکه او ببدخشان آید میرزا هندال بدخشان رسیده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه خود ساخته بود - سعیدخان سه ماه محاصرهٔ قلعه نموده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی‌ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرّف شدند - آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجه‌خلیفه را حکم رفتن فرمودند - خواجه از معاملهٔ نافهمی تقاعد نمود - آنحضرت بحضرت جهانبانی (که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند) فرمودند که در رفتن خود چه مصلحت می‌بینید - ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده‌ام - و نذر کرده‌ام که دیگر بافتخار خود حرمان بر خود نپسندم - و امتثال حکم اقدس را چاره نیست - بفابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند - و بسلطان سعید نوشتند که بارجود چندین حقوق مقرر این امر بغایت عجب نمود - اکنون میرزاهندال را طلبیدیم - و میرزا سلیمان را فرستادیم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا (که نسبت فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهدبود - و الّا ما از دست خود ساقط کرده میراث را بوارث

---

(۲) نسخهٔ [د ح] نقیر علی (۳) نسخهٔ [د] حق (۴) نسخهٔ [ج] در پای کتل - و نسخهٔ [ح] در یارکند (۵) نسخهٔ [ا ب د] میرزا هندال رسیده (۶) نسخهٔ [ز] حضرت ٭

میرزا یم - دیگر ایشان دانند - و میرزا سلیمان پیش ازانکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بدزندیش محروس و مصون بوده محلّ امن و امان شده بود چنانچه گذارش یافت - و چون میرزا سلیمان بدخشان رسید هنداں میرزا بموجب حکم عالي بدخشانرا بمیرزا سلیمان میرده خود متوجّه هندوستان شد - و آنحضرت حضرت جهانباني را بعد از چندگاه (که درملازمت بودند) به کابل (که بجایگیر ایشان مقرّر بود) رخصت فرمودند - و تا شش ماه در کابل کامیاب عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارضهٔ تب بر مزاج اعتدال امتزاج ایشان طاري شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني ازین خبر جانگاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بعجلي آیند - و ازانجا بکشتي روانه سازند - تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند - و جمع کثیر از اطبّای دانا (که در پای‌تخت حاضرند) باستصواب افکار در علاج همّت گمارند - در اندک فرصتي براه دریا قدوم گرامي ازاني داشتند - هرچند تدبیر در معالجات بکار بردند و تبدیرات صحیحه نمودند مزاج از انحراف بصحّت زایله رجوع نکرده و چون مرض مزمن گشت روزے دران طرف آب چون نشسته باتّفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور (که اطبّای صوري از معالجهٔ آن عاجزند) چارهٔ کار چنین دیده‌اند که بهترین اشیا را تصدّق نموده صحّت از درگاه الٰهی مسئلت نمایند - حضرت گیتي‌ستاني فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منهو بهترین و شریفتر از من همایون چیزے ندارد - من خود را فداے او میسازم - ایزد جهان‌آفریں قبول کناد - خواجه خلیفه و دیگر مقرّبان بساط واالا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الٰهی صحّت عاجل خواهند یافت - و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعي خواهند پیوست - انحراف چرا بر زبان اقدس میگذرانند - مقصود ازانچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدّق نمایند - پس همان الماس بے‌بها (که از مواهب غیبي در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا بایشان عنایت فرموده‌اند) تصدّق باید کرد - فرمودند مال دنیا چه وقع دارد - و عوض همایون چون تواند شد - خود را فداے او میکنم که کار برو سخت شده - و طاقت ازان گذشته که

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیش ازین گذارش یافت (۳) نسخهٔ [ح] سنبهل (۴) نسخهٔ [چ ح] و از دهلي بکشتي روانهٔ حضور اشرف (۵) نسخهٔ [۸] طبا هرچند (۶) نسخهٔ [ب د ۵] اندیشه (۷) نسخهٔ [ح] مزاج اقدس (۸) نسخهٔ [چ د ح] از سر من (۹) نسخهٔ [ح] وقر (۱۰) نسخهٔ [ب] که عوض همایون تواند شد ۰

بیطاقتی او را توانم دید - و این همه رنج او را توانم تاب آورد - آنگاه بجلوت منامات درآمده شغل خاص (که این طبقهٔ تدمیّه را میباشد) بجای آورده سه بار بر گرد حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی گشته - چون دعوت ایشان بعزّ اجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم - فی‌الفور حرارت غریزه عارض بدن آنحضرت شد - و در عنصر حضرت جهانبانی خفقانی طاری گشت - چنانچه در اندك فرصتی صحّت کامل روی نمود - و ذات معلّی‌صفات حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدّسه رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت[۳] - و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت - تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت‌بین ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بر دست همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند - و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایهٔ مربّی خلافت‌مصیر صاحب فراش گشتند - خواجهٔ خلیفه و قنبرعلی بیگ و تردی‌بیگ و هند و بیگ و جمع کثیر در ملازمت حضرت بودند - نصایح بلند و رهنمایی گرامی (که سرمایهٔ دولت ابدی و پیرایهٔ سعادت جاودانی تواند بود) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای الٰهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلایق و عذرپذیرتنی مقصّران و گذراندن جرایم گنهکاران و رعایت حزم کارآگهان و از پا اندختن سرکشان و متمکّران رهنمونی فرمودند - و برزبان اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که تصدّ برادران نکنید هرچند مزاوار آن گردند - و الحق پاس انفاس وصیّت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند - چنانچه از حوالج احوال روشن خواهدشد - و در هنگام اشتداد مرض حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میرخلیفه ازاینجا که عالم بشریّت است بواسطهٔ ترقّی (که از حضرت جهانبانی بخاطر آورد راه‌یافته بود) کوتاه‌اندیش گشته میخواست که مهدی‌خواجه را بسلطنت برادر - و خواجه نیز از تباه‌رائی و بدمعنی و نافهم‌معامله‌فهمی بخود خیال باطل راه‌داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم میساخت - آخرالامر بوسیلهٔ دوست‌گویان دوربین میرخلیفه براه راست آمده ازین اندیشه باز آمد - و خواجهٔ مذکور را منع کرد که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود - و بنائید الٰهی کار بجای خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت ٭

---

(۲) نسخهٔ [ا] ظاهر (۳) نسخهٔ [ا] علامات (۴) نسخهٔ [ز] سلطنت (۵) نسخهٔ [ب کارآگاهان و دانایان (۶) نسخهٔ [ج] پاس وصیت آنحضرت (۷) نسخهٔ [ز] حکم فرمود ٭

و بتاریخ ششم جمادی‌الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در چهارباغی (که بر لب آب جیحون در دارالطمانهٔ آگره سرسبز کردهٔ آن بهار اقبال بود) این عالم بیوفا را بدرود کردند - فضلای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - ازانجمله مولانا شهاب[۲] معمائی این مصراع را تاریخ یافته *

* مصراع * * همایون بود وارث ملک دی *

محاسنت که کمالات ذاتی و صفاتیی آن ذات قدسی‌آیات بدفترها گفته آید - مجملش آنکه اصول هشتگانهٔ جهانبانی را (که اول بخت بلند باشد - دوم همت ارجمند - سیوم قدرت کشورگشائی - چهارم ملکداری - پنجم کوشش در معموری بلاد - ششم صرف نیمت[۳] بر رضاجویی عباد - هفتم خوشدل‌ساختن سپاهی - هشتم ضبط ایشان از تباهی) بنمام و کمال بدرجهٔ مسنونی داشتند - و در فضائل مکتسبهٔ متعارفهٔ رسمیهٔ[۴] روزگار نیز سرآمد بودند - و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود - خصوصًا در نظم ترکی - و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده - و مضامین تازه دران مندرجست - و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیف امت مشهور - و نزد زبان‌دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور - رسالهٔ والدیهٔ خواجهٔ‌احرار را (که دردانه ایست از بحر معرفت) در ملک نظم کشیده‌اند - و بغایت مطبوع آمده - و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته‌اند - که دستورالعملیست بجهت فرمانروایان عالم - و قانونیست در آموختن اندیشهای درست و فکرهای صحیح برای تجربت[۵]پذیران و دانش‌آموزان روزگار - و آن دستورالعمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهانمطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت و مرده‌بود میرزاخان خانخانان بن بیرم[۶] خان بفارسی ترجمه نموده - تا نیض خاص‌الخاص آن بعموم تشنه‌لبان رشحات معادت فایز شود - و گنج پنهان او در نظر تیزدستان دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند - و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - ازانجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرتست *

* رباعی *

درویشان را گرچه نه از خویشانیم * لیک از دل و جان معتقد ایشانیم

دور است مگوی شاهی از درویشی * شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

و این در مطلع نیز از اشراقات ضمیر انورامت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] شهاب‌الدین (۳) نسخهٔ [ز] همت (۴) نسخهٔ [ج] و رسمیهٔ (۵) نسخهٔ [ج] خبرت‌پذیران (۶) نسخهٔ [د ه ز] بیرام خان *

* مطلع اوّل * هلاک میکنم فرقت تو دانستم * وگرنه رفتن ازین شهر می‌توانستم

* مطلع دوم * تا بزلف سیهش دل بستم * از پریشانی عالم رستم

و آنحضرت را در عروض رسایل شریفست - و ازانجمله کتابیست مفصّل که شرح فن (۲) توانند بود - و ازآنحضرت چهار فرزند سلطنت‌پیوند و سه دختر بلندبخت ماندند - اوّل حضرت جهانبانی نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عسکری میرزا - چهارم هندال میرزا - مبیّنات تفصیلات گلرنگ‌بیگم گل‌چهره‌بیگم گلبدن‌بیگم - این هر سه از یک والده اند *

و از اجلّهٔ اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال (که در بساط عزّت حضرت فردوس‌مکانی کامیاب سعادت بودند) یکم میر ابوالبقاست که در علم و حکمت پایهٔ بلند داشت *

دیگر شیخ زین (۳) صدر نبیرهٔ شیخ زین‌الدّین خوافی - بدر (۴) واسطه علوم متعارفه (۵) ورزیده بود - و حدّت طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت - و در ایّام دولت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی امارت هم یافته‌بود *

دیگر شیخ ابوالوجد (۶) فارغی خال شیخ زین - خوش‌صحبت و خوش‌طبع بود - و شعرے میگفت *

دیگر سلطان محمّد کوسه - لطیف‌طبع و شعرشناس بود - از مصاحبان میرعلی (۷) شیر - و در ملازمت معزّز میزیست *

دیگر مولانا شهاب معمّائی حقیری تخلّص - از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت *

دیگر مولانا یومنی (۸) طبیب - او را از خراسان طلب فرموده‌بودند - در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجّه ممتاز بود *

دیگر مرغ‌دامی کهنه‌شاعر بی‌تعیّن بود - بغارمی و ترکی شعر میگفت *

دیگر ملّا بقائی بود - در شعر سلیقهٔ درست داشت - در زمین سخن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته‌است *

دیگر خواجه نظام‌الدّین علی خلیفه - در قدم خدمت و محرمیّت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت - و از فضائل و کمالات خصوصًا طب بهره‌مند بود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] فن آن (۳) نسخهٔ [ح] شیخ زین‌الدین صدر (۴) نسخهٔ [ح] که بدو واسطه (۵) نسخهٔ [ط] متعارفهٔ زمانرا (۶) نسخهٔ [ح] ابوالوجد فارغی (۷) نسخهٔ [ه] میر علی (۸) نسخهٔ [ه] یوسف *

دیگر میر درویش محمّد ماربان - مرید و منظور ناصرالحقّین خواجهٔ احرار - در خوش‌صحبتی و فضیلت امتیاز داشت - و در بارگاه مقدّس اعتبار تمام یافته‌بود *

دیگر خواند میر مورّخ - و او فاضل[۱] و خوش‌صحبت[۲] بود - و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب‌السّیر و خلاصة الاخبار و دستورالوزرا و غیره دارد *

دیگر خواجه‌کلان‌بیگ - از امرای بزرگ و اهل نشست بود - و در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود - برادرش کیچک خواجه معتمد و معتمد خاص و اهل نشست بود -

دیگر سلطان‌محمّد دولدی - از امرای بزرگ بود - و اخلاق پسندیده داشت *

چون مقصود ازین شکرنامه احوال سلسلهٔ علیّهٔ حضرت شاهنشاهیست از احوال دیگران بازمانده شروع در تدمّی[۳] اطوار حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی میکند - و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را آمادهٔ احوال نوبهمی بزرگ دین و دنیا - و خدیو صورت و معنی میسازد *

حضرت[۴] جهانبانی جنت‌آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی

مظهر کرامات عالی - مصدر الهامات متعالی - رافع سریر خلافت عظمی - ناصب لوای ریاست کبری - ملک‌بخش ممالک‌ستان - مسندنشین معدلت‌نشان - موسّس قوانین نصفت و عدالت - مرتّب ابرا بنی مظمت و جلالت - منبع عیون رافت و احسان - مورد انهار علم و عرفان - ابر مدرار مفوّت و سفا - بحر موّاج فتوّت و وفا - حق‌گزین حقیقت‌شناس - کثرت‌آئین وحدت‌اساس هم پادشاه درویش‌نصاب - و هم درویش پادشاه‌خطاب - چمن پیرای نظام دین و دنیا - نخلبند بهار صورت و معنی - کرسی کرهٔ اسرار ابدی و ازلی - عضدهٔ اصطراب حکمت علمی و عملی - در صعاب ریاضت و منازل افاضت افلاطون یونانی - در نفوس حکمت و مصالک همّت اسکندر ثانی - گوهر هفت دریا و فروغ چهار گوهر - مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر - همای آسمان‌بال اوج بلندپروازی - نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه غازی انارالله برهانه *

سبحان‌الله گویا بر نفس قدسی و نور قدّوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته‌بودند - میدان عبارت در تگاپوی مدائحش تنگست - و جولان اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ در فرسنگ - لله الحمد که نزدیک شد که سیاختیار دست از سلسلهٔ علیّه باز داشته در دامن

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] فاضل خوش‌صحبت (۳) نسخهٔ [ج] طبع (۴) نسخهٔ [ج ح] احوال قدسی (۵) نسخهٔ [ج ح] احوال (۶) نسخهٔ [ط] ذکر جلوس حضرت (۷) نسخهٔ [ب] رایات (۸) نسخهٔ [ج] صفات (۹) نسخهٔ [ا ب د] منازل (۱۰) نسخهٔ [ط] ابوالنصر نصیرالدین *

مقصود حقیقی آنچنم - اکنون شروع مجملی از وقایع بدایع حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی می‌نمایم - که هم مقدّمهٔ نزدیک مقصد دربین منست - و هم شرح احوال پدر و پادشاه مرا متضمّن - هم خدای مجازی این خدیو الهی را پرده‌گشائی کرده تشنه‌لبان دانائی را بزلال معرفت سیراب میسازم - و هم خود را تشنه‌جگر بساحل دریای شرح شمایل قدسیّهٔ این کامل‌الذّات نزدیک میگردانم - حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر فرد کجا از مثل منی آید - ثناگوی او مثل اوئی می باید - های های آن گوهریکتای دریای معرفت را مثل کجاست - سخن خود را آبے میدهم - و برای خود کارے میکنم - دل را آشنای معرفت میسازم - و زبان را جلای معنی می‌بخشم - ای جویای دریانیت سوانح آگاهباش و پذیرای سخن شو که ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی شب سه شنبه چهارم (۳) ماه ذیقعده (۹۱۳) نهصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدّس حضرت قدسی‌نقاب پرده‌نشین مراد‌ات عفاف ماهم‌بیگم واقع شد - و آن عفّت‌پناه از دودمان امیران و اشراف خراسانند - و بسلطان حسین‌میرزا نسبت خویشی دارند - و از بعضے ثقات شنیده‌شد که چنانچه نسبت واقعی والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ‌جام میرسد نسبت عالی آن قدسی‌نقاب نیز بهمان سلسلهٔ مقدّسه منتهی میشود - حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی وقتیکه بهرسش نوزندان سلطان حسین میرزا در هرات نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت‌قباب را در حبالهٔ عقد درآورده بودند - مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر - و پادشاه صف‌شکن - و کلمهٔ خوش‌باد نیز تاریخ این زمان سعادت‌قران میشود که افاضل عصر یافته‌اند - و خواجه کلان سامانی گفته ❊ شعر ❊

سال مولود همایونش هست ❊ زاوک الله تعالی قدرها
بردهم یک الف از تارخش ❊ تا کشم میل در چشم بد را

جلوس آنحضرت برسریر فرمانروهی نهم‌جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در دارالخلافهٔ آگره بوده است - خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده - و بعد از چند روز میر دریا فرموده‌اند - و سفاین طرب در بحر شوق درآورده یک کشتی پر از زر دران روز انعام کرده‌اند - و باین زرافشانی

---

(۲) نسخهٔ [چ ه ح ط] تشنه‌دلان (۳) نسخهٔ [ح] چهارم ذیقعده (۴) نسخهٔ [ا] نکاح آورده‌بودند - و نسخهٔ [ه] عقد خود (۵) نسخهٔ [ه] سفاین شوق در بحر طرب ❊

بقای دولت را اساس زرین نهاده - آرے کهے را که فرمان‌روای جهان گردانیده اوّلی داد و دهش را یار کرامت فرمایده *

* شعر *

نه هر مرده‌ے هرفرازی کند * سر آن شد که مردم‌نوازی کند

دد و دام را شیر ازان گشت شاه * که مهمان‌نواز است در صیدگاه

و یکے از نضلا تاریخ این مروج بخشش را گشتی زر یافته - و از بدایت حال تا هنگام سریرآرائی (۳) که سنّ اشرف به بیست‌وچهار رسیده‌بود آثار بختیاری و کامگاری از ناصیهٔ اقبالش پیدا - وانوار سروری و سروری از لمعهٔ مهد و جلالش هویدا بود - و چگونه شعشعهٔ بزرگ‌منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الٰهی بودند - و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه‌گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفّت آلفقرا در نقاب موالید از اصداف و لالی شاهوار نمودار گشت - و همین‌نور بود که بروشنائی آن آغز خان دولت آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نورافزای بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصار بیرونست - هر کس را قوّت شناخت کُنه این معانی نیست - و قدرت دریافت این دقایق نی - و مجملاً حضرت جهانبانی به نیروی این نور ایزدی (که در چندین دهور و اعصار بروشے خاص لباسے مخصوص پوشیده جهان‌افروز بود - و نزدیکست که بظهور اعلی رسد - چنانچه در بزرگیهای صوری و معنوی از پیشطاق پیشانی نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد - و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدّس فراهم آمده) همگی همّت عالی مصروف رضاجوئی پدر بزرگوار مهبرمقدار داشتند - و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده‌بودند - و با این بزرگی و بزرگ‌منشی نگاه بخود نینداختند - و خود را درمیان ندیدند - و لهٰذا بیمن نیت درست و همّت بلند بهر کارے که متوجّه شدند و بهرخدمتے که مامور گشتند فیروز آمدند - و در تمامی عمر سعادت‌قرین دانش را با دولت و دولت را با شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان‌آرای بودند - در اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند - با صولت مکندری دانش ارسطو در ذات عالی‌سمات فراهم بود - چون در متابعت مراحم رحیمیّت بتقسیم مملکت صوری پرداختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت (۳) نسخهٔ [ج] فرمانروائی و سریرآرائی (۴) در [بعضے نسخه] جان‌افروز (۵) نسخهٔ [ز] با شفقت جمع ساخته *

غایت عدالت را کار فرمودند - و کمال انصاف بلکه وفور تفضّل و اهمالی بجای آوردند - و نوز بکمالات معنوی (که سلطنت حقیقی همان تواند بود) آن خود عطیّهٔ الٰهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ‌یک از اخوان را از نعْم آن موایه میراث بهرهٔ نرسید - و هر یک از منصوبان درگاه را مواجب و مناصب غایت فرمودند - محال جایگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرّر شد - و مرکار سنبل بمیرزا عسکری اختصاص یافت - و مرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرّر و مسلّم داشتند - و با تدبیر درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افواج عساکر منصوره در قبضهٔ اطاعت و انقیاد آوردند - و هرکس که هم مخالفتر میزه مثل محمّد زمان میرزا بن بدیع‌الزّمان‌میرزا بن سلطان حسین‌میرزا (که در خدمت حضرت فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی بوده بدامادی آنحضرت مشرّف بود - و از کوته‌نظری و ناقص‌بینی آنحضرت منازعت می‌انشانه) کمر خدمتگاری بر میان موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعهٔ کالنجر متوجّه شدند - و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند - و ازانجا عَلَم مراجعت برافراشته متوجّه قلعهٔ چنار شدند - و افواج گیتی‌ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت *

پوشیده نماند که این قلعهٔ فلک‌اساس در تصرّف سلطان ابراهیم بود - و از جانب او جمال‌خان خاصه خیل مارنگیانی بحراست او اشتغال داشت - بعد از قضیّهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر جمال‌خان از بدانديشی پسر نابرخوردار او پر شد شیرخان پفسون و فسانه کوچ او را (که از ملك نام داشت - و در سیرت و صورت ممتاز بود) بزنی خواست - و باین حیله اینچنین قلعهٔ عالی را بدست آورد - شیرخان چون از آمدن افواج جهانکشای آگاهی یافت جلال‌خان پسر خود را با جمعی از معتمدان درین قلعه گذاشته خود برآمد - و ابلچیان کاردان را فرستاده در گریزت سخن‌ها زد - آنحضرت زمانه‌سازی فرموده سخْنان او را بموقف قبول داشتند - و او عبدالرّشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاد - تا از مهمات سوانح پادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد - این پسر پیومته در ملازمت

---

(۴) نسخهٔ [د] نعم (۳) نسخهٔ [ا] اعلام (۴) در [بعضی نسخه] افراشته (۵) نسخهٔ [ا ب] پرداختند (۶) نسخهٔ [ز] سخن‌ها

بوده دایم خدمت کردے - و در هنگامیکه رایات جهانکشای برای تنبیهٔ و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بےسعادت از موکب همایون گریخت - و در سنهٔ (۹۳۹) نهصد و سي و نه که ببر و بایزید از گروه افغانان سر بشورش برداشته بودند آنحضرت متوجّه شرق رویه شدند - بایزید در مبارزت بهادرانِ اخلاص‌گزین به نشیب‌آباد عدم فرو شد - و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند ۞

چون طلیعهٔ ملک‌گیری و فیروزمندی آنحضرت باقطارِ ممالک بلندي یافت در (۹۴۰) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیانِ دانشور فرستاده محرّک سلسلهٔ اخلاص شد - و آنحضرت فرستاده‌های او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و مفاشیر عنایت فرستاده خاطرِ او را مطمئن فرمودند - و همدرین سال قریب دارالملک دهلي بر کنارِ دریای جون شهرے اساس فرموده نام آنرا دین‌پناه نهادند - و یکے از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاهِ دین‌پناه یافته - و بعد ازین محمّد زمان میرزا و محمّد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریقِ بغی و عدوان پیش‌گرفتند - و آنحضرت عنانِ عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنارِ گنگ نواهیِ بهوچپور نزولِ اجلال فرمودند - و یادگار ناصرمیرزا را با لشکرِ گران از آب گذرانده بر سرِ باغیان فرستادند - او بتائید ایزدي جنگ کرده مظفّر گشت - و محمّد زمان‌میرزا و محمّدسلطان میرزا و ولي‌خوب میرزا بدست افتادند - محمّد زمان را مقیّد ساخته به بیانه فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند - و محمّد زمان میرزا قدرِ عافیت ندانسته فرمان لابّي ظاهر ساخته از بند برآمد - و گریخته بطرفِ گجرات پیشِ سلطان‌بهادر رفت - و اکثرِ ممالکِ معمورهٔ دلگشای هندوستان (که در زمانِ سعادت‌پرتوِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني از عدمِ فرصت و قلّتِ مجال مفتوح نشده بود) ببازوی دولت و نیروی اقبالِ خود تسخیر نمودند ۞

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبرِ شقاوتشعارِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني شنید از روی بےحوصلگي میرزا عسکري را قندهار سپرده متوجّهِ هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش‌برد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] رفت (۳) نسخهٔ [ا] سر برداشته بودند - و نسخهٔ [ز] فتنه برداشته‌بودند (۴) نسخهٔ [ط] یکچپتي (۵) نسخهٔ [ب] بنوازشهاي (۶) نسخهٔ [ه] آب گنگ (۷) نسخهٔ [ا] و ازانجا گریخته (۸) نسخهٔ [ح] میجال ۞

هرگاه تاج دولت بتارک دولتمندے مریغلدي یافته حمایت ایزدي و صیانت الٰهي نگاهبانی او کند اندیشهٔ تباه را جز تباهي‌شدن چه گزیر - و چنین روایت کنند که دران ایّام میرپونس‌علي بحکم حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني حاکم لهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه[۲] بیگ از راه مکر و تلبیس شیء اعراض کرده - و سخناني درشت با او گفت - و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گرفته بلاهور آمد - و میرپونس‌علي مقدم او را گرامي داشته کمال مردمي بجاي آورد - و اکثر اوقات او را بمنزل خود مي‌طلبید - و باهم صحبت دوستانه میداشتند - و قراچه‌بیگ منتظر فرصت مي‌بود - تا آنکه شبي در مجلس شراب در هنگامیکه سپاهیان عمدهٔ او بجایگیر رفته‌بودند گرفته در بند کرد - و کمان خود را بر[۳] دروازهای قلعهٔ لهور تعیّن کرد - و بتعجیل بطلب میرزاکامران کس فرستاد - میرزا (که منتظر این معني بود) ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرّف گشت - و میرپونس‌علي را از بند برآورده عذرخواهي کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومت لهور تعلّق بشما دارد - میرپونس‌علي قبول[۴] خدمت او نکرد - و ازو رخصت گرفته متوجّه ملازمت حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني گشت - و میرزا کامران کمان خود را بیرگنات سرکار پنجاب تعیّن نمود - و تا کنار آب ستلج (که بآب لودهیانه اشتهار دارد) بتصرّف درآورد - و از راه گریزت اپلچیان دانا[۵] فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نمود - و استدعای مقرّر داشتن این محال کرد - حضرت جهانباني نیز ازانجا که دریای جود ایشان موج‌خیز بود این‌محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهري و باص نصایح دولت‌افزای حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني برو مسلّم داشتند - و فرمان معلّی در مسلّم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت - و میرزا ازین عاطفت بمرتبهٔ شکرانها بجاي آورد - و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانباني گفته فرستادے - ازانجمله دوسه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد *

* غزل *

حسن تو دمبدم افزون باد * طالعت فرّخ و میمون بادا
هر غباریکه ز راهت خیزد * نور چشم من محزون بادا
گرد کان از رهٔ لیلي آید * جاي او دیدهٔ مجنون بادا

---

(۲) نسخهٔ [ج ه] قراجه بیگ (۳) در [چند نسخه] در دروازهای (۴) نسخهٔ [ب] قبول این معنی (۵) نسخهٔ [ا] کاردان *

هرکه گرد تو چو پرگار نگشت * او ازین دایرهٔ بیرون باد!
کامران تا که جهانرا بقسا * خسرو دهر همایون باد!

و همانا که دعای او باجابت رسیده‌بود که بمقتضای کراهتطبعی از دایرهٔ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد - و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند - و بعض التفات جایزهٔ غزل تقریب ساخته حصار نیروزه را شفقت فرمودند - و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری می‌ایستاد - و مشمول عواطف و صحفوف عنایات میشد - و در (۹۳۳) نهصد و سی و سه هالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه‌کلان‌بیگ داد - و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می‌آمد - در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزاکامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تغیّر کرد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه فارغ شد در (۹۴۱) نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار شرقی معطوف داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود - رایات اقبال بقصبهٔ کنار (که در حدود کالپی است) رسیده‌بود بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر صاحبرا قلعهٔ چیتور نموده جمع کثیر همراه تاتارخان پسرسلطان علاءالدین کرده‌است - و او باندیشهٔ تباه خیالات محال در سر دارد - آنحضرت باستشارهٔ بخت بیدار درجمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یک توجّه بر دفع مخالفان گماشته کوچ مراجعت بلندآوازه کردند *

بر مستبصران کارآگاه پوشیده نیست که سلطان‌بهادر همیشه در اندیشهٔ بلندپروازی می‌بود - و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته میداشت - اما چون پیش از عهد ایالت گجرات (که مجرّدانه میگذشت) بچشم عبرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی را (که بسلطان ابراهیم واقع شد) دیده‌بود بهیچ وجه مقابلهٔ سپاه نصرت‌قرین این دودمان عالی بخود قرار نمیداد - و اینمعنی را مکرّر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدّمات باطل خاطرنشان میکرد - و پیش‌آمدن از حریم ادب را آسان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدارالخلافه (۳) نسخهٔ [ج ج] ممالک شرقیه (۴) نسخهٔ [د] ساختند (۵) نسخهٔ [ب ط] که بمسامع (۶) نسخهٔ [ا ب] چتور - و نسخهٔ [ز] چیتور *

را می‌نمود - و سلطان بهادر چندان مقیّد نمیشد - تا آنکه روزے بوحشت کشیده بتاتار خان گفت که من تماشاگرِ دمدمهٔ این سپاهِ شگرف بوده‌ام - لشکرِ گجرات حریفِ (۲) ایشان نیست - من بتدبیرِ وحیدِ لشکر ایشانرا بخود رام خواهم ساخت - و بهمین نیت ابوابِ خزاین گشاده زربخشی کردے - و ازین جنس لشکر (که حکم نمودِ بےبود داشت) تا ده هزار کس ملازمِ خود ساخته‌بود - درین اثنا محمّد زمان میرزا باتفاقِ نوکرانِ پادگار بیگ طغائی (که نگهبانانِ او بودند) از بندخانه برآمده بگجرات رفت - و والیِ آنجا بمقتضای سودای خام که مے بخت آمدنِ میرزا را غنیمت دانسته در مراماتِ احوالِ او بپرداخت - حضرتِ جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای مواثیق و عهود آنست که جماعهٔ (که حقوقِ خدمت بعقوق مبدّل گردانیده بآنصوب گریخته رفته‌اند) گرفته بدرگاهِ معلّی فرستند - یا آنکه از پیشِ خود رانده اخراج نمایند - تا آثارِ یکجهتی بر عالمیان ظاهر گردد - سلطان بهادر از معاملهٔ نافهمی یا مصلحتِ دنیا در جواب نوشت که اگر بزرگزادهٔ بما پناه آورد و بقدرِ رعایتِ یابد بقاعدهٔ صحبت و اخلاص منافاتے ندارد - و بعهود و مواثیق مضرّتے نمیرساند - چنانچه در زمانِ سلطان سکندر لودی با آنکه درمیانِ ایشان و سلطان‌مظفر کمالِ موافقت بود سلطان علاءالدّین برادرِ او و چندین سلاطین‌زادان بتقریبات از آگره و دهلی بگجرات آمدند - و آثارِ مردمی دیدند - و اینمعنی اصلاً باعثِ نفور در موالاتِ (۳) مروّت نگشت - حضرتِ جهانبانی مشیرِ معادت در جواب فرمتادند باین مضمون که علامتِ رسوخ و ثباتِ بر جادهٔ عهد و پیمان غیر ازین نیست که امرے (که موجبِ تزلزلِ ارکانِ صداقت بوده‌باشد) مطلقاً بعمل نیاید تا رخسارِ وفاق بناخنِ خلاف خراشیده نگردد - و این دو بیت درآن جریدهٔ اقبال درج بود (۴) *

* بیت * ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است *
* طوبی لک از زبانِ تو با دل موافق است *

* دیگر * درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد *
* نهال دشمنی بر کن که رنج بیشمار آرد *

زنهار صدهزار زنهار - پند مارا بگوشِ هوش شنیده آن‌مشغول را بپایهٔ مربیِ اعلی فرستند - یا دستِ رعایت از تربیتِ او بازداشته دران ولایت نگذارند - والّا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد - و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیهٔ علاءالدّین و امثالِ او کرده‌اند - این قیاس

---

(۲) نسخهٔ [۵] از حریفانِ ایشان (۳) نسخهٔ [۵] صحبت و مودت (۴) نسخهٔ [۱] بودند *

مع‌الفارق را چه پایهٔ قبول - آن چیزی دیگر بود - و این طرزِ دیگر است - و شاید از جرایدِ تواریخ معلوم شده‌باشد که حضرتِ صاحب‌قرانی باوجودِ خلقی که از ابلدرم بایزید بظهور آمده‌بود بالطّبع بپورشِ رزم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگِ فرنگ اشتغال میداشت - امّا چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیشِ او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایحِ ارجمند از رعایتِ آنها منع‌فرمودند - چون او از قبولِ این امر سر باز زد آنچه مقدورِ همّت بود بظهور رسید - سلطان‌بهادر از تنگ‌شرابی و بدمستی جوابِ هوشمندانه نفوهت - درینمیان تاتار خان مخدانِ دور از کار (که فریبندهٔ کوته‌اندیشان توانند بود) بسلطان‌بهادر میگفت - و در روان‌ساختنِ خود بسمتِ ممالکِ محروسه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکرِ پادشاهی بعشرت خو کرده فراغت‌دوست شده‌است - و آنخیانکه سلطان دیده‌بودند نمانده - بنا بر تسویلاتِ فتنه‌انگیزان سلطان بهادر اسبابِ روان‌شدنِ تاتار خان آماده ساخته بیست کرور زرِ قدیم گجرات (که چهل کرورِ معمولِ دهلی است) بقلعهٔ رنتهنبور فرستاد که بصالحِ تاتار خان در مواجبِ سپاهیِ نو خرج کرده‌شود - و سلطان علاؤالدّین پدرِ تاتارخان را با نوجِ عظیم بجانبِ کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورشِ افزایه - و برهان‌الملک ملّتانی و طایفهٔ از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدودِ ناگور شتافته عزیمتِ پنجاب نمایند - و بخیالِ آنکه در لشکرِ منصور سراسیمگی پدید آید لشکرِ خود را متفرّق ساخت - هرچند تیزهوشانِ کاردان گفتند (که بنجا رفتنِ لشکرِ مناسب نمی‌نماید) سودمند نیامد - و نیز بمیمنتی پیمان‌شکنی را برمز و تصریح بر لوحهٔ ظهور نگاشتند فایده نکرد - و بخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعویِ ریاستِ هندوستان دارند تلاشِ ایشان در پیمانِ سلطان مضرّتی ندارد - و نتایجِ نقضِ عهد بسلطان عاید نخواهدشد - تاتار خان را بعزیمتِ بے اصل روانهٔ سمتِ دهلی ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته دایهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش گرفت - تا هم این قلعه را بگشاید - و هم در رفتِ حاجت میان بامدادِ لودیان بندد *

پوشیده نماند که سلطان علاؤالدّین عالم خان نام داشت - او برادرِ سکندرِ لودی و عمِّ سلطان ابراهیم بود - بعد از قضیّهٔ سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدودِ سرهند دعویِ سلطنت کرده سلطان علاؤالدّین خطابِ خود ساخت - و باتّفاقِ جمعے از افغانان

---

(۳) نسخهٔ [ه] چیزے (۴) نسخهٔ [ط] چون قیصر روم (۴) نسخهٔ [ا] و درینمیان (۵) نسخهٔ [ج] رنتهنبور (۶) نسخهٔ [ج ز] افزایند (۷) نسخهٔ [ز] بنوایی *

دوروبه[۲] متوجّه آگره شد - و سلطان ابراهیم بقصد پیکار برآمد - و نزدیک هردل چون هردو فریق بهم رسیدند سلطان علاءالدّین مقاومت جنگ صف را درخود ندیده شبیخون آورد - و کارے نساخت - و خسران زده بازگشت - و از راه سالوسي و بدروني بکابل رفت - و در جنگ ابراهیم از سپاهي لشکر منصور بود - و تاتار خان بگجرات شتافت - و سلطان بهادر او را اعتبار کرد - و حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بعد از فتح هندوستان برمکارم خاطر او آگاهي یافته بدیدهشان فرمتاداند - و بدسگالیهاے افغانان سوداگر از قلمهٔ ظفر گریخته بانغانستان آمد - و ازانجا ببلوچستان پیوست - و ازان دیار بگجرات شد *

القصّه چون این فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزانه نهاد[۵] بجمع لشکر پرداخت - و قریب چهل‌هزار سوار از افغان وغیره برگرد آمدند - تا آنکه آمده بیانه را گرفت - و چون بحضرت جهانباني (که بیورش تسخیر مالک شرقیّه نهضت فرموده بودند) این خبر رسید عنان توجّه مصروف ساخته در زودترین هنگامے بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند - و میرزا عسکري و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و تمام حسین سلطان و میر فقیر علي و زاهد بیگ و درویش بیگ را با هزده هزار سوار بدفع این فتنه روانه‌ساختند - و فرمودند که دفع این فوج بزرگ (که بخیال تباه دهلي‌روبه مي‌آید) در معني استیصال فوجهاے دیگر است - پس همان بهتر که همّت بر دفع همین فوج گماشته شود - و چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعے از ایشان جدا میشدند - چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانے بسه‌هزار سوار کشید - چون بابرام تمام این لشکر اختیار کرده‌بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت - و نه روی جنگ‌کردن - آخر دست از جان شسته در منازلیل بمعرکه درآمد - و چندانکه توانائي داشت دست[۸] و پا زده آخرکار بپستست و پا شده هدف تیر هلاک و علف تیغ مبارزان مغاک گشت - و از پراگندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو افتاده‌بود بظهور آمد - و آن دو فوج دیگر از میمنت نصرت و اقبال لشکر منصور خودي‌خود پراگنده شدند *

---

(۲) در [اکثر نسخها] دو روی (۳) نسخهٔ [ا] و بدستیاری (۴) نسخهٔ [ا] بخزانها (۵) نسخهٔ [ج] کرده (۶) نسخهٔ [ا ب ح] اقبال (۷) نسخهٔ [ح] این‌فوج بزرگ (۸) در [اکثرنسخه] دست و پا زد - و آخر کار (۹) نسخهٔ [ا] بخودي خود - و نسخهٔ [ه] خود بخود *

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطر جهانگشای از اندیشهٔ تسخیر ولایت گجرات فارغ بود (که والی آنجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می‌پیمود) لیکن چون جهان‌آفرین خواهد (که ملکی را بفر قدوم دادگر آرایش بخشد) ناگزیر اسباب آنرا آماده سازد - و مصداق این معنی کردار والی گجراتست که از غرور ذاتی و هجوم خوشامدگویان و نزدیکی مستی و مستان و کمی هشیاری و هشیاران بی جهتی نقض عهود و نقص ورابط صوری نمود (۲) - و مصدر چندین امور نامعلوم شد - لجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد - و بنابران در اوائل جمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یکم بقاید دولت و هدایت اقبال بسعادت مسعود پای‌عزیمت در رکاب سعادت نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند - چون نزدیک قلعهٔ رای‌سین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بندهٔ پادشاهیم - هرگاه کار سلطان بهادر ساخته‌شود این قلعه چه خواهدبود - الحق چون مقصد نفس ممالک گجرات بود بآن مقید نباشده متوجه ولایت مالوه شدند - و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنهٔ یورش جهانگشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصوره بسلطان بهادر (که قلعهٔ چیتور را محاصره داشت) رسید - از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود - جمعی براں شدند که مهم قلعه همه وقت میسر است - و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمی‌رسد - مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته روبروی لشکر پادشاهی شویم - صدر خاں (که سرآمد طبقهٔ علم و فضل بود - و در جرگهٔ سپاهیان صاحب منصب والا گشته باصابت رای و تدبیر میزیست) گفت مناسب آنست که کار قلعه را (که نزدیک رسانیده‌ایم) بآخر رسانیم - و ما که بر سر کفّار آمده‌ایم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهدآمد - و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ با او صدور باشیم - این رای پسندیدهٔ خاطر سلطان بهادر آمد - و از روی استقلال ثبات قدم ورزید - تا آنکه در سیوم شهر رمضان (۹۴۱) نهصد و چهل و یك سلطان قلعهٔ چیتور را مفتوح ساخت - و بصوب موکب عالی روان شد - مخیم سرادقات اقبال عرصهٔ اُجین بود - چون حمارت سلطان‌بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجه فرمودند - و در نواحی مندسور (که از مضافات مالوه است) در کنار کولاب (که در کلانی و پهناوری دریائی

(۲) نسخهٔ [ج] نموده مصدر (۳) نسخهٔ [ج] در یاوش .

بود) از دو جانب این لشکر فرود آمد - و میان هراول حضرت جهانبانی بچکهٔ بهادر و جمعی و میان هراول سلطان بهادر سیّد علیخان و میرزا مقیم (که خراسان خان خطاب داشت) کارزار پیوست - و مخالفان را شکست افتاد - و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد - تاج خان و صدر خان باو گفتند که لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده - بدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت - توقّف ناکرده متوجّه جنگ باید شد - رومی خان (که توپخانه حوالهٔ او بود) و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانهٔ عظیم همراه داریم - باوجود چنین استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن خندق زده اوّل این سلاح دوردست را کار فرمائیم - تا لشکر مخالف روز بروز تفقیص پزیرفته از هم پاشند - و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است - آخر برهمین قرار ایستادند - همواره هنگامهٔ جنگ گرم میشد - و پیوسته شکست بر گجراتیان میافتاد •

و از سوانح اقبال آنکه روزے جمعے از بهادران و یکّه جوانان بزم باده پیمائی گرم کرده بودند - و هر یکے سرخوش گشته سخن از مردانگی میراند - یکے را که هوش معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف سرائی شود - امروز غنیم در برابر است - متوجّه او بایدشد - و عیار کار خود را ظاهر ساخت - و بے آنکه بهوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان میگسار (که قریب دویست کس بودند) مسلّح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند - چون نزدیك رسیدند یکے از اعیان گجرات با قریب چهارهزار کس (که بیرون اردو آمده پاس میداشت) پیش آمد - و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت درنیاید - و گجراتیانرا دل از دست رفت - و انهزام یافته باردو در آمدند - و این رزم دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند - میبد این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد - و بعد ازان از قلعهٔ ارابهٔ خویش کم کمے برآمدے - و پیوسته سپاه نصرت قرین باطراف و جوانب رفته راه آمد و شد غلّه میبستند - تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد •

روز عید رمضان محمّد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرأت پیش نهاده برآمد - و ازین طرف نیز جمعے بجنگ پیش آمدند - دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] چکه بهادر (۳) نسخهٔ [ج] رشید علیخان (۴) نسخهٔ [ط] معروض داشته
(۵) نسخهٔ [ب] معامله فهمی (۶) نسخهٔ [ا ه ه] که تمنیم (۷) نسخهٔ [ج] این بزم آرایان و میکشان •

و بجیله و روباه‌بازی عساکر فیروزی‌مآثر پادشاهی را بر مجرای توپخانه رسانیدند - و بیکبار توپها را آتش دادند - آن روز بعضی مردم پادشاهی را چشم زخم رسید - بعد از هفده روز (که ساعت مختار بود) حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند - درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس بیشتر می‌کشید - و بیدولتی را اسباب آماده‌تر میگشت - تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و یکم شوال سال مذکور سلطان بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمام ضربزنها و دیگهای کلانرا برداشته کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میرزا محمد شاه و پنج شش کس از نزدیکان خود از قرجه مراپوره بر آمده رو بجانب آگره کرده بجهت پی‌غلط کردن بجانب مندو رفته شد - و صدرخان و عمادالملک خاصه خیل هردو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند - و محمد زمان میرزا با جمعی بجهت نقله و نساء بصوب لهور رفت - آن روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست - و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر نبود - و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مصلح ایستاده بودند - و انتظار ظهور تباشیر فتح غیبی داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده است - بهادران لشکر فیروزی‌مند باردوی سلطان بهادر آمده دست بغارت کشودند - و اسباب و اموال و فیل و اسپ فراوان بدست در آمد - و خداوند خان (که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود) بدست افتاد - و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاهداشتند - و یادگار ناصر میرزا و تمام سلطان و میرهندو بیگ را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند *

آری - هرکس که به تیره‌رایان نشیند تیره‌رای شود - خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چنین خدیو جهان (که قبلهٔ صدق و صفا باشد) شعبده‌بازانه پیش آمده نرد خداعت بازد هرآینه او را چنین روز پیش آید - مجمل آنکه چون صدرخان و عمادالملک ازانجا روان شدند رامت بقلعهٔ مندو برآمدند - و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصوره آمده در بغلچه نزول اجلال فرمودند - و دور قلعه مخیم اقبال گشت - و رومی خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تائید اقبال ازلی (۳) نسخهٔ [ا] با میرزا محمد شاه (۴) نسخهٔ [ز] شجاع (۵) نسخهٔ [ح] خدابنده خان (۶) نسخهٔ [ح] خدیو جهان‌آرا (۷) نسخهٔ [د] مخالفت (۸) نسخهٔ [ح ط] روز بد (۹) نسخهٔ [ب] بغلچهٔ مندو (۱۰) نسخهٔ [ط] مضرب خیام ظفر انتظام

پیوست - و خلعت سرفرازي یافت - و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازهٔ چولي(۲) میسر بر قلعهٔ مندو برآمد - و سخن صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور (که الحال بدست آمده) بسلطان باشد - و مندو و آنچه در بملازمان حضرت جهانباني متعلق شود - مولانا محمد پرغلي(۳) از طرف حضرت جهانباني و صدر خان از طرف سلطان بهادر در نیلي سپیل باهم نشسته قرار دادند - در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سیاه نصرت‌قرین مقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه برآمدند - و از دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازهٔ قلعه را (که دزان سمت بود) گشودند - و اسپان را درآورده سوار شدند - و سپاهیان دیگر از راه دروازه درآمدند - خبر بصاحب مورچل (که ملّوخان مندورالي بود - و لقب قادرشاهي داشت) رسید - خود را بر اسب گرفته تاخته پیش سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آواز قادرشاه بیدار شده درمیان خواب و بیداري زن بگریز نهاد - و با سه چار سے بیرون شتافت - و در اثنای راه بهوبت رای ولد سلهدي (که از جملهٔ مجلسیان او بود) با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازهٔ سرمیدان رسیدند از سپاهیان نصرت‌قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند - سلطان خود اوّل برابنها تاخت - و چندے دیگر متعاقب او تاختند - آخر فوج شکسته با ملّوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت - و بقلعهٔ سونگر(۴) آمد - و اسپان را طنابها بسته پایان فرستاد - و خود نیز بهزار تعب فرودآمده راه گجرات گرفت - و در نواحی قلعه قاسم‌حسین خان ایستاده‌بود - بوري(۵) نام اوزبکے (که از نوکران سلطان گریخته ملازم قاسم‌حسین خان شده‌بود) سلطان را شناخت - و بخان گفت - خان از کمنه‌عملگي شنیده او را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جانے بسلامت برد - و تا رسیدن بقلعهٔ چانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند - چون بقلعه رسید از خزاین و نفایس آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد *

سخن چون بانجا رسید اندکے از آغاز این فتح سعادت‌انجام گفتن چاره نیست - چون بهادران نصرت‌پشه اینچنین تیزدستي نموده بالاے قلعهٔ مندو رفتند و اینچنین کارنامهٔ جلادت نمودند دران سحر خبر مشخص بیرون نیامد - چون دو ساعت از روز گذشت خبر

---

(۲) نسخهٔ [ا] چولي میهر - و نسخهٔ [ج] جولي منیر - و نسخهٔ [ز] چولي میسر (۳) نسخهٔ [ج ه] برغلي (۴) در [بعض نسخه] سنبل (۵) نسخهٔ [ز] سونگیر (۶) نسخهٔ [ب د] نوري *

درآمدن جنود اقبال در درون قلعهٔ مندو و مقتول‌شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید - آنحضرت سوار دولت شده متوجّه قلعه گشتند - و از دروازهٔ دهلی درآمدند - صدرخان همچنان با تمام مردم خود بر درِ خانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمی شده‌بود پای ثبات محکم داشت - آخر بمردم اعیان عنانش گرفته بجانب سونکر بردند - و کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصّن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاه ظفرقرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت - و معتمدان را پیش صدرخان و سلطان‌عالم فرستادند - این گردانان بفصایح گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند - و پس از درازی گفت و شنود و کوتهیی سخن آن متحصّنان را امان داده بملازمت آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده‌بود او را پی‌کرده رها کردند - و اشفاق خسروانه در بارهٔ صدرخان بظهور آمد - و بعد سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کارطلب بطریق ایلغار متوجّه گجرات شدند - و حکم شد که اردوی معلّی منزل بمنزل متعاقب می‌آمده‌باشد •

چون عساکر نیروزی‌مآثر بجانبانیر نزدیک شد بجانب دروازهٔ پلپلی[۴] قریب بحوض عمادالملک (که سه کروه درهٔ دوست) ایستاده انواج ترتیب دادند - چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر (که بجانب شکرتلاو است) بیرون آمده بجانب کمبایت[۵] فرار نمود - و در شهر باشارت او آتش درگرفت - حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآب رحمت فرونشانند - و میر[۶] هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدود جانبانیر گذاشته و سقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند - سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیپ شتافت - و صد غراب جنگی را (که بخیال فرنگ ساخته‌بود) آتش زد - که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخر همانروز (که او بدیپ رفت) حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند - و ساحل دریای شور مخیّم سرادق اقبال شد - و ازانجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد بهادران نصرت‌قرین از نزدیکی دیپ بغنایم فراوان برگشته بکمبایت آمدند - و بتائیدات آسمانی

---

(۴) نسخهٔ [ط] کارگذار (۳) نسخهٔ [ح] پلپلی (۴) نسخهٔ [ح] کهنبـــایت
(۵) نسخهٔ [ط] و امیر هندو بیگ وشیخ بهلول و جمع دیگررا (۶) نسخهٔ [ط] آسمانی
و توفیقـــات ازلی •

در سال (۹۴۲) نهصد و چهل و دو فتح مفتوح و گجرات روی‌نمود - و آنرا که با خدای بازگشت است و معیار آن نیت درست هرآینه مقصود را در کنار او نهند - و در غرهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت - و بسام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود *

و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد - قندهار را خواجه کلان‌بیگ استحکام داده‌بود - تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران باستعداد تمام از لاهور نهضت نمود - و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم درپیوست - و اغزیوار(۲) خان را (که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود) در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید - و بسیارے از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم نهادند - میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید(۳) - و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد *

و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته‌بود که میرزا محمد زمان بعد از شکست‌یافتن سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه‌انگیزی بصوب لاهور شتافت - چون مشارالیه بحدود سند آمد شاه‌حسین ولد شاه‌بیگ ارغون والی سند درپیش خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده‌است - و ملک چنین معمور خالیست - آنجا بایه شتافت - میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمد - و محاصره نمود - درین اثنا میرزا کامران بخواهی لاهور آمده کوس سطوت زد - میرزا محمد زمان سراسیمه وار چارهٔ کار خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید - محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت - و درین سال میرزاحیدر گورگان از کاشغر راه بدخشان سپرده میرزا کامران را در لاهور دریافت - در بهار دیگر شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمده - و خواجه کلان بیگ جمیع(۴) کارخانها را از توشکخانه و رکابخانه وغیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقابل قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد - و گفت ساماں قلعه‌داری ندارم - و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک‌شناسی و در سنت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روا نی - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره‌داشتن مناسب میداند - و خود براه تڈه و اچ(۵) بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه کورنش نداد

---

(۲) نسخهٔ [ج] اغزنواز خان - و نسخهٔ [ط] اعزاز خان (۳) نسخهٔ [ح] آمد
(۴) در [بعض نسخه] جمیع کارخانها از توشکخانه و رکابخانه و غیرها را (۵) نسخهٔ [ا] آچه - و نسخهٔ [ح] اوچه *

که چرا اینقدر فتوتسکی نگاهداشت که من خود را میرسانم - و بعد از سرگذشت بسیار میرزاکامران سرانجام نموده بار دوم یورش قندهار نموده متوجّه شد - میرزا حیدر را بجهت سرراهیی مهمّات لاهور گذاشت - شاه طهماسب پیشتر از توجّه میرزا بداغخان قچار (۲) را (که از امرای بزرگ بود) بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند - میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغ خان امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرّف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود *

(۳) کجا بود بکجا کشید - همان بهترکه ازین دست بازداشته پسررشتهٔ مقصود پیوندم - القصّه چون حضرت جهانبانی بمردم کم بحدود کمبایت نزول اجلال فرموده‌بودند ملک احمد لاد و رکن داؤد (که از اعیان سلطان بهادر بودند - و نزدیک کولی‌زاره بسر میبردند) بکولیان و کوارانِ آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی مردم کم رمیده‌اند - فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار مستعد شدند - و از آثار بیدارئ اقبال آنکه پیرزنی ازینمعنی خبردار شده خود را بحوالیی سراپردهٔ پادشاهی رسانید - و بیکی از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضروریست - میخواهم بے واسطه بموقف عرض رسانم - چون مبالغه از حد متجاوز میکرد و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت بار یافته قرارداد شبخون را بعرض اقدس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی از کجا ترا بخاطر رسید - گفت پسر من در بند یکی از ملازمان رکاب دولت است - خواستم که بجایزهٔ این دولتخواهی او را از بند استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته‌باشم سرا با پسر سیاست فرمایند - حسب‌الحکم پسر او را پیدا ساختند - و بر هردو موکّل گذاشتند - و از روی احتیاط سپاه نصرت‌قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند - نزدیک سحر بیکبار پنج شش هزار بیل و کوار بر سراپردهای دولت ریختند - و حضرت جهانبانی با سپاه دولت‌قرین خود را بر سر تلے کشیده‌بودند - کواران آمده بتاراج اردو پرداختند - و اکثر کتب نفیسهٔ (که مصاحبان معنوی بودند - و پیوسته با خود داشتندے) تلف شد - ازانجمله تیمورنامهٔ بود بخطّ ملّا سلطانعلی و تصویر استاد بهزاد - و اکنون در کتابخانهٔ حضرت شاهنشاهی موجود است - القصّه در اندک فرصتے مجمع سلامت از مطلع اقبال دمید - و بهادران جلادت‌آئین رو برویں بے امتدالی آورده بشیبهٔ تیر همهٔ آن بیدولتان سیه‌بخت را منهزم و متفرّق گردانیدند - و آن پیرزن سفیدروئی یافت - و بکام خود رسید - و سطوت غضب پادشاهی و صولت قهر جهانگیری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کمبایت نافذ گشت -

---

(۲) در [بعضے نسخه] قچار (۳) نسخهٔ [ح] رشتهٔ سخن *

و بعد ازاں قطع نظر از تعاقب سلطان بہادر نمودہ بجانبانیر مراجعت موکب عالی شد - و تا چہار ماہ آں قلعہ را محاصرہ داشتند - و اختیار خاں (کہ از قاضی زادہای قصبۂ نرواڑ(۲) بود کہ از قصبات آں ولایت است - و برشد و کاردانی از معتمدان سلطان شدہبود) در لوازم نگاہداشت قلعہ سعی بلیغ بجای آورد - و با ایں‌ہمہ محافظت و احتیاط گاہ گاہ از درہای کوہ (کہ از کثرت درخت و انبوہی خارزار کفر(۳) پیادہ بصعوبت میسّر بود چہ جای سوار) بعضی از ہیزم‌کشان کوہنورد بمصلحت منافع خود منفذے پیدا کردہ از قسم غلّہ و روغن(۴) بقصد گراں‌فروختن در پای قلعہ می‌بردند - و مردم قلعہ طنابہا فرہشتہ زر بایاں میفرستادند - و متاع بالا می‌کشیدند *

چوں مدّت محاصرہ بدور و دراز کشید روزے حضرت جہانبانی سیر اطراف قلعہ خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلّیکہ جای درآمد عساکر ممکن باشد می‌جستند - یکمرتبہ از طرف ہاتول(۵) (کہ بالمعنای بود) میرکنان پیشتر رفتند - جمعے (کہ غلّہ و روغن فروختہ از میان جنگل برآمدہبودند) بنظر اشرف درآمدند - حکم شد کہ تحقیق کنند کہ این جماعہ چکارہ اند - گفتند ہیزم کشیم - چوں از اسباب ہیزم‌کشی از تبر و تیشہ ہمراہ نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت - حکم اشرف شد کہ تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند - بناچار اقرار کردند کہ حال اینست - حکم شد کہ پیش باشند - و آن جایگاہ را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند کہ شصت ہفتاد گز بلندیست در نہایت ہمواری(۶) - کہ برآمدن بران در کمال دشواریست - بحکم عالی مینجہای آہنین ہفتاد ہشتاد حاضر ماہتند - و بفاصلۂ یک گز چپ و راست در دیوار کوہ فروکوفتند - و جوانان بہادر حکم‌یافتند کہ بزیر معراج مردانگی برآیند - می و نہ نفر برآمدہبودند کہ بنفس نفیس خود خواستند کہ برآیند - بیرامخان بموقف عرض رسانید کہ اینمقدار توقف شود کہ مردم از میان راہ بالا تر روند - آنگاہ خود متوجّہ شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیرامخان حضرت جہانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند - و آنحضرت چہل و یکم بودند - خود ایستادہ قریب سیصد جوانان را ازیں مُلّم سولادی بسلامت بالا گرفتند - و حکم شد کہ لشکر نصرت‌پیوند (کہ بمورچلہا تعیّن یافتہبودند) بقلعہ حملہ کنند -

---

(۲) نسخۂ [ج] زیاد - و نسخۂ [ح] نرواد (۳) نسخۂ [د] میور (۴) نسخۂ [ہ] و روغن بآنجا میکشیدند - و بقصد گران فروختن (۵) نسخۂ [ہ] ہاکول - و نسخۂ [ح] ہانول (۶) نسخۂ [ج د ہ] تا ہمواری *

مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بقیهٔ تیر اهل قلعه را بدست و پا ساختند - و از آگاهشدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر مدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته‌اند مخالفان تیره رای هر یک بسوراخی فرو رفتند - و نقارهٔ فتح بلندآوازه شد - و اختیار خان از جائی که بود بالا تر بر سر کوهچهٔ (که‌آذرا مولیه گویند) برآمده متحصّن شد - روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند - او بارجود دانش و سربراهی مهمّات سلطنت از علوم حکمت خصوصًا هندسه و هیأت نصیبهٔ تمام داشت - و از شعر و معمّا نیز بهره‌مند بود - در مجلس عالی برخصت نشستن در جمع مجلسیان دانشور سرفراز شد - و بعواطف خسروانه امتیاز یافت - و داخل مقربان عتبهٔ سلطنت شد - و یکی از فضلا تاریخ این فتح اوّل هفتهٔ مه صفر یافته‌است *

و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرّف اولیای دولت درآمد و ازان طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضداشت نوشتند که محصول ولایت رسیده - و عاملی (که بمراسم تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسی تعیّن شود رعایا از عهدهٔ ادای مال بیرون آیند - سلطان بهریک از ملازمان خود (که ازین مقوله حرف میزد) همه را خاموش میگذاشت - عمادالملک قدم جرأت پیش نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمد کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز برس آن نباشد - عمادالملک با دویست سوار متوجّه احمدآباد شد - در راه بمردمی که میدانست مواجب چند نوشته میداد - چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار برو گردآمد - هرکه دو اسپ داشت یک اک گجراتی باو میداد - در اندک فرصتی سی‌هزار کس فراهم‌آورد - مجاهدخان حاکم جونهگده - با ده‌هزار سوار آمده باو پیوست - و دران ایّام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعهٔ جانپانیر و بدست‌افتادن اسباب و اموال فراوان بدزم خسروانی اشتغال میداشتند - و پیوسته بر لب حوض در روبه جمعیتهای پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب میدادند *

و از جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان بساط قرب را ضابطهٔ چند قرار دهند - و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط‌اندیش تعیّن فرمایند - تا همواره از نشست و برخاست و ماندن و بودن و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد (که پدر و مادر اندیشهای تباه است) نگاهبانی نماید و علی‌الخصوص وقتیکه خدیو زمان را کثرت مشاغل پرده

---

(۲) نسخهٔ [ب] چراغان می‌افروختند - و مجلسهای پادشاهانه *

بر جزئیات اُمور کشیده باشد - و باید که باین اِنتقا نفرموده مُنهیانِ راست‌گفتار درمت کردار تعیّن نمایند - تا همواره از حقیقتِ احوال و مغز مقاصد این جماعه بمسامع اقبال سیرسانیده باشند و گرنه بسیارے از تنگ‌حوصلگان را بواسطهٔ دوام ملازمت مطوتِ پادشاهي کمتر ملحوظ باشد - و بادهٔ تقرّب از هوش برده در پالغز خسرانِ ابدي اندازد - و فسادهاے عظیم ازین بدمستي روے‌نماید - چنانچه دربغولهٔ سانح شد - شرحش آنکه در خلالِ احوال (که شادمانیِ فتوحاتِ غیبي بزم‌آراے دولتِ روزافزون بود) چندے از کم‌حوصلگانِ ناقص‌نهاد (که بحسبِ سرنوشت داخلِ باریافتگانِ حواشیِ مجلسِ عالي شده‌بودند) از کتابدار و ملحدار و دراحدار و امثالِ آن اتّفاق نموده بباغستانِ هاُلُول (که بوی گلهایش مودای جنون را تازه سازد - و هواے دلگشایش خونِ خفته را بجوش آرد) رفته بزمِ صراحي و جام ترتیب دادند - و در عالمِ سرخوشي (که رخصتِ عقل و هوش را بیغما داده‌بودند) کتابِ ظفرنامه درمیان داشته مبادیِ احوالِ نصرت‌قرینِ حضرتِ صاحبقراني میخواندند که آنحضرت در آغازِ بهارِ دولت از مخلصانِ جانسپار چهل کس همراه داشتند - روزے از هریکے دو تیر فراگرفتند - و یکیا بسته بهریکے دادند که بشکنند - هرچند بر سرِ زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد - و چون آن تیرها از هم گشوده بهریک دو دو تیر دادند هر کدام تیرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مثلِ این دستهٔ تیر یکدل باشیم بهرجا که متوجّه شویم ظفر ملازم ما باشد - باین اندیشهٔ درمت و خیالِ بلند کمرِ همّت چست کرده متوجّهِ ملک‌گیري شده‌بودند - آن بیخبرانِ بیخبرِ این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هریکے ازان چهل تن لشکرے بود از تائید آسماني - قیاس بر محضِ صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند - و خودها را چون شمردند چهارصد بشمار آمدند - از عالمِ دیوانگي و بیهوشي مضمونِ اتّفاق را در عددِ چهارصد اقوی یافته دامنهٔ گرفتنِ دکن را بخود مصمّم ساخته دران بدمستي ساحتِ فراز و نشیب راهِ اجل پیمودن گرفتند - روزِ دیگر هرچند ازین نزدیکان دور نشان جستند اثرے و علامتے نیافتند - مانیت پی بر خیالِ فاسدِ ایشان برده بقصدِ گرفتنِ ایشان هزار کس تعیّن فرمودند - در اندک زمانے آن بخت‌برگشتهاے اجل‌رسیده را دست و گردن بسته بدرگاهِ والا آوردند - روزِ سه شنبه بود که آنحضرت جامهاے سرخ‌رنگ بهرامي در بر کرده بر کرسیِ قهر و غضب نشستند - و زمرهٔ گناهگاران را گروه گروه

---

(۲) نسخهٔ [د ط] هابول - و نسخهٔ [ح] هانول (۳) نسخهٔ [ا] جانفشان (۴) نسخهٔ [ز] کشیده *

میآوردند ، و در حق هر طایفه نراخور رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند - بعضی را دست بسته پایمال فیلان کوه‌پیکر میساختند - و برخی را (که سر از خط ادب بیرون برده‌بودند) بیرداشتن بار سر از تن اختصاص دادند - و جماعهٔ (که دست از پا نشناخته بخیال خاسه دست‌زده‌بودند) بیدست و پا گذاشتند - و فرقهٔ (که از خودبینی گوش بر اوامر پادشاهی نداشته‌بودند) گوش و بینی را بر جا نیانتند - و طایفهٔ (که سرانگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده‌بودند) نقش انگشت در مشت ندیدند ۰

بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام دررسید - امام (که خالی از سادگی نبود) در رکعت اوّل سورهٔ الم ترکیف خواند - بعد از فراغ سلام حکم گردن‌انتقام بپیوست که امام را تهٔ پای فیل اندازند که او عمداً سورهٔ فیل را بکنایه خوانده - و این عدالت بظلم فروه آورده فال بد زده‌است - مولانا محمّد(۲) پرغلی عرضه‌داشت نمود که این امام معنی قرآن نمیداند - امّا چون سورت آتش غضب زبانه کشیده‌بود غیر از خطاب عتاب در جواب نفشید - بعد از زمانی چون پرتو ساده‌لوحی امام برحاشیهٔ ضمیر تدمی تافت و اشتعال نایرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسّف عظیم فروخورده تمام شب را(۳) برفت و بکا گذرانیدند ۰

و بعد ازانصرام این امر(۴) تردی بیگ خان را در جانپاذیر گذاشته رایات نصرت را متوجّه احمدآباد ساختند - و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند - و عمادالملک نیز دلیری کرده پیش آمد - بهر یک کوچ موکب معلّی او نیز کوچ میکرد - میان قصبهٔ فرداد و محمودآباد با میرزا عسکری (که هراول بود - و چند منزل پیشتر میآمد) روبرو شده جنگ عظیم در پیوست - و شکست بر میرزا افتاده‌بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم‌حسین‌خان و هندوبیگ با جمعی کثیر رسیدند - و علم دولت را افراشته طنطنهٔ وصول کوکبهٔ عظمت پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که ایلچی موکب عالی رسید - این سخن گفتن و صدا بگوش امدا رسیدن و فتح یادگارناصر میرزا و شکست مخالفان معًا روی‌نمود - یادگارناصرمیرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد - از جانب مخالفان عالم خان لودی و چندے دیگر تردّد نمایان کردند - تا عمادالملک نیم جانے بسلامت بدر برد - و درریش محمّد تراشیر پدر شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید - درین اثنا مطرح رایات پادشاهی شد - و فتح بر فتح روی‌نمود - و دران هنگام که موکب مقدّس

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیر محمد علی - و نسخهٔ [ج] محمد بر غلی - و نسخهٔ [ح] پسر محمد علی
(۳) نسخهٔ [ط] بگریه و زاری (۴) نسخهٔ [ز] امور ۰

آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چارهزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده‌بودند - از خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده‌است یا نی - او جواب داد که اگر آن غلام میرزا یعنی عمادالملک خود درین جنگ برده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبرده‌است ظاهرا یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است - بتحقیق این معنی مردم متعیّنی شدند - دو کس زخمی (که درمیان کشتها نیم‌کشته افتاده‌بودند) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عمادالملک بود - روز دیگر موکب والاشکوه کوچ‌کرده بپشت نزول اجلال فرمود - و میرزاعسکری با عساکر دولت همچنان پیش‌پیش میرفت - و چون این طرف حوض کانگریه مخیّم اقبال شد میرزاعسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردو بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواهدرسید - حکم شد که یارلان بر هر دروازهٔ شهر باشند - و غیر از میرزاعسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند - و چون بسعادت کوچ‌فرموده در حوالی سرکنج (که معمورهٔ ایست دلکش) نزول اجلال فرمودند روز سوم با مخصوصان بساط عزّت بسیر شهر برآمدند - و بعد ازان درتنسیق مهمّات گجرات توجّه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند - و هندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که بهرجا احتیاج کمک شود خود را بآنجا رسانده - و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را بُرَوچ و نوساری و بندر سورت عنایت فرمودند - و دومت بیگ ایشک آقا کمایت و بروده یافت - و محمودآباد بمیر بوجهه بهادر اختصاص گرفت ۞

و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجّه بندر دیو شدند - در نزدیکه موکب عالی از دندوقه (که در سمی کروهی احمدآباد است) گذشته‌بود عرایض دولتخواهان از دارالخلافهٔ آگره رسید که چون رایات عالی از پایهٔ سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمرّدان این حدود سر بغی و تمرّد برداشته دست اعتساف گشاده‌اند - و از مالوه نیز محسرمان آمدند که سکندر خان و ملّو خان خروج‌کرده بر سر مهتر زندور جاگیردار سرکار هندیه آمدند - و اموال خود را گیرانده بآنجین آمد - و جمیع مبایعیان (که درین صوب جانبجا تعیّن بودند) در آنجین فراهم آمدند - و ارباب فتنه بجمعیّتی فراوان آن شهر را محاصره فرمودند - و درویش علی

---

(۲) نسخهٔ [ح] کانگره (۳) نسخهٔ [ا] سرگنج (۴) نسخهٔ [ج] بروچ (۵) نسخهٔ [ب] نوساری (۶) نسخهٔ [ب] کوهک - و نسخهٔ [د] بهکه (۷) نسخهٔ [ج] زندوته (۸) نسخهٔ [ب ج] صوبه ۞

کتابدار حاکم آجین بزخم بندوق درگذشت - و باقي متحصّنان قلعهٔ امان طلبیده دیدند - رای گیتي‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه در مالوه بوده مندو را مستقرّ اورنگ اقبال گردانند - تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود - و هم ولایت گجرات (که بتجدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم ذایرهٔ فتنه و فساد (که در حدود مستقرّ سلطنت اشتعال یافته) مُنطفي شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکري و گروهي از اُمرا سپرده عنان معاودت معطوف داشته بکمبایت نزول فرمودند - و ازانجا به بروده و بروچ و ازانجا بجانب سورت تصریف اعنّهٔ اقبال نموده ازان راه بمیر آمیر و برهان‌پور توجّه فرمودند - و هفت روز در برهان‌پور توقّف نموده ازانجا کوچ فرمودند - و از پهلوی قلعهٔ آسیر گذشته مندو را مخیّم فتح و اقبال ساختند - و فتنه‌انگیزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکه بگوشهٔ خزیده - و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد - و اکثر ملازمان رکاب دولت را جایگیرداران آن ولایت فرمودند - و درهای کامرانی و کامبخشی بر روی روزگار کشودند *

گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال فاسد

بزرگ (که قدر نعمت و دولت نشناخته راه نامیامي سپرد) هرآینه بدست خود تیشهٔ بر پای خود زند - و بزور خود در هاویهٔ هلاکت افتد - و مصداق این مقال احوال میرزا عسکري و اُمراي گجراتست - که از تنگ‌حوصلگي باندک کامیابي اندیشهای فاسد بخود راه دادند - و از زیادت ناشایسته اوّل گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید - چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند - خانجهان شیرازي و رومي خان (که مُظفر نام داشت - و قلعهٔ سورت بذاکردهٔ ارحمت) با یکدیگر اتّفاق نموده ولایت نوساري را (که در تصرّف عبدالله خان خویش قاسم حسین‌خان اوزبک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواحي را گذاشته ببُروچ آمد - و مُقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند - خانجهان از راه خشکي روانهٔ بروچ شد - و رومي خان از راه دریا بر غرابهای جنگي هموار شده با توپ و تفنگ ببـــروچ آمد - قاسم حسین خان دست و پا گم کرده بجهانپانیر شتافت - و ازانجا باحمدآباد پیش میرزاعسکري و هندو بیگ آمد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] چند گاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکري و گروهي از امرا سپرده مندو را الخ

(۳) نسخهٔ [ج] بکنبایت (۴) نسخهٔ [ط] خواجه صفر (۵) نسخهٔ [ط] ببهروچ *

که کمک گیرد - و سیّد اسحٰق (که از سلطان‌بهادر خطاب شاباشخاني داشت) کمبایت را بتصرّف درآورد - و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکري میرزا از پتّن باحمدآباد رفت - و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده پیش سلطان به دیپ میروند - پتّن را خالي یافته متصرّف گشتند - و از کمال بي‌اتّفاقي و بي‌تدبیري حال باینجا رسید که غضنفر نامي از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت - و محرّک آمدن سلطان شد - و نوشتهاي دولتخواهان او پي‌درپي رفت - تا آنکه سلطان بهادر متوجّه احمدآباد گشت - و بزودي فزدیک سرکیج فرود آمد - عسکري میرزا و یادگارناصرمیرزا و هفدم بیگ و تاج حسین‌خان نزدیک به بیست‌هزار سوار عقب إسارل رو بروي سلطان رفته فرودآمدند - تا سه شبانه روز مقابله داشتند - و ازانجا (که نه با حضرت جهانباني اخلاص درست داشتند و نه سودای پاک) از تیمارداري و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند - و انواج خسران روي داد •

نمک خوردن و کامه بر صرخواں شکستن و در محل تقدیم شکر عرضه تقصیر و ساحت کم‌خدمتي پیموون ظاهر است که نجندین روز نشائد گرفتم [که دل اخلاص گزین (که گوهریست بي بها - و در خرابات آباد دنیا کم بدست‌افتد) نداشتند] نقد معـــامله‌داني وسوداگري (که رایج این چار بازار است) چرا از دست داده‌بودند - القصّه سلطان بهادر (که هزار گونه اندیشمندي داشت) دلیر گشته متعاقب روان شد - میّد مبارک بخاري هراول سلطان بود - نزدیک بلشکر پادشاهي رسید - چنداول یادگارناصر میرزا بود - برگشته جنگ مردانه کرد - و بسیارے از هراول سلطان را بقتل رسانید - و بدست میرزا زخم رسید - غنیم بمحمودآباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد - و میرزا عسکري چون دل باي داده‌بود از آب مهندري (که پیش راه بود) بي‌محابا گذشت - و خلبے از سپاه رخت زندگاني بمیل فنا دادند - سلطان نیز تا آب مهندري آمد - میرزا چون بجانپانیر رسید تردي بیگ خان لوازم مهمانداري بجاي آورده بمحل خود بازگشت - روز دیگر میرزایان باندیشهٔ نامد به تردي بیگ‌خان پیغام فرستادند که ما پریشان‌احوال آمده‌ایم - و لشکر بدحالست - از خزاین قلعه پارهٔ برسم مساعدت برای ما بفرصت که بلشکر بدهیم - و اینجا نفس راست

---

(۲) نسخهٔ [ا] سرکنج (۳) نسخهٔ [ب] رسانده (۴) نسخهٔ [ج] هراول غنیم (۵) نسخهٔ [ط] میرزا عسکري بسرعت متوجه جانپانیر شده از آب •

کرده بدفع خصم مبادرت نمائیم - و بمندو (که معسکرِ والا هست) قاصد بشش روز میرسد - عرایض میفرستیم - ترديِ بیگ خان قبولِ اینمعنی نکرد - و میرزایان کنگاشِ گرفتنِ او نمودند که تمام خزاین را متصرّف شوند - و سلطنت بنامِ میرزاعسکری مقرّر شود - اگر به بهادر دستے یابیم بهتر - والّا (چون حضرتِ جهانبانی را هوای مالوه خوش آمده است - و حدودِ دارالخلافهٔ آگره خالیست) بآن صوب توجّه کنیم - ترديِ بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید - برگشته بقلعه شتافت - و کس پیشِ میرزایان فرستاد که بودنِ شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا وداع کرده بعضے سخنان گفته روان شویم - او بر منصوبهٔ ایشان اطّلاع داشت - جوابِ آن چنانچه بایست داد - و صباح آن توپ انداخت - میرزایان تخیّال فاسد ازانجا کوچ کرده از راهِ گهاٹ کرچي بطرفِ دارالخلافهٔ آگره روان شدند - و تا لشکرِ فیروزي‌مند در حدودِ جانپانیر بود سلطان از آبِ مهندري (که پانزده کروهی جانپانیر است) نگذشت - و چون خبرِ برگشتنِ میرزایان و رفتنِ ایشان بصوبِ آگره شنید و بر خیالاتِ واهیهٔ ایشان مطّلع شد از آب گذشته بر سرِ جانپانیر آمد - و ترديِ بیگ خان با وجودِ محکمیِ قلعه و سرانجامِ لوازمِ قلعه‌داري قلعه را گذاشته راهِ سلامت پیش گرفت - و در مندو بشرفِ بساط بوسِ مُستعد گشت - و صورتِ ارادهای ناصوابِ میرزایان را بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانبانی بملاحظهٔ آنکه میرزایان بےاعتدالي نموده بدارالخلافه پیشتر نروند از راهِ چیتور بایغار نهضت فرمودند - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه درمیانِ راه در نواحیِ چیتور بهم‌رسیدند - میرزایان بپیچاره شده بدولتِ ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بمقتضایِ عطوفتِ ذاتي و عفوِ جبلّي اعمالِ ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطفِ عمیم را عذرخواهِ گناهِ ایشان ساخته اصلاً بر روی نیاوردند - و فیضِ احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایاتِ خسروانه امتیاز بخشیدند ۞

و یکے از ناسازگاریهای زمانه (که باعثِ توجّهِ موکبِ عالیِ حضرتِ جهانبانی ازین دیار بحدودِ آگره شد) آن بود که محمّد سلطان میرزا و اُلغ میرزا ولد او (که از شاهراهِ اطاعت انحراف نموده طریقِ بغی و طُغیان مسلوک داشته‌بودند چنانچه سابقاً گذارش یافت) دریغوا باز از بےسعادتیِ ذاتي از کُنجِ خمول برآمده سر بشورش برآوردند - و همانا جمعے (که برای نابینداختنِ او تعیّن شدند) شرایطِ احتیاط بتقدیم نرسانیده‌بودند - پرگنهٔ بلگرام را تاخته بقنّوج

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] گهاٹ کرچی ۞

رفتند - و پسران خسرو کوکلتاش (که درانجا بودند) امان طلبیده تنوّج را بآنها دادند - میرزا هندال (که در آگره بود) بدفع این فتنه برآمد - و در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هردو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در پیوست - چون رواج کار فتنه‌سازان حق‌ناشناس بشعلهٔ خس مانند درساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرونشست - و شمال فتح وزید - و لشکر اقبال تعاقب نموده باورده آمد - و درانجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آمادهٔ پیکار شدند - درین اثنا مژدهٔ وصول موکب عالی از گجرات بدارالخلافهٔ آگره رسید - مخالفان ادبارمنش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ والا دریافت - و چون موکب والا حضرت جهانبانی باگره رسید بهریال رای حاکم بیجاگده قلعهٔ مندور را خالی یافته دلیرانه درآمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمّد فاروقی نیز از برهانپور آمد - و سلطان بهادر قریب دو هفته در جانپانیر بوده باز بدیپ رفت - چون بانظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت ازو برگشته‌بود کاری (که برای سود خود می‌اندیشید) سرمایهٔ زیان او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصوره و مشاهدهٔ صدمات جنود عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیش وزیر فرنگ (که امیرالامرای بندر بود) فرستاده استدعای آمدن خود کرد - درین اثنا (که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیپ آمد) وزیر با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ آمد - و احوال معلوم او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مدد ما مستغنی است مبادا بعد از دیدن بندر پیش آید - خود را مریض وا نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده‌ام - چون صحّتی رو دهد بخدمت میرسم - سلطان از شاهراه احتیاط بیرون آمده در هیوم رمضان (۹۴۳) بهصد و چهل و سه ارابهٔ روز با معدودی بر غراب سوار شده بپوشش وزیر رفت - بمجرّد رفتن تعارض او دریافت - و از آمدن پشیمان شده فی الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدی در قید ما آمده اگر بنادرستی چند از بگیریم برجای خود است - وزیر بر سر راه آمده اظهار نمود که ایلچیدار توقّف نمایند که بعضی تحف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال فرستند - و این سخن گفته بزودی متوجّه غراب خود شد - قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکّم در توقّف نمود - سلطان از روی بی‌تحمّلی شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غراب ایشان بغراب خود جست - غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را

---

(۲) نسخهٔ [ب د] همایون (۳) نسخهٔ [ا] از عقب ٭

گرد گرفتند - و جنگ درپیوست - سلطان و رومی‌خان خود را در آب انداختند - رومی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید - و سلطان غرقهٔ دریای فنا شد - و همراهان سلطان نیز ضایع شدند - و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته‌اند - و بعضی میگفتند سرے برآورده بساحل نجات افتاد - و بعد ازان در گجرات و دکن هرچندگاه آوازهٔ ظهور او درمیان مردم می‌افتاد - چنانچه یکبار در دکن شخصے پیدا شد - و نظام‌الملک قبول کرد که او ست - و با او چوگان باخت - و ازدحام برگرد او شد - ازین هجوم نظام‌الملک ملاحظه نموده قصد او کرد - و همان شب از سراپردهٔ او غایب شد - مردم جزم کردند که نظام‌الملک او را ضایع ساخت - روزے میر ابوتراب (که از اکابر گجراتست) نقل کرد که ملا قطب‌الدین شیرازی (که نسبت استادی بسلطان‌بهادر داشت) دران ایام در دکن بود - بقسم میگفت که بیقین سلطان بهادر بود - بعضے سخنان (که درمیان من و او گذشته‌بود - و غیر ازو کس نمیدانست) مذکور ساختم - و نشانها درست آمد - در معبت‌آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت *

بارے چون سلطان‌بهادر آن روز بآب فرو رفت و مختفیان از خاک نشستند محمد زمان میرزا جامهٔ کبود بر صورت سلطان پوشیده در لباس زرّاقی خزاین گجرات بعضے را بصورت تصرّف خود درآورد - و بعضے بصورت فرنگ درآمد - و جزوے بغارت رفت - و خود را با مادر سلطان‌بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهے با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت - و گاهے زرهائی خطیر پنهان و پوشیده بدایشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند - تا آنکه روزے چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند - و مدتے بلوندی (همانجا) بسر برد - تا آنکه عمادالملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد - و ازانجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآستانبوس حضرت جهانبانی آورد - چنانچه مجملے در جای خود گذارش یابد - و از تفصیل این مقدمات (که ذکر آن بتقریب از تذئیلات مقصود و متممات کلام است) درنوردیده شروع در اصل مقصود مینماید *

چون حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیباکان (که سر تمرّد برداشته گردن تنازع افراشته‌بودند) در مقام اطاعت

---

(۲) در [اکثر نسخه] همانجاها (۳) نسخهٔ [ز] بتقریبات *

و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند - اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آراسته گشت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود *

چون خاطر جهان آرا از مهمات اینحدود پرداخت همّت خسروانه بر سرانجام تهیهٔ یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و بر خلاف سابق ممالک را بمردمی (که از اوضاع ایشان صفت استقامت در مملکتداری هویدا باشد - و تبدّل احوال و توسّط اختلال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد) بسپارند - و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ بال ساخته بمستقرّ خلافت جاه و جلال معاودت نمایند - درین اثنا بخبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرق بمسامع قدسیّه رسید - عزم تسخیر بنگاله (که بر پیشگاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهمّ گجرات چهره گشا بود - و بجهت فراغی مذکور در پردهٔ توقّف و تراخی جلوه داشت) آن دامنه از سر نو تازه شد - و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند *

ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طایفهٔ افغانان سور بود - نام قدیمش فرید نعت ابن حسن ابن ابراهیم شیرانیل (۲) - و این ابراهیم بپومنه سوداگری اسب میکرد - و در زمرهٔ سوداگران تعیّنی نداشت - و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطّن بود - پسرش حسن بقدر رشد سه پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد - مدّتی در پیش رایمل جدّ رایمال درباری (که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد) نوکری میکرد - ازانجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوحانی (۵) (که از امرای سکندر لودی بود) رفته ملازم شد - و بخدمت و کاردانی خود را از همسران گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او کمر خدمت بست - و ازانجا در سلک ملازمان بین (۶) (که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند) منسلک شد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] آراسته و پیراسته (۳) نسخهٔ [ح] ممالک بنگاله (۴) نسخهٔ [ا ج] شیراخیل
(۵) نسخهٔ [ا ج ه] لوحانی (۶) نسخهٔ [ا ح] بین *

و کار او قدرے پیش آمد - اکثر سرانجام مہام به تدبیر او صورت می‌یافت - و فرید پسر او از زیادہ‌سری و بدنہادی پدر خود را رنجانیدہ جدا شد - و مدتے از نوکران تاجخان لودی بود - و چندگاه در اردہ ملازم قاسم‌حسین‌خان اوزبک شد - و مدتے نوکر سلطان جنید برلاس گشت - روزے سلطان جنید برلاس بتقریبے او را با هر افغان دیگر (که از ملازمان او بودند) بملازمت حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برده‌بود - بمجرد آنکه نظر دوربین حضرت بر اوضاع بر زبان مقدس گذشت که سلطان‌جنید چشم‌بد این افغان (و اشارت بفرید فرمودند) دلالت بر شور و فتنه‌انگیزی میکند - او را مقید بایدساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - فرید از نگاه حضرت گیتی‌ستانی اندیشه بخود راه داده پیش ازانکه سلطان بمردم خود مهارت فرار نمود - دربن اثنا پدر او را اجل در رسید - و اموال بدست او افتاد - و در حدود سهسرام در جنگلستان جونه (که برگنه ایست از رهتاس) براهزنی و دزدی و مردم‌کشی سر فتنه برافراشت - و باندک زمانے بروباه‌بازی و فاذرمنشی خود را از هرهنگان روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد خرج کرده او را پیش خود طلبید - او آنرا دست‌مایهٔ فساد ساخته در رفتن بهانه آورد - و در دست‌اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اقتدام نمود - و در اندک فرصتے بسیارے از مردم زنده و اوباش برو گردآمدند - دربن میان حاکم بهار (که یکے از آسرای لوحانی بود) رخت زندگانی بر بست - و کسیکه سررشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود - شیرخان با اوباشان خود یایلغار خود را رسانید - و مال فراوان بدست آورد - و ازانجا باز برگشته بجای خود آمد - و بر سر آلغ میرزا (که نزدیک سرو بود) ناگهانی رفت - چیله پردازی بر غالب آمد - و ازانجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیت مال و مردم بهمرسیده‌بود به بنگله رفته آنجدود را متصرف شد - و در سورج گده (که سرحد ملک حاکم بنگاله است) با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت - و آنجدود را نیز متصرف درآورد - و تا یکسال با نصیب شاه والیی بنگاله جنگ و جدل می‌نمود - و مدتے مدید محاصرهٔ گورگپور داشت *

و از غرایب آنکه شیرخان منجم هنتمر را شنید که راجهٔ اودیسه دارد - او را طلب نمود - که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد - راجه او را رخصت نداد - لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دستے نیست - و در فلان تاریخ دست خواهی یافت - و آنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهدشد - قضا را آنچه

---

۲) نسخهٔ [و] ناراستی (۳) در [اکثرنسخه] کور (۴) نسخهٔ [ز] غریب تره

نوشته‌بود همان طور بظهور آمد[۱] * * شعر *

شنیدم ز دانا که دانش بسیست * و لیکن پراگنده با هرکسیست

و درین ایّام (که رایات نصرت به فتح مالوه و تسخیر گجرات توجّه فرمودند) فرصت را غنیمت دانسته زیادهمرې را از اندازه گذراند - این امت مجمل مبادی احوال شیرخان - و تتمّهٔ احوال و خاتمهٔ کار و رخامت عاقبت او در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهدیافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد *

الحاصل چون یورش ممالک شرقیّه در ضمیر جهان‌آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقرعلي (که از اُمرای کلان حضرت فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی بود) بضبط دارالملک دهلي قرار یافت - و حکومت دارالخلافهٔ آگره را بعهدهٔ اهتمام میر محمّد بخشي (که از معتمدان دولت بود) تفویض شد - و یادگار ناصرمیرزا ابن عمّ آنحضرت بکالپي (که جایگیر او بود) رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام‌بخش آنصوبه باشد - و نورالدّین محمّد میرزا (که گلرخ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ عقد[۲] او بود - و عفّت قباب عصمت‌نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق صلب او بوجود آمده) تفوّج و آن نواحي بجراسم او فامزه گشت - و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمّات ملک فرموده با مخدّرات تتق عصمت براه کشتي شرق‌رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکري و میرزا هندال همراه بودند - و از اُمرا ابراهیم بیگ چابق[۳] و جهانگیرقلي بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردي بیگ خان و قوج بیگ و تردي بیگ اتاوه و بیرام خان و قاسم‌حسین خان اوزبک و بوپکه[۴] بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیگ میرک و حاجي محمّد بابا نقشه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ وجمع کثیر از اُمرای عالیقدر درکاب نصرت‌اعتصام بودند - و از راه بحرو بر لشکر فیروزي‌اثر میرفت - و آنحضرت خود گاهے برکشتي نشسته و گاهے بر اسپ سوار شده بمشاغل ملکي و ضوابط ملک‌گیري پرداخته مغان عزیمت بصوب قلعهٔ چنّاره[۵] (که شیرخان درانجا بود) معطوف داشتند - و ازانجا که میرزا محمّد زمان از سعادت بهرهٔ داشت چون موکب عالي در نزدیکي چناره رسید گرد خجالت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات رمیده شرف عتبه‌بوسي دریافت *

و مجمل ازین واقعه آنکه پیش ازانکه میرزا بیایه[۶] همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت معصومهٔ سلطان‌بیگم

---

(۲) نسخهٔ [ا] پیوست (۳) نسخهٔ [ز] نکاح (۴) نسخهٔ [ا] چالوق (۵) نسخهٔ [ب د] کوچك بیگ (۶) نسخهٔ [ج] چنار (۷) نسخهٔ [ز] از گجرات بیاید *

(که کوچ میرزا یادشه) در آگرة گناه میرزا را درخواست کرده فرمان امتمالت گرفته بود - و آنحضرت ازروی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طالب نرمودند - و چون میرزا نزدیکی موکب معلّی رسید جمعی از اُمرای معتبر را باستقبال فرستادند - و چون مسافت یکروزه درمیان ماند میرزا معکری و میرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند - و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلّی آوردند - و آن روز میرزا بموجب فرمان بادشاهی بخیمهٔ خود فرود آمد - و روز دیگر بدولتخانهٔ عالی آمده استلام بساط اقدس نموده بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و در مرتبه در یک[۱] مجلس بخلعت خاصه وکمر و شمشیر و اسب سرفراز شد - آنرے - بدرگاه خاصان ایزدی سیّئات را بحسنات خریداری کنند - و بدیها را در عداد نیکوئیها بشمار آرند - در کارخانهٔ کرم الٰهی چنین مشیّت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد - هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند - و این صفت نسبت بصاطبین که ظلّ الله اند مناسب تر و مطابق تر است - که در گذشتن از گناهان فرزے بحمت رحمتے و فسحت دولت ایشان نمی‌رساند - و نامرادے (که شرمندهٔ افعال ناشایسته است) او را از زوال عقوبت پروانهٔ نجات می‌بخشد - ملخّص آنکه حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی باوجود چنین عصیان بزرگ (که بخشش را هزاوار نباشد) باخلاق ربّانی متخلّق گشته در مکافات یکے به نیکوئی پیش قدمند - و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکهٔ فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی است - و در اجرای سیاسات چندان محتاط و تانی مرعی دارند که هیچ بادشاه والا شکوه از دور آدم تا اینعدم باین صفات کمال آراسته نگشته - چنانچه دراین شکرنامه انشاء از بسیار گفته آید - حق تعالی این فسحت را روزافزون گرداناد - و بفنایج این شیمهٔ کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید ●

القصّه چون شیرخان از طلوع رایات فصرت‌پرتو اطّلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعے در قلعهٔ چنارگذاشته - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را بجنگ گرفته - و مال بسیار بدست آورده - چون موکب گیتی‌گشای حضرت جهانبانی

---

(۲) نسخهٔ [ا] بکروز (۳) در [اکثر نسخه] نیکوئی (۴) در [اکثر نسخه] بلاخطه و ثانی نه ●

جنّت‌آشیانی تجدید چنانه نزول اجلال فرمود رایی عالم‌آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت - و رومی خان (که در فتح حصون حصین و قلاع سماءی‌ارتفاع یگانهٔ روزگار بود - و بعد از فتح منسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میرآتشی مرتبلندی داشت) بر گشتیها ترتیب مباط نمود - و از تطعهای بخته (۳) بر روی تخته آنچنان مطعه مرتّب ساخت که خردمندان دقیقه شناس و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان قلعها بدیوار فرو برد که بآتش‌زدن آن مناند زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان بسر شیرخان ازانجا فرار نمود - و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرّف اولیای دولت درآمد ، و امان‌یافتها (که قریب دو هزار کس بودند) اگرچه حضرت جهانبانی قتل رومی خان را معتبر داشته بار نخشیده بودند امّا مرتضی‌بیگ دیلمی (که از نزدیکان بساط عزّت بود) بتحویل دستهای ایشان را فرمود که بریدند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست - و اینچنین تصرّفی از دست او بوجود آمد - حضرت جهانبانی ملامت فرمودند - رومی خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاه او افزونی گرفت - و قلعه را در جلدری خدمت او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحصب مرقومات محصول روزگار شده معصوم از عالم رفت ۵

و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش‌نهاد همّت والا شد - نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعنی ضمیمهٔ بواعث تسخیر بنگاله و علاوهٔ دواعی توجّه عالی گشت - آنحضرت او را بتفقّدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند - و چون این یورش والا مصمّم گشت جونپور و آنحدود را بمیرهندو بیگ (که از کبار آمرا بود) مکرمت فرمودند - و چنانه به بیگ مبرک عنایت شد - و سامان و مراتجام این دیار فرموده از راه برّ و بحر عساکر نصرت‌قرین در جنبش آمد - و چون عرصهٔ پتنه مضرب خیام گردون‌قباب (۴) شد دولتخواهان درگاه بمرتقب عرض رسانیدند که موسم باران رسیده‌است - اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند درآئین ملک‌گیری یورش فیروزی‌یافتن بر حصول مامول مراینده اقرب خواهدبود - چه فیروز هوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعث ویرانی و تباهی سپاهی - والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانیده که شیرخان در بنگاله خودرا

---

(۲) نسخهٔ [ب] مندو (۳) نسخهٔ [د ه ح] تخته (۴) نسخهٔ [ا] قیام ۵

هنوز راست نکرده‌امت بزودي برسر او رفتن باعث امتيصال او بعهولت خواهدبود - آنحضرت بجهت نگاهداشت خاطر آن سفرسيده و صورت معقوليت كنكش او حكم برنهضت رايات جهانكشائي فرمودند - در بهاگلپور لشكر را دوجا ساختند - ميرزا هندال را با پنج شش هزار كس از آب گذراندند كه ازانطرف آب ميرخته‌باشد - چون ساحت منكير معسكر اقبال شد خبرآمد كه جلال خان پسر شير خان (كه خود را بعد از پدر سليم خان نام نهاده‌بود) با خواص خان و برمزيد و سرمست خان و هيبت خان نيازي و بهار خان بمقدار پانزده هزار كس آمده قصبهٔ گدهي را (كه بر مثابهٔ دروازهٔ بنگاله است) مضبوط كرده آهنگ فتنه و فساد دارد *

و حقيقت معامله آنكه شيرخان باستماع توجّه رايات عالميات جنگ را بهيچوجه بخود قرار نداده راه چهاز كهند پيش گرفت - كه چون موكب عالي به بنگاله درآيد ازين راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزايد - و هم اموال بنگاله را بمامنى رساند - و جلال خان و جمع را نزديك گدهي گذاشته مقرر ساخت كه چون انواج گيتي‌گشاى نزديك رسد و من بشير پور برسم ايلغار خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دليري متقاعد باشند - و حضرت جهانباني از بهاگلپور ابراهيم‌بيگ جابوق و جهانگير قلي بيگ و بيرم بيگ و نهال بيگ و روشن بيگ و گرگ علي بيگ و لچكه بهادر و جمعى كثير نزديك به پنج شش هزار كس تعيّن فرمودند - چون عساكر پادشاهي بنواحي گدهي رسيد جلال خان از سخن پدر بيرون رفته فوج بسته برسر اردو آمد - اين مردم خود را راست نكرده‌بودند كه جنگ را باسلوب انتظام دهند - و آداب ترتيب انواج قايم سازند - لشكر مخالف بسيار - و اين مردم برسر اتحاد و عزيمت جنگ نه - بيرم‌خان چند مرتبه برگشته برسپاه دشمن تاخت - و ردي سپاه را از هم گسلانيد - و چپقلشهاى دليرانه كرد - امّا از كمك انواج قاهره بسبب سرنزديي كوتاهي شد - و كارها برحسب دلخواه انتظام نيافت - علي خان مهاروني و حيدرخشي و چندسه ديگر از اعيان دولت پايهٔ والاى شهادت يافتند - چون اين خبر بمسامع قدسيّه رسيد آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند - درين توجّه كشتي بحرآرا (كه بجهت سواري خاصه بود) در كهلگام غرق شد - و چون موكب پادشاهي نزديك افغانان تيه‌روزگار رسيد اين سيه‌بختان فرار نمودند - آنحضرت ميرزا هندال را (كه ترهت و پرگنه باو فامزد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] بهادر خان - و [ب ح] بهاز خان (۳) در نسخهٔ [د] لفظ بيگ نيست (۴) نسخهٔ [د] گردانيد (۵) نسخهٔ [د] پگنه *

شده‌بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجاگیر تازهٔ خود رفته بسامان لایق ازان طرف بنگاله (۲) درآید - و حضرت جهانبانی ازاجیا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند - و بتائیدات الٰهی در سال (۹۵۵) نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با سایر افغانان خلاصهٔ خزینهٔ بنگاله را گرفته از راه جهاز کهذ بحدود رهتاس آمده - و بورباه‌بازی قلعهٔ رهتاس را متصرف شد *

گرفتن شیرخان قلعهٔ رهتاس را

و مجمل ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس (که قلعه ایست در غایت محکمی و نهایت استحکام) رسیده براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کمان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد - و طرح یکجهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده‌است - میخواهم که مردمی بجای آری - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی - و مرا رهین احسان خود سازی - بصد زبان چاپلوسی و نیرنگسازی راجهٔ ساده‌لوح بفریب آن شعبده‌باز قبول کرد - این بیگانهٔ ملک آشنائی ششصد دولی سرانجام داد - و در هر دولی دو جوان مسلح را درآورد - و باطراف دولی کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهی را درآورده قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهی را دران قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را خوش کرده بعیش و شادمانی نشستند - و عساکر اقبال ملک معمور وسیع را دریافته اسباب بی‌پروائی را سرانجام دادند - و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخود راه‌داده بی رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دارالخلافهٔ آگره شد - هرچند مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد - پس از روزی چند در دارالخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد - و در خانه‌خانهٔ دماغ بی مغز ایزدی سودای سلطنت می‌پخت - شیرخان وقت را غنیمت دانسته درفتنه و فساد کشود - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصتی بنارس را در تصرف خود آورد - و میر نضلی حاکم آنجا را کشت - و ازانجا روانهٔ جونپور شد - جونپور را بابابیگ جایگیر پدرشاهمخان داشت که بعد از فوت هندو بیگ بار مکرمت فرموده‌بودند - در قبضه ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیگ پسر ابراهیم‌بیگ جابوق از اورده عزم بنگاله کرده میرفت - آمده همراه شد - پیوسته اطراف و جوانب بقراولی میرفت - و طلبگار نبرد و پیکار

---

(۲) نسخهٔ [ح] به بنگاله (۳) نسخهٔ [ز] عشرت (۴) نسخهٔ [ه] شموده (۵) نسخهٔ [ح] فضلعلی *

می‌بود ، جلال‌خان این خبر را شنوده بدیر مه هزار کس ایلغار کرده رسید - و یوسف‌بیگ سیاهی لشکر را دیده مستعدّ جنگ شد - هرچند همراهان کثرت مخالفان و قلّت خود را گفتند فایده نداشت - و در نواحی جونپور مردانه شربت واپسین درکشید - مخالفان روز دیگر آمده جونپور را قبل کردند ، و بابابیگ جابر در نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داد - و حقیقت احوال بمیرزایان و اُمرا نوشت - و عرایض متواتر نیز بدرگاه معلّی ارسال داشت - میر فقرعلی از دهلی بدارالخلافة آگره آمد - و نصایح ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد ، و بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره برآورده آنطرف آب گذرانید - و محمّد بخشی را برای داشت که آنچه در وقت گنجد امداد میرزا نماید که بزودی بجونپور خود را رسانده - و ازانجا میر فقرعلی رخصت گرفته محمد کابلی رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعدّ لشکر سازد - و در حدود آگره میرزایان باهم اتّفاق کرده پیشتر روانه شوند - و مقارن الحال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمّد بابا تشقه و زاهدبیگ و سُمیرزا أظهر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدّین محمّد (که او را در تتویج گذاشته بودند) آمدند - و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت - و استدعای امتعالت ایشان نمود - میرزا هندال نوشتهای التفات مصحوب محمّد غازی توغبائی (که از معتمدان میرزا بود) فرستاد - و شرح آمدن آمرا را بیادگار نامه میرزا و میر فقرعلی نیز فرشته روان ساخت - و آمرا خود پیش میرزا نورالدّین محمّد انتظار جواب نبرده بکول (که در مواجب زاهدبیگ بود) آمدند - فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت - گرته‌اندیشان نمک بحرام زبان هذیان گشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم - اگر شما چنانچهٔ خیال کرده‌اید بنام خود خطبه میخوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم - و گرنه پیش میرزا کامران میرویم - و آنجا کامروائی و درمتکامی در کنار ما ست - محمّد غازی توغبائی آمده پیغام اُمرا بنهانی رسانید - و گفت که یکی از دو کار ناچار است - یا خطبه بنام خود باید خواند - و اُمرا را طلب داشته نواخت - یا بهانه اُمرا را گرفته مقیّد کرد - میرزا هندال (که پیوسته مرش بصوبدای محال میخارید) این معنی را از مقدّمات دانسته بوسیلهٔ مواعید لطف حرام نمکان عاقبت‌نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود - و خیال تباه وا بیشتر استحکام داد *

چون لغرقهٔ بنارس و جونپور و آنحدود بمسامع علیّهٔ حضرت جهانبانی رسید و حقیقت ارادهٔ طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول (۴) را (که از اعیان مشایخ هند و مقربون جلایل عواطف

---

(۲) نسخهٔ [ح] فقیر علی (۳) نسخهٔ [ح] میرزا نظیر (۴) نسخهٔ [ج] بهول - و نسخهٔ [ز ح] بهول *

پادشاهي بود) از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رساند - و بمواعظ حقیقت‌اساس میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزودي استیصالِ افغانانِ یکدل و یکزبان سازد - و در چنین هنگام (که اُمرا اندیشهای نادرست و فکرهای ناسودمند پیش دارند - و نزدیکست که میرزاهندال را از جادهٔ قویم بلغزانند) ناگاه بطریقِ ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزلِ خود آورد - شیخ سخنانِ سنجیدهٔ درانخواهانه گفته میرزا را بعزمِ خدمتی که برآمده‌بود ثابت قدم ساخت - روزِ دیگر محمّد بخشي را آورد که آنچه ساماني و مُرانجام لشکر باشد از زر و اشتر و اسب و یراقِ جنگ همه را سامان نماید - محمّد بخشي معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهي داده‌شود - اما اسباب و اجناس فراراست - همه را بدلخواه مرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته‌بود که میرزا نورالدّین محمّد از قنوج بایلغار آمد - و همانا که اُمرا قرار داده سخن یک ساخته‌بودند آمدنِ او باعث تقویت ارادهٔ اُمرا شد - و مرتبهٔ دیگر محمّد غازي تُوغبائي را پیشِ اُمرا فرستاد - اُمرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامتِ قبولِ سخنِ ما آنست که شیخ بهلول را (که فرستادهٔ پادشاه است - و صلاح کارِ ما را برهم میزند) علانیه بقتل رسانید - تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم - شیخ در ساعتِ اسباب سفر بود - و یراقِ لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتّفاقِ میرزا نورالدّین محمّد داعیهٔ ناخجسته مصمّم شد - و میرزا نورالدّین محمّد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانے (که نزدیکِ باغِ پادشاهي بود) فرمود که گردن زدند - و اُمرای مخذول‌العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعتِ نحس و وقتِ اختلال خطبه بنامِ میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هرچند عصمت‌مآب دُلدار آغاچه بیگم والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمانِ دیگر نصیحت کردند اصلاً سودمند نیامد - و زبانِ حالش این مضمون میسرائید ٭ ٭ بیت ٭

باد است نصیحتِ کسان در گوشم ٭ امّا بادیکه آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنامِ خود خواند ٭ پیشِ والدهٔ خود رفت آن عصمت‌نقاب جامهٔ کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چندین وقت شادکامي این چه طور جامه ایست که پوشیده‌اید - آن عصمت‌نقاب از روی دوربینی فرمودند چه می‌بینی من ماتم ترا میدارم -

---

(۲) نسخهٔ [ا] قرارداد (۳) نسخهٔ [ز] دادرآغا ٭

تو خرد سالي - و از حرف و حكايت فتنه‌سازان ناعاقبت‌انديش راه صواب گم كرده - كمر بر هلاك خود بستهٔ - محمّد بخشي آمده گفت شيخ را خود كشتيد - در بارهٔ من چرا توقّف داريد - ميرزا او را باستمالت نموده همراه گرفت - يادگار ناصرميرزا و ميرفقرعلي اين قضيّهٔ ناگوار شنيده از حدود كابي براه گوالياز ايلغار كردند - و خود را بدارالملك دهلي رسانده در استحكام مباني شهر و لوازم قلعه‌داري اهتمام نمودند - ميرزا در حميديپور (كه نزديك فيروزآباد است) رسيده‌بود كه خبر ايلغار يادگار ناصرميرزا و ميرفقرعلي بجانب دهلي رسيد - ميرزا و امرا كنكاش كرده بقصد دهلي متوجّه شدند - اكثرے از جايگيرداران خرد از اطراف و نواحي آمده ميرزا را ديدند - و كوچ بكوچ رسيده دهلي را محاصره كردند - يادگار ناصرميرزا و ميرفقرعلي در قلعه‌داري كمر همّت بستند - و بمبرزا كامران صورت واقعه فوتهٔ الناس توجّه در دفع فتنه و فساد نمودند - ميرزا از لاهور متوجّه شد - چون بحدود قصبهٔ سُنيت رسيد ميرزا هندال كار ناساخته بحدود دارالخلافهٔ آگرة شتافت - ميرزا كامران چون قريب بدهلي رسيد ميرفقرعلي آمده ميرزا كامران را ديد - و يادگار ناصرميرزا بر همان نهج در استحكام قلعه كوشش داشت - ميرفقرعلي بمقدّمات هوش‌افزا ميرزاكامران را بآگرة راغب ساخت - ميرزا هندال در آگره بودن بخرد قرار نداده بالور رفت - ميرزا كامران بآگره آمده از عصمت‌قباب دلدار آماجه بيگم استدعا كرد كه ميرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند - آن كدبانوي مراتب دانش ميرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن او انداخته بميرزا كامران ملاقات داد - ميرزا بآئين لايق پيش آمد - و روز ديگر آمراي فتنه‌انگيز را گناه بخشيده كورنش داد - و ميرزايان و آمرا باتفاق يكديگر از آب جون عبور كردند كه دفع فتنهٔ شيرخان نمايند - امّا چون سعادت رهنمون اين گرامي‌نژادان نبود توفيق اين خدمت دولت پيرای نيافتند *

الحاصل چون بميامن تائيدات آسماني ملك بنگاله بدست اوليای دولت ابدپيوند درآمد و پاي‌تخت آن ولايت مستقر موكب عالي شد و آمراي عظام ولايت عظيم در جايگيرهاي خود يافتند مواد عيش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند - و اركان سلطنت بانتظام امور ملكي كمتر پرداختند - و فتنه‌انگيزان ملك (كه هميشه فسحت‌آباد عالم ازان قسم بيباكان خالي نباشد) سر آشوب و شورش برآوردند - و نزديك رسيد كه فتنهٔ غنوده مژگان فروهشته را بالا كند - اقبال در مباني احتياط راديافت - چنانچه خبرے

---

(۲) نسخهٔ [د] بصوب - و نسخهٔ [ز] بطرف (۳) نسخهٔ [د] سرن پت *

(که اعتماد را شاید) بمعسکر اقبال نمیرسید - و اگر اندکے از بسیار معلوم یکے از مقربان بساط عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند - چه نقش چنان نشسته بود که حرف نالایم مذکور مجلس تدمی‌مرشت نشود - رفته رفته چون حقیقت نائهٔ هندومنان بوسیلهٔ دولتخواهان حقیقی (که صلح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند) معروض موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند - هرچند از کثرت باران زمین تمام در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً هنگام یورش نبود بمقتضای صلح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند - تفویض ملک بنگاله بزاهدبیگ میفرمودند - آن بیدولت زرش کهنه‌معاملهٔ باطل‌اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت - و از تیره‌رائی وعده نخشی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد - آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیرقلی بیگ عنایت فرموده جمعے کثیر را بمعاونت او گذاشتند - و در عین باران عنان مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند ●

شیرخان چون آوازهٔ مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دارالخلافهٔ آگره شنود از جونپور دست بازداشته متوجه رهتاس شد - و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه جهارکهنڈ که آمدبود باز مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله نماید - و اگر نقش چنین ننشیند و متوجه دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب در آید - و قصد شیخون کند - چون موکب والای حضرت جهانبانی بگرهٔت (۳) رسید شیرخان کمین لشکر و بهمراهیهای اردوی معلی معلوم کرده شیرک شد - و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف قابو میطلبید - و هیچکس را مجال آن نمیشد که از نیرنگسازی غایم واقف شود - ابن علی قراول‌بیگی رفته خبر مشخص آورد - و بوسیلهٔ میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید - اگرچه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسید شیرخان و نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله‌افروز نایرهٔ غضب پادشاهی شد از کمال سطوت و قهر عنان توجه بجانب او منعطف ساختند - هرچند معروض شد ؛ که درچنین وقتے [که بے ساختنی عساکر اقبال (که بادپایان گیتی‌نورد چندین مسافت بعیده را پای در گل پیموده‌اند) در اعلی مرتبه

---

(۲) نسخهٔ [ا] سلطنت (۳) در [بعضے نسخه] بنرهن ●

امت] روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور امت - لایق دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود } آنحضرت پرتو التفات بررای سخنان فیندانخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند *

باید دانست که رسمیست قدیم و قاعدهٔ مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر ایزدی نقدسی گرانمایه بوئی مقرر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی کشوده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد - بنابران چون ظهور کوکب روشنی انزای جهانیان (که از جیب تاجوئی بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نموده بدولت انتظار سرفراز گردانیده بود) نزدیک رسید هرایده اگر پیشتر ازان نامرادیی چند بظاهر روی نماید چهرهٔ ناصل خودپروران درین خراشیده نگردد - و لهذا با لشکرے چنین که عالمے تسخیر توان کرد از انغانے چند تیروارانی ناشسته روی چنین امور بظهور آمد - بنابران برخلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب انغانان توجه موکب عالی واقع شد - و در موضع بیچه از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل اتفاق افتاد - درانجا سیاه آنے امت کنباس نام - درمیان درلشکر واقع شد - موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود - هرچند لشکر پادشاهی اندک و بیساماني بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگے (که دست میداد) نصرت از جانب اولیای دولت قاهره میبود - و انغانان از هرطرف بتقابل میرسیدند - تا آنکه مدت تقابل و تقاتل بامتداد کشید - و برادران گرامی (که هر یکے کفایش اقلیمے را بس بود) از کوتاهبینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بمعاونت اتفاق فیاض نگشتند - و توفیق ادراک خدمت درچندین وقتے مساعد روزگار دولت ایشان نشد - هرچند مناشیر نصیحت میآمد نقش آن الواح الهی در ضمایر این آهنین دلان صورت نمیبست - و شیرخان از روی روباهبازی گاه کسان معتمد بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشهٔ فاسد جنگ را در عرصهٔ خیال جولان میداد - تا آنکه بفریب و فسون جمعے از پیاده و مردم زبون را با امباب آتشبازی روبرو گذاشته خود در منزل عقب رفته نشست - و عساکر پادشاهی (که پیوسته نصرت ایشانرا بود) از مقدمات مکرانگیزی آن حیلهاندوز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

---

(۲) نسخهٔ [ج] فلچولي (۳) نسخهٔ [ه] بیانه - و نسخهٔ [ز] مهوه (۴) نسخهٔ [ب] کشن - و نسخهٔ [ج] کیناس *

چون امرے میخواهد که ظاهر شود بقدر بے‌پروائي بارگاهِ کارآگاهي ملحوق میگردد - و اربابِ سبب در شرایطِ نگاهبانيِ تهاونے عظیم راه مي‌یابد - تا شبے (که باتیشِ محمّد زمان میرزا بود) اور غفلتے تمام واقع شد - آن ریه‌باز (که فرصت را در کمین بود) هنگامے کرده وقتِ صبح از عقبِ اردوی معلّی پیدا شد - لشکرِ خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک توپ خواص خان - لشکرِ پادشاهي را فرصت زین‌کردنِ اسب و مجالِ جیبه[۲] پوشیدن نشده - حضرتِ جهانبانيِ از غفلتِ سپاه اطّلاع یافته حیرانِ نقشِ کارگاهِ تقدیر شدند - مورشتهٔ تدبیر از دستِ رفتنبود - در وقتِ سواري بابا جلایر و تردي بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند - حکم اشرف شد که زود رفته مهدِ علیا حاجي بیگم را برآرند - آن در وفاکیشِ غیرت‌اندیش بر درِ سراپردهٔ عزّت شربتِ گوارای شهادت در کشیدند - و میرِ پهلوان بدخشي نیز با جمعے کثیر در گردِ سراپردهٔ عصمت[۳] توفیقِ جان‌نثاري یافت - وقت بغایت تنگ شده بود - حضرتِ مهدِ علیا بیرون نتوانستند آمد - و ازانجا (که حفظ و صیانتِ ایزدي متکفّلِ حال و ضامنِ مآل بود) ساحتِ حریمِ حرم عفّت را عواصفِ خیالِ بداندیشان نتوانست پیمود - و غبارِ اندیشهٔ تیره‌جانان بر حواشیِ سرادقاتِ عصمتِ پردگیانِ جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوسِ ناموسِ الٰهي از تقدیس‌خانهٔ رفعت بدورباشِ حاجبانِ غیرت حراستِ پرده‌نشینانِ خلوتخانهٔ عفّت نمود - و خیالِ فاسد در ضمیرِ آن تیره درونان راه‌نیافت - و شیرخانِ آن عصمت قباب را در کمالِ صیانت و پرده‌پوشي بآبروی تمام روانه ساخت •

و بالجمله چون آنحضرت متوجّهِ پُل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را سواره چون نهنگانِ دریانورد بآب زدند - قضا را از اسب جدا میشوند[۴] مقارنِ این حال (چون نگهداشتِ ایزدي حافظِ احوالِ آنحضرت بود) سقّائے خضرِ راه ایشان گشت - و بدستیاری شذاریی او ازین گردابِ فتنه بساحلِ نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نامِ تو چیست - او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظامِ اولیائي - و عنایت و مرحمت بجایی آورده بار وعده فرمودند که چون بسلامت بر تختِ سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهي میدهم - و این قصّهٔ پر غصّه در نهم صفر (۹۶۴) نهصد و چهل و شش بر ساحلِ آب گنگ برگذرِ چوسه[۵] از مکمنِ تقدیر پرده‌گشا گشت - میرزا محمّد زمان و مولانا محمّد برغالي[۶] و مولانا قاسم علي صدر و مولانا جلال تتوي و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ب] چلته (۳) در [اکثر نسخه] عزت (۴) نسخهٔ [ح] میشدند (۵) نسخهٔ [ز] جوسه (۶) نسخهٔ [ب] شیرعلي - و نسخهٔ [ح] پیرعلي •

از اُمرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند - و آنحضرت با میرزا عسکری و معدودے چند ایلغار کرده بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند - و میرزا کامران بآستانبوس عالي سرفراز شد - و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیلهٔ میرزا کامران و والدهٔ ماجدهٔ او شرمنده و سرافگنده از اثر آمده ملازمت نمود - و آنحضرت بمقتضای مراحم ذاتي نوازش فرموده تقصیرات او را بر روی او نیاوردند - و بتفقدات بے پایان (که از اندازهٔ بشري زیاده باشد) پیش آمدند - و چون ناگهان از روی بے تدبیري امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر میبودند - و در سرانجام آلات و ادوات تلافي اشتغال داشتند - از اطراف مملکت اُمرا و سپاهیان بامتثال مثابهٔ علیّهٔ مشرّف میشدند - درین اثنا سقّای پاک‌سرشت بامید وعدهٔ گرامي در پاي تخت عظمت حاضر گشت - حضرت جهانباني (که تاجدهٔ و تختبخش ملک مروّت و احسان بودند) چون سقّای بیدلرا از دور دیدند فی‌الحال خضر عهد خود را بر سریر وفا جای دادند - و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راه خالي ساخته سقّا را بموجب وعدهٔ او تا نیمروز بر تخت نشاندند - و بتخصیص‌نشین ملک نیمروز برابر ساختند - و بعضے احکام و اوامر پادشاهي را (که ظرفش گنجایش آن نداشت) مستدعي ماخته بحکم‌راني پایهٔ امتیاز او را بلندي بخشیدند - و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج از چهرهٔ احوال او و قبیلهٔ او برداشتند - و هر حکمے (که دران جلوس بر اورنگ شاهي از سقّا ظهور یافت) بامضا مقترن گشت - میرزا کامران از ظهور چنین عزّ همّت چنین شکایت بر جبین حکایت ظاهر ساخت - و خاطر آزارجوی را بهانه بدید آمد *

بعد ازین تضیّه از روباه‌بازي شیر خان قصد بنگاله کرد - و تا حدود بهار آمده متوقّف شد - و جلال‌خان را با جمعے پریشان برسر بنگاله تعیّن کرد - و باندک فرصتے با جهانگیر قلي بیگ جنگ درپیوست - و او داد جلادت داده عرصهٔ نبرد را بقدم شجاعت پیمود - امّا ازانجا (که مشیّت الٰهي و حکمت ازلي نقشبند صورت دیگر بود) تمامي آمرایي بنگاله در دفع فتنهٔ اتّفاق شایسته نمودند - و فراغت دومت بوده درین جنگ فواهم نیامدند - لاجرم جهانگیر قلي بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه توانست قدم ثبات افشرد - روی گردانیده بزمینداران پناه آورد - و بعهد و پیمان نادرست برآمد - و او و جمعے کثیر بصحراي نیستي شتافتند - شیر خان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدود جونپور آمده شورافزا شد - و آن ملک را بتصرّف و تغلّب خود درآورده صمت فتنه

---

(۲) در [بعضے نسخه] فتنهٔ مخالفان *

دراز ساخت - و قطب خان (که پسر خرد او بود) با جمعی کثیر از اوباشان بر هر کالپی و انارد فتنه‌ساز گشت *

چون این خبر بمسامع قدسیهٔ رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک (که آنحدود بجایگیر ایشان مقرّر بود) و امثالهم سلطان (که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی محالّ کالپی قیام داشت) بر سر او تاختن شدند - این شیرمردان معرکهٔ دلاوری در برابر آن روباه‌صفتان حیله‌گر درآمده جذب عظیم کردند - و بتائیدات غیبی فتح روی داد - و قطب خان در میدان جنگ کشته شد - و حضرت جهانبانی مدّتی در دارالخلافهٔ آگره بسرانجام سپاه نصرت‌قرین و گردآوری دلهای برپشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن و سرائر ایشان اشتغال داشتند - هرچند رخسار غبارآلود ضمیر میرزا کامران را بزلال نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچوجه روی ننمود - و چندانکه زنگار خلاف بمصقل مواعظ زدودند جلای رفاق در آئینهٔ روزگار او بهیچ روی پدید نیامد - و در چنین مهمّ عالی (که باوجود خلاف باطنی اتّفاق ظاهر از لوازم پاس دولتش بود) در چنین هنگامی (که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود - و از دولت تفضّل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا دامن زمین شمال‌روبه و تا حدّ سمانه جنوب‌روبه در حیطهٔ تصرّف داشت) با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود متعذّر و مقصّر ظاهر شده تمارض نمود - و بمقتضای افراط غفلت و تفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلّف و تقاعد ورزید - ایزد تعالی درین کارگاه مکافات نتایج کردار برو نماید ساخت - چنانچه درصدر حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود گذارش یابد - و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شد * مصرعه *

* چو اختر میگذشت آن نال شد رامت *

بیماری چند سزمن پیش او آمد - و از بخت برگشتگی بر تنبیهات غیبی متنبّه نگشته بر مسلک ناخشنودیش منعم و بیرضائیش مفضل خود اصرار ورزید - اوّلا خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر باهور فرستاد - و روی از قبلهٔ اقبال گردانیده از دنبال او خود روان شد - و دنبال و خصران را (که جانب مضرّت درصدت و جذب منفعت دشمن باشد) بامید و بانی گشت - هرچند حضرت جهانبانی فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و اینچنین قابوئی از دست میدهی مردم خود را همراه کن) میرزا برعکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که

---

(۲) نسخهٔ [ز] بواطن *

مردم پادشاهي را داده همراه خود ببرد - و ميرزا حيدر ابن محمّد حسين گورگان (كه خانه‌زادهٔ حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بود - و همراه ميرزا كامران بدارالخلافهٔ آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانباني دريافته بود - و بقوازمهاي فراوان ممتاز گشته) ميرزا كامران بيمارون خود را بهانه ساخته ازرا بهمراهي خود سعي كرد - ميرزا حيدر بجانب ميرزا كامران ميل نموده در مقام عذرخواهي شد - و از بي‌فكري حرف رخصت درميان آورد - حضرت جهانباني فرمودند كه اگر نصيحت خويشي منظور است از طرفين علي‌الصّوية است - و اگر ارادت و اخلاص است اين نصيحت بما پيشتر ظاهر ساختهٔ - و اگر تلاش ناموس و مردانگي است خود بايد همراه ما شوي كه ما بر سر غنيم ميرويم - و آنكه ميرزا كامران اظهار بيماري مي‌نمايد تو طبيب نيستي - و داروشناس نهٔ كه همراه روي - و آنكه ميرزا لاهور را مامن تصوّر كرده خيال فاسد است چه از بازپس‌ماندن لازمي پورش اگر امرسه مانع شود كنج سلامت در هندوستان نميتوان يافت - و نيز امر (از) دو شق بيرون نيست - اگر ما را فتح است شما را چه رو وكدام آبرو كه از شرمندگي سر از زمين نتوانيد برداشت كه مردن بران زيستن شرف دارد - و اگر عياذًا بالله حال برخلاف اينست بودن شما در لاهور محال خواهدبود - و هر كس كه اين كنكاش بميرزا كامران داده دماغش خبط يافته - يا خيانت ورزيده - و حق را ازد پوشيده از راه خوشامد درآمده‌است - الحاصل ميرزا حيدر بدلالت بخت بيدار طريق هدايت يافت و بدولت زمانت موكب عالي معزّز و ممتاز گشت - و ميرزا كامران از نور جمعيّت خود صد هزار كس را بپاشاليق ميرزا عبدالله مثل همراه ساخت - و خود توفيق خدمت نيافت *

توجه موكب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشياني از دارالخلافهٔ آگره بسمت ممالك شرقيه بدفع فتنهٔ شير خان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت‌افزا كه بعد ازان وقوع يافته

چون كار آگهان بدايع‌طراز نگارخانهٔ تقدير در نقش و نگار طرح ديگرنه اگر اكنون كار بر مراد نشود جاي شگر است نه مقام شكايت - و لهذا ايزد جهان‌آرا اتّفاق از جانبين برادران گرامي برداشت - و جمعيّت را متفرّق ساخت - و آنحضرت با لشكرسه

---

(۲) در [اكثر نسخه] از دو بيرون نيست *

انفک متوجّه بسیارے از دشمن شدند - و از قوّت دل و استقلال همّت جبّلی خود قلّت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه معدود خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند - و در اندک زمانی بر گذر بهوجپور پُل بسته شد - و جمعی از یکّه‌جوانان تیزحمله قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعدّ کارزار ساخته بر اسپان بے زین سوار شده بآب زدند - و مانند شیران دریائی در موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند - و چون نهنگان دریانورد در بحر غدّار قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند - و داد مردانگی و پهلوانی داده بر موذیان مراجعت عزم اردوی معلّی نمودند - چون نزدیک پُل رسیدند افغانان فیل گردباز نامی را (که در جنگ جونپور (۲) بجانب فوج عدو مانده‌بود) بشکستن پُل مرداندند - آن فیل بے‌اعتدال خود را بر سر پُل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست - دریغوقت از اردوی معلّی توپے رها کردند که قوایم فیل گردباز را خورد ساخت - و لشکر غنیم (که زور آورده‌بود) هزیمت یافت - و جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بقنّوج روان شوند - بملاحظه و تانّی کوچ بکوچ میرفتند - در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپے از توپخانهٔ پادشاهی سردادند - کشتی کلان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج قهر زبر و زبر شد - و مدّت یکماه زیاده در نواحی قنّوج تقابل بود - در اواخر حال محمّد سلطان میرزا و پسران (۳) آلغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی میشود - و نبیرهٔ دلاوری سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی مربلند بودند - و بعد از شنقار شدن آنحضرت بحضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمائے برین معنی گذارش یافت) چون ستیزهٔ باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه‌کار با ولی‌نعمت کام‌روا نه کار ناساخته باز بعتبهٔ علیّهٔ حضرت جهانبانی آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمال مردّت و فتوّت گناهان کردهٔ ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در حرکت اصلی این ناسپاسان بدنهاد افتاده‌بودند باز از بیدولتی و کم‌فرصتی در چندین وقتے اختیار قرار نمود نه پای از دایرهٔ قرار و اضطرار بیرون نهادند - و راهنمای گرفتگان دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ج] جونپه (۳) نسخهٔ [ج] پسران او •

شده راه گریز به بیدولتان نمودند - و بسیارے از مردم طریق حرام‌نمکی سپرده خود را بکناره کشیدند - رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنان مقتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگے باید انداخت - تا هر صورتے که از پردهٔ غیب چهره‌گشای باشد جلوهٔ ظهور نماید - و اگر دربن مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد - و جمعے کثیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت (که سدّ راه رفتن مردم نمایند) پُل بسته عبور فرمودند - و پیش لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچلها تصمیم فرمودند - شیرخان در برابر انبوه دشمن و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویل سرطان شد - و موسم باران در رسید - و سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش در آمده چنین گرفت - و آن سرزمین (که مضرب خیام عالی بود) از آب باران لبالب شد - ناچار نضای بلند (که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ باشد) طلب کردند - تا سراپرده‌ها و توپخانه و اردوی معلّی را بآن ساحت کشند - و قرار یافت که صباح (که روز عاشور است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بخیال خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرّر شده فرودآیند - دهم محرّم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بآن دامنه سوار شدند - و صفها آراستند - محمّدخان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسن خلفات (که سرکاردازان توپخانه بودند) هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرّر زنجیر کشیدند - و قُول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا هندال را پیش قُول جای مقرّر شد - و میرزا عسکری برانغار را سرکرده - و یادگار ناصر میرزا جرانغار را انتظام داد *

میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود میفرماید که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ خود (که یمینی من به یسار آنحضرت اقتران و اتّصال داشت) جای داده بودند - و از بنده تا حدّ جرانغار قُول بیست و هفت آمراے قوتدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ماخته برآمده - دو چرخ (که در کمّیت بیشتر بودند) بیرون خندق ایستادند - و سه چرخ مقرّبهٔ لشکر شدند - جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعهٔ کرانی مواجههٔ یادگار ناصرمیرزا و قاسم حسین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمع دیگر مقابل میرزاعسکری شدند - اوّل جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجای خود *

میان میرزا هندال و جلال خان اتّفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جوانغار پادشاهی غنیم خود را برداشته بر غول ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند - و بمجرّد حملهٔ افغانان اکثر آسوا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بلفس نفیس خود در مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردّد فرمودند - هرچند حمایت نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود امّا دریں وقت مردآزمائی جودت جلادت و حدّت شجاعت کجا میگذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه درینوقت دریں کارزار بدست آنحضرت شکسته شد - و داد تردّد و مردانگی دادند - امّا برادران برادری بجای نیاوردند - و آسرا قدم رسوخ در دایرهٔ ثبات نگاه نداشته از رعایت تقصیرات خود غافل شدند - و چشم زخم چنین بولی نعمت روا داشتند - و آن بزرگوار صورت و معنی (که بدیدهٔ حقیقت بینا و بمشاهدهٔ اسرار توانا بودند) با چنین لشکر هشیار کم پُر نفاق تهی از اخلاص که متوجّه این یورش شده اند همانا که بخاطر خیرو عبور کرده باشد که بیارگی مردانگی بشهرستان عدم شتافتن و سنه حیات را بمنزل فنا تاختن بمراتب بهتر است از مُدارا بدشمنان دوست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نرد رِه و بدل بحریفان کجباز باختن - از آنے که باین بے آبروبان خرده شود سراب اولی - چنانچه از روش تاختن بلفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت اینمعنی بغایت ظهور داشت - بعضے از دولتخواهان بحجت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میکنوم - و الّا در عالم تحقیق برآرنده ایزد جهان آرامست *

چون صعود کوکبهٔ اجتهاد و علوّ طنطنهٔ ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود دادار بدایع آفرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروے از خردمندان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید آگاهی و تذییل احرار است - نه از قسم پاداش کردار - چنانچه نزد حکمای ملف مقرّر است که حوادث روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است - و نسبت بعوام بجای زنگار - طایفهٔ از روشنضمیران پاک سیرت را مطلقه آنکه این سانحه نقش تربیتے است - چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعدّے را بپایهٔ بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب کونیه (از شادی و غم و صحّت و سقم و راحت و محنت

---

(۲) نسخهٔ [ز] شده *

و بسط و قبض) میگردانند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود - و برخی از تیزروان عرصهٔ شهود برانند که غرض ازین ایقاظ آنست که مشیّت الٰهی بران رفته که هرگاه سعادتمندست را عطیّهٔ عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد در پیشگاه آنوقت مورد محن و مصرف فتن میسازند - و گرد نقصی بر ذیال جاه و جلال او می‌نشانند - تا چون بر درجهٔ کمال و ذروهٔ تعالی متمکن شود خال این نقطه سپند عین‌الکمال او گردد - و روشن‌تر بیان کنم که چون آثار ظهور نور اقدس از مظاهر انسی و مطالع بشری (که طینت قدسی‌زینت حضرت آنانرا حامل آن گشته‌بود - و در مکامن بطون و ظهور افراد متنوع جلوه‌گر شده قدم در عالم ملک شهادت می‌نهاد) بنظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت شرف تربیت می‌یافت و اکنون [که زمان ظهور مقصود اصلی ازان نور (که وجود اقدس حضرت شاهنشاهیست) قریب شد] قضیّهٔ نامرضیّه را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال‌آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمائی کرد - اکنون از پرده‌گشائی باز آمده بسر سخن می‌آید *

و بالجمله چون شکستی که درستی جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ (که تخمیناً یک فرسخ بوده‌باشد) آسرا بی‌جنگ رو گردانیده شتافتند - و جزای کافرنعمتی و حق‌ناشناسی یافته غریق گرداب ناکامی شدند - و سفاین حیات خود را بمکافات نادرستی بموجخیز فنا دادند - و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین بر ذیل سوارشده از آب عبور فرمودند - و بکنار دریا از ذیل فرود آمده راه برآمد ملحفظه میفرمودند - چون کناره بلند بود راه برآمد میسّر نمیشد - یکی از سواحیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسیده دست مقدّس آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معنی بدستیاری سعادت جاودانی بخت و دولت بخود کشید - آنحضرت نام و مولد او پرسیدند - او بعرض رسانید که نام من شمس‌الدّین محمّد و مولد من غزنی است - از ملازمان میرزا کامرانم - آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در ملک جمعیّت‌یافتگان نوید دولت درج ساخت - و باین نیت اسپ خود را پیش کشید - و بمواعید الطاف پادشاهی نوید اختصاص یافت - حضرت جهانبانی ازانجا متوجّه دارالخلافهٔ آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بحدود موضع بهنگاپور رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و فروخت بردیم پادشاهی بسته در مقام بی‌هنجاری درآمدند -

---

(۲) نسخهٔ [ط] بخت دولت (۳) نسخهٔ [ج] بنکانور - و در [چند نسخه] بهنکانور *

چنانچه هر کس بدست ایشان می‌افتاد قصد او می‌نمودند - حقیقت این معامله چون بعرض معلّی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروه شقاوت‌پیشه دستبردی نمایند - و تأدیب[۲] کنند - قریب سی‌هزار کس از سوار و پیاده ازین گروه شقاوتمند فراهم آمده‌بود - چون حکم پادشاهی بایشان رسید - میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصرمیرزا تمچی چند انداخته می‌گوید که از بے‌اتّفاقی شمایان کار بانجا رسید - هنوز متفقّه نمیشوید - و یادگار ناصرمیرزا و میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجّه آنجماعت شدند - جنگ عظیم درپیوست - و جمعی کثیر از کواران بے‌سعادت بقتل رسیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکری (که شکایت‌ناک آمده‌بود) معاتب شد - و ازانجا حضرت جهانبانی ایلغار نموده باگره نزول اجلال فرمودند - اطراف ممالک برهم خورده‌بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته - صبیح دیگر بمنزل قدوة‌الاکابر میررفیع (که از سادات صفوی بکمال علم و عقل متفرّد و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخرالامر رای جهان‌آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داوری و سعادت یاوری کند و درمقام تلافی و تدارک درآمده کمر نیکوخدمتی بر بندد هرآینه رشحهٔ فتنه بمدته میگردد - باین عزیمت صایب ازانجا متوجّه لاهور شدند - میرزا عسکری بمنزل شتافت - و میرزا هندال بالور رفت - و هژدهم محرّم این سال قائم حسین‌سلطان بموافقت بیگ میرک در ملازمت دهلی سعادت رکاب‌بوس دریافت - و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستم شهر مذکور ازانجا پیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دوم این ماه در قصبهٔ رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت حضور اقدس دریافتند - و در بیست و سوم ماه حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اقبال فرمودند - اهل قلعه دروازهٔ شهر را بر روی آنحضرت بستند - و ابواب شقاوت بر خود کشودند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجّه شده در اندک زمانے اهل قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهم صفر موکب والا بسهرند رسید - و در بیستم این ماه میرفقرعلی در اثنای راه محمل خدمت بر بست - و چون موکب عالی در حوالی لاهور قریب سرای[۳] دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغ خواجه درست منشی (که دلگشاترین منازل لاهور بود) بدولت فرود آمدند - و میرزا هندال در باغ

---

(۲) نسخهٔ [ج] وتنبیه وتادیب (۳) نسخهٔ [ه] وادیٔ (۴) نسخهٔ [ج] رفته بدولت فرود آمدند ه

خواجه‌غازي (که دران ایّام دیوانِ میرزا کامران بود) منازل گرفت - و متعاقبِ آن میرزا عسکري از سَمَنْبُل رسید - و درخانهٔ امیرولي‌بیگ نشست - و دریغوا دولتمند سعادت‌منش شمس‌الدّین محمّد (که بر کنارهٔ دریا دست‌دادبود) آمد - و بنوازشهای خسروانه سربلندي یافت - و در غرّهٔ ربیع‌الاول (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت تمامي برادران گرامي و اُمرا و سایرِ ملازمان جمع آمدند - و باوجودِ چندین اسبابِ آگاهي و تنبیهات آسماني این مزیزان آگاه نمیشدند - و کمرِ صدق بر میانِ همّت نمي‌بستند - و در هر چند گاه در ملازمتِ حضرت جمع آمده کنکاش میکردند - و بر اتّفاق و یکجهتي عهد و پیمان مي‌بستند - و اکابر و معارف را برین گواه مي‌گرفتند - و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادرِ خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا داخلِ کنکاش میبودند - تا آنکه روزے جمیع میرزایان و اعیانِ دولت و اکابر جمع شده براتّفاق و یکجهتي تذکره نوشتند - و تمام اهالي و اعیان گواهي خود را برانِ سجلِ سعادت ثبت نمودند *

و چون این محضرِ وثوق باختتام رسید شروع در کنکاش کردند - آنحضرت در هر باب نصایحِ بلند و کلماتِ ارجمند فرمودند - و بر زبانِ گوهر بیان گذشت که رعایتِ عاقبت طایفهٔ (که از جادهٔ قویمِ اتّفاق عدول کرده‌اند) بر همگنان روشن است - علی‌الخصوص درون نزدیکي چون سلطان حسین‌میرزا در خراسان کوسِ رحلت زده هجده پسرِ کامگارِ اقبالمند گذاشت با چنان دولتِ مستقل و ساماے موفور از سے اتّفاقي برادران ملکِ خراسان (که چندین سال بمیامنِ معدلت مرکزِ امنیّت بود) در اندک فرصتے موردِ چندین حوادث گشته بشاهي بیگ انتقال یافت - و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الّزمان میرزا (که بروم رفت) اثرے نماند - و همه فرزندانِ میرزا بالسنه و افواهِ خواص و عوام مطعون و ملوم شدند - و حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني هفده‌سالے بدین وسعت را بچه مشقّت گرفته‌اند - اگر از سے اتّفاقي شمایان از حیطهٔ تصرّف برآمده بدستِ چنین ناکسان درآید دانایان شما را چه گویند - اکنون درین باب سر بجیبِ تفکّر فیک فرو باید برد - و از گروهِ غیرت بیرون باید آورد - تا درمیانِ خلایق سربلندي حاصل آید - و موجبِ گردآوري رضاي ایزدي گردد - هر یک از اربابِ عهد و پیمان و اصحابِ موافیق و ایمان چنین عهدِ قریب را فراموش کرده بمقتضاي هوا و هوسِ خود حرف‌سرا گشت - میرزا کامران گفت آنچه بخاطرِ من میرسد آنست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزے چند در جبال بسر برند - و اهل و عیال تمام سردم را من برداشته بکابل ببرم -

---

(۲) نسخهٔ [ح] سنبهل (۳) در [بعضے نسخه] عهدے *

و بمامنی رسانیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمی بندد - مناسب آنست که بحدود بکّر رفته آن ولایت را بدست آریم - و بقوّت وی گجرات را تسخیر کنیم - و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلیص این ملک باحسن وجوه میسّر خواهدشد - میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه سرمند تا کوه سارنگ دامنها را مستحکم ساخته بنشینند - و من متعهّدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم - و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلّقان خود را بکشمیر فرستد که ماهنی محفوظتر ازان نیست - چهارماه می باید که شیرخان برسد - و با گردنها و ضرب زنها که اعتضاد محاربهٔ ازمت بکوهستان نمیتواند رسید - و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهدشد - چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شدهٔ مجلس تمام شد - و هرچندگاه سخن درمیان می آمد و آنحضرت نصایح رجمند میفرمودند (که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود - و از تیره رائی برگشته در مقام صفا آید) میرزا از سخن خود برنمیگشت - و همگی همّت او آنکه هر یکه بطرفی ویران شوند - و خود بکابل رفته گوشهٔ عشرت را غنیمت شمارد - و پیوسته در اندیشهای نا درست فرو رفته بود - و سخنان اقبال بخش هوش افزا او را بیدار نمی ساخت - بظاهر دم از موافقت میزد - و میگفت بقدم سامت مسعود می بریم - و از یکدلی و یکرنگی به پیکار مخالف کمر همّت می بندیم - و از راه باطن اساس مخالفت را استوارتر میساخت - تا آنکه از خیرگی و تیره رائی قاضی عبدالله صدر خود را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطهٔ وداد استحکام دهد - و پیمان محبّت بار بندد - و کام خود را از مدد دشمن جوید - و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر بفحوای بدستور سابق بر من مقرّر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم •

شیرخان بعد ازین واقعه تا دهلی آمده قدم پیش نمی نهاد - و این قضیّه را از مساعدات بخت خود میشناخت - و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار من پستر افتد - و از جمعیّتی که در لاهور می شنید متوهّم بوده کمال هراس داشت - درین اثنا صدر پُرغدر (که با دناءت فطرت شرارت جبلّت داشت) رسید - شیرخان (که مدار رُشد او بر روباهبازی بود) صدر را

---

(۲) نسخهٔ [ج] بکر (۳) در [چند نسخه] محکم (۴) نسخهٔ [ط] قد مجرأت (۵) نسخهٔ [ز] مساعدت •

گرم دریافت - و از مژدهٔ بے‌اتّفاقی از بدل بهزار دل شد - و جواب او را موافق مُدّعای میرزا گفت - و این ببدولت تحریض پیش‌آمدِ مخالف نمود - و مقدّمات خذلان درمیان آورد - میرخان خیلی‌سازی را با او همراه ساخت تا برحقیقت معامله آگاهی یافته بازگردد - میرزا کامران فرستادهٔ شیرخان را در باغ لهور دید - و دران روز جشن داشت - و حضرتِ جهانبانی را نیز التماس کرده آورد - و بار دیگر میرزای کوته‌اندیشِ خام‌طمع باز همان بےمعاملت را پیش شیرخان فرستاد - دریں مرتبه این نمک‌بحرام بکنارِ دریای ملطان‌پور رسیده حربِ نادرِ تخواهی درمیان آورد - و شیرخان را برگذشتنِ آب دلیر ساخت - دریں اثنا مظفّر ترکمان (که بقراولی بفواحیِ آبِ ملطان پور تعیّن شده‌بود) آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آبِ ملطان پور عبور کرده جُنَیْد بیگ برادرزادهٔ من (که بصیرت و صورت از مقبولان و مذکوران درگاه بود) بشهادت رسید •

لواخرِ جمادی‌الآخری حضرتِ جهانبانی و میرزایان از آبِ لهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ بکوچ بکنارِ آبِ چناب رسیدند - و حضرتِ جهانبانی را چون داعیهٔ کشمیر تصمیم یافته‌بود جمعے را همراهِ میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوبِ کشمیر فرستادند - چه دران هنگام (که میرزا کامران بجنگِ سام میرزا بقندهار شتافته بود) میرزا حیدر را از جانبِ خود بحکومتِ لهور گذاشته‌بود - خواجه حاجی و ابدال باکری و رمکی چک و جمعے از امرای کشمیر مخالفتِ والی آنجا نموده بحدودِ لهور آمده‌بودند که بآشنائی میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایتِ کشمیر را در تصرّفِ خود درآرند - و هرچند میرزا حیدر سعی نمود نقشِ این آرزو صورت نه بست - و در وقتیکه میرزا هندال خطبه بنامِ خود ساخته فتنه‌انگیز شد و میرزا کامران از حدودِ لهور بدارالخلافهٔ آگره توجّه نمود میرزا حیدر بکوششِ تمام از دارالخلافه لشکرے بباشایقیی بابا جوجک (که از عُمده‌هایِ میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که بعدهٔ امرای کشمیر (که نام ایشان ذکر یافت) رفته ولایت کشمیر را در تصرّف آرند - بابا جوجک در رفتنِ مساهله نمود - تا آنکه قصّهٔ پُرغصّهٔ گذرِ جُوْمه (که چشم زخمِ دولتِ ابدپیوند بود) بر زبانِ عام افتاد - مشارالیه فصلِ عزیمت نمود - و امرای کشمیر در حدودِ نوشهر و راجوری در شعابِ جبال بصر برده منتظرِ امر بے میبودند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

---

(۲) نسخهٔ [ط] گریزے (۳) در [اکثر نسخه] جلیدهٔ بیگ (۴) نسخهٔ [د ه و ح] تا کنار (۵) نسخهٔ [ح] ابدال ماکوی و رمکی چک (۶) در [بعض نسخه] جوسه (۷) نسخهٔ [اب ح] نرشهرة •

مي آمد مشتمل بر مُرتّبات تسخير كشمير - و ميرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانباني ميرسانيد - و خاطر اقدس را روز بروز بسير ملك دلگشاي كشمير شوق مي‌افزود - درينولا بموجب آن رخصت دادند كه اولاً ميرزا با جمعي بفوشهر رود - اگر آمراي كشمير (كه همواره ترغيب رفتن كشمير ميكردند) آمده بيوندند سكندر توپچي با مردم خود (كه جايگيردار نزديك آنحدود است) آمده ملحق شود - و چون بعقبه رسد (۳) امير خواجه كلان بيگ (كه از اُمراي كلان حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بود - و مجمل احوال او ايراد يافته) خود را بكمك رسانده - و چون بخبر رسيدن خواجه كلان بيگ بمسامع عليّه رسد حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال متوجّه آنصوب گردند - و آن حضرت در كنار درياي چناب بودند كه ميرزا كامران و عسكري ميرزا با خواجه‌عبدالحق و خواجه خاوندمحمود متوجّه كابل شدند - و محمّدسلطان ميرزا و آغابيگ ميرزا و شاه ميرزا از حدود مُلتان ميت تفرقه شنيده برلب درياي سنده بميرزا كامران ملحق شدند - و در غرّهٔ رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت حضرت جهانباني را (كه عزم رفتن كشمير مصمّم بود) ميرزا هندال و يادگارناصر ميرزا و قاسم حسين سلطان ابرام نموده بجانب سنده بردند - خواجه كلان بيگ (كه همراهي حضرت جهانباني جنّت‌آشياني قرار داده‌بود) از ميانكوت رفته بميرزا كامران همراه شد - و سكندر توپچي خود را بكوه مارونگ كشيد - و در رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت (كه حضرت جهانباني بصعي ميرزايان متوجّه حدود سنده شدند) بعد از چند منزل هندال ميرزا و يادگار ناصر ميرزا از بي‌تأملي باغواي بيگ مبرك (كه از ملازمت جدا شده بايشان پيوسته‌بود) راه مخالفت پيش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درين اثنا قاضي عبدالله با چندسے از افغانان رسيد - قراولان ميرزا هندال ايشان را گرفته پيش ميرزا آوردند - افغانان سيه‌روزگار بقتل رسيدند - و عبدالله تيره‌بخت (كه نفس چند از عمرش هنوز مانده‌بود) بشفاعت مير بابا دولت از مياست نجات يافت - و تا بيست روز ميرزايان در تيه حيرت سرگردان بودند - هيچ نميدانستند كه چه‌كار كنند - و كجا روند - از بخت و سعادت جدا گشته و همصحبتي دولت را گذاشته مقصد گم كرده و راه مقصود را پي‌نبرده هايم و متحيّر ميگشتند - و حضرت جهانباني براه دشت متوجّه بكر بودند - و بخشيدن و قياس راهے ميرفتند - آب ناياب - و غلّه هيچ جا نے - ببدرقهٔ تحمّل و زاد توكّل طيّ منازل و قطع مراحل ميشد - تا آنكه روزے آواز نقاره رسيد - بعد از تحقيق ظاهر شد كه در درسه كرهي ميرزا هندال

---

(۳) نسخهٔ [ح] بقصبه (۳) در [اكثر نسخه] رسنده ٥

و یادگار نامه میرزا (۲) در وادیی طلب گام میزنده - حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را (که از همراهیی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود) پیش میرزایان فرستادند - تا از مستقر این موکب اعلام دهد - و سخنان سعادتنشش خودانرا گفته میرزایان را باهتمام عتبهٔ علیّه هدایت بخشد - میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندپذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت - و باتّفاق متوجّه ولایت بکر شدند - و خواص خان و نوجه عظیم افغانان از دنبال می‌آمد - هرچند لشکر ظفرقرین بغایت اندک بود بجنگ قایمی نمیکرد - و در اواخر شعبان (که اردوی والا بآبچه رسید) امیر سید محمّد باقر حسینی (که دیباجهٔ سادات و علمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت برفوت او تأسّف عظیم فرمودند - و چون عالم کون و فساد نشأه ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا (که شیوهٔ بالغ‌نظران مقام تسلیم است) داده بحکم ایزدی راضی گشتند - و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه (که از زمین‌داران و اعیان آن حرزمین بود) مخیّم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخره مصحوب بیگ محمّد بکاول و کیک بیگ فرستادند - و او را بخطاب خانخانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب در(۳)نخواهی و خدمتگاری و فرستادن غلّه باردوی معلّی امر فرمودند - بخشوی لنگاه استقبال فرستاده‌ها نموده تسلیمات بجای آورد - و باحترام پیش آمد - اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین‌بوس دریابد امّا درآنچه مامور شده‌بود فرمان‌برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکش لایق فرستاد - و هم سودا گرانرا سرپراه کرد که از اقسام اجناس مُعسکر والا آورده فروشند (۴) - و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجّه بکر شدند - و یادگار نامه میرزا برسم هزارلی پیش پیش میرفت - و در بیست و هشتم رمضان (۹۴۷) فیضد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بکر رسید - و پیش ازین بندر روز قاضی غیاث‌الدّین جامی را (که انتسابے باین دودمان عالی داشت - و بفضایل و مکارم متحلّی بود) بمنصب صدارت ممتاز فرموده‌اند ۞

چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد نصبهٔ لهری (۵) (که در کنار دریای سند روبروی بکر واقع شده‌است) مضرب خیام عالی گشت - آنحضرت بنفس نفیس خود در باغی (که حوالیی آن تصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت) نزول اجلال

---

(۲) در [اکثر نسخه] قدمے در وادیٔ طلب میزنند (۳) نسخهٔ [ا و ج] از افغانان (۴) نسخهٔ [ز] لنگاه (۵) نسخهٔ [ا] بیگ میرک بکاول (۶) نسخهٔ [ه] فروشند (۷) در [بعض نسخه] لوهری ۞

فرمودند - عمارات دلپذیر (که درانجا تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت - و سایر بعالتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت - میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکری (که از توابع میرزا شاه حسین[۲] بیگ ارغون بود) ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه‌داری نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تٹه و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد •

چون موکب همایون بقصبهٔ لهری نزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده اظهار سعادت آستانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه سپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست - و بے رخصت او قلعه‌سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف[۳]نالی نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتمد بودند) پیش میرزا شاه حسین به تٹه فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید - و شیخ میرک را (که نقارهٔ اولاد شیخ بوزان[۴] بود - و جماعهٔ ارغون[۵] از تقدیم بشیخ مذکور ارادت و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهی بدرگاه معلی فرستاد - و عرضه‌داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جانگل در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غلّه ممتاز است - مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم میاه دولت را فراغت خواهدبود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت باینحدود نزول اجلال ارزانی داشته‌اند - و بمرور و تدریج دغدغها را از خاطر زایل کرده بسعادت رکاب‌بوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بعزّ بساطبوس معتمد گردم بانفک توجّه حضرت ملک گجرات در حوزهٔ تصرّف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسن‌بیگ (۳) نسخهٔ [ط] ضعیف بالی (۴) نسخهٔ [چ] بوران
(۵) نسخهٔ [ب] ارغونیان - و نسخهٔ [ح] ارغونها •

بدست خواهد افتاد - آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدّل ساخته از درِ مکر و تزویر درآمده سخنانِ دروغ رامت نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانبِ باتر و آنحدود تعیّن فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاهِ لُپری بصر بردند که شاید حاکمِ تنه راهِ معالجت پیش گیرد - درین اثنا بجهت سرفرازیِ میرزا هندال ببیورت او بحدود باتر تشریف ارزانی داشتند - و بمقدمِ دولت‌افزا پایهٔ سعادت او را بُلند گردانیدند ●

چون زمانِ ظهورِ نیّرِ اقبال و طلوعِ نجمِ جاه و جلال (که زینت‌بخشِ جمالِ صورت و معنی و حسن‌افزای کمالِ دنیا و عقبی ست) نزدیک رسید اسبابِ حصولِ این دولتِ عُظمی و آثارِ وجودِ این عطیّهٔ کُبری زمانِ زمان آماده‌تر میگشت - که بفیضِ قدومِ آن نورِ پرورِ ایزدی دیدهٔ انتظارِ چندینِ هزار مالهٔ قُدسیانِ عالمِ بالا روشنی پذیرد - و شامِ امیدِ زمانه از پرتوِ نورِ مقدمِ آن درّهٔ اکلیلِ خلافت ضیای صبحِ سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خوبترین آینے و شریفترین زمانے در (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت حضرتِ مهدِ عُلیا قدسی‌نشانی مریم‌مکانی را (که فروغِ عفّت و طهارت و نورِ سلطنت و ولایت از جبینِ مهینش مبدرخشید) بآئینِ پادشاهی و رسمِ بزرگی در حبالهٔ عقد درآوردند - و جشنِ اقبال آراستند - و از گنجینهٔ انعام نقدها برفرقِ روزگار نثختند - دلها را بدُرِّ دولت معمور و معمور ساختند - و خواجه هجریِ جامعی درین امرِ سعادت‌پیرا کمالِ خدمت و مودّت بجای آورد - و ازانجا همعنانِ دولت و اقبال متوجّهِ اردوی معلّی شدند - مقدّمِ حدودِ بکر مخیّمِ سعادت بود - رفته رفته از بیدولتیِ زمینداران گرانیِ غلّه و ویرانیِ ولایت رو داد - و پیوسته در خواطرِ میرزایان (که همرکاب و همعنان بودند) اندیشهای سست و فکرهای نادرست (که در مشربِ منافقان گوارا و مطبوع توانند بود) میگذشت - تا آنکه میرزا هندال بموجبِ اغوای یادگارناصرمیرزا (که پیوسته در باطن دامنِ مخالفت بود) بتحریکِ تراجه خان (که از جانبِ میرزا کامران ایالتِ قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیشِ یادگارناصر میرزا فرستاده از رفتنِ خود و طلبیدنِ او اعلام بخشید ●

چون این خبر بمسامعِ قدسیهٔ آنحضرت زمینِ روزِ سه شنبه هژدهم جمادی‌الاولی (۹۵۸) نهصد و چهل و هشت بمنزلِ میر ابوالبقا تشریف برده صحبتِ بزرگانه داشتند - و باعزازِ تمام

---

(۲) نسخهٔ [ج] باتمر (۳) در [بکثر نسخه] سربلند (۴) نسخهٔ [ب ح] قصوسیان (۵) نسخهٔ [ح] زمانیان (۶) نسخهٔ [ج د] بتنیم و دولت (۷) نسخهٔ [ه] و بتحریک ●

خدمتِ میر را پیشِ یادگار ناصر میرزا برهم رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ خطا بمسلکِ مستقیم صواب آرزد - میر بسعادت رفته میرزا را بخشایش سعادت‌آموز و مقدّماتِ نصیحت‌آمیز از راهِ مخالفت بازآورده بشاهراهِ موافقت رهنمونی کرد - و بدینِ عقیدت و آئینِ حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت - و مقرّر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتگاری و جانسپاری ثابت‌قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصّه یک حصّه ازو باشد - و چون بکابل فزولِ اجلال واقع شود غزنی و چرخ (۲) و موضعِ لوگر (که حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده‌بودند) بار تعلّق گیرد - روز چهارشنبه میر خدمتِ رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردم قلعهٔ بکر از رفتنِ میر واقف شده جمعی را بر سرِ کشتیِ فرستادند - و بر میر تیرباران کردند - زخمی چند کاری بمیر رسید - روز دیگر ازین عالمِ فانی بملکِ بقا پیوست - حضرتِ جهانبانی را ازین واقعهٔ غم‌اندوز رقّت تمام روی داد - و تأسّفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق‌ترجمانِ آنحضرت گذشت که از مخالفتها و مرکشیهای برادران و حق‌ناشناسیِ نمک پروردها و بدسگالیِ یاران و درمنان (که ملکِ هندوستان از دستِ بیرون رفت - و چندین کلفتها روی نمود) همه یکطرف و واقعهٔ میر یکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرفِ این نمیتوانند شد - و الحق بزرگیِ میر همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند - لیکن چون در ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانبانی خردِ دوربین و عقلِ حق‌شناس ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود در چنین مواقع (که لغزشگاهِ بزرگانِ دین و دولتست) قرینِ عقلِ کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند - و هرآینه در امثالِ این موانعِ دانش‌را (که بسا مردم را پای صبر از جای میبرد) هوشمندِ خداپرست با عقلِ خداداد مشورت فرموده برضا گرایند - و اگر بواسطهٔ هجومِ عوام و استیلای طبیعت بایین نزهنگاه نتواند رسید جزع و نزع (که شیوهٔ دابستگانِ عالمِ صورتست) گذاشته به تنگنای شکیبائی درمازد - لله الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریّت در اوّلِ حال قدرے مغلوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونیِ عقلِ کامل بطرزے (که بالغ‌نظران خداشناس در گلستانِ رضا و تسلیم گلدسته‌بندند و میوه‌چین باشند) بموانعِ کونیِ خرسند گشته بهبود را در تقدیرِ ایزدی دانستند - و بدیدهٔ حقایق‌بین تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

---

(۲) نسخهٔ [و] چرخ (۳) نسخهٔ [ا] لوهگذه ٥

شدند - بعد از پنج شش روز ازین حادثهٔ عبرت‌بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانباني دريافت - آنحضرت او را بروابط مهرباني پيوند روحاني دادند - درين اثنا شيخ ميرک فرستادهٔ حاکم ثٹه را رخصت داده بحاکم منشور عالي فرستادند که آنچه التماس نموده‌بود بموقف قبول پيوست بشرطيکه از روی عقيده آمده ملازمت کند - رائی ثٹه مدتی حرف آمدن درميان داشت - چون سخن او از چراغ صدق بے‌فروغ بود پرتو وقوع نمي‌يافت[۲] - تا آنکه حضرت جهانباني بکر و آنحدود را بيادگار ناصر ميرزا مکرمت فرموده غرهٔ جمادي الاخری (۹۵۸) نهصد و چهل و هشت بصوب ثٹه نهضت فرمودند - و اينچنين ولايت خراب (که بميامن عدالت پادشاهي رو بآباداني نهاده ارتفاع غلّت و محصول حبوبات بدرجهٔ اعلی رسيده‌بود) بميرزا داده پيشتر عزيمت فرمودند - نزديک قلعهٔ ميهران[۳] فضيل بيگ برادر مغنم خان و ترش[۴] بيگ برادر بزرگ شاهمحمد و جمعی ديگر تا بيست نفر برکشتي سوار ميرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد اين جماعه نمودند - اينها باتّفاق از کشتي برآمده بجانب مخالف تاختند - و مخالفان رو بگريز نهاده بقلعه درآمدند - چندے ازين شيران بيشهٔ مردانگي نيز بقلعه درآمدند - چون از کمک نا اميد بودند مراجعت نموده باردوی معلّی ملحق گشتند - و درهفدهم رجب حضرت جهانباني بدولت و اقبال رسيده قلعهٔ ميهران را محاصره فرمودند - پيشتر ازانکه موکب همايون بگرد قلعه نزول[۵] فرمايد محافظان حصار حدايق و عمارات حوالي قلعه را ويران ساخته‌بودند - در ايّام محاصره حاکم ثٹه پيش آمده سر راه گرفت - و نگذاشت که غلّه باردوی ظفرقرين رسد - از امتداد محاصره و کم‌رسيدن غلّه بمعسکر اقبال فرومايهای بے‌حقيقت راه گريز پيش گرفتند - تا آنکه مردم گلان را (که گمان حقيقت بآنها برده‌ميشد) پای مير ازجای لغزيد - چنانچه مير طاهر صدر و خواجه غياث‌الدين جامي و مولانا عبدالباقي برخاسته باردوی حاکم ثٹه رفتند - و مير برکه و ميرزا حسن و ظفر علي ولد قنبر علي بيگ و خواجه محبّ علي بخشي پيش يادگار ناصر ميرزا شتافتند - درين اثنا بمسامع عليّه رسيد که مغنم خان و فضيل بيگ و جمعی ديگر اتّفاق نموده ميخواهند که خود را بر کنارهٔ کشته - آنحضرت از روی احتياط مغنم خان را

---

(۲) نسخهٔ [ج] نمي تافت (۳) نسخهٔ [ز] سيوران (۴) نسخهٔ [ح] ترس بيگ (۵) نسخهٔ [ج] نزول اجلال نمايد (۶) در [بعض نسخه] قنبر علي ٥

(که سرگروه آنها بود) معیّن ساختند - سخن باین سرنند داشته بشرح شمّهٔ از احوال زادگار ناصر میرزا پرداخته میشود *

چون آنحضرت او را به بکرگذاشتند او لُهری[۲] را جای اقامت خود ساخت - در مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند - و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد - محمّد علی قابوچی و شیردل (که هردو بمنعم خان قرابتی داشتند) مردانه شربت خوشگوار شهادت در کشیدند - بار سیوم دلیرانه از کشتی برآمده در ریگ زمین جنگ صف کردند - درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبردی نمودند که قریب سه صد چهار صد کس مخالف بقتل رسید - و آن ریگ تفسیده بخون فاسد این خونگرفتها میراب شد - و آنچنان ترس برگرفت که دیگر ارادهٔ پیشدستی نکردند - و میرزا شاهحسین بیشتر از پیشتر داعیهٔ قریب بخود قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برد - و بایرتلی مهردار خود را پیش او فرستاد - که من پیر شده‌ام - و غمخوارے ندارم - صبیّهٔ خود را بتو نسبت میکنم - و خزاین بتو میگذارم - و روزے چند (که از حیات مستعار من باقیست) رایگان از دست نمیدهم - و باتّفاق ملک گجرات تسخیر خواهیشد - الغرض آن مادهلوح را بمواعید کاذبهٔ عُرقوبی فریفته ساخت - و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر جبین حال خود نهاد - اگر ذرّهٔ از مروّت و شمّهٔ از فراست در جبلّت او تعبیه میبود برتقدیر صدق مواعید هم هرگز قدم در دایرهٔ بیوفائی نمینهاد - و بر سخنان غرض‌آمیز غدراندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت وزرے خود را سربلند میداشت - و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش بادگار ناصرمیرزا فرمتادند [که خود را بر سر حاکم تٹّه (که سر راه گرفته) بزودی رساند - تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق بوسعه گراید] میرزا اگرچه از دل برگشته‌بود امّا پاس ظاهر بقدر نموده پیشخانهٔ خود بیرون فرستاد - و در روان‌شدن بر همان خیال خام تعلّل و اهمال می‌نمود - درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را (که از نصل مشایخ ترکستان بود - و آنحضرت او را بگے از مقرّبان خود ساخته‌بودند) فرمتادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی ببارد - این بیسعادت چنانچه گفته‌اند *

* مصراع * * کین ره که تو میروی بترکستان است *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهری - و نسخهٔ [د] لوهری (۳) نسخهٔ [ز] بقدر ظاهر نموده (۴) نسخهٔ [ج] ملازمان - و نسخهٔ [د ه] میر مالان - و نسخهٔ [ز] میر پالان *

کجروي کرده برعکس مدّعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاهبین کرده که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید - و عذرهای نامربوطه گفته فرستاد *

چون معلوم حضرت جهانباني شد که روزگار همچندان بر سر ناسازگاریست و تقویت معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقّف در حوالیِ قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکرو کُهري توجّه فرمودند - و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیهٔ یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکم تٹّه گذدم و هالهٔ (که از زمیندارانِ درلتخواه بودند - و در کشتي بهمرسانیدن و غیر آن درلتخواهیها بموکب عالي نموده‌بودند) گرفته پیشکش حاکم تٹّه فرستاد - تا آن حق‌ناشناس آنها را بجریمهٔ تردیدِ این خدمت بقتل رسانید - و آنحضرت این عمل ناشایستهٔ او را صد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مُدارا بودند - که شاید بر صفحهٔ اعمال رقم پشیماني کشیده در مقام تدارک درآید - چون رایات عالي بحدود کُهري رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیّت خود بقصد اردوی معلّی متوجّه گشت - آنحضرت از شنیدن این خبر فی‌الفور بدولت و اقبال سوار شدند - هاشم بیگ (که از معتمدان خبرازدیش میرزا بود) ازین حرکت شنیع آگاهي یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید - و جلو[۲] میرزا بعنف گرفته تاب داد - و انواع سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت گفت - که مگر راه و رسم مروّت و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم برافتاد - چنین سبکسري کردن و با ولي‌نعمت خود برابري نمودن در کدام مذهب و ملّت و کدام قانونِ عقل و حکمت رواست * شعر *

نیکو مثلي زد آن سپهدار * کاندازهٔ کار خود نگهدار
بر پایهٔ قدرِ خویش نه پای * تا بر سرِ آسمان کني جای
هرمرد که‌شغلِ خویش نگذاشت * برخورد ز هرچه در جهان کاشت

امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بندرِ کُهري باز آورد - و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بےحقیقتي پیش گرفته ازآنحضرت جدا شدند - و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند *

چون بمقتضای غوامض حکمت الٰهي و دقایق مصلحت ازلي (که در ضمن هر نامرادي چندین اسباب مراد سرانجام مي‌یابد) در دیارِ هند نقش مراد نشست و عیار جوهر

---

(۲) نسخهٔ [ح] جلو اسپ میرزا (۳) نسخهٔ [ه] ترش *

نامردمی مردم گرفته آمد و بی‌اخلاصی لشکر و بدسگالی برادران و نیخردی اتربا و نامعاملگی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرّد (۲) و تفرید قدم شوق در بادیهٔ رهروان راه خدا زنند - و حلقهٔ کعبهٔ مراد و سررشتهٔ دامن مقصود بدست آرند - یا آنکه کنجی عزلتی گزینند - و زاویهٔ فراغتی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان پرآشوب و جهانیان پرفریب برکران باشند - جمعی از همراهان خیراندیش (که در شدّت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند) باصلاح و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدّس رسانیدند که مصلحت دراینست که دربنولا سایهٔ همای دولت بر سر ولیت مالدیو انداخته نفعی راست کنند که بارها مراسم عبودیت فرستاده لاف بندگی زده‌است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد - و بتدریج آنچه مکنون و مأمول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد - حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآنصوب توجّه فرمودند - و منشور عنایت متضمّن نصایح دولت‌آرا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بپادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر اعمال شنیعهٔ خود واقف گشته مسلک ندامت (۳) پیموده‌باشد - و از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید - و دران فرمان مطوفنشان این بیت رقمزدهٔ کلک عنایت شده‌بود • شعر •

• ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران • موختم چند شوی مرهم داغ دگران •

میرزای غنوده‌عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان خام‌طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود - حضرت جهانبانی بیست و یکم محرّم (۹۶۹) نهصد و چهل و نه بجانب آنچه نهضت فرمودند - و ازانجا هژدهم (۴) ربیع‌الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیوراول نزول اقبال فرمودند - و در بیستم ماحت واصل‌پور مضرب خیام (۵) رفعت‌اعتصام شد - و هفدهم ربیع‌الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای راه درزبانان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه‌مند بوده سخنانی که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند - و پیوسته بمضمون احتیاط (که عنوان منشور دولت است) آگاهی میدادند - تا آنکه میر سمندر (که از هوشمندان مرآمد بود) بحکم عالی پیش مالدیو

---

(۲) نسخهٔ [چ] تجرد و تفرد (۳) نسخهٔ [ز] هدایت (۴) در همگی نه نسخه چنین است اما مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است (۵) در [اکثر نسخه] سرادق •

شئونات - و بر مکنونات ضمیر و مطویات خاطر او اطلاع یافته معاودت نمود - و بعرض اقدس رسانید که هرچند مقدمات اخلاص تمهید می‌دهد امّا ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد - چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید منکای ناگوری (که از معتمدان مالدیو بود) بعنوان سوداگری در اردوی معلّی رسیده الماس گرانبها را در مقام جستجوی خریداری درآمد - چنانچه از اوضاع او بوی خیر استشمام نمیشد - حضرت جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطرنشان کنید که اسقال این جواهر گرانبها بخریدن بهم نمیرسد - یا بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان‌آرای باو انضمام یافته‌باشد - یا بعنایت پادشاهان والا میسّر میشود - و بالجمله از آمدن این مزوّر اندیشه‌مندتر شدند - و بر دریافت سمفدر تحسین نمودند - باز از روی حزم و احتیاط (که دأب کار فرمانروایانست - علی‌الخصوص در هنگام فترت و تنگدستی) رایمل موني را فرستادند که بمعاونت خود را بآنجا رساند - و آنچه بفروغ فراست دریابد عرضداشت نماید - اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام نماید - اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد - و موکب عالي از قصبهٔ پهلوني (که در سي کروهي جودهپور که موطن مالدیو است) دو سه منزل گذشته بکنار کول جوگي نزول اقبال فرموده بود که قاصد رایمل موني رسید - و انگشت خنصر را گرفت - و ازین اشارت کشف حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر است - و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعیّن کرده خیالات باطل در سر دارد - آنحضرت عنان عزیمت بصوب پهلودی معطوف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم بریں اند (که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و خدمتگاری بود - آخر بواسطهٔ اطّلاع بر بیماناني هیاه و تلّت لشکر از نیت اصلي برگشت - یا بواسطهٔ مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظهٔ استیلای او یا بسبب تحذیر او از اهانت و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده برق اخلاص گردانید) و جمعی اتّفاق دارند که از مبدأ تا مختم اظهار بندگي نمودن و عرایض معبودیت فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود •

---

(۲) نسخهٔ [ج د و] منویات (۳) نسخهٔ [ج] طریقهٔ (۴) در [بعضی نسخه] بهلودی (۵) در همگي نه نسخه و جمع نوشته - لیکن نزد مصحح اما جمع مناسب است •

القصّه چون دران هنگام جهان‌آرایان نگارخانهٔ تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هرکاری که پیش گرفته‌میشد بنظام نمی‌انجامید - و از هرجا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می‌آمد - و چون زراندوزی این سپاه نامزد بمحک تجربه رسید و غدر این نا درست اندیشان در پیشگاه خاطر مقدّس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدّس را حکم شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که بآرزوی معلّی پای جرأت نهاده دست اضرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده می‌آمده‌باشند - و اگر تاب نیاورده دستبردی هم نمایند - و آنحضرت با معدودی از جانسپاران حقیقت‌کردار و مخدّرات سرادق عصمت روان شدند - از سپاهیان ظفرپیکر شیخ علی بیگ جلایر و ترمون بیگ ولد بابا جلایر و نضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگردپیشه‌های وفا کیش - و از طبقهٔ اهل سعادت ملّا تاج‌الدّین و مولانا چاند منجّم در رکاب نصرت‌قباب حاضر بودند *

چون موکب عالی از پهلودی گذشته بحاشلمیر رسید خوجی از مردم مالدیو نمودار شد - و آمرائیکه بدفع این مردم تعیّن شده‌بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتادند - و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار درآورده با عقل خداداد و غرور مادرزاد رجوع فرمودند - و اکثر از عقایب را پیاده ساخته احیان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت‌اساس پیشتر شده بر فوج مخالف (که در تنگنای تفگ درآمده‌بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و بقایده ابزدی اولیای دولت ظفر یافتند - و حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجّه حدود جیسلمیر شدند - غرّهٔ جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب عالی شد - درین منزل آمرا (که راه گم کرده بودند - و از اراجیف مجروح خاطر شده) سعادت ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند - رای جیسلمیر (که رای لونکرن نام داشت) از بیدولتی در مقام بهسپردی شد - و کول آب را محافظت کرد - تا موکب پادشاهی (که محنت چول

(*) نسخهٔ [ح] کارے دیگر *

کشیده - و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده‌بود) از بے آبی در آزار باشد - شیرانِ بیشهٔ حقیقت پیش آمده دستبردی نمودند - و آن گروهِ بےشکوه را شکست دادند - و ازانجا نهضت فرموده متوجّهِ حصارِ نیض‌انحصارِ امروت گشتند - دهم جمادی‌الاولی بعد از عسرتِ معیشت و تنگیِ آب بآن حصنِ حصین (که مطلع نیّرِ جلال و مخزنِ گوهرِ اقبالست) شرفِ نزول ارزانی داشتند - حاکم قلعه (که رانا پرمار نام داشت) قدوم عالی را پیرایهٔ افتخارِ دولتِ خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید •

و از برکاتِ وجودِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهی (که حیرت‌افزای دیده‌وران زمانه گشت) آنست که در هنگامِ سعادت‌بخش (که حضرتِ مریم‌مکانی بآن یگانهٔ کارخانهٔ تکوین حامله بودند) روزے (که در چوله درآمده گرمِ رفتن بودند) میلِ اقدس بانار شد - دران صحرای بے آب و دانه (که نشانِ غلّه بدشواری بهم رسد) متفحّصانِ بارگاهِ مقدّس حیران ماندند که ناگاه شخصے انبانِ پُر از جوار بفرخنده گردن - چون او را در بارگاهِ مقدّس حاضر ساختند در مقامِ برآوردن شدند ناگاه از میانِ آنظرف انارِ کلانِ میراب پدید آمد - و موجبِ عشرت و انبساط گشت - و جهانے در حیرت فروشده حمل بر کرامات نمودند - روزے چند دران سر زمینِ دلگشا توقّف اتّفاق افتاد - و درینجا تردیِ بیگ خان و جمعے دیگر [که مال و منال و اسباب و اشیا را (که همه بدولتِ اِبدقرین بهمرسانده‌بودند) در چندین عسرت و شدّت ازانحضرت بارجودِ اظهارِ طلب دریغ میداشتند] باتّفاقِ رای امروت گیرانیدند - و آنحضرت از کمالِ مروّت و فتوّتِ ذاتی و غایتِ مهربانی و انصاف بعضے از اموالِ ایشان بجهتِ مددخرجِ ملازمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام برداشته قسمت فرمودند - و اکثرِ آنرا بهمان بصتِ نظرانِ تنگ‌حوصله باز دادند - سبحان‌الله از یمنِ برکاتِ ذاتِ قدسیِ صفاتِ حضرتِ شاهنشاهی ظلّ‌اللهی گردنِ ابنای زمانه و رقبهٔ اهلِ روزگار چگونه در قیدِ کمندِ ارادت و اخلاص آمده‌است که دران روزگار اُمرای عظام و اُمنای کبار باندنی درجهٔ اخلاص مشرف نبودند - و در مال (که از برکاتِ عنایتِ صاحب بهم‌رسانیده‌بودند) در چنین وقت احتیاج خست نمودند - و امروز محقّقان و درایستادگانِ بارگاهِ معدلت را در صفتِ جانسپاری شوقِ عروج براعلی مدارجِ کمالِ اخلاص است اگرچه در مقامِ خطاب و عتاب باشند - تکلیف

---

(۴) نسخهٔ [د] رام پرساد (۳) نسخهٔ [ب] آن بود که - و نسخهٔ [ح] آنکه (۴) در [اکثر نسخه] جراری (۵) نسخهٔ [د و ح] سمات (۶) در [بعضے نسخه] مقدس •

خاصان درگاه و مقربان پایهٔ اورنگ والا - ایزد تعالی فرون و دهور این برگزیدهٔ الزلی را برای انتظام احوال جهان و جهانیان برمسند رافت و سریر خلافت سربلند دارد *

چون حضرت جهانبانی را دامنهٔ پیش‌رفتن درضمیر صایب تمکن داشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده‌بود بملاحظهٔ اختیار ساعت سعادت آثار غرهٔ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هودج عفت و محمل عزت حضرت مریم‌مکانی را با بعضی از جانمپاران دران حصار سعادت‌اساس بجهاندار جان‌آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند *

رسیدن نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی جنت آشیانی و تتمهٔ سخن *

دریں هنگام (که چشم امید بیقرارنشینان شب انتظار باز بود - و در ناامیدی بر روی روزگار فراز) شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللّٰهی روی نمود - و در شب یکشنبه پنجم رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه آن فرپرورد الٰهی چنانچه همت گذارش یافت از بطن کمون بعالم ظهور آمد - تا همهٔ غمهای جهانیان بشادی جاوید انجامد - و دل حضرت جهانبانی (که آبله‌زدهٔ کلفت بود) مرهم آسایش یابد - و آشوبخانهٔ صورت نظام گیرد - و تفرقه زار معنی بجمعیت گراید - نظارگیان قوت از تماشای نعل کامروا شوند - و منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند - خرد را صاحب پدید آید - انصاف را پدر مهربان شود - تمیز را درمت دانا گردد - عدالت را پادشاه راستین باشد - عطوفت را جوهرشناس خرده بین ظهور کند - قدردانی را بازار رواج گیرد - صلح کل را میانجیی دانش‌نواز پیدا شود - ظاهر را آرایندهٔ و باطن را نمایندهٔ گردد - المنة لله که بر حسب امید شب دیجور تفرقه را صبح جمعیت ساطع شد - و شام اندوه را صبح شادمانی طلوع نمود - آرزوی آسمانیان بر آمد - و آبروی زمینیان پیدا گشت - و چون این بارقهٔ ظلمت‌سوز و لمعهٔ گیتی‌افروز از آسمان قدس دران گل‌زمین پرده‌گشائی نمود مژده‌رسانان تیزرو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند - و در اثنای راه (که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لامعهٔ غیبی نگران بود) ازین مژدهٔ جان‌بخش یکدل هزاردل شده سجدات شکر پروردگار (که در خارستان نامرادی گل مراد شگفانده - و در تهیدستی ناکامی هزاران کام در کنار نهاد) بجای آوردند - و درون و بیرون جشنی عالمی ترتیب داده بشاط پرداختند - و وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشن اقبال بکامیابی الطاف

بیکران شرف افتخار یافتند - و شرح این جشن عالی (که عید آسمان و نوروز روزگار بود) و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضی موانع دیگر (که اثبات طغرائی این منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت) در ابتدای این کتاب عالی‌خطاب اندراج یافته - چه این ارژنگ معنوی در نگارش بدایع واردات و شرایف واتفاقات و جلایل فتوحات حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس - و هر چه غیر این نگاشتهٔ قلم نیاز گردد تقریبی است و سیرابی‌سخن - و پیوند معنی بران باعث - و العلة لله که احوال گرامی این سلسلهٔ ابدی‌اعتصام نیز از آدم تا اینجا بطناً بعد بطن بطریق اجمال گذارش می‌یابد - و تا میرود نقاب از چهرهٔ تفصیل میگشاید

القصه ازانجا (که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان مروت و فتوت بود) برای خاطر اصحاب اخلاص ارادهٔ تجرد را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را (که رهزن سالکان محترم اینمعنی است) درنظر دوربین آورده متوجه رویت مالدیو شدند - مالدیو دیومالی دهمیرت قلمرو این دولت بیدار (که بخواب نتوان دید) نشانخته آنچنان ناشایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماس جانسپاران بارگاه سلطنت متوجه مند شدند - که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند - هر چند رای جهان آرای برین نبود بهرحال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد - چون موکب عالی نزدیک بآنحدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبهٔ جون انبوه شده ارادهٔ مقابله و محاربه دارند - حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جایر را (که ابا عن جد جهانسپاری و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحب قرانی علم امتیاز می‌افراشت) با جمعی از دلیران و داوران پیش فرستادند - و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند - چون پشت شیخ علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بمعرکهٔ نبرد شیرمردانه نهاد - و بانندک کس داد جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرق و منهزم ساخت - تیلشیر صبح ظفر از مشرق تیغ و اتق کمان بردمید - و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عرصهٔ عبرت شد - و ساحت قصبهٔ جون مخیم موکب عالی گشت - و درین قصبهٔ رفیع‌رتبه ورود هودج عزت حضرت مریم‌مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت (که مولد اشرف بود) بسعادت و اقبال اتفاق افتاد -

---

(۲) در [اکثر نسخه] بطن ببطن ه

چنانچه تفصیلِ آن طرازِ عنوانِ کلام شد - و چون این معموره بر کنارِ آبِ مند واقع شده و در کثرتِ حدایق و انهار و لطافتِ فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضِ مصالحِ دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده‌بود چندگاه در ظاهرِ قصبه درمیانِ بساتین طرحِ اقامت اتّفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درست می‌یافتند - و شیخ تاجُ‌الدّین لاری (که از منظورانِ حضرتِ جهانبانی بود) درین ایّام بدرجهٔ شهادت رسید - روزے شیخ علی بیگ جلایر و تردی بیگ خان و جمعے بتاخت ناحیتے نامزد شده‌بودند - سلطان محمود بکری و جمعے کثیر بر سرِ ایشان ریختند - و تردی بیگ خان در جنگ مصاهله نمود - شیخ علی بیگ ثبات قدم روزیده دران عرصهٔ رزم (که بساطِ بزمِ شیرمردان بود) شُکُفتَه‌روی شربتِ شهادت آشامید - خاطرِ مقدّسِ حضرتِ جهانبانی از واقعهٔ چنین مخلصے بنهایت مجروح شد - و بعضے امورِ دیگر درمیان آمد - لاجرم دل از حدودِ بکر سرد ساخته ارادهٔ توجّه بجانبِ قندهار مصمّم ساختند - در خلالِ این ایّام هفتمِ محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرام خان از حدودِ گجرات تنها خود را بپایهٔ سریرِ مقدّس رسانیده مروهے بر جراحتِ خاطرِ اشرف نهاد - و موجبِ اُنس و اُلفت گشت - و از غرایبِ آنکه چون مشارالیه بمعسکرِ اقبال رسید اوّل گذرش بر جنگ‌گاه افتاد - پیش ازانکه معاودت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاهِ نصرت‌قرین متحیّر ماندند که همانا از جنودِ غیبی است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگانِ مصافِ نصرت برخاست - و بامیدِ مسرّتِ خاطرِ حضرتِ جهانبانی گشت - و باین تقریب چند روزے دران گلزمین توقّف روی نمود *

و مجملِ از احوالِ بیرام خان آنکه در قضیّهٔ ناصرضیّهٔ قنوج جانسپاریها کرده منبل‌روده افتاد - و براجه متّرمین (که از زمینداران معتبرِ آن سرزمین بود) در قصبهٔ لکهنّور التجا برد - و مدّتے در حمایتِ او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت - راجه بیچاره شده خان را پیشِ او فرستاد - و در راهِ مالوه بار رسید - در اوّلِ مجلس شیرخان برخاسته دید - و در جلبِ خاطرِ مخدوم فریبنده گفت - و درمیانِ سخنان اظهار نمود که

---

(۲) نسخهٔ [۱] بشگفته روئی (۳) در [بعضِ نسخه] چشود (۴) در [بعضِ نسخه] بیرم خان (۵) نسخهٔ [ج] لکهنو *

هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانهٔ سمت گجرات شد - و در راه ایلچیی شیرخان (که از گجرات میآمد) آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جثه نموده داشت) گرفت - بیرام خان از نیکذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست - میخواهد که فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که

* مصراع * * مرا بگذار و دستِ یار من گیر *

درمیان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن سعدِ مروّت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان درآن مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود - و رخصتِ سفرِ حجاز گرفته به بندرِ سورت آمد - و ازانجا بولایتِ هرمز[۳] شتافت - و ازانجا بزیر پای صاحبِ خود و ولیِ نعمتِ جهانیان در مصرِ[۴] چون رسیده سربلند گشت *

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر صحیفهٔ علمِ ایزدی (که لوحِ محفوظِ ازل و ابد است) چنان ثبت افتاده که چون جهان‌آرائی را از افرادِ کاینات در جلوه‌گاهِ صورت و معنی تاجِ امتیاز بر تارکِ کرامتش نهند از مبادیِ سعادتِ ولادتِ آن جلیل‌القدر بوارقِ حالات و خوارقِ عادات از مطاویِ احوالش پرتوِ ظهور یابد - که هریک ازان مُنبهی غیب باشد که[۵] ببانگِ بلند طنطنهٔ علوّ مدارجِ قدرش بگوشِ هوشِ زمانیان رساند - و باظهارِ این معنی معادت‌افزای جهانیان گردد - و از بدایعِ مصداقِ این حال آنست که درین زمان فرخنده (که هفت ماهِ تمام از ولادتِ مسعودِ حضرتِ شاهنشاهی گذشته) و بدولت و اقبال قدم در ماهِ هشتم نهاده بودند) امریست بدیع از آنحضرت روی نموده - شامگاهِ (که پرتوِ تباشیرِ صبحِ دولت داشت) عفّت‌قباب جنّتی انگهٔ آن نوبارهٔ باغِ قدس را شیر میداد -

---

(۲) نسخهٔ [د] نخواهد کرد (۳) نسخهٔ [ج] مازوار (۴) نسخهٔ [د] و بیانگ *

و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انگه و جمع دیگر آزردگی خاطر داشت - و ازین (که بعرض حضرت جهانیانی جنّت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر عزیزی سحر میکند که حضرت شاهزادهٔ عالمیان غیر ازو بشیر دیگرے میل نمیفرمایند) بغایت دلتنگ بود - درین اثنا وقتی (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلّم شدند - و زبان کراست بیان خود بتملّی خاطر محزون جلجلی انگه مسیحوار گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار که نیّر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت - و شب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید - و زنهار این رازها را آشکارا نکنی - و این اسرار قدرت الٰهی بیوقوف شهرت ندهی - چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلّی در ضمن این مندرج است - جلجلی انگه میگفت مرا این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد - و عقدهٔ اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت - و ازین رهگذر (که کفایت چنان نورپرورده و حضانت چنان فیض گستره بمشارکت و مفازعت دیگرے از درگاه صمدیت حواله بمن شد) انشراح خاطریکه بصد و صد هزار انجامید - و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از پیش بررویِ روزگارِ من گشوده میگشت - و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجّه شدم - و نعمت و دولت دوجهانی بمن روی آورد - و این راز مربیهرا پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهال دولت سروِرآرای ملک کشورگشائی گشته روزے از عرصهٔ دهلی بشکار حوالیِ قصبهٔ پالم تشریف برده بودند - درانجا مارے بغایت بزرگ و مهیب در سرِ راه پیدا شد - که ارباب تهوّر را دل از جای رفته بود - آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بےاندیشهٔ (که بخاطر عاطر رسانند) ید بیضا نموده متوجّه مار شدند - و به بشارت غیبی دلیرانه دُم مار بدست اندس گرفته زبون ساختند - یوسف محمّد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده ازروی تعجّب بمن آمده نقل کرد - دران وقت آن راز سربسته و سرّ سربوشیده (که خود دیده و شنیده بود) بفرزند ارجمند خود درمیان آورد - و گفت آنحضرت در صغرسن آن اعجوبه را نموده بود - اگر در کبرسن این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر نعل را وقتے است - و هر قولے را محلّے - این راز سربسته که تا غایت بر زبان نیاورده بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد - بلکه مدّعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند - و چاشنیِ این سخن در کام مرام آنها تلخ مینمود - و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود - اکنون فرزند من چون از تو سخن مارشنیدم لب بانشای آن راز گشودم که آن نشانهٔ خردسالی بود - و این نمونهٔ کلان سالی - ای فرزند گرامی ازان مظهر کرامات این مقامات و مقامات بدیع نیست - و جامع این شگرفنامه

ابوالفضل این دو قضیّه را اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما ازان عفّت‌مآب بیواسطه نیز استماع نمود - و آنچه واقع از کمالات قدسیه و خوارق عالیه ازین نورپرورد الٰهی بچشم خود دیده‌است و بنظر اندیشهٔ خود سنجیده از اندازهٔ بشری و حوصلهٔ انسانی بیرونست - الحق آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شده حیرت‌بخش اصحاب ظاهراست - و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت‌افزای ارباب باطن *

توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از انحدود سفرحجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیّت الٰهی برین رفته که بادشاهی (که خلعت واقعی دولتش را بطراز خلود و بقا مطرّز سازند - و قوایم سریر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استعلا مشیّد و معزّز گردانند) بعضی طوارق انقلاب‌نما و سوانح انصراف انذما پیش راه او می آرند - و فی الحقیقت آن نمودیست بیبود - و مقدمه‌ایست عاقبت محمود - که کوته‌نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیّز اعتبار می‌درآرند - و بلند بینان خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین‌الکمال میسازند - دوانندهٔ را آنچه نامایم طبع پیش راه آید آنرا از متمّمات کمالات میشمارد - و بیدولت خسران دین و دنیای خود دانسته بگریبان اندوه فرومیبرد - و رجعت کواکب (که سربرآوردن هفت اقلیم افلاک اند) نمودار بست ازین حال - و تمثالیست ازین نقش - هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد درحقیقت آن پردهٔ بیش نیست - که پرچشم جهانیان فروهشته میشود - و منقصتی بآن بارگاه عالی نمیرسد - چون بظاهر سبب خفا میشود تذبذبی سطوات الٰهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه می‌نشاند - و نیز حدیث طلوع و غروب نیّر اعظم راهبرپست مشعله دردست - چه همان نسبت و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تنق مغرب حاصل - و همان حالتی که در حین منتصف‌النّهار است بے نقص کمال همان حال در وقت رابع نصف‌اللّیل متیقّن - و این تفاوت نسبت برائیان خاکی‌نژاد و سائلان مشتے گل‌سخیل است - و الّا ذرهٔ جلال او ازان مقدّس‌تر است که اندیشهای ارباب نقص بدراهون آن توانندگشت - بنا برین مقدّمات هرگه بصاحبدولتان تاجدار و تاجداران

---

(۲) در [بعضی نسخه] سطوت *

صاحب‌اقبال بدانديش بود سرانجام کار بنکال اعمال خويش گرفتار آيد - و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد - و هرآيت اين حال واقعهٔ عبرت‌افزای حضرت جهانباني جنّت‌آشياني است - که در اندک فرصتي دامن اقبال آنحضرت (که غبارآلود حوادث بود) بسر چشمهٔ انفضال شست و شو يافت - جميع کافرنعمتان بسزاي نيّات و اعمال خود رسيدند - و خرمن عمر و دولت ايشان بمرق قهر الٰهي سوختهشد - و ذهاب هستي اين بيدولتان از صفحهٔ روزگار سترده گشت - چنانچه مصاعب و مشاعب عُسر و مواره و مطالع يُسر جابجا بتوافق ترتيب زماني و تنسيق مکاني گزارش مي‌يابد •

و بالجمله (چون حضرت جهانباني جنّت‌آشياني را باطن قدسي‌مظاهر از طرز دنياي ناپايدار افسرده گشتهبود - و از وليعهد مند توجّه عالي برخاسته) بخاطر اقدس رسيد که بحاکم تتّه صُلح کرونه فرمودهٔ بقندهار نهضت نمايند - و چون موکب والا آنجا رسد حضرت شاهنشاهي را با جمعي از خاصان درگاه بحفظ ايزدي سپرده قدم درشاهراه تجريد و تفريد نهند - و بارتقاي مصاعد شوق و شغف هُماوار اوج عشق را زير پر و بال همّت گيرند - و چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرّف شده نيض معنوي يافته‌اند محمل بکعبهٔ گل نيز برده صورت را بمعني متّحد سازند - و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام يافته صورتندهٔ ظاهر را نيز آرايش دهند - تا اين معني بامساک تالبف قلوب شود - و موجب هدايت حقيقي سادهلوحان صورت گردد - درين انديشه بودند که حاکم تتّه اين معني را دريافته سعادت خود دانست - و عرضداشت صُلح فرستاد - چون آنحضرت را شاهباز بلندپرواز همّت بصيد عنقا پرگشاده بود و نظر دوربين از ميدهاي مختصر بازآمده بر آشيان بلند افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد - ارغونيان (که کار بر ايشان تنگ شدهبود) از مودهٔ صُلح گلهٔ نشاط بر فلک افراختند - و اين معني را نهايت مطلب دانسته و نعمت غيرمترقّب شناخته پيشکش فراوان فرستادند - و انواع معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربيع‌الآخر سال مذکور از نصبهٔ جون بصوب قندهار از راه ميوي توجّه فرمودند - ميرزا عسکري خبر توجّه موکب پادشاهي شنيده بفرمودهٔ ميرزا کامران و بدعملي خود استحکام قلعه نموده با جمعي کثير باندیشهٔ نادرست متوجّه اردوي معلّي شد - که بهايمردي شقاوت رفته دستگير کند - درين اثنا امير اللّٰهديست (که از فضلاي عصر بود - و چندگاه وکالت

---

(۲) نسخهٔ [ح] نموده •

میرزا کامران بار تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب (از اولادِ شیخ بهوران) از جانبِ میرزا کامران بجهت خواستگاری دخترِ شاه حسین بیگ ارغون میرفتند - خبرِ موکبِ عالی شنیده در قلعهٔ سیوی متحصّن شدند - حضرتِ جهانبانی میر الله دومت را مثالِ عالی فرستاده طلب فرمودند - او از بےسعادتی حرمانِ شرفِ ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهلِ قلعه مرا نمیگذارند ٭

چون موکبِ عالیِ بجدودِ شال (که از قندهار قریب سه فرسخ است) نزول فرمود جلال‌الدّین بیگ (که از اعیانِ میرزا کامران بود - و جایگیر[۴]ے درانحدود داشت) بزیارتگیری کمان گذاشته بود - دو کس از ملازمانِ پادشاهی را (که پیشتر بصرچشمهٔ رمیدند) دستگیر کرده بردند - یکی ازان دوکس فرصت یافته از چنگِ آن مردم خلاص شده حقیقتِ آن بداندیشان (که از قرایبِ احوال دریافته - و از زبانِ آنجماعه شنیده‌بود) آمده بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانبانی کافرنعمتیِ این گروهِ دانسته بمقتضایِ صلاحِ وقت رختِ قندهار برطرف ساختند - و بجانبِ مستقرِّ عنانِ عزیمت منعطف فرمودند - پایندهٔ محمّد ویسی رخصت گرفته بقندهار متوجّه شد - مصحوبِ او منشورِ عنایت بخطِّ تعلیمی‌نمط خود بمیرزا عسکری مصدّر باین عبارت (که برادرِ کم سیرِ بےارادت معلوم نماید) نوشته بمواعظ و نصایحِ آگاهی بخشیدند - امّا گوشِ حق شنو کو - و دلِ دانای دوست نهم کیا - آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقامِ اقدام شقاوت شد - قاسم‌حسین سلطان و مهدیِ قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمانِ عسکری میرزا از رفتن او منع کردند - که مبادا دریفصورت مضطر شده از فرطِ ضرورت بجانبِ عراق توجّه فرمایند - و حوادثِ عظیم روی دهد - ابوالخیر و جمعی از اشرار بعضی از مخفیانِ خوش‌آمد خانه‌برانداز (که بظاهر صورتے دارد - و بباطن جز خرابیِ و ویرانی نیفزاید) گفته میرزا را بر دایرهٔ خطا مصمّم ساختند - صبحِ آنروز (که شامِ ادبارِ او بود) میرزا بخیالِ نامه متوجّه مستنگ شد - یک دو کروه راه رفته از ملازمانِ خود پرسید که این راه را که دیده‌است - جیی[۵] بهادر ارزیک (که نوکرِ قاسم حسین سلطان بود - و دربین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده‌بود) گفت این راه را من بواقعی میدانم - و مکرّر آمده و شد کرده‌ام - میرزا جواب داد

---

(۴) نسخهٔ [ج] سی (۳) نسخهٔ [ح ط] جایگیر (۴) نسخهٔ [ج] مشتنگ - و نسخهٔ [ح] مشنگ
(۵) نسخهٔ [ح] بوچی بهادر - و در [بعضے نسخه] جیبی بهادر - و در [بعضے] جوئی بهادر ٭

که راست میگوید - جایگیردار اینحدود بوده‌است - او را فرمودند که پیشتر میرفته باش - و راه را سرکن - او اظهار کرد که یابوی من زبون است - میرزا بجانب ترون[۲] برلاس (که یکی از ملازمان او بود) اشارت کرد که اسپ خود را باو بده - او بعد از تمآل کار خود را بدرشتی رسانده اسپ داد - چنی بهادر (که سابقاً در هندوستان در ملک ملازمان بادشاهی منسلک شده‌بود) برهنمونی سعادت ازانجا پارهٔ راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بچهادر بیرامخان رسانیده پرده‌گشای حقیقت حال شد - بیرامخان باتّفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد - و از عزم نادرست آن حق‌ناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کمان پیش تردی بیگ خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اورا چند فرسنگ - آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته ایا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدرامت سوار شده آنها را ادب کنند - و مزای کردار در کنار شان نهند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده - فرصت توقّف بر نمی‌تابد - کافر نعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده خودبدولت متوجّه ارادهٔ خود شوند - التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدودی از مخلصان جانسپار راه دشت پیش گرفتند - و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده بآهنگ حجاز متوجّه عراق شدند - و بیابان‌نورد راه فراق گشتند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه علیر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الطاف الٰهی است - غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمی‌رسد[۳] - بهر طوریکه باشد هودج عزّت حضرت مریم‌مکانی را بموکب عالی رسانند - این معادت مندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند - تدرب راه طی هدبود که شیر تیزتر از دل کافرنعمتان حق ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبّت زر و اسباب (که میرزا عسکری دارد) بر ضمیر انور لایح است - درین وقت میرزا بخاطرجمع و دل آزموده با دو سه نویسندهٔ خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوی معلّی را می‌بیند - لابق دولت آنست که تکیه بر عنایت الٰهی کرده خود را ناگهانی برآن خیمه رسانیم - وکار او بسازیم - هرگاه میرزا از میان رویت ملازمان او همه نمک‌پرورد این درگاه اند - بنا گزیر آمده ملازمت اختیار می‌کنند - آنحضرت از روی حساب و معامله این کنکاش را تحسین نمودند - امّا از پاک طینتی و خیراندیشی

---

(۲) در [بعضی نسخه] برسون (۳) نسخهٔ [ا] نمی نشیند (۴) در [بعضی نسخه] معامله دانی ٥

بگرد این دایره نگشته فرمودند اکنون رد براه غربت نهاده‌ایم - و راهی دراز پیش گرفته - نفع آن عزیمت نمیکنیم - مجدّدا حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال (که دافع آفات و رافع مخافات است) سپرده - و هدایت ازلی بدرقهٔ راه ساخته - و عنایت ابدی رفیق گاه و بیگاه کرده - بر توسن همّت زین دولت بستند - و پای توجّه در رکاب توکّل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکری (که بازدیشهٔ تباه نزدیک بمستنگ رسید) میرابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رتبهٔ حضرت جهانبانی را (اگر داعیهٔ رفتن داشته‌باشند) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقت سواری حضرت جهانبانی میر مذکور میرسد - و میخواهد که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند - و باعث توقّف شود - آنحضرت بتعلیم الٰهی بسخنان واهیهٔ او متوجّه نشده گرم رفتن میشوند - میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی دیگر را مرخّص خود را فرستاد که اردو را محافظت نمایند - و نگذارند که کسی از اردو بجا برد - و حقیقت خبر کردن جمی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی را از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردی بیگ خان و سایر ملازمان بی حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردم معتمد خود سپرد •

کوته اندیش (که از روز بد و عاقبت وخیم نیندیشیده راه نامرادی و بی‌آزرمی پیش میگیرد) در معنی نبسته - بر پای دولت خود میزند - و خود را آمادهٔ بلیّات و نکبات آسمانی میگرداند - چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست - میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راه چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعنی حضرت شاهنشاهی) میر غزنوی گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکابخانه بمیرزا ببرند - من هم می‌آیم - و شب در خیمهٔ خود با یک دو نزدیکان بعضی از اسباب (که از سرکار پادشاهی آورده‌بودند) میدید - و می نوشت - و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بتفرّس مایعب دریافته معروض داشته بود - فردای آنروز چاشتگاه میرزا نقّاره نواخته از منزل خود باردوی معلّی آمد - و بر در درخانهٔ حضرت جهانبانی نزول نموده جمیع مردم را یک بیگ از خرد و بزرگ گیراند - تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمان بیونا را بمردم خود حواله کرد - و بقندهار برد - و جمعی کثیر را بقزین و شکنجه هلاک ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [د] محافظت اردو نمایند (۳) نسخهٔ [ز] ببرید •

و مبلغ کلّی از تردي بیگ خان گرفت - و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید - حاشا و کلا آنچنان گناه را این پاداش چون تواند شد - این طوفان بلا را اگر گردد از فزول پاداش نام نهند هنوز گنجایش ندارد • شعر •

اگر بد کند مرد بد روزگار • نکو گردد از پند آموزگار

سرانجام راز آشکارا کند • همان گوهر خویش پیدا کند

بر باریک بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را بدگدی سلطنت برآرایند و تارک دولت او را بتاج خلافت بلندي بخشند لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند •

و از غرایب مبشّرات غیبي و تفاولات آسماني (که دریغولا نسبت بحضرت شاهنشاهي بظهور آمد) آن بود که چون میرزا عسکري باردوی معلّی رسید و اعمال ناشایسته بجایی آورد میر غزنوي و ماهم آغا حضرت شاهنشاهي را بر دوش عزّت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند - میرزا (هرچند روی توجّه بجانب آنحضرت کرد - و در مقام شگفتگي و زهرخند آمد) آنحضرت (که دران هنگام مجموعهٔ کمالات حالخوردان جهان بودند) بوجود خردسالي اصلا شگفته نشدند - و قبض خاطر از نامهٔ حال آنحضرت هویدا بود - میرزا طریق شده گفت که میدانیم فرزند کیست - با ما چگونه شگفته شود - و بعد از زمانے انگشتریں میرزا را (که در گردن او همایل بود - و علامهٔ گلگون آن نمایان) بطریق عادت اطفال (نی نی بلکه بدستیاری اقبال) دست بجانب علامه برده خواهتند بگیرند - میرزا درساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهي داد - دقیقه شناسان محفل اینمعني را تفاول بر معادت نمودند - که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود - و از چشمهسار افضال الٰهي آب زندگانی بجوی آید - و ازانجا حضرت شاهنشاهي مؤید بتائید الٰهي بتوفیق میرزا عسکري متوجه قندهار شدند - در تیام و جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگي و فرمان روائي از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید - و انوار خداشناسي از ناصیهٔ اطوار و آثار هویدا بود - درانثناي راه کوکي بهادر (که یکے از معتبران میرزا عسکري بود) نزدیک کجاوهٔ حضرت آمده بمیر غزنوي گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت پادشاه میرسانم - میر مذکور جواب گفت که چون حضرت پادشاه خود نبردند همانا مصلحت در گذاشتن بود - و نیز بے حکم عالي این دلیري از من نمي آید - بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت

---

(۲) نسخهٔ [ا] که فرزند (۳) نسخهٔ [ب ه] داد (۴) نسخهٔ [د] که مصلحت •

کرده ام - که در چادین ایّام تنهائی لوازم خدمتگاری بجای آرم - و مبخولستم که این خدمت نیز بقدیم رسانم - اکنون (که مرا باین سعادت سرفراز میسازید) نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهید که بحضرت گذرانم - میرغزنوی طایفهٔ آن حضرت (که اکلیل ماه سعادت بود) بهادر داده او را باین دولت سر بلند ساخت - و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را در ۲۰ رمضان (۹۵۰) ملحد و بنجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت - ماهم آقا وجیهی انکه و اتکه خان بدرام خدمت کامیاب سعادت ایلچی بودند - و استفاضهٔ انوار قدسی میکردند - و میرزا آن نونهال اقبال را (که در ظلّ حمایت ایزدی نشو و نما می یافت) بسلطان بیگم کوچ خود میبرد . و آن عفّت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می نمود - بظاهر نگاهبانی میکرد - و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر بود - و روز بروز فر بزرگی از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر میدید .

هر کرا تائید الٰهی پرورش نماید و در حدّ ذات نور پرورد ایزدی باشد بداندیش را در حقّ او جز نیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید - چنانچه مشیّت ازلی درین هنگام (که عطوفت پدری و رأفت مادری باید که تکفّل مهمّات نماید) بدست دشمنان جانی پرورش میداد - تا دور بینان ملک دانائی را پای ارادت محکم تر شود - و کوته اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت بدست افتد - و حقیقت نگاهبانی ربّانی و حراست آسمانی بر دوست و دشمن ظاهر گردد - از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص دران هنگام (که حضرت جهانبانی متوجّه عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند) یک سال و سه ماهه بودم - نیک بخاطر دارم - روزی ماهم انکه والدهٔ ادهم خان (که بحضانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود) به میرزا عسکری معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان رفتن شدن پیاده رمد پدر یا پدر کلان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی میزند چنانچه آن نخل امید بزمین می آید - اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند - شما بجای آن پدر بزرگوار - مناسب آنست که این شگون (که بمغزلهٔ سوهند چشم زخم است) شما بجای آرید - میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت - و من از پای درآمدم - می فرمودند که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر است - و نیز در همان ایّام برای تبرّک و تیمّن

---

(۲) در [بعض نسخه] شنیدم .

بجهت برداشتن سوی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند - آن راه رفتن و آن سوی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است - کسے را (که در نزهت سرای دل چراغدانان افروخته باشند) صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید - چون سر رشتهٔ سخن بدینجا کشید برای میرابی سخن از بقیهٔ سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران (که بکابل رفت) و میرزا هندال (که بقندهار شتافت) و یادگار ناصر میرزا (که در بکر مخالفت کرده ماند) ناگزیر است - تا جویای آگاهی بذیرای عبرت گشته به فیروزی بخت بیدار زندگانی را بهشیاردلی و نیک عملی پیرے کند •

ذکر مجملے از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نماند که شیر خان از آب بیاه گذشته بآهستگی قدم پیش مے نهاد - و با چندین اسباب نبرد بملحظهٔ تمام میبود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازیهای تدبیرنمای او را بیکبار بهیچ برآرند - جمع کذیر را پیشتر روان ساخته بود - و در احتیاط جنگ غایت ملحظه را مرعی میداشت - بعد از چند روز (که بے اتفاقیے میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر فزدیک و دور بوضوح پیوست) بلاهور آمد - و ازانجا تا خوشاب رفت - و در بهیره و آنحدود روزے چند بود - و کس بطلب سلطان سارنگ ککر(۴) و سلطان آدم (که از زمینداران معتبر آنحدود بودند) فرستاد - چون نعمت پروردهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی ممرے کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند - شیرخان ازانجا بهتیاپور (که از محال منصوبهٔ کهرانست) شتافت - و جمع کذیر را بر سر ایشان فرستاد - کهران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتادند - و بفروخت رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - با هواخواهان خود مشورت کرد - همه صلح دران دیدند که کار این گروه (که کوههای مستحکم و زمینهای قلب دارند) بتدریج و تدبیر باید ساخت - و مذاهب آنست که درین حدود لشکرے گران گذاشته شود - که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت کهران بوده دست تاخت و تاراج دراز کند - و قلعهٔ مستحکم بجهت انتظام این در کار اساس باید نهاد - تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سر گردن کشی فرو آرند - و خود باز گشته بسامان و سرانجام مملکت

---

(۴) نسخهٔ [ج] چراغستان معرفت (۴) در [بعضے نسخه] ککر •

بسباع هندوستان باید پرداخت - بنابرین مصلحت‌دید قلعهٔ رهتاس را بنیاد نهاد - و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت - و بآگره آمد - و ازانجا بقلعهٔ گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصّن بود - میر بیچاره از بے‌آذوقی آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را سوای بنگاله لچهل و هفت اقطاع تصرف کرد - و داغ امپ سیاهی درمیان آورد - و اندکے از تدبیرهای بسیار سلطان علاءالدّین را (که در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است) شنیده بعمل آورد - وازانجا بر سر پورنمل راجهٔ قلعهٔ رایسین و چندیری رفت - و بعهد و پیمان نادرست راجه را از قلعه برآورد - و بسعی[۲] بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار امان داده خویش را از هم گذرانید - و ازانجا بآگره آمد - و بطرز حکّام بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصلهٔ یک کروه بناکرد - و بعد از بیماری جانکاه (که در آگره بروطاری شد) بر سر مالدیو (که حاکم اجمیر و ناگور و بسیارے از شمال و اصفار بود) لشکر کشید - و کار آن حدود بفریب و فسون ساخته بفواجهی جیتور و رنتهنبور[۳] شتافت - و آنجا نیز نیرنگسازیها نمود - تا نگاهبانان آن قلاع کلیدها را فرستادند - و درانجا جمعگذاشته درمیان ولایت دهندیره درآمد - و ازانجا روی بقلعهٔ کالنجر آورد - و آن را محاصره کرده ساباطها برو مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهم محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه و دو بشعلهٔ آتش (که خود افروخته‌بود) از دود آه مظلومان بسوخت - و تاریخ سوختن او (ز آتش مرد) یافته بودند - اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر برآمد امّا قلعه بدست افتاد - پنج سال و دو ماه[۴] و سیزده روز برنگ و ریو حکومت هندوستان کرد - و بعد از جلال خان بسر خرد او بهشتم روز جانشین پدر شد - و اسلام خان نام نهاده اسم شاهی را بر خود بست - و او هم درناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود - چون تسلّط این دو تنفسمرشت خداع منش در جنب شعشعهٔ مهچهٔ جهان افروز رایت این دولت ابدی‌اساس مانند فروغ کرمکے شب تاب حکم نمود بے بود داشت حکمت غامضهٔ ایزدی بجهت مصلحتے چند (که در مکامن علم او مضطوی بود) روزے چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت - و روزگار از ننگ وجود این معربدان ستیزه‌کار را رست *

ذکر مجملے از احوال میرزا حیدر

و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانبانی یافته متوجّه کشمیر شد

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] و بسعی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه‌روزگار برآمده راجه همان بود و کشته شدن آن ساده لوح خوبی گرفته همان - ازین جهت قطب خان ترک نوکری نموده منزوی شد - و شیرخان ازانجا بآگره آمد (۳) نسخهٔ [ج د] رنتهنبور (۴) نسخهٔ [د ح] ده ماه (۵) در [بعضی نسخه] سلیم خان

(چنانچه سمت گذارش یافت) چون بنوشهر[۲] درآمد اُمرای مذکور (که اسامی آنها پیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روش درآمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدّدا خاطر نشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر طیّ عقبات کشمیر قدم پیش نهاد - دربن اثنا تفرقه در عسکر پادشاهی (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیل خود یا بسعی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد - و مظفّر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید - غیر از چندسه از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر (که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بنحوه به پشت‌گرمی مرتّبات کشمیریان در بیست و دوم رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت از عقبهٔ پنوچ[۳] درآمد - و بی جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود - چه دران ایّام مدّتی گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود - و اُمرا آن ملک را بتقلّب در تصرّف خود داشتند - و بر یک از مدّعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک‌رانی میکردند - دربن زمان نازک[۴]شاه نام شخصی بامر بے مسمّای حکومت اختصاص و اشتهار داشت - و با این حالت هرگاه درمیان یکدیگر اتّفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هرآینه کار ملک بابن مرحله کشد - موسم چلّهٔ دی بود - و باران باشتداد می‌بارید - کچی[۵] چک چون رقم استقلال از جبههٔ احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع (که کشمیری ازان گزیرندارد) از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت - چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود - چون آن میسّر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشهٔ دیگر شد - و طرح دیگر خیال کرد - و خواهر اسمعیل ولد محمّد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته عادل[۶] خان و حسین خان سروانی[۷] و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - دربن اثنا ابدال ماکری (که استظهار او بود) بعلّت استسقا درگذشت - و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول (که استحکام تمام دارد) گذاشته متحصّن شد - اهل کشمیر همه جدا شدند - و بیش میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعاب جبال بسر میبرد - تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائید یزدانی فتح کرد - و هر چند مخالفان

---

(۲) در [بعضی نسخه] بنوشهر (۳) در [بعضی نسخه] بنوچ - و در [نقشه] پونچ (۴) نسخهٔ [ح] بارک شاه (۵) نسخهٔ [چ ه] کاجی چک (۶) نسخهٔ [ز] عادلخان (۷) نسخهٔ [ح] شروانی ه

(چه از افغانان کمکی و چه از کشمیریان بے حقیقت) زیاده از پنج هزار هوار بودند چون کار ایشان بر بوقوائی و حرامنمکی مبتنی بود کارسے از پیش نرفته شکست یافتند - وجمعے کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - وگروهے دستگیر شدند - و کشمیر باستقلال در تصرّف میرزا درآمد - و خطیبِ کشمیر مولانا جمال‌الدّین محمّد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود - و تقریر این فتح اگرچه در همین رقعهٔ میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتے در تاریخ خود می‌نماید آنست که یکبار میرزا فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر از راه درهٔ لار بکشمیر آمد - و درچهارم شعبان (۹۳۹) نهصد و سی و نه در تصرّف درآورده بود - و در سلخ شوّال سال مذکور با اُمرای کشمیر و محمّد شاه (که اسم حکومت بنام او بود) صلح گونه کرده دختر محمّد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهِ (که آمده بود) مراجعت کرد - چون درین نوبت فتح غیبی دست داد و ملک کشمیر مسخّر شد مدّت ده سال در انتظام آن رابعت سعی بلیغ نمود - و آن عرصهٔ دلپذیر را (که حکم خرابه داشت) ابنای شهری پوشانید - و اتمام محترفه و ارباب صناعات را از هرجا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد - علی‌الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت - و انواع ساز درمیان آورد - جملهٔ صورت ظاهری آن مملکت (که نشأهٔ دنیائی ارست) معنی پیدا کرد - اما بواسطهٔ تعصّبهای خنک بیدمک میرزا (که منشای آن نارسائی با دعوی رسیدگی‌هست) متاع معنوی کشمیر (که عالم یکرنگی و دیندارپست) کساد یافت - و تا امروز بوی تعصّب از کشمیریان می آید که صحبت را تاثیر عظیم است - مبنّا اطوار فرمانروایان که قوی‌اثر میباشد - امید که به یمن آثار حقیقت و حقّانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتّحاد پذیرد - و متاع حق پرستی و خداشناسی بے شایبهٔ تکلّف و تصنّع رواج گیرد - و از سهوهای عظیم (که میرزا را روی داد - و میمنت نداشت) آن بود که بارجود فتح چندین خطبه و سکّه بنام فازک‌شاه بدستور اُمرای کشمیر ساخت - بایدستے که حقّ نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم و دنانیر و رؤس منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرّف میساخت - همانا که با زمانه مدارائے میکرد - ده بے اخلاصی را رواج میداد - و لهٰذا دوران ایّام (که فتح کامل شد) خطبه را بنام مقدّس حضرت

---

۲) نسخهٔ [ه] که بکبار میرزا با فرستادهٔ سعید خان - اما (نظر بر قصهٔ تاخت میرزا بر کشمیر از جانب سعید خان) عبارت نیک چنین است - یکبار میرزا (که دران هنگام فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر بود) از راه درهٔ لار (۳) در [اکثر نسخه] انتشار ه

حوالي ساخته سربلند شد - و در تاريخ (۹۹۸) نهصد و پنجاه و هشت هجري در شبيخونے (كه كشميريان آورده بودند) صماخر ملك نيستي شد •

و مجملے ازين ماجرا آنكه ميرزا از آنجي عدالت (كه نگهبان دولت است) عدول نموده بمقتضاي هوا و هوس خود زيست كردن گرفت - و هشياري و بردباري (كه در بازوي بختياريست) از دست داد - مكر و غدر كشميريان (كه بتدبير و هوشمندي ميرزا ازپاي درآمده بود) باز برپا شد - و اين گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پيش گرفته در لباس درستي كار دشمني ساختن گرفتند - و عمدهٔ اين كار آن بود كه لشكر ميرزا را بحيلها از جدا كردند - و مردم كارآمدني او را متفرق ساختند - طايفهٔ را بجانب تبت و برگے را بجانب بُلُّو و چندے بطرف راجوري فرستادند - و عيدي ريفا و حسين ماكري پسر ابدال ماكري خواجه حاجي بقال كشميري را (كه سرگروه مهمات ميرزا بود) از راه برده بخود متفق ساختند - و جمع كثير را بخود همداستان كرده بر سر ميرزا روان شدند - غازي خان و ملك دولت چك نيز آمده ملحق گشتند - و تربيب خانپور (كه ميان هيره پور و سري نگر كه اصل شهر كشمير و حاكم نشين است) بر سر ميرزا شبيخون آوردند - ميرزا نزديك خانهٔ خواجه حاجي رفته بود تا قرا بهادر را (كه دربند بود) خلاص سازد ناگاه بدست كُمّال دولي حيات را سپري كرد - و بعضے ميگويند كه تيرے از ملازمان او نادانسته رسيد •

ذكر مجملے از احوال ميرزا كامران

چون مجملے از حال ميرزا حيدر گذارش يافت اكنون سرگذشت ميرزا كامران نگارش ميپذيرد دران ايام نامساعد (كه ميرزا كامران از حضرت جهانباني جدائي اختيار كرده بصوب كابل روان شد) چون بحدود خوشاب رسيد سري و سروري را رنجه داشته و زمانهٔ لعبت باز را بكام خود پنداشته خطبه بنام خود ساخت - هركه خرد درو بين و مصالحت آموز و همنشين دانسته نداشته باشد هرآينه چنين كارهاي ناشايسته ازو بظهور آيد - نه حق محبت شناسد - و نه طريق مروت داند - بديي ديگران را نيكيي خود انگارد - و تخم بدي در زمين نيكان افشاند - ظاهر است كه ازان كشت و كار چه بدرود - و درخت اميدش كدام ميوهٔ مراد بار آرد - روزگار بے اعتبار انديش و بقائي نه - و دولت بزور برخود بسته را پيوندد نه - سربلندي كاخ بے بنياد را چه اساس كه چون منار برفي زود از هم پاشد - و هلال شب اول را چه ثبات كه چون برق خاطف تا چشم برهم

---

(۲) در [بعضے نسخه] بكلي (۳) نسخهٔ [ح] عبدي زيبا (۴) نسخهٔ [ج] كمال دولي •

زدن فرونشیند - سلطنتش چون طراوت گل زود زوال - و دولتش چون نسیم بهار سریع انتقال - وبالجمله از راه دهنکوت بکنار آب سند رسید - و دریغجا محمد سلطان و آلغ میرزا (که بحدود مُلتان خود را کشیده بودند - و آنجا خود را نتوانستند گرفت) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - ومیرزا مدتی آنجا توقف نمود - و چون عسرت غلّه بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت - و ازانجا بکابل آمد - و ابواب کامرانی بر روی روزگار خود کشاده بمقتضای هوا و هوس روزگارے بسر می برد - و مثل که از جمشید مرویست (که تا شاهیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند هُرّاج را پریدن آسان نگردد) درین واقعه بظهور آمد - غزنین وآنحدود را بعسکری میرزا داد - و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا بیدخشان فرستاد - و خواهش مقابعت نموده خواست که سکّه و خطبهٔ او در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود برگردانید - میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر بیدخشان برد - و در نواحی موضع باری سلیمان فریقین جنگ پیوست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوّت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد - و خطبه و سکّه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضے از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد - و مقصود را گشته مراجعت نمود •

درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرّف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجّه قندهار شد - و تاشش ماه محاصرهٔ قلعه نمود - و از سے آذوقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و قلعه را سپرد - ومیرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود - میرزا هندال را بهمراهی خود آورد - و روزے چند در صحنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معمورهٔ جوی شاهی (که اکنون بهنبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجمال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار اسباب نفاق را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان برانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرّف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد - و در حدود موضع اندراب جنگ در پیوست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصّن شد - میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد - و از آمدشد آذوق را مها را مسدود ساخت - اکثرے از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود (که چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیز از سے آذوقی کار قلعه بدشواری کشید بے اختیار

---

(۲) نسخهٔ [د] بے نیل مقصود (۳) در [اکثر نسخه] ناری •

آمدهٔ دید - میرزا کامران قاصد برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بصرداری برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود - و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بست - و روزگار را بغفلت میگذرانید. نه یاد معبود میکرد - و نه داد مظلوم میداد - تا آنکه کوکبهٔ (۲) اقبال ملک صعود حضرت جهانبانی ارتفاع یافت - و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند - چنانچه گزارش می یابد •

هرکه با ولی نعمت خود طریق بے حقیقتی سپرده مسلک بے اخلاصی شداست هرآئینه درهمین نشاه پاداش اعمال خود دید - و هم برین منوال است احوال میرزا هندال - که چون در چنان وقتی با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراچه خان (۳) (که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود) آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد - و باحترام درپیاست - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزے چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - چنانچه مجملے مذکور شد •

و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلهاست - هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق‌ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عدل حقیقی ست) شکرگزار و مسرت‌پذیر شوند - که هم سرمایهٔ عبرت جهانیان میشود - و هم دست‌آویز ندامت بے‌سعادتان میگردد - ازانجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بفریب و فسون حاکم قلعه از راه راست انحراف ورزیده در کهري توقف نمود) بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه دران حدود بود - آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم قلعه از صدق و صفا فروغے ندارد - و همهٔ آن مقدمات حیله‌پیوند مبتنی بر کذب و سفاهت است - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از دولتخواهان راست‌گو و هواپرستان رضاجوی او بوده) گفت (که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشهٔ آن باید کرد) ازانجا که امرے ست ثابت (۴) (هرکرا روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد - و بآزار رایفعمتان جرأت نماید - و نصیحت خیراندیشان باد شمرده بگوش هوش در نیارد - وسخنان سفیدهٔ دانشوران افسانه و افسون پندارد) بنابران یادگار ناصر میرزا از بے توفیقی متوجه قندهار شد - و در زمانے (که میرزا کامران قلعهٔ قندهار را ازمحاصره بتنگ آورده بود) آمده

---

(۲) نسخهٔ [ب ه] کوکب (۳) در [اکثر نسخه] قراچه خان (۴) نسخهٔ [ه] بدیهی •

میرزا را دیده - و بهمراهی میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران بیش حاکم تُتّه کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهر بانو بیگم و ولد ایشان میرزا منجّم (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند) بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تُتّه ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند) بآئین لایق روان ساخت - و خطائی یا عمدی (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راه بیابان بے آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تهی اقتاد - و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از در سه هزار آدمی (که درین قافله سرگردان بودند) معدودے جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جواد قلم سوانح پیمای به پهنا قدمی چند زده سخن را بسرانجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدراز میبرد - و مجمل از احوال نصرت‌انجام سفر خراسان و عراق (که حضرت جهانبانی را روی نمود - و ببدرقهٔ عنایت ایزدی قطع فیافی و طیّ صحاری و بوادی فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمشیّت ازلی قدم در وادیٔ توکّل نهاده راه چول پرخطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرّف ساختند - و از فضل نامتناهیٔ الٰهی درین چول پرهول ملک هاتی بلوچ (که قافله سالار راهزنان بود) بزمین‌بوس شرف اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید - و ازان وادی هولناک راهبری‌نموده بولایت گرمسیر آورد - و میر عبدالحی (که کلانتر آن ولایت بود) بملاحظهٔ نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد امّا در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری (۲) اهتمام تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال‌الدّین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود - آنحضرت باو دولت بخشی را پیش از فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بساط خود داشت) همه را نثار موکب سعادت کرد - و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میرسامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوّض داشتند - و روزے چند دران سرزمین بوده با دولتخواهانے (که درین یورش اقبال‌آسا ملازم رکاب معلّی بودند) نصائح

---

(۲) نسخهٔ [د ه و] خدمت گذاری •

دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند - و بپیوفائی دنیا و بے اعتباری معاملهٔ ظاهر را بچندین دلائل خاطرنشان فرموده خواطرِ اصحاب تعلّق را از تکاپوی آن بازداشته متوجّه مقصد حقیقی و مطلب اصلی (که طلب ارباب همّت را سزاوار تواندبود) میساختند - و همگی همّت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرید و مواد تفرید روز بروز در تزاید است گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر بازداشته بیکدای بےهمتا پردازند - لیکن مروّت و مردمی نمی گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند - و این گروه وفائیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل (که شایان خلیفگی حق است - و در انتظام معموریٔ ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل) بیکبارگی دست از جهان بازدارد و سلسلهٔ سلطنت ابدقرین را منقطع سازد - همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشأهٔ جامعیت کار فرمایند - والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه برجه کمال حاصل است - بارجود پرداختن بگیرو دار عالم ملک و شهادت استغراق ببحر موّاج عالم جبروت و لاهوت پر نبج مستوفی میسّر - و قدم همّتش بر صعود مدارج علیا مقرّر و مسلّم •

القصّه بمقتضای ارادهٔ ازلی و فتوّت فطری نوشتن مکتوب محبّت‌طراز بفرمان‌روای ایران و عنان عزیمت بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیر الهام‌پذیر تصمیم یافت - که اگر حاکم ایران حقوق مورثی منظور داشته لوازم محبّت و فتوّت بتقدیم رسانده هرائیده یکبار دیگر بسلسلهٔ ظاهر پیوندد و الّا در اختیار انزوا بمشرب مروّت بے اختیار باشند - بنابرین روز پنجشنبه غرّهٔ شوّال (۹۵۰) نهصد وپنجاه مکتوبے مصحوب چولی‌بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر (که چندین مصالح و حکم در هر کار ودیعت نهاده‌اند) سیر انگیخته آمد که ملاقات گرامی بزودی میسّر آید - و مجملے از سوانح احوال اظهار نموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند • شعر •

• که گذشت از سر ما آنچه گذشت • چه بدریا چه بکهسار و چه دشت •

آنحضرت میخواستند که روزے چند در ولایت گرمسیر توقّف فرمایند - میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنین اجتماع می‌افتد که میرزا عسکری جمعی‌کثیر را فرستاده است مبادا بایشان برسند - و کار از علاج بگذرد - اگر بالکای میسّتان و آنحدود (که بحکام ایران

---

(۲) در [اکثر نسخه] مورد •

تعلّق دارد) توجّه فرمایند همرائینه از اندیشهٔ آمیب این گروه بی‌عاقبت[۲] موکب عالی محفوظ خواهدبود - آنحضرت قلّت ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقّف دران ولایت از طریقهٔ حزم (که راه خرد پرورانست) دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آب هیرمند[۳] عبور کرده بکنار کوله (که این آب بآن در می آید) نزول سعادت فرمودند - احمد سلطان شاملو (که حاکم سیستان بود) مقدم گرامی را دولت فاگهانی شمرده بآئین نیکبختان ملازمت کرد - و بوظائف خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود - و روزے چند دران سر زمین عشرت‌افزا (که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ اقبال بود) بشکار تفلداغ اشتغال نمودند - و برای تسلّی خواطر همراهان وفاندیش خود را بمشاغل ارباب تعلّق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند - و ازانجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند - احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی (که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود) فرستاد - و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندکے ازان بجهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمّه را برگردانیدند - و درین منزل حسین‌قلی میرزا برادر احمد سلطان (که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود - تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد) بشرف بساط بوس مشرّف شد - آنحضرت ازو در باب مذهب و ملّت سخنان پرسیدند - بموقف عرض رسانید که ملّت‌ست در معتقدات شیعه و سنّی غور کرده میشود - و کتب فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب‌است - و معتقد سنّیان آنکه سبّ اصحاب کفر است - بعد از تامّل و تفکّر خاطر بران قرار گرفته که یکمان ثواب کافر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد - و از فرط توجّه مشمول عنایت و اعتمالت ساخته تکلیف ملازمت فرمودند - او (چون سفرے پیش داشت - و اسباب سفر سامان نموده‌بود) از احراز این دولت متقاعد ماند - و درینجا حاجی محمّد بابا[۴] ثقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند - و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجّه بصوب زمین داور منعطف شود - که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میرسد - و چامه[۵] بیگ حاکم قلعهٔ بست نیز باحراز سعادت خدمت مینماید - و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بے عاقبت اندیش (۳) نسخهٔ [ب] هیرمن — و نسخهٔ [ج] هلند - و نسخهٔ [ز] هلمند (۴) نسخهٔ [و] و بابا قشقه (۵) نسخهٔ [ج ه] جامه بیگ ه

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرّف اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان شنود (که امثال این مقدّمات تمهید دادهٔ از سفر عراق مانع می‌آیند) بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمّهٔ همّت عُلیا لازم است - این گروه (که ازین سفر مانع می‌آیند) بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند - چون (احمد سلطان بعنوان عقیدت و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود) سخن او بمعرض قبول پیوست - و برین کنکاش عمل نرموده متوجّه عراق شدند - و باین تقریب روزے چند حاجی محمّد مردود بساط قرب بود - احمد سلطان ملازم رکاب معلّی بوده میخواست که از راه کیلکی (۲) بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعهٔ ارک متوجّه آن سمت شدند *

چون (مکتوب مودّت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بفتحات آرای ممالک ایران شاه طهماسب رسید) مقدم سعادت‌التزام آنحضرت را نعمت غیر مترقّب شناخته خوشوقت شد - و خواست که مایهٔ فرهمای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کار نامهٔ افتخار خاندان خود سازد - و بشکر این نعمت فرمود تا ۴ روز در تزیین نقارهٔ شادمانی فواختند - و مکتوبے در جواب (مشتمل بر کمال توقیر و احترام و امتدعای تشریف حضور در اصر ع ازمنه) با الوف محامد و اثنیه و صنوف تُحَف و هدایا مصحوب مقرّبان خاص ارسال داشت - و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود - * شعر *

همای اوج سعادت بدام ما افتد * اگر ترا گذرے بر مقام ما افتد

و فرستاده را رعایتے شایسته کرده روانه ساخت - و اظهار انواع شکرگذاری و حق‌شناسی و تذکار محبّت قدیمی نموده جلائل تعظیم و اکرام بجای آورد - و بحُکّام و وُلاة بُلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهرے (که موکب همایونی نزول فرماید) شرف روزگار این خاندان عالی دانسته اعاظم حکّام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفوز استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرّف گردند - و از اسباب و اشیای فایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بنازه منزل بمنزل مهیّا ساخته فایق نظر قبول اشرف گردانند - و منشورے (که بمحمّد خان حاکم هری نوشته بودند) بجنس در ملک تحریر در آورد - تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی (نظر بران دیباچهٔ مروّت داشته) در تعظیم و تبجیل حادثه پیمایان

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیس کهلکی - و نسخهٔ [ز] تهس کیلکی (۳) نسخهٔ [ا] اعاظم و حکام *

مراحل نشیب و فراز حقّی انسانیت بجای آورده دقیقهٔ از آداب(۲) مذکّرت فروگذاشت ننمایند •

فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت‌پناه شوکت‌دستگاه شمس الایالة و الاقبال محمّد خان شرف‌الدّین اوغلی تکلو لازالة فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنهٔ هرات و مدیردیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند - که مضمون واجب العرض او (که درین ولا مصحوب کمال‌الدّین شاه قلی بیگ برادر امارت‌پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت‌پناه نموده بود) در تاریخ دوازدهم شهر ذیحجّه رسید - و مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در باب توجّه نوّاب کامیاب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهر دریای سلطنت و کامگاری - دوحهٔ چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم‌افروز ایوان سلطنت و جلال - سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال - شجرهٔ طیّبهٔ گلشن شوکت و عظمت - ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت - پادشاه بریّن و بحرین - نیّر عالمتاب فلک کامرانی - بدر بلندقدر اوج خلافت و جهانبانی - قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت‌آئین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین - شهریار عالی نسب تخت سروری - پادشاه والاحسب ملک عدل‌گستری - خاقان سکندرنشان - جم‌جاه عالیشان - سلیمان تخت‌نشین - سلطان صاحب هدایت و یقین - جهانبان صاحب تاج و تخت - صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار - تاج فرق خواقین خاندار - المؤیّد من عند الله - نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه - خلّد الله تعالی عزّه حسب الآمال - الی یوم المآل) نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نموده • بیت •

مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست • خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست

باشد آنروز که در بزم وصالش یکدم • بنشینم بمراد دل خود همدم دوست

اقدام بمآل و توجّه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند - که بمتعلق آن خبر خجسته اثر رفاهیت مبزوار از ابتدای عمل تشقاق‌ائیل بدان ایالت‌پناه مرحمت فرمودیم دلروشه و وزیر خود را بدانجا فرستند - که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرّف نموده بمواجب لشکر ظفرائر و ضروریات خود صرف نماید

---

(۲) نسخهٔ [ح] دقائق (۳) نسخهٔ [ه] فرمان شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب روح الله روحه بحاکم خراسان (۴) نسخهٔ [و] نعمت •

و بدستوری (که دربن نشان مذکور شده) فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مُطاع تخلّف ننمایند - و بالقصد کس از مردم عاقل روزگار دیده (که هرکدام یک اسب کُند و استبر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد) تعیّن نمایند - که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدو (که از درگاه معلّی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد) و آن ایالت پناه نیز از طوائل خود شش راس اسپ بدو آسودهٔ خوشرنگ قوی جثّه (که لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامگاری بوده باشد) انتخاب نموده و زیادهای لاجوردی منقّش با عیدانیهای زر باف و زردوز (که لایق امپاق سواری آن پادشاه جمجاه باشد) بربالای اسپان مذکور نهاده هراسپ را بدو نفر ملازم خود داده روانه گردانند و کمرخنجر خاصهٔ شریفه [که از نوّاب کامیاب مغفوری مرحومی علّیین آشیانی (انار الله برهانه) شاه بابا ام بنوّاب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکلّل بود] مع شمشیر طلا و کمر مرصّع جهت فتح و نصرت و شکوه آن پادشاه مکفدرآئین فرستاده شد - و موازی چهار صد توپ مخملی و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت - که یک صد و بیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت است تتمّه جهت ملازمان رکاب ظفرانتساب آن کامیاب - و قالیچهٔ مخمل درخوابهٔ طلاباف و نمدتکیهٔ گُرگی آستراطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعی گوشکانی خوش تماش و دوازده چادر قرمزی سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشربهٔ لذیذ و لطیف سرداده نموده با نانهای سفید (که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد) مکمّل نموده جهت آنحضرت می فرستاده باشد - و جهت مقرّبان مجلس عالی و دیگر ملازمان فردا فردا ارسال می نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا درمنزل و مقامیکه نزول نمایند امروز چادرهای مصفّای لطیف و سفید و منقّش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتّب ساخته نصب نمایند - که در هرکارخانه ضروری آن مهیّا باشد - چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و بعرف و فتح سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مرتبهای میب مشکین مشهدی و هندرانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوریکه مقرّر شده حاضر سازند - و سعی کند که اشربهٔ تمامی در نظر آن سلطنت پناه درآید - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرّر دارد که میکشیده باشند - و آیالت پناه قرّاق سلطان و امارت مآل جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را

---

(۲) در [بعضی نسخه] باعنانهای (۳) نسخهٔ [ط] خوش رنگ خوش تماش (۴) در [جمیع نسخ] چنین است لیکن غالبگه سیب مشکین باشد *

تا هزار کس بعد از مه روز (که آن پانصد کس رفته باشند) باستقبال (۲) فرستد - و دران مه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپان توپچاق و تازي مقرّر دارد که بمازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهي را از اسپ خوب بهتر نیست - و سرد پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - و چنین قرار دهد که چون این آمرا بملازمت آن حضرت برسند زمین خدمت و عزّت بآداب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند - که در هر سواري و غیره ناگاه میان ملازمان آمرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئ واقع نشود - و بهیچ وجه از وضع آزرمگي بفرمان پادشاه نرسد - و در وقت سواري و کوچ لشکر آمرا از دور (۳) درنوبچ خدمت کنند - و نوبت کشک هریک از آمرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلّی (که قرار یافته باشد) تردّد نمایند - و کشک خدمت در دست گرفته بنوبی (که در خدمت پادشاه خود کم خدمت نماید) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایت (که برسند) همین فرمان را بوالیی آن ولایت نموده مقرّر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلوای و اشربه کمتر از پنجهزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت‌پناه تا مشهد مقدّس محلّی موزّنی تعلّق بدان ایالت پناه دارد - چون آمرای مذکور بملازمت رسند هر روز پنجهزار و دویست طبق طعام الوان (که لایق خوان پادشاهانه باشد) درمجلس عالیی آن پادشاه گرامي کشیده شود - و هریک از آمرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید - که سه اسپ خاصگي باشد - و دیگرے بامیر معظّم محمّد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر بآمرای مخصوص بهرکس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسپ تمامي از نظر خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام کدام اسپ از قوّاب کامیاب است - و هریک که قبل ازین قرار یافته باشد (که از فلان و فلان امیر باشد) بگویند - که آن حکایت هرچند بدنما ست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و بهر دستور (که مقدور باشد) ملازمان رکاب ظفرانتساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت خمخوارگي و یکجهتي باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را (که از گردش روزگار ناهموار بقدر غبارے دارد) بدلداري وخمخوارگي‌که درین نوع اوقات لایق و خوشنما ست) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت - و بعد از طعام متصرّفات حلاوه و پالوده (که از قند و نبات طبخ نموده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [ط] باستقبال آن کوهر دریاي عظمت و اقبال (۳) نسخهٔ [ب] و احتیاط کنند که (۴) نسخهٔ [ز] دور دور نوبچ •

و مرباهای متنوّع مطبوع و رشتهٔ خطائی خاصه (که به‌گلاب و مشک و عنابر اشهب معطّر باشد) به مجلس برند - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدارالسّلطنهٔ هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقهٔ از دقائق خدمت و ملازمت نا مرعی نگذارد - و چون بدروازه فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت‌پناه یکی از اویماق کاردان خود را در خدمت فرزند اعزّ ارشد ارجمند سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفراثر (از شهرو ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری[۲] و غیره) تا سی هزار کس (که بشمار صحیح رعد) از ملازمان کوسمین آن ایالت‌پناه همراه بزداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد - چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت‌اثر پادشاه درآید - و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رسانده - و در همان روز (که بملازمت ممتاز گردد) بترک و قاعدهٔ لشکر و اردو نزول نماید - و آن ایالت‌پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه‌روز دران منزل مقام کند - روز اوّل جمیع لشکریان ایشان را بمخلعت فاخره (که اطلس و کمخای[۳] یزدی و دارائیهای مشهدی و خانی باشد) منعّم سازد - و مجموع را بالاپوش مخمّل[۴] بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دوتومان تبریزی یوم‌الخروج بدهد - و طعامهای الوان بدستوریکه مقرّر شده سربراه نماید - و مجلس ملوکانه بدارد که زبانها بتحسین آن گویا باشد - و آفرینها بگوش عالمیان رسد - و تفصیل لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عالی نماید - و مبلغ دوهزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات مرکز خاصهٔ شریفه (که در دارالسّلطنهٔ مذکور میرسد) باز یافت نموده صرف ضروریّات نماید - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منّت داشته بظهور آورد و از منزل مذکور تا شهر بچهار روز بیایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اوّل بکشند - و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت‌پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه [این نوع پادشاه (که هدیه ایست از هدایای الٰهی) مهمان ما شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردّد باشد بجای آورند - و تقصیر ننمایند. که هرچند انواع جانسپاری و خون[۵] گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده‌تر خواهدبود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرّر دارد که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبّی[۶] و بالا مثقالی اصفهانی (که درین ایّام اهتمام داده عرض نموده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] یکدری (۳) در [بعضی نسخه] کمخای (۴) نسخهٔ [ط] مخمل که خوشرنگ باشد (۵) نسخهٔ [ب] دل‌گرمی (۶) در [بعضی نسخه] طبسی ۰

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هرجا (که خاطر خاطرآنحضرت مسرور باشد) و در هر گل زمین (که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد) رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازمهوار برسینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نوّاب کامیاب است - و خود در راه و هر کوچ دمبدم خاطر اشرف را بهمزبانی (که در کمال استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزل مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد) رخصت طلبیده متوجّه ملازمت فرزند گردد - و صباح آن فرزند اعزّ ارشد را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورد - و سرویائی (که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) پوشاند و یک از سفید ریشان و اوده‌اق تکلو (که پسندیده و معتمد آن ایالت‌پناه باشد) در دارالسّلطنهٔ مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند - و در وقت توجّه بشهر ایالت‌پناه قزاق سلطان را درخدمت نوّاب دارد - و چادر و شتر و اسپ گذرانده - که چون فردا نوّاب کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت‌پناه مشارالیه بدرقه باشد - و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید تدفین نماید که جمیع لشکریان بشان مقرّر سوار شده متوجّه استقبال شوند - و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسند (چنانچه میدان میان ایشان یک تیر پرتاب بوده‌باشد) آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردد - و فرزند برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل پرانه گذته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده توأمد خدمت و حرمت و عزّت (آنچه مقدور و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نوّاب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اوّل فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اوّل آنحضرت را سوارکرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجّه سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجّه اردوی خود و منزل و مقام مقرّر شوند - و آن ایالت‌پناه خود نزدیک نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند - و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جواب آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت‌پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی‌الحال سه صد طبق طعام الوان بطریق ماحضر بمجلس بهشت آئین آورند - و بین الصّلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری (که مشهور است بمحمّدخانی) و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره (هر پوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بگذارد (۳) نسخهٔ [ج] بهشت آئین آن گوهر شاهوار سلطنت ه

مرتبات لذیذ (آنچه ممکن باشد) و حلاوه و پالوده بکشند - پس ازان هفت راس اسپ لایق و بعدا
از طوائل آن فرزند ارجمند جدا نموده جُلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ نصب بافی
ابریشمی بر جُل مخمل منقش و تنگ سفید بر جُل مخمس سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل
سبز بکشند - و باید که حافظ مابرقاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمّد سرنائی
و حافظ درست محمّد خانی و استاد یوسف مودود (۴) و دیگر گویندهٔ و سازندهٔ مشهور (که درشهر باشند)
همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بی توقّف بنغمه و ترنّم پرداخته آنحضرت را خوشوقت
سازند - و هرکس (که قابل آن مجلس تواند بود) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقت
طلب حاضر گردد - و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که توانند شگفته داشته باشند
و دیگر شغلها و بازار و چرخ و باشه و شاهین و بحری و آنچه (هر سرکار فرزند و آن ایالت پناه
یا اولاد عظام بوده باشد) پیشکش نمایند - و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس
و هر رنگ علیحده علیحده فراخور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکمهٔ کلابتون و طلاب بپوشانند
و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند درآورند - آن فرزند
بخلق کریم (که میراث آبا و اجداد اوست) بدیشان عواطف نموده بهریک از ایشان جدا جدا سروپا
و اسپ فراخور هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و دوازده تقوز پارچهٔ ابریشمی
از مخمل و اطلس و کمخاب فرنگی و یزدی و بافتهٔ شامی و غیره (که بغایت لطیف باشد)
و سی صد تومان زر نقد در میکیسه با قماش مذکور بکشند - و بلشکر بهر نفری سه تومان تبریزی
(که ششصد شاهی باشد) بدهند - و هرروز در سرخیابان وکارنگاه سیر صیفرموده باشند - و درین سه روز
از در باغ چهارباغ شهر (که منزل پادشاهانه است) تا سر خیابان (که در باغ عیدگاه است) بفرمایند
که معتبره اصناف چهارطاق بندی بآئین شیرین بندند - و بهر صنعتگری یکه از امرای مذکور را
شریک سازند - تا بتعصّب یکدیگر هر صنعت و شیرینی کاری که دانند بعمل آورند - آنحسب
آنست که [چون پادشاه آن سرزبوم را بقدوم فرخنده مشرّف ساخته اوّل بشهر (که آن نور چشم
عالمیان است) بوجود شریف خود آنرا مشرّف خواهند ساخت] بنظر کیمیا اثر ایشان ازسردم خوش طبع
و شیرین گوی (که درشهر هستند) درآورند - که باعث سرور باشد - روز سیوم (که ازین چهار طاق
و خیابان شهر و صفا دادن چهارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد) چارچیان را در شهر و محلّات

---

(۲) نسخهٔ [ب] مودودی (۳) در [اکثر نسخه] بهر رنگ (۴) در [اکثر نسخه] تافته شامی
(۵) نسخهٔ [ا ب ح] سه صد (۶) نسخهٔ [ح] کن قدوهٔ سالکین و ارشد خواقین (۷) نسخهٔ [د]
شیرین زبان و رنگین گوی *

و حدود و مواضع بفرديک شهر مقرّر دارند - که چار نمايند که تماميِ مرد و زن صبح روز چهارم در صحرا خيابان حاضر گردند - و در هردکان و بازارے (که آئين بسته قالي و پلس فرش انداخته باشند) عورات و بيگها بنشيفند - و چنانکه قاعدهٔ آن شهر است عورات با آيفده و زنده در مقام شيرين کاري و شيرين(۲) گوئي در آيند - و از هر محلّه و کوچهٔ صاحبان نغمه بپيرون مي آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - و تماميِ آن مردم را باستقبال فرمايند - بعد ازان پادشاه را بعزّت و ادب گويند که پاي دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند - و مرزند در پهلوي آنحضرت (چنانکه سر و گردنِ اسپ ايشان پيش باشد) براه رود - و آن ايالت پناه خود از عقب ايشان نزديک نزديک ميرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساتين هرچه پرسند جواب دانسته و سنجيده عرض نمايد و چون بسعادت بشهر درآيند چهار باغ را سير فرمايند - و در باغچهٔ (که در هنگام سکنِ نوّابِ همايون ما دران بلدهٔ طيّبه(۳) جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمير يافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهي) نزول ايشان فرمايند - و حمّام چهار باغ و حمّامات ديگر را سفيد و پاکيزه سازند - و بگلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه ميل فرمايند محلّ آسايش بدني باشد - روز اوّل فرزند بطعام وافر مهماني نمايد - و چون (ايشان بفراغت متوجّهٔ خواب شوند) آن ايالت پناه خود بدين دستور مهماني کند که مذکور خواهد شد - چون ايشان بشهر درآيند همين روز عرضهٔ داشت نمايد - و روانهٔ درگاه معلّي گرداند - و مقرّر شد که معزّ الدّين حسين کالنّور دارالسّلطنهٔ هرات مردے خوش نويس صاحب وقوف تعيين نمايد - که از روزے (که آن پانصد کس استقبال نمايند) تا آنروز ے (که بشهر درآيند) روز نامچهٔ منقّح نوشته به نوبت سپهر آن ايالت پناه رساند - و جميع حکايات و روايات بد و نيک (که در مجالس گذرد) بقلم گرنده بدست معتمدان داده روانهٔ درگاه معلّي گرداند - که برجميع اوضاع نوّابِ همايون ما را اطّلاع حاصل شود •

و مهماني آن ايالت پناه بدين دستور که طعام و حلوه و شيرهٔ(۴) و ميوه سه هزار طبق کشيده شود - و براق ضروري مذکور بدين دستور سرپراه نمايد - اوّل پنجاه چادر و بيست سايبان و چادرِ بزرگ الابنه(۵) (که جهت خاصه ترتيب نموده عرض کرده بود) با دوازده زوج قالي دوازده ذرعي و ده ذرعي و هفت ذرعي و هفت زوج قالي پنج ذرعي و نه قطار مايه و دوپست و پنجاه

---

(۲) نسخهٔ [ج] و خوش گوئي و ملايفت (۳) نسخهٔ [د] طيبهٔ خجسته (۴) نسخهٔ [و] اشربه
(۵) نسخهٔ [ا] الابنه •

طبق چیني بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامي با سرپوش سفید قلعي کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر دو تقوز در مهماني خود آن ایالت‌پناه پیشکش نماید - و امرای مذکور را امر شده برد (که مهماني نمایند) بدین‌طریق که طعام و حلاوه و پانوده یکهزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر (که آن ایالت‌پناه اوّل آنرا دیده و پسندیده باشد) پیشکش نمایند - و حاکم غوریان و فوشنج[۲] و کرشو[۳] در ولایت خود مهماني نمایند - و حاکم باخرز در جام مهماني نماید - و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال‌سرای نرهاد (که پنج فرسنگي مشهد است) مهماني نمایند - انتهی •

چون (موکب عالي حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني در نواحي فراه رسید) ایلچي شاهي با فرستادهٔ حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني آمد - و حقیقت مغتنم‌دانستن والي ایران مقدم‌گرامي را و مسرور شدن او بوضوح بپیوست - آنحضرت را (که معدن مروّت بودند) از رفتن عراق و دل‌همراهان حقیقت‌گرفتن بدست آوردن چاره نماند - ناگزیر پای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجّه هرات شدند - و در هر منزل ازین نواحي (که نزول اجلال مي‌نمودند) یکي از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارت مقرّبان بساط اقدس ملازمت مي‌کرد - و عیت موکب پادشاهي ابواب شادماني بروزی متوطّنان آن دیار گشوده خلائق از اکثر قصبات (مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین) بهرات آمده انتظار مقدم عالي مي بردند - و چون قاصدان تاتار سلطان و امیران خراسان (که استقبال نموده بودند) بمحمّد خان اعلام نمودند (که وصول موکب عالي بزیارتگاه نزدیک است) محمّد خان با امیران امرا (مثل ویس سلطان و شاه‌ملي سلطان) و اکابر دولت (مثل میرمرتضی صدر و میر حسین کربلائي) و سایر اعزّه و اهالي باستقبال شتافتند - و بر سر پل مالان[۴] که میرگاه مشهور هرات است بدولت رکاب بوس والا مشرّف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند - و شرح شوق شاهي و آداب تواضع (که جوهر بزرگي صمد) اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند - و مقرّر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راهها را جاروب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و شرفای شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند •

چون (رایات پادشاهي بمنزل فرفرا[۶] رسید) سلطان محمّد[۷] میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید - و بآئیني که مامور بودند شاهزادهٔ کامگار سلطان محمّد میرزا و دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ا] قرشج (۳) نسخهٔ [د و ج] کوشو (۴) نسخهٔ [ب] که بمیرگاه هرات مشهور است (۵) در [چند نسخه] طرقای شهر (۶) نسخهٔ [ج] وزقرار - و نسخهٔ [ه] قرار - و نسخهٔ [و] در قرار و نسخهٔ [ح] فراه (۷) نسخهٔ [ز] محمود •

امرای عالیقدر حضرت امتقیان کامیاب سعادت شده توانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند - و از زیارتگاه تا پل سالار و ازانجا تا باغ جهان آرا (که سه چهار فرسخ مسافت است) تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فروگرفته تماشائی بودند - و اجتماع خلائق بمثابه‌ئی بر نهجیه بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد - غرهٔ ذیقعده (۹۵۰) نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اول صاحب قران (که درخواندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود) در مقام سمنگاه غزل امیرشاهی را خواند - که ازکل وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناسب و بتاثیر خواند - مطلعش اینست •

• شعر •

مبارک منزلے کان خانه را ماهے چنین باشد • همایون کشورے کان عرصه را شاهے چنین باشد

• شعر •

و چون باین بیت رسید که •

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم • که آئین جهان گاهے چنان گاهے چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقت شد - و بغایت متاثر شدند - و اقامها در دامن امید او زدند چون (هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزی نزدیکها رسیده) روزے چند آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده آداب نیکو بخوبی بجای میآورد - و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقامے مشهور میرگاه میبود - و هر وقت صحفلے تازه عشرتگاه میگشت - و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود مقرر بود - گاه عشرت سرای کاریز گاه نشاطپرای ضمیر افدس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده در هر گل زمین صحبتهای رنگین میداشتند - و در همین ایام زیارت اولیای مظام (خصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره) بنعمت نیاز فرمودند - تجرد منشان خدا اندیش (از بزرگان کامل استعداد و عالی نظران صدق نهاد - و خوش نهادان روزگار - و فضلای نامور) از صحبت فیض موهبت مستفید شدند •

و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت افزا اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند - دریں روز احمد سلطان حاکم سیستان (که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود) مشمول توجه و التفات پادشاهی شده

---

(۲) نسخهٔ [ا] خواهد بود (۳) نسخهٔ [ج] سیرگاه - و نسخهٔ [ز] سه گاه (۴) نسخهٔ [ز] روز ارجمند •

رخصت ولایت خود یافت - و پانزدهم ذی الحجّهٔ این سال بانجام رسیده زیارت مرقد منوّر حضرت زنده پیل احمد جام (قدّس سرّه) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه‌قلی سلطان استجلو (که ایالت آنصدود داشت) با اکابر سادات بدولت استقبال مشرّف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و پانزدهم محرّم (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدّس رسیده بزیارت روضهٔ رضویّه (علیه و علی ءاکفیها الثّنیه) فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریفه اقامت فرمودند - و ازانجا بدولت متوجّه نیشاپور شدند - شمس‌الدّین علی سلطان (که حکومت آنجا بدو متعلّق بود) با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت میر کلان فیروزه (که در انجدود است) فرمودند - و ازانجا بسبزوار و ازانجا بدامغان رسیدند - و از عجائب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسم دران تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزے پلید دران چشمه می‌افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بچشم عبرت مشاهده فرمودند در کارخانهٔ قادر حکیم و صانع بدیع خواصّ و تأثیرات اشیاء که چندانست که بحیازت ادراکات افهام و اوهام احاطهٔ آن توان نمود - آنگاه از دامغان بمصطام توجّه ارزانی داشتند - و روضهٔ مقدّسهٔ بحرطامی شیخ بایزید بسطامی (قدّس سرّه) در سر راه نبود - عنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند - و ازانجا بسمنان شتافته بصوفی آباد (که مرقد شیخ علاء الدّوله سمنانی قدّس سرّه) نزول فرمودند - و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خداپرستان توصّل می‌جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده‌دلان همّت میخواستند و منزل بمنزل که میرسیدند حکّام و اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای می‌آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلائل هدایا از جانب شاه می‌آمد •

چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه همزم بیلاق از قزوین بجانب سلطانیه و هولیق بیرون برآمد - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین (که دران نزدیکی پای‌تخت شاه شده بود) نزول فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض‌منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزے چند درانجا بسیر مواطن شریفه و امامزادهٔ متبرّکهٔ آن شهر توقّف فرمودند - و در خانهٔ خواجه عبد الغنی (که کلانتر اهل آن دیار بود - و در اوائل شاه آنجا

---

(۲) نسخهٔ [ه] الف الخجیه (۳) نسخهٔ [د] سمنانی قدس سره است (۴) نسخهٔ [ز] بیلاق (۵) نسخهٔ [د] و در خانهٔ خواجه (۶) نسخهٔ [ب] عبد الحی •

مي بودند) منزل داشتند - و ازانجا بيرام خان را پيش شاه فرستادند - موكب شاهي نزديک بمقصد رسيده بود که بيرام خان تبليغ رسالت نموده از همان منزل بقدم مسرّت معاودت نمود - و ازانجا توجّه بعلطانيه واقع شد - مخيّم شاهي ميان (۴) آبهر و علطانيه بود - چون (موكب عالي بآن حوالي نزديک رسيد) اوّل اكابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت كردند - بعد ازان بيرام ميرزا و (۵) سام ميرزا برادران گرامي شاه استقبال نمودند - و در جمادي الاولى (۹۵۱) نهصد و پنجاه و يک شاه خود استقبال فرموده (با مراعات قواعد اعزاز و اكرام ، و تقديم آداب اجلال و احترام) ملاقات فرمودند - و شرائط توقير و تعظيم و ضوابط تبجيل و تفخيم در (۶) ديدن بتقديم رسيد و در محلّ عالي (كه در مدّت مديد بتفهيم آن نقّاشان باريک بين در بدائع صنعت نقّاشي يد بيضا نموده بودند) اوّل مجلس آرائي آن نگار خانهٔ خاطرفريب اتّفاق حضرت جهانباني چهره گشا گشت ، و محفل پادشاهانه انعقاد يافت - و بقانون بزرگي و لوازم پرسشهاي گرامي همدم و همزبان گشتند - و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب مرور صحبت و انبساط گشودند - و بنقرّبات سخنان بلند درميان آوردند - و ميرزا قاسم گونابادي درکتاب مثنوي (كه در احوال شاه انتظام داده) در باب ملاقات اين دو شهريار كامكار چنين گفته ،

مثنوي ،

- دو هاجيقران در يک بزمگاه ، قران كرده بادم چو خورشيد و ماه ،
- دو نور بصر چشم اقبال را ، دو عيد مبارک مه و سال را ،
- دركوكب كزايشان فلک راست زيب ، بهم در يک عرصه چون فرقدين ،
- دو چشم جهاني بهم همعنان ، بهم چون دو ابرو تواضع كنان ،
- دو معدهٔ فلک را يک برج جاي ، دو والا گهر را يک درج جاي ،

شاه فرمودند که فتح هندوستان (که حضرت گيتي ستاني فردوس مكاني را ميسّر شد) حضرت جهان آفرين جهان بخش شمشير جهانگير شما را كليد گنج خانهٔ كشورگشائي گردانيد - و هر تصوّرت و تصوّر (که در مملکت داري و جهانباني درينولا پيش آمد) از نا مساعدي و بي اتّفاقي برادران بي اخلاص بوده - و شما را دران اختيارے نبود - در عالم اسباب موافقت برادران

---

(۲) نسخهٔ [ب] الهر (۳) نسخهٔ [ا] حمود (۴) نسخهٔ [ه ز] شام (۵) نسخهٔ [چ ح] ملاقات (۶) نسخهٔ [ح] و بر مصداق كلّم العلوک علوک الكلم سخنان بزرگ و حكايات بلند درميان آوردند (۷) نسخهٔ [ه] حضرت جان بخش جهان آفرين (۸) نسخهٔ [ب] و بي اخلاصي امرا (۹) نسخهٔ [ه] چون در عالم اسباب ،

امرے مُهِم است - که کارهای بسته گشاده گردد - اکنون مارا برادر خرد خود تصوّر نموده ممدّ و معین دانند - که مهمّت بر جانِ خود نهاده آنچه (شرائط امداد و لوازم اعانت و امعاد بوده باشد) برحسب آرزو بتقدیم رسانیم - و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود مارا باید رفت بطریق کمک برویم - و بسیار از هنجارِ حقیقت بپرای (که بزرگ منشی را نشانِ بزرگ باشد) فرمودند - و چند روز جشنِ خسروانی داشتند - حضرت شاه هر روز خود بهمه کاروبار رسیده مجلس غیرمکرّر می آراستند - و زینت افزای صورت و معنی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبّت می افزودند - ترتیب مجلس آرائی (که چنان شائے بذات خود مباهر شود) چگونه بیان توان نمود - که چقدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند - و خرگاههای منقّش و خیمههای معلّی چهمقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمی و قالیهای تیمتی آن قدر (که نظر کار میکرد) دران مرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازم گذرانیدن تحف و هدایا (که امریست ضروری) بچه آئین خود توجّه میفرمودند - و از اسپان عراقی چیده با زینهای مطلّی و مرصّع و عبائیها و زین پوشهای فاخر و استرهای بردعی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع پیکر از قسم نر و مایه با پوششهای گرامی و چندین شمشیر و خنجر مرصّع بجواهر و تمثالهای نقود و تماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلاغاوه و سنجاب و تبن و جامههای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجّر فرنگی و یزدی وکاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصّع بیوائیت و آلتی و چندین طبقهای طلا ونقره و خرگاههای مزیّن و بساطهای اعلی (که در کانی و خوبی نادرهٔ روزگار بود) و سایر اسباب پادشاهانه یک بیک بنگر اقدس گذرانیدند - و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید •

حضرت جهانبانی در روز جشن عالی الماس گرانبها (که خراج ملکها و اقلیمها بود) و دویست و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاه در آوردند - و بے شایبهٔ تکلّف از وقت درآمد حضرت جهانبانی بالکای شاهی تا زمان برآمدن بهمراسم و رسم (که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج شده بود) زیاده ازان باضعاف مضاعفه پاداش شد - و ازانجا متوجّه سلطانیه شدند - و درانجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلال اوقات فرخنده ساعات

---

(۲) نسخهٔ [ا] مهتر - ونسخهٔ [ز] مهنم (۳) نسخهٔ [ح] عنانها (۴) نسخهٔ [ا ب] ماده (۵) در [چند نسخه] وکمرخنجر (۶) نسخهٔ [ح] چلغاوه •

قرانِ معدین باغوای بعضی از اهلِ فساد غبارِ خاطرے از جانبین حادث شده بود - آن کدورت بامتداد نکشید - و بزلالِ صفا مصفّی گشت - حضرتِ شاه همه روز اسبابِ مسرّت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند - ازانجمله بجهت تنشیط و تفریحِ خاطرِ صفاگستر شکارِ قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکرِ شاهی جانوران صحرائی را رانده در چشمهٔ (که او را ساروق بُلاق گویند - که اوّل منزلِ ییلاق ییلُقی است) شکار مجتمع شد - حضرتِ جهانبانی و شاهِ گرامی قدر باهم در شکارگاه درآمده آئینِ اسپ تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمّد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه و جمعے دیگر از معتبرانِ حضرتِ جهانبانی را رخصتِ درآمدن درونِ قمرغه شد - و از امرای شاهی مثلِ عبد الله خان استجلو (که بداماديِ شاه والاشکوه شاه اسمٰعیل مخصوص بود) و ابو القاسم خلفا و سیُونْدک سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندے دیگر نیز بموجبِ حکم درآمدند - و بعد از زمانے رخصتِ عام در دادند - هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتنِ وبعدیِ شکار اشتغال نمود - درین اثنا بهرام میرزا (که با خلفا به بود) درمیانِ شکارگاه دانسته تیرے برو زد - و از رختِ هستی بربست - و بملاحظهٔ خاطرِ میرزا کسے این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عساکرِ دولت را رخصت شد که رفته نزدیکِ حوضِ سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند - و چون فراهم آمد بآئینِ بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطرے از اوقاتِ گرامی صرف شد و درین روز (که بازارِ تبق گرم بود) بیرام بیگ بخطابِ خانی و حاجی محمّد کوکی بلقبِ سلطانی سرافراز شدند - و در آخرِ آن مجلس طومارِ دوازده هزار سوار (که بهمراهی فرزندِ ارجمندِ شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند) با طومارِ اسبابِ کارخانهائے (که بهمرکابیِ حضرتِ جهانبانی قرار یافته بود) بنظر درآوردند - آنمایین اجلّهٔ (که درین کمکِ عالی مقرّر شدند) بدین تفصیل است - میرزا مراد - بداغخان قاجار للهٔ میرزا - شاه قلی سلطان افشار حاکمِ کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمّد خلیفه - سنجاب سلطان افشار حاکمِ فراه - یار علی سلطان تکلو سلطان علی انشا - سلطان قلی قورچی باشی خویشِ محمّد خان - یعقوب میرزا طغائی سلطان محمّد خدا بنده - سلطان حسین قلی شاملو برادرِ احمد سلطان حاکمِ سیستان - ادهم میرزا ولد دیو میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د] سلق - و نسخهٔ [ج] سلیق (۳) نسخهٔ [ح] کوکه (۴) نسخهٔ [ا ب] سونهک
(۵) نسخهٔ [ز] کشتن (۶) نسخهٔ [ح] بهمرسانیدند *

تهمتن میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیبانی - علیقلی و بهادر بصرای مشار الیه مقصود[۲] میرزا آخته بیگی راه زین‌الدین سلطان شاملو - محمدی میرزا نبیرهٔ جهانشاه میرزا مشهور بشاه یزدی[۳] بیگ کچل استجلو - علی سلطان جلّق[۴] خواهرزادهٔ محمد خان - ابوالفتح سلطان افشار حسن[۵] سلطان شاملو - یادگار سلطان موصلو - احمد سلطان الش[۶] اغلی استجلو - صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو - علی بیگ ذوالفقارکش - محمدی بیگ کتابدار قاجار - و سه صد قورچی خاصه بسامان شایسته نیز تعیّن یافتند - و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت (که آخر منزل ییلاق سرابق است) سیوم بار شکار قمرغه درهم آردند - و انواع شادمانی و کامرانی فرموده آداب خاطرجوئی بهم‌رسانیدند - و در عرصهٔ داگشای میانه (که در لطافت هوا مشهور آفاق است) شاه‌زاد تدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند - و بمشایعت سعادت جمعه باحسن وجوه و ایمن آداب بسامت مصحوب وداع یکدیگر فرمودند *

حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بموجب اقتدا بسنّهٔ سنیّهٔ حضرت صاحبقرانی ازانجا بدولت واقبال متوجّه اردبیل وتبریز شدند - هودج اقبال حضرت مریم‌مکانی را با خیل وحشم وعبید و خدم از راه راست بجانب قندهار روان فرمودند - و حاجی محمد خان را سراشکر ساخته درخدمت هودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند - و دوازده هزار سوار (که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند) رخصت یافته بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند - که چون (رایات نصرت‌آیات حضرت جهانبانی بآب هلمند رسد) شاهزادهٔ عالیقدر با لشکر مقرّر ادراک ملازمت نماید - و حضرت جهانبانی اوّل بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند - و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکّام و اکابر تا بحدّے [که میرزا میرانشاه بر رودخانهٔ (که از دامن سبلند تبریز می‌آید) بسته اند] باستقبال آمده عزّ بساطبوس دریافتند - حاکم شهر بموجب فرمودهٔ شاهی شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت جلوه داد - و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید - و گرک‌دوانی و چوگان‌بازی پیاده (که در تبریز مشهور و معروف بود - و دران وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود) بجهت مزید انبساط خاطر اقدس باسر شاهی بنازگی درگرد آمد - و آنحضرت عمارات عالیهٔ آن شهر را (که از آثار قدیمهٔ سلاطین ماضی‌ست) و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدّداً از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خانهٔ افلاک و گذشتگیهای عالم بے ثبات و گسستگیهای جهان بیمقدار بخاطر حقائق مآثر آوردند

---

(۲) نسخهٔ [ه] مقصود بیگ (۳) نسخهٔ [د ح] بردی بیگ (۴) در [بعضی نسخه] چلق (۵) نسخهٔ [ا] حسین (۶) در [چند نسخه] الس (۷) نسخهٔ [ح] ممخانهٔ *

و در گردآوری رضای آفریدگار سخنانِ حقیقت‌تبیان بر زبانِ اقدس راندند - و بعضی از ابیات سلف متواجه گشتند - و این رباعی از فرطِ حالت بلند خواندند •

• رباعی •

• افسوس که سرمایه زکف بیرون شد • وز دستِ اجل بسی جگرها خون شد •

• کس ناصد ازان جهان که تا پرسم ازو • کاحوالِ مسافرانِ عالم چون شد •

ملا قطب الدین جلنجو بغدادی درین بلدهٔ فاخره بشرفِ ملازمت مشرّف گشته تا مشهد مقدّس ملزم رکاب معلّی بود - و نادره‌کارِ سحرآفرین خواجه عبدالصّمد شیرین‌قلم نیز درین مدینهٔ فاضله بملازمت استعساد یافت - آن‌قدردانِ بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد - و او از عواطفِ روزگار نتوانست همراهی‌گزید - و از نوادرِ اتّفاقات حسنه در شئون و تفاوتِ نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند ازانجا (که توجّهِ اقدس بأُمطُرقُبْ[۲] وگُرُه و سایرِ آلات رصدی درجهٔ کمال داشت) بُیُگ[۳]محمّد آخته بیگی را فرمودند که درین شهر (که محلّ آثارِ قدیمه است) گُره تفحّص نماید - آن ساده لوح گرهٔ چند را با مادیانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده بجهتِ تفاؤل خریدند - و از میرِ تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجّه فرمودند - چون (موکبِ عالی بقصبهٔ شمّلمی رسید) جمیعِ شیخاوندان (که نسبتِ خویشی بشاهِ عالیقدر داشتند) با سایرِ اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازمِ خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند - و ازانجا بخرزیل[۴] رسیدند - و چون (هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انارِ بیدانه) سه‌روز توقّف فرمودند - و در سبزوار باردوی معلّی خود ملحق شدند - درین منزل از حضرت مریم‌مکانی صبیهٔ قدسیهٔ متولّد شده و از آغازِ مراجعت (که بقاید دولت و اقبال متوجّهِ کابل و قندهار بودند) بهر منزل (که تشریف می‌آوردند) حکّام و اکابر آنجا زیاده از دستورِ زمان توجّه پیشکشها میگذرانیدند - و مهمانداری میکردند و درین منزل میر شمس الدّین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورد - و در روزِ مهمانی بندبازان آمده کار پردازیها کردند - و چون (رایتِ عالی بمشهد مقدّس آمد) حاکم و بزرگانِ آنجا بیشتر از پیشتر در حفظِ آداب کوشیدند - و تحفه‌ها لایقه مستحسنه نظر قبول گشتند - و بجهتِ انتظارِ جمع شدنِ لشکرِ شاهی یکچند درین شهر توقّف افتاد - و ازین نواحی بجهتِ طلبِ ساوری (که بر هرات نوشته بودند) عبد الفتّاح گرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقتِ مراجعت رخت هستی بربست - و از همین حدود مولانا نور الدّین محمّد ترخانی را بجهتِ طلبِ

---

(۲) وایضًا اسطرلاب (۳) نسخهٔ [ا ج د] بیگ محمد (۴) نسخهٔ [ز] بجرزیل •

شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی (که بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند) فرستادند - و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرّف شدند - و از آمدن این دو عزیز بسیار مبسوط و منشرح گشتند - و مذاکرهٔ کتاب درّة التّاج درمیان آوردند و درین مدّت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فضلای آنجا (که بملازمت میرسیدند - و از صحبت اکسیرمنقطعت محققیض میشدند) مشغولی حاصل میشد - مولانا جمشید معمّائی (که مجمع فضائل بود) مکرّر بشرف بساط بوس رسید - روزی ملّاحیدرقی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد •

• شعر •

• گهٔ دل از عشق بتان گهٔ جگرم میسوزد • عشق هرلحظه بداغ دگرم میسوزد •

• همچو پروانه بشمع سرو کار است مرا • که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد •

آنحضرت (که خلّاق معانی و معیار نکته دانی بودند) نیکو تصرّف فرمودند که • • مصرع •

• میرود پیش اگر بال و پرم میسوزد •

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و ازانجا براه قلعه‌گاه بسیستان نزول اجلال فرمودند - و درین حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند - و ازانجا بگرمسیر ورود اقبال روی نمود - میر عبد الحی گرمسیری از قلعهٔ کلی بپیرین آمده ترکش بگردن افداخته بسعادت کورنش شتافت - و عذر جریمهٔ تقصیر و خجالت سابق (که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود) بعرض رسانید و ازانجا (که خطاپوشی و عطاپاشی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود) معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت •

چون سخن باینجا کشید ناگزیر است ازانکه مجملی از احیانی (که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند) نوشته آید - مرحلقهٔ حقیقت گذاران ودائیش (که[۲] چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بود) بهرام‌خان است - دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوّت اخیانی بحضرت مریم‌مکانی داشت - از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود - زنده زنده سقّائی و بیبائی او بافراط کشید - و خانمهٔ کار او در محلّ خود رقم پذیر خواهدشد - دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان - که از جانب والده از نبائر سلطان حسین میرزا ست - اگرچه در اوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت - دیگر حاجی محمّد کوکلی ست - او برادر کوکی‌ست - که از امرای

---

(۲) نسخهٔ [ب] که بسعادت (۳) نسخهٔ [ح] کوکه •

مظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگار می باید - در روز قبق‌اندازی او قبق زد و از شاه جادو گرفت - دیگر روشن کوکه است - که کوکلتاش حضرت جهانبانی جلّت آنیانی بود - درین راه بار جواهر سپرده بودند - دران (۲) ودیعت چون خیانتی ظاهر کرد الجرم چند روز در بند بود - و بوسیلهٔ عفو خلاصی یافت - دیگر حسن بیگ است برادر محرم کوکه او (باآنکه کوکلتاش کامران میرزا بود) بدوام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت - کریم طبع و خوش خلق بود - و محرم - درگذر چوسا (۳) غریق رحمت شد - دیگر خواجه مقصود هروی‌ست او مرد پاک‌طینت و پاکیزه روزگار بود - بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتّصاف داشت و از ملازمان سلجیده‌صفات حضرت مریم‌مکانی بود - علی الدّوام در حوالی موجّ آنحضرت بوده التزام خدمت داشت - ازو دو فرزند سعادتمند ماند - که نسبت کوکلتاشی بحضرت شاهنشاهی دارند - یکی سیف خان - و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت چشید - دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علوّ فهم و ادراک و فرط فرزانگی و مردانگی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بوده در امرای کبار منسلک است - دیگر خواجه غازی تبریزی‌ست - که از دقائق سیاق و حقائق علم حساب وقوف تمام داشت - و از قصص و تواریخ خبردار بود - چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست - و منصب مشرفی دیوان یافت - و بعد ازان مدّتها از درگاه عالم‌پناه محترم گشت - و در آخر عمر (که قوی و حواسّ او اختلال یافته بود) باستلام عتبهٔ درگاه والای حضرت شاهنشاهی استسعاد یافت - دیگر خواجه امین‌الدّین محمود هروی‌ست - که در فنّ سیاق سبّاق قرمان قلمرو حساب بود - و خطّ شکسته را بغایت درست می‌نوشت - و در کفایت اصول و درایت محاسبات موشکافی میکرد حضرت جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند - و در عهد سلطنت ابدپیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید - و بخطاب خواجه جهانی سرافراز شد - دیگر بابا دوست بخشی‌ست - او نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود - و پیوسته باشتغال مهمّات دیوانی مألوف کاردانی بظهور می‌آرد - دیگر درویش مقصود بنگالی ست - او از زیارتگاه هرات است مرد ساده ضمیر درست جوهر بود - او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند

---

(۲) در [اکثر نسخه] دران ودیعت جوهر خیانتی (۳) در [اکثر نسخه] جوسا(س) در [بعض نسخه] حمیدهٔ •

و از تمام آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود - حضرت جهانباني جنّت آشياني بار عنايت خاص داشتند - و بعد ازان بمزيد التفات حضرت شاهنشاهي امتياز يافت - و عمرے دراز در طبقهٔ دعاگويان ميزيست - ديگر حسن علي ايشک آقاست در شجاعت و جلادت امتياز داشت - و خدمات پسنديده کرده بود - بواسطهٔ آنکه [يعقوب نامي (که از منظوران حضرت جهانباني بود - و حرف نامناسب از زبان او ماخته بودند) بعضے قزلباشان بيباک آن جوان را درموضع خرابه نزديک تبريز کمين کرده پنهاني کشتند - و چون ميان حسن علي و او شکرآبے بود چنين اشتهار يافت که مگر بسعي او اين عمل شنيع بوقوع آمده باشد] بابن تقريب نتوانست همراه موکب عالي بود - در عراق ماند - و چون کابل معتقر سرير سلطنت شد بآستانبوسي فايز گشت - ديگر علي دوست بارببگي ست پسر حسن علي مذکور - از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اوّل تا آخر در هرات بخدمتگاري و جانسپاري اهتمام داشت ديگر ابراهيم ايشک آقاست - او از فدائيان درگاه بود - ديگر شيخ يوسف چولي ست که خود را از اولاد شيخ احمد يسوي(۲) ميگفت - مردے وارستهٔ پسنديده الخلق(۳) بود - ديگر شيخ بهلول که خود را از نسل مشائخ ترک ميگفت - خدمتگار شايسته بود - ديگر مولانا نورالدين که از هندسه و هيأت و اسطرلاب خبرے داشت - همراه قاضي برهان خاني بشرف بساط بوس حضرت گيتي ستاني فردوس مکاني استسعاد يافت - و از مجالس نشيناني حضرت جهانباني بود - و حضرت شاهنشاهي او را بخطاب ترخاني سربلند ساخته بودند - ديگر محمّد قاسم موجي ست در بدخشان بخدمت حضرت جهانباني جنّت آشياني قيام مينمود - خويش ميرمحمّد جالهبان بود در بدخشان خدمت جالهباني داشت - و در هندوستان در ايام دولت ابدقرين حضرت شاهنشاهي ميرتحر شد - و برکنار آب جون منزل دلکشا داشت - و همانجا سفينهٔ عمر بساحل فنا رسانيد - ديگر حيدر محمّد آخته بيگي ست - از خدمتگاران قديم اين درگاه بود - ديگر سيّد محمّد پکنه است - جوان مردانهٔ صاحب فتوة بود - و در هرات تبق او زد - ديگر سيّد محمّد قالي(۴) هروي ست - در بکر چندروز او را ميرمحل ساخته بودند - از اهل نشست مجلس عالي بود ديگر حافظ سلطان محمّد رخنه است - در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود - و بيت دلنشين ميخواند - رفته رفته داخل(۵) ايلچيان(۶) شده بود - و در عهد دولت ابدقرين حضرت شاهنشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] يشوي - و نسخهٔ [ج] يسوي (۳) نسخهٔ [ب] افعال (۴) نسخهٔ [ر] قالي (۵) نسخهٔ [ج] ازفرط خدمت داخل ايلچيان (۶) نسخهٔ [ا] ايلچيان *

اعتبار یافت - و در مهرند باغی مطبوع ساخته که ازو توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزارهٔ بلوچ بوده - دیگر ولد او میر حسین - و این هردو از سعادت مندان خدمت گزین بودند - دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرّب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت - از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود - دیگر عارف توشکچی ست که در ملک ممالیک بود - و دعوی سیادت میکرد - و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار - و مهتر فاخر توشکچی - و مهتر بلال کتابدار - و مهتر تیمور شربتچی - و مهتر جوهر آنتابچی - و مهتر رکیله خزانچی - و مهتر واصل و مهتر مقبل میر آتش بودند - دیگر سلطان محمّد قراول بیگی بود - و عبد الوهّاب صاحب طباق دیگر جهانی بهادر - دیگر توراک یاتش نویس - ژهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حقّ حقیقت بجای آورده (در مسالک امتحان - و مواقف ابتلای الٰهی) خدمت ولی نعمت بپایان رسانیدند • شعر •

• ندانم رفیقان چرا رایض اند • که مردان زخدمت بجائی رسند •

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون (آوازهٔ مایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت) از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امید امیدواران شگفتن گرفت - و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد • شعر •

• فیّاض ازل ز فیض بے اندازه • انداخت ز مقدمش بشهر آوازه •

• شد کشت امید نا امیدان خرّم • شد باغ مراد نامرادان تازه •

میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالی حال دگرگون گشت - درین هنگام (که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود) از سرناز بدماغی پیش گرفت - و خیالات تباه بخود راه داد - اوّل برادر

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهانبانی (۳) در اکثر نسخه [حاضر] (۴) نسخهٔ [ج] جوای بهادر (۵) نسخهٔ [ج] صحیح مقدم موکب •

خضرخان هزاره و قربان قراول‌بیگی را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهی (یعنی حضرت شاهنشاهی) را از قندهار بکابل آورند - فرستادها چون بقندهار رسیدند میرِ عسکری در فرستادنِ آنحضرت با نزدیکانِ خود کشاکش کرد - جمعی (که عقلِ درست داشتند) گفتند که فرستادنِ ایشان لایق نیست - مناسب آنست که (چون موکبِ عالیِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی نزدیک رسد) آن نونهالِ دولت را باعزاز و احترام پیشِ ایشان باید فرستاد - و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمنِ سعادت و اقبال استعفای جرائمِ خود نمود - بعضی دیگر گفتند که لایقِ دولت آنست که پیشِ میرزا کامران فرستید - و خاطرِ میرزا را از دست ندهید - چه آن امورے (که از شما سرزده است) ردی آن نمانده که حضرتِ جهانبانی را بهیچ وسیله توانید دریافت - آخر میرزا بر رای صواب عمل نکرده حضرتِ شاهنشاهی را در عینِ زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت - همشیرهٔ قدسیهٔ آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس‌الدّین محمّد غزنوی (که بخطاب اتگه‌خانی سرافراز بود) و ماهم انگه والدهٔ ادهم خان و جیجی انگه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعے دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمتِ اشرف بودند - و بجهتِ آنکه کسے نشناسد درین سفرِ سعادت انجام آن نور پرورد ایزدی را میرک میخواندند - و همشیرهٔ شریفه را بیجه[۲] می‌گفتند - چون بدقلات رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند - از فرِ بزرگی و شوهِ دولتمندی (که از نامیهٔ اقبالِ آنحضرت هویدا بود) بمجرّدِ دیدنِ آنحضرت را مردم شناختند - و صباح آن شب بر زبانِ صاحبِ خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون برادرِ خضرخان این سخن را از صاحبِ خانه شنید) فی‌الحال ازانجا روان شد - و بسرعتِ تمام غرندین شتافت - و ملازمانِ رکابِ دولت ساعتِ بساعت و لحظه بلحظه آثارِ بزرگی در مغفورِ صغرسن مشاهده میفرمودند - و اوضاعِ غریبه از احوالِ گرامیِ آنحضرت ادراک کرده حیران صنعِ الهی بودند - ازانجمله چون از غرنین کوچ کردند بمنزلِ (که فرود آمده بودند) درانِ خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت (که جوهرِ طینتِ ایشان بفور پیومستگی[۳] دارد) از وحشتِ ظلمت درگریه شدند - هرچند انگها و دایها باقسام مهربانی دلِ آنحضرت را خواستند (که بدست آرند) سود نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ نورِ ضمیرِ افروزِ چراغ خاطرِ نقدسیِ آنحضرت آرام پذیرفت - و انوارِ شگفتگی از رخاتِ احوال و صفحاتِ اطوار درخشیدن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بیچه (۳) نسخهٔ [ح] پیوستگی، تمام (۴) در [بعضِ نسخه] از مشاهدهٔ نور ضمیر نور افروز (۵) نسخهٔ [ز] انواع ۰

و ایزد دایلم بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی - و (چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند) میرزا کامران آن فونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفّت قباب خدیجه بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد - و روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید •

غلبهٔ حضرت شاهنشاهی درکشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران (آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهر آرا دید) از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت (که فر دولت و سعادت جاودانی ازان میتافت) از نامساعدی سعادت دوهم شد - و (چون ایزد جهان آرا مصرّت خاطر اولیای دولت میخواهد - و اسباب شکستگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا را مرانجام میدهد) هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد - چنانچه درین روز (که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود) اتّفاقاً درانجا نقّارهٔ منقّاش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات (که متعارف و معمول است) ترتیب داده آورده بودند - حضرت شاهنشاهی بمقتضیت آنکه (نقّارهٔ دولت جهانگیری و کشور گشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک پروری و عالم آرائی بر بام دولتسرای ایشان باید آوازه ساختنی) بآن میل فرمودند میرزائی حق ناشناس نخواست که بدهد - بتصوّر آنکه (میرزا ابراهیم بسال از انحضرت بزرگتر است - و بقوّت ظاهری بیشتر) گرفتن نقّاره را معلّل بشرط زور آزمائی و کشتی گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقّاره ازو باشد - آنحضرت (که تائید یافتهٔ ایزدی و تقویت دادهٔ ازلی بودند) شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کفّان سالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط (که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود گمانیده بود) خوشحال شده باعث غم افزائی میرزا گردیدند - و ببازوی قدرت (که بقوّت سماوی مؤیّد و معتضد بود) باوجود صغر سن (که امثال این امور دران حالت بعن بدیع نماید) بالقای الٰهی و تعلیم ربّانی بے محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند - و بقانون بند آموزان کاردان و کشتی گیران استاد درگرفت و گیر درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده

---

(۲) نسخهٔ [ح] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران (۳) نسخهٔ [ح ط] بایستی شگفته گردد از نامساعدی

(۴) نسخهٔ [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور آزمائی کشتی گرفتن •

چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست - و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اول نقارهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی بود - که بر سطح غبرا و زیر قبهٔ مهر خضرا نواخته شد - میرزا کامران (که این جنگ کشتی را جهت استعلای مآل صحبت گلزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود) از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته بخود دور زدند - و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته فالهای خجسته فراگرفتند و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت - و میرزا (از بسکه طریق شده بود - و فال او را نقض کمبتین برخلاف مراد نمود) نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد - ازانجمله آنحضرت را (که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود) فرمود که از شیر باز دارند - و ازین غافل که شیر خوار مرضعهٔ عنایت ایزدی و کمیاب قابلهٔ تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و خراست یافتهٔ حافظ حقیقی را ازین فکرهای باطل چه خطره

وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست

بر متصدیان آخبار و مستخبران حوانح (که دیدهٔ خبرت گشاده - و سرمهٔ عبرت کشیده‌اند) پوشیده نماند که (چون رایات عالیهٔ حضرت جهانبانی وکمک ایران بگرم سیر رسید) علی‌سلطان تکلو را با جمعیر از یکها بجهت تسخیر قلعهٔ بست (که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بقندهار است) تعیّن فرمودند - شاهم علی جایر پدر تیمور جایر و میر خلج[۳] (که درانجدود از جانب میرزا کامران جایگیردار بودند) قلعه را استحکام دادند - و فوج پادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید - و در ساعت قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلاتی برداشته در لوازم خدمت پیشتر از پیشتر اهتمام نمودند - و حقیقت درگذشتن علی‌سلطان و برداشتن پسر او برجای پدر والی ایران نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه (قرار یافته بود) نشان دید - و رفته رفته (چون کار بر اهل قلعه تنگ شد - و مدد از جائی نرسید) متحصنان قلعه فریاد الامان برآورده در تضرّع و زاری گشودند - و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند - و (چون قلعه بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد) حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال در نواحی

---

(۲) در [اکثر نسخه] باز گرفتند (۳) در [بعضی ها] خلج •

قلعهٔ مذکور نزول اجلال فرمودند - و شاهم علي و میر خلیج ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند - و آنحضرت بموجب رأیت ذاتي جرائم ایشان را بخشیده در ملک ملازمان درگاه منسلک ساختند - و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکري خزانهٔ خود گرفته میخواهد که بجانب کابل فرار نماید - جمعي از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند - هرچند (حضرت جهانباني را کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکري بر قلعه داري قندهار بوسیلهٔ خبر رسانان درست سخن (۲) مُتَیقّن بود - و نیز بمقتضای عاطفت ذاتي بر تقدیر صدق این نمیخواستند که سردم را برتعاقب او رخصت فرمایند) امّا اینها بےحاصلي کرده رخصت گونه بدست آورده دز رفتن پیشدستي نمودند که مبادا میرزا عسکري از دست بدر رود - چون (از کمال عجلت بے تزک بحواشي قندهار رسیدند) خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شده و جمعي برآمده جنگ کردند - و ضربزنها و توپها را از بالاي قلعه سر دادند - جمعي کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا رفتند - و گروهے زخمي برگشتند - خواجه معظّم و حیدر سلطان و حاجي محمّد بابا قبشقه و علي قلي ولد حیدر سلطان و شاه قلي نارفچي و جمعي از بهادران چغتائي و دلاوران قزلباش داد دلاوري و مردانگي دادند - و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ (که از معتمدان میرزا عسکري بود) کس فرستاد (که میرزا عسکري خود فرود آید - که لشکر کم مانده - این مردم را که برداشتهم دیگر کار برما آسان خواهد شد) میرزا بسخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت لشکر ما را میدانند - سپاه آینده منحصر در همین جماعه نخواهد بود - بلکه کمک ایشان درکمین گاهها خود را نگهداشته باشد که کار ما را بسازد - ما بازي نمیخوریم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدن میرزا کامران موقوف میداریم - چون (عنایت ایزدي موید و معاون لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانباني بود) آمدن میرزا کامران صورت نه بست - و فتح چنین (که مقدّمهٔ فتوحات بےاندازه تواند بود) روی داد - در دوران روز از اهل قلعه باباي مهرنظي (که از یکّهاي نامي میرزا کامران بود) بقتل رسید •

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون (بهادران اخلاص اندیش موکب معلّی را چنین فتحے روی نمود) حضرت جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [ج] معلوم و منیقن •

جنّت آشیانی سپاس ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیّهٔ مهمّات اتفاقا در روز شنبه هفتم محرم (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بساعت معهود (که منتخب انظار نجوم بود) بدولت و سعادت با صواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالیِ حصارِ قندهار رسیده در ضلع دروازهٔ ماشور نزول اجلال فرمودند - و در باغ شمس الدّین علی قاضی قندهار فرود آمدند - و مورچلها تقسیم نسبت - و صاحب اهتمامان جانبها تعیّن شدند - و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند - یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظّم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات (که نزدیک شهر کهنه و کوچه بند بود) بردند و کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاخته بود - و از غرائب آنکه بابا درمت پساول باجمعی در مزارات ایستاده تیر اندازی میکرد - حیدر سلطان بنیزه خواست که کار او تمام کند - دست برداشتن همان بود - و تیر به بغل او رسیدن همان - اسمعیل سلطان جامی (که میرزا کامران بکمک فرستاده بود) در برج آ قچه (که در برابر مقابر است) پیش میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد - باوجود آنقدر مسافت (که تشخیص چهره ممکن نبود) بعرض رسانید که این مرد (که از دست او نیزه افتاد) عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید الله خان بشهر طوس زنده بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این در انگشت من آنجا افتاد - از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد - بعد از زمانے (که آن نیزه را آوردند) اسم او نوشته بود - خوانده بر قیاس او آفرین کردند - و این معنی شهرت کرد درین نبرد مرده آزمائی اکثر مردم زخمی شدند - و خواجه معظّم از همه بیشتر زخم خورد - و بخیر مراجعت نمود - و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکهٔ میرزا کامران بجانب زمین داور پس کوسے (که در لب آب ارغنداب واقع شده) با جمعے از هزاره و نکدري مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمّدي میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته بیگي ولد زین الدّین سلطان شاملو و جمعے کثیر بر سر ایشان تعیّن شدند - قدرے جنگ پیوست - و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شد - و بسیارے از مواشی امتعداد و آلات و ادرات حرب و مواشي و دوّاب بدست اولیای دولت افتاد - و بقدر عسرتے (که در اردوی ظفر قرین شده بود) بیسر میسّر گشت و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد - و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند •

---

(۲) نسخهٔ [ج] حیدر سلطان آگاه شده قصد او نمود - و نیزه خواست (۳) نسخهٔ [ا ب و] عبد الله خان

(۴) در [اکثر نسخه] و روانات •

چون[۲] میرزا عسکری (از ادبار خود رشتهٔ کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود) بمقتضای رأفت عامّه و عطوفت اخوّت بخاطر جهان‌آرا راه یافت که منشور نصائح شاهی را با فرمان موعظت‌نبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند - شاید از خواب غفلت بیدار شده براه صواب پیش گیرد - و بوسیلهٔ نیکوخدمتی تلافی تقصیرات خود نماید - تا بتقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد - و بوسیلهٔ اتّفاق برادران گرامی کارهای شگرف (که مکنون ضمیر صواب اندیش است) ظهور یابد - بنابرین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند - چون بمنزل روغنی و آب ایستاده (که مابین قندهار و غزنین است) رسید جمعی از هزارها سر راه گرفتند - وآخرهای روز جنگ در پیوست - اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بدولت را تادیب نمودند - و بسیارے ازین بدولتان راه نیستی پیش گرفتند - چون بیرام خان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام‌خان را بردند - میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام‌خان را طلبید - باندیشهٔ مایحب او چنان رسید که این در منشور دولت را بمیرزا (که نشسته باشد) دادن مناسب نیست - و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد) بسیار دور - که آنرا دانش درست و بختے بلند باید - پس اندیشهٔ کار نموده مصحفے بدست گرفته برسم پیشکش آورده میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد - درین اثنا این در مثال اقبال را گذرانید و آن نکتهٔ صحیح را وسیلهٔ تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت - وتحف پادشاهی و هدایای شاهی را بآئین مقرّره در نظر آورد - و با میرزا نشسته سخنان اخلاص‌آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت - و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمهٔ آن ساخت - میرزا رخصت داد و بابوس را مقرّر کرد که در دیدنها همراه باشد - ازانجا بیرام‌خان اوّل به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجّه آستانبوس حضرت شاهنشاهی (که جانهای مقدّس روشنای او سزد) شد آنحضرت در باغ مکتب (پیش حضرت عفّت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی) می‌بودند - ماهم بیگه (که انگهٔ آنحضرت بود) آن نوربرورد الٰهی را از درون بیرون آورد - و رسیدها بآئین بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از مباسم دیدار دولت انزای سعادت بخش آنحضرت بیرام‌خان و سایر همراهان را انبساط عظیم

---

(۲) در نسخهٔ [ج] درینجا عنوان نوشته - و آن اینست - ذکر فرستادن بیرام‌خان برسم رسالت پیش میرزا کامران - و بعضے سوانح که دران ایام واقع شده (۳) نسخهٔ [ح] از مکمن کمون بجلوه گاه ظهور شتابد •

روی داد - و مشاهدهٔ انوار الٰهی (که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود) جلا بخش بصر و بصیرت همگنان شد - شکر پروردگار کارساز بجای آوردند - و ازانجا رخصت یافته میرزا هندال را (که در منزل دلدار بیگم والدهٔ ماجدهٔ خود میبود - و بچشم نگاه میداشتند) دریافت و فرمان عطوفت و عنایت خلعت و اسپ خاصه (که بمیرزا نامزد شده بود) رسانید - و به همین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانهٔ قاسم مخلص درون قلعه مقید بودند ، متوجه شد - و دران روز بموجب فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را ازانجا برآورده در باغ جلال الدین بیگ (که در نزدیکی باغ شهر آرا ست) برده بودند - بهرامخان این دو بزرگ را درین باغ دریافت - و از عنایت و الطاف پادشاهي و شاهي (آنچه آورده بود) رسانیده خوشوقت ساخت - و ازانجا مرخص شده بچلکهٔ سیاه سنگ (که یادگار نامور میرزا آنجا فرود آمده بود) رفت - و او را بعفو تقصیرات و محو زلّات و انواع نوازش پادشاهي امیدوار گردانید و همچنین باقی میرزا و سایر بزرگان بآئینی (که خردمندان را سزد - و لایق حزم[۲] پیدار باشد) یکیک را پرسش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید - و آنچه لوازم رسالت (از تبلیغ مفوّت و صفا - و تعلیم حقیقت و وفا) تواندبود بجای آورد - میرزا کامران بهرامخان را یک ماه بیشتر نگاهداشت - که نه در خود قوّت مقاومت می یافت - و نه از بے توفیقي بصوب خدمت می توانست قدم زد - درین اندیشه متردّد خاطر درمانده بود - تا آنکه بصد ابرام بعد از یک و نیم ماه رخصت داد - و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را (که در گفت من نیست) رفته نصیحت فرمایند - و قندهار را ازو گرفته به ملازمان حضرت جهانباني سپارند - و در باطن آنکه میرزا عسکري (که بفرمودهٔ میرزا کامران بر سر مقاومت و خصوصت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام می نماید) اگر او را زودتر[۳] بدست آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن مهمّ بآسانی بجهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکري آنجا بکار آیند - و چون میرزا عسکري (از جادهٔ انصاف انحراف داشت و عنان ارادت خود را در هوا داری میرزا کامران بدست بغي و عدوان سپرده) در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود - و توپ و توپچیی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده - و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده - چه آن قلعه ایست از گل - قلع و قمع آن بغایت مشکل عرض دیوار آن شصت[۴] گز است - بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و تردّد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خرد بیدار (۳) نسخهٔ [ه] ضرورتے (۴) نسخهٔ [ط] شصت گزاست - نام اصل او کندهار بود - حکما آنرا داخل اقلیم هندوستان شمرده اند چنانچه درتقسیم این قسم معین شده است *

نموده داد مردانگي ميدادند - چنانچه ترکمانان در مقام تحيّر بودند - و از راه حيرت بوادي غيرت مي‌آمدند •

روزے حضرت جهانباني صحبتے خاص ترتيب داده بودند - و محرمان حريم اخلاص از هرطرف در حکايتے گشوده - و از هرسو سررشتهٔ روايتے بدست آورده) صحبت را بحکايات دلاويز و نقلهاي نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از انصير سخنان دلوران نقد ارباب شجاعت را عيار مي‌امزود و تنک مايگان مردانگي را سرمايهٔ همّتے بهم ميرسيد - درين اثنا حضرت شاهنشاهي را از کمال شوق بياد آوردند - که آيا آن تازه سرو جويبار خلافت را جدا از دوستان درميان دشمنان چه حال باشد - و حسودان بيخرد و بد انديشان تبه راي را در بارهٔ آن گلبن سعادت چهخيال و با دل دو نيم و خاطرے پر اميد و بيم بدرگاه کبريا (کُلُّ نَفْسٍ مرگشتگان بيقرار است) دست نياز گشاده بدعاي برخورداري و جاندازي آن شجرهٔ طيّبهٔ سلطنت مشغول شدند - و باين مضمون گره گشاي آبلهٔ دل گشتند • شعر •

• خدايا تو اين گوهر شاهوار • ز آسيب بدگوهران دور دار •
• ز دريايي دانش بار آب ده • ز خورشيد بينش باو تاب ده •
• بهے دور زد برفلک آفتاب • که اين نيّر آمد برون از نقاب •
• بهے کرد انجم نظرهاي سعد • که اين مهٔ زطلعت پرافگند جعد •
• بهے چرخ زد آسمان بلند • که آفاق زين نور شد بهرومند •
• فروغ ازل باد منظور او • مبيناد تاريک دل نور او •

و بجهت تسلّي خاطر فيض مآثر خود زايچهٔ طالع آن بلند بخت خجسته روزگار (که لوح محفوظ اسرار غيبي ست) طلبيده بنظر تامّل و تعمّق مطالعه نمودند - و ملاحتي ذات و افزوني عمر و ترقّي درجات اقبال آن حضرت و خرابي خانهٔ اعدا و ناکامي بد خواهان و کج انديشهاي دارائستان ازان ديباچهٔ سعادت معلوم فرمودند - و بانبساط سر برآورده برزبان اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازين دغدغه بالکلّيه جمع شد - اميد که عنقريب پديدار آن نور پرورد الٰهي خوشوقت شويم - و بيمن طالع آن سعادت پيوند بر جميع اعدا مظفّر و منصور گرديم - سجدات شکر الٰهي بتقديم رسانيده در فتح قلعه اهتمام فرمودند و مبشرزا محمّدي در صوبهٔ ملتان بکمال ضبط و حفظ مرعي ميداشت - و مورچالها هر روز

---

(۲) نسخهٔ [ج ط] که چاره ساز بيچارگان و رام بخش •

و هر شب تغیّر میداد - که مبادا جمعی از مورچل خود حرب یکپهلي درمیان انداخته خلل در مبانیِ نگهباني اندازند •

و (چون محاصره باستداد کشید - و از ملازمان پادشاهي کسے آمده ملحق نشد) اُمرای قزلباشیه از اهتمام خود باز مانده در مراجعت دغدغه‌مند شدند - حضرت جهانباني این معني را از روز نامچهٔ احوال ایشان خوانده درگرفتنِ قلعه بیشتر از پیشتر سعي و اهتمام فرمودند و ازان مورچل (که مخیّم اقبال بود) شبے کوچ کرده از جانب شهرکهنهٔ قندهار نزدیک دروازه رفته (این مقدار که سنگِ دستي میرسید - و آنجا را چهار دره میگویند) مورچل مستحکم ساختند صبح آن ترکمانان ازین معني خبردار شده قل در گرفتنِ قلعه بستند - و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند - و دایره را تنگ کردند - میرزا عسکري مراسیمه شده بنیاد عجز و زاري نمود و بهزاران اضطرار و بیقراري معروض داشت که (چون حضرت عفّت قباب تشریف مي آرند) تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید - که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه‌داشتِ خود را مصحوبِ میرطاهر برادرِ خواجه درست خاوند بملازمتِ اقدس فرستاد حضرت جهانباني (که معدنِ فتوّت و مروّت بودند) ملتمسِ او را بموقفِ قبول جایی داده چند روز مهمِّ قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تبه رائي بظاهر روشِ عجز پیش گرفته در باطن باستحکامِ قلعه مي کوشید - و چون حضرت عفّت قباب و بیرام خان آمدند باز از سرِ نو آئینِ مخالفت پیش گرفت - هرچند حضرت مهدِ معلّی مي فرمودند (که میرزا عسکري را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیلِ عتبهٔ (۳) مقدّسه مشرّف سازند) چون دماغِ سعادت او پریشان بود نصائحِ گرامي بهیچ وجه در نگرفت - و برهمان خُشونت و سرکشي خود ایستاد و از سرِ عناد حضرت مهدِ معلّی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلّی جهانباني تشریف آورند - بر پیشگاهِ خاطرِ اقدسِ حضرت جهانباني ازین ناراستي میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدارِ مخالفت او نوعِ دیگر ظاهر شد - تکیه بر عنایتِ اُلهي (که متکفّلِ مهمّات ارباب توسّل (۵) است) نموده بیشتر در تسخیرِ قلعه اهتمام فرمودند - درین میان الغ بیگ میرزا بن محمّد سلطان میرزا (که از نبائرِ دختری سلطان حسین میرزا بود) و شیرافگن بیگ ولد توپ بیگ و نضیل بیگ برادرِ مظفر خان و میر برکه و میرزا (۶) حسن خان پسرانِ میر عبد الله

---

(۲) نسخهٔ [د] آمده (۳) نسخهٔ [ح] عتبهٔ مقدسهٔ حضرت جهانبانی (۴) نسخهٔ [ب] خصومت (۵) نسخهٔ [ح] توکل (۶) نسخهٔ [ح] میرزا حسین بیگ خان •

(که از سادات بلخی مختار سبزوار اند) و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند - و سبب گریختهٔ آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت - و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس میسپرد - چون نوبت بشیرافگن رسید او هم از میرزا هراس داشت - باتفاق آن جماعه الغ میرزا را گرفته بدرآمد - و دولت ملازمت دریافت - و حضرت جهانبانی ایشی جماعت را بمواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد - و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه ایشها برآمده بود امّا شبی راه گم کرده درمیان هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت زده پیاده و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان (۲) بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمد - و عرائض اعیان کابل نیز رسید - از رسیدن این جماعت و آمدن عرائض از اکثر امرا و اعیان (که در کابل بودند) انبساط عظیم در اردوی معلّی پیدا شد - و تزلزلیاشیه (که متردّد خاطر بودند) مطمئن شده جدّ و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه داری افتاد - و پای ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید - ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می بر تافتند - که کار بر قلعه نشینان دشوار شده - در گیرو دار خود مردانه باشید - و در قلعه گشائی کمر همّت محکم بربندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند - عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه خود را بیرون می انداختند - و توپچیان و پیادها از بالا می افتادند - اوّل خضر خواجه خان نزدیک بمورچلیکه (مخیّم اقبال بود) از قلعه خود را انداخت - و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدّس حضرت جهانبانی افتاد - و بعد ازان مؤیّد بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد - و بخرز زمین بوس سربلند شد - و بعد ازان اسمٰعیل بیگ (که از آمرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در داوری و کنگاش مسلّم وقت بود) رسید - و ابوالحسن بیگ برادر زادهٔ قراچه خان و منوّر بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند - شبی خضرخان هزاره از قلعه خود را انداخت - و در سه هزاره او را برداشت گرفته بجانب کوه لغمان روان شدند که (چون کار قلعه از انتظام افتاده بود - و میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت - و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه) بنابران خواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد - و ازین مخاطره برکنار بوده روزگاری بسر برد - صبح آن در اردوی ظفر قرین

---

(۲) نسخهٔ [ا] دوده بیگ (۳) نسخهٔ [د] سوالکه - و شاید که سوالک باشد .

خبر رسید که خضرخان هزاره از قلعه بر آمده راه گریز اختیار کرده است - جمعی بتفحص او شتافتند - و او مقدارے راه رفته در پس سنگے پنهان شده بود - بعضے از ثقات نقل میکنند که خضرخان هزاره میگفت که چند مرتبه مردم (که بجهت گرفتن من تعین بودند) از نزدیک من گذشتند - و یک دفعه یکے جانور خیال کرده دامن مرا میگرفت - از ترس دم نجود کردم - چون شب در آمد من از زیر سنگ برآمده بدامن خود شتافتم •

چون (۲) (دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بینان شد - و بر متحصنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام قدرپان اخلاص نهاد نگاهداشت قلعه ممکن نیست) میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) اولاً التماس نمود که قندهار را بالوایای دولت می‌سپارم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند - و خیال خام او صورت نه بست - بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استعفای گناههای او نمودند - و بوسیلهٔ استدعای آن خلاصهٔ دودمان عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند - بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی‌الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد - حضرت جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آرای صفوف عزت بودند - و آمرای چغتائی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشتند - بیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرت جهانبانی باوجود آن همه خصومت جانی (که از میرزا معاینه شده بود) قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفهٔ اعمال او کشیده صفوف سرادقات التفات و مطعوف جائل عنایات ساختند - و برین مقدمهٔ اقبال سجدهٔ شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند - و بعد از مشاهدهٔ تقدیم آداب بندگی امر برگشتن امداد یافت - بعد ازان محمدخان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه قلی سیستانی و تولک خان تورچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن

---

(۲) در [بعضے نسخه] اینجا عنوانی ست - وآن اینست - ذکر فتح قلعهٔ قندهار و ملازمت نمودن عسکری میرزا و بعضے سوانح دیگر که درین ایام رو داده (۳) نسخهٔ [ح ط] نگاهداشت قلعه ونجات متحصنان (۴) نسخهٔ [ح] چهار شنبه (۵) نسخهٔ [ح ط] تضرع و زاری و ندامت و شرمساری (۶) در [بعضے نسخه] مشغوف (۷) در [اکثر نسخه] شاه سیستان •

کرده بکورنش آوردند - ازین مردم مقیم خان را و شاه قلي سیستاني را فرمودند که زراده در پای و تخته در گردن کرده نگهدارند - و از آخر روز تا سفیده دم سحري (که هنگام ورود نیض عالم بالا هست) صحبت دلگشا داشتند - و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر تلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازي زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند - و در اثنای این صحبت نوشتهٔ میرزا عسگري (که در همین توجّه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت باهشام بلوچان فرستاده بود) بچنس احضار نموده ایستادگان بساط عزّت بموجب اشارت عالي بمیرزا دادند - زندگاني بر میرزا تلخ شد - و عیش منغّص گشت - آخر بمقتضاي وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بکورنش مي آورده باشند - که (چون گناهان او بمقتضاي مکارم جبلّي بخشیده شد) چند روز در بند بذیر گردد - و روز دیگر ماهچهٔ رایات فتح شب افروز تاریک نشیفان ارک شد - و محمّد مراد میرزا و امراي چغتائي و تزلباشیه در ملازمت حضرت جهانباني بشهر در آمدند - و سه شبانه روز بفرّ مقدم همایوني آن بادهٔ فاخرهٔ مورد امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنونِ خاطر خطیر شهر را بمحمّد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکاني (که در کنار ارغنداب واقع است) نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار استلذاذ و استظلال نمودند - و دران منزل دلگشا تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکري (که گرد آوردهٔ روزگاران بود) مقصّدیان اشغال سلطنت نوشته بنظر اقدس در آوردند - آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده بپهادران سپاه (که رقم تهیدستي بر ناصیهٔ احوال داشتند) مرحمت فرمودند •

چون (خبر فتح قندهار و توجّه موکب والاي حضرت جهانباني بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید) میرزا متوهّم و متذبذب شد - و حضرت شاهنشاهي را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم ببخانهٔ خود آورده - و بکوچ کلان خود خانم بیگم سپرد - و شمس الدّین محمّد غزنوي مشهور باتکه خان را مقیّد ساخته در جاي نا لایق نگهداشت - و از امراي خود کفکاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد - ملا عبد الخالق (که بمیرزا دست امتدادي داشت) و بابوس (که در امور ملکي دخل میکرد) گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلما نموده بدخشان باید داد - تا در وقت کار بکار آید - و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین چند روز میر نظر علي میر هزار تپشکاني و میر علي بلوچ و جمع دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند

---

(۲) نسخهٔ [ح] فتح آیات (۳) در [اکثر نسخه] خانم سپرده (۴) نسخهٔ [ط] ملا عبد الحق (۵) نسخهٔ [ح] بوشکانی (۶) در [بعض نسخه] تیر علي - و در [بعض] ثیر علی •

و قاسم برلاس را با امحابی دیگر مقیّد ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد - و الّا این مردم را (که گرفته ایم) بقتل رسانده ملک بدخشان را بازبک میسپاریم - بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم[۳] بیگم را رخصت بدخشان دادند - میرزایان بهای سفار بموضع معمور رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است - شفوده متوجّه شوند - میرزا سلیمان ازین طلب درگمان افتاده معذرت فاسقهٔ در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجّه بدخشان شد - رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت *

و (چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارک اعمالش نماید) روز بروز اسباب آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی درگرو[۴] او نماند بضرورت او را اعتمالت داده مقرّر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیارد و بوعدهٔ موکّده قرار داد که هرچه (امروز در تصرّف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرّف در آید) سیوم بخشش آن از آن تو باشد - امّا چنان اهتمام نماید که از لوازم یکجهتی و برادری دقیقهٔ فروگذاشت نشود - و باین قرار داد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) رخصت داد - میرزا هندال (که از بدسلوکیهای او بتنگ آمده بود) بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای مغار گذشته بعبودیّهٔ سعادت متوجّه ملازمت حضرت جهانبانی شد - میرزا کامران را از حدوث این وقائع سراسیمگی روی نمود - و سررشتهٔ صلاح کار خود گم کرد - و از ملازمان و مصاحبان او کسیکه (بهبود او را منظور داشته حرف راستی بگوید) نبود - اکثر مردم او را دیدهٔ بصیرت پوشیده و چشم خیرت از رمد غفلت جوشیده بود - سیول سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی (که صلاح حال دریافته بودند) قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند - و این از در رهگذر بود - بعضی را یارای[۵] عرض کردن نبود - و بعضی ازان قسم بودند که ملاحظهٔ خاطر میرزا میکردند - و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند - چه یقین ایشان بود که از خود رائی صلاح کار

---

(۳) در [بعضی نسخه] خرم بیگم و در [بعضی] حزم بیگ (۴) در [چند نسخه] درگرو او (۵) نسخهٔ [ح ط] مطلق یارای *

اصلا قبول مشرب او نیست - به مجرّد اظهار آن آزرده خواهد شد - و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قایل خواهد گشت •

حقّ دولتخواهی و شرط خیر اندیشی آنست که در امثال این امور زبان خویش را منظور نداشته توقّف نکنند - و باهمال و امهال نگذرانند - که ضرر آن در مآل بحال همه عاید شود و خسران این اعمال بروزگار دولت همه لاحق گردد - و نقیضهٔ خیانت کنکاش (که اعظم خیانات و اقبح جنایات است) روی دهد - و خال بیدیانتی و خوشامد گوئی (که نیل بیدولتی و بی‌سعادتی ست) بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که این طایفه را اگر (در عدم کتمان حق و اظهار صدق ناملایم منکّر طبیعت برهد) آنرا سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوشوقت بوده چین قبض در ناصیهٔ انبساط نیفگنند - که هرچند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما باطن والا جنابان تحسین فرماید - و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده میشود لیکن در معنی هم ابرای ذمّت کرده حقّ نعمت گذارده میشود - و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل می نماید - القصّه میرزا کامران را از انعدام عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان سعادت انزا غلط بر غلط روی مینماد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل - وفتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمّات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همّت والا گشت لاجرم بامین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالا تر از مقام حسن ابدال (۳) در گذید سفید نزول اجلال فرمودند - پیوسته ترتیب مقدّمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر میتافت - و با درلتخواهان دور بین و جان سپاران اخلاص منش همواره مطارحه نموده میشد - فرّاشیه اکثرسه از امتداد مدّت سفر دلگیر شده برخاسته بی رخصت رفتند - و بعضی برخصت ابراهیم جدا شدند - یلاغ خان و جمعی دیگر (که در ملازمت فرزند شاه بودند) از ذلّت میالات دست تعدّی و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند - و بایین ناستوده عمل توسعهٔ روزگار خود خیال میکردند - وضیع و شریف شهر داد کنان و فریاد زنان بدرگاه معلّی میرسیدند و حضرت جهانبانی دربن معامله متردّد بودند - که اگر تنبیه ستمگاران نموده آید خاطر شاهی

---

(۲) نسخهٔ [ب د] منافی طبیعت (۳) نسخهٔ [ز] با با حسن ابدال (۴) نسخهٔ [ب] اخلاص گزین •

آزرده میشود - و اگر بر قانون داد عمل نشود بیداد گران دست از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد - لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام جرئت درآمده چارهٔ این کار بوقت دیگر موکول میداشتند •

و چون یورش کابل مصمم شد بالضرورت (بجهت اقامت بعضی از پردگیان عصمت و نگاهداشت اشیا و اسباب ضروری[۳]) منازلی چند از یداغ خان خواستند - و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قدغن بشما مقرر داشتیم - امّا از جائیکه (مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم) گزیرے نیست یداغ خان از نامعامله نمیی خود ایا و امتناع نمود - و بر طریقهٔ اهل دانش در امتثال حکم شاهی و امر پادشاهی (که اصل کار بود) مبادرت نکرد - امرای عظام (که در ملازمت بودند) بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم - از گرفتن قندهار گزیر نیست - تا بهر شغلے که رو آریم فارغبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خویشیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود - لاجرم حرکات ناستودهٔ ایشان را به تمکین همّت و تسکین اقبال میگذرانیدند - و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجّه فرمایند - و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار[۴] سعادت انزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال با کمال آن نور حدقهٔ خلافت بود (که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیّت و امتیفای این امنیّت بظهور میرسید - درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد - مقربان بساط عزّت و مخصوصان قرب مذارت بموقف عرض رسانیدند که ایّام زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و اسباب و پرتال دربن کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید - پسر شاه رخصت نموده - قندهار بترکمانان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چندین جمعے خود سر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند - و با آنکه مامور شده بودند (که علی الدّوام نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند) انحراف ورزیده از نشانی بادهٔ غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند - بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت موافق ساخته نقاب بے آزرمی بچشم رو

---

(۲) نسخهٔ [ط] دست تظلم (۳) نسخهٔ [ح ط] ضروری که محفوظ و مضبوط ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر کابل شوند منازلی چند (۴) نسخهٔ [ح ط] دیدار پر انوار (۵) نسخهٔ [ح ط] بمخالفت آراسته نقاب •

فرو هشته اند - فیقِ دولت آنحضرت که دمتِ تعلّقی ایشان را از دامنِ احوالِ عجزه و مساکینِ شهر (که اوّلین عطیهٔ ایزدی‌ست) کوتاه سازند - و هاشا که درین اندیشهٔ صواب انفذا غباری بخاطرِ شاه رسد - و (چون ازینجا تا کابل مسافت بسیار است - و احشامِ هزاره و قبائلِ افغان از مور و ملخ بیشتر - و خرمنگِ این راهها شده اند - خصوصاً با میرزا کامران سخن درمیان دارند) بدست آوردنِ مامنی (که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند) نخستین کار هست - و بالفعل بهتر ازین محلّی (که باین کار سزاوار باشد) غیر از قندهار نیست - پس بموجبِ عقل و عُرف و عدل بداغ خان رایاید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد. و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبّت نامهٔ سوابقِ ماجرای روزگار و اقتضای صلاحِ وقت مشتمل بر دفورِ صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت - و چون شاه والا گهر معدنِ دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد - و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمّد خان بابا قشقه بود - حضرتِ جهانبانی فرمودند که همه مسلّم - امّا محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً یکطرف کشتن از مصالحت خالی نیست - اگرچه ایشان از منهجِ اعتدال عدول ورزیده اند امّا این بی اعتدالی را به بندگانِ درگاه تجویز نمیکنیم - چه درینصورت مردم بداغ خان طایع خواهندشد ظهورِ این معنی در نظرِ اوّلیِ اهلِ روزگار بدنما ست - همان بهتر که بوسیلهٔ عقلِ دوراندیش تدبیرے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدمت آید - بنابران کس پیشِ بداغ خان فرستادند - که چون بتسخیرِ کابل میرویم میرزا عسکری را در قندهار مقیّد نگاهدارند - تا خاطر ازو جمع باشد - مشارالیه صلاحِ کارِ خود دانسته قبولِ این معنی کرد - و مقرّر شد که دلاورانِ کار دیده و بهادرانِ معرکه آزموده بحدودِ قندهار رفته درکمین باشند - و ناگهان وقت یافته بیایمردیِ همّت و دستیاریِ جلادت بقلعه درایند - بیرام خان و جمعے دیگر بطرفِ دروازهٔ کفدگان مقرّر شدند و الغ میرزا و حاجی محمّد و جمعے بجانبِ دروازهٔ ماشور معیّن گشتند - و موبّد بیگ و جمعے بحدودِ دروازهٔ نو جای یافتند - و این شیرانِ بیشهٔ شجاعت شبانگاه باطرافِ قندهار کمین کردند وقت انکشافِ صبحِ صادق حاجی محمّد خود را بپشتِ در همه بدروازهٔ ماشور رسانید - اتّفاقاً شتره چند علفِ بار درونِ قلعه میرفتند - خود را در پناهِ شتران در آورد - و شیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقامِ منع و دفع در آمد - او جواب داد که بموجبِ فرمودهٔ بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم - که درونِ قلعه نگاه داریم - این حرف نایده نکرد

---

(۲) در [بعضی نسخه] اولین (۳) نسخهٔ [۱] کندنان ٥

و در مقام بستن در شد - حاجي محمّد دست دربان را بشمشير قلم كرد - و چندے ديگر از عقب رسيدند - و جمعے از قزلباشان (كه دران نزديكي بودند) بجنگ پيش مي آمدند و بقتل ميرسيدند - و بيرام خان از دروازهٔ گذدكان خود را درون انداخت - و قلعه بتصرّف اولياى دولت قاهره درآمد - و قزلباشان فرار نموده بارك متحصّن شدند - و نيمروز حضرت جهانباني خود از دروازهٔ گذدكان بدولت و اقبال در آمده ببرج آچه (۲) صعود فرمودند - و آن شهر سعادت آئين بقدوم ورود عالي (۳) مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد - و ازين نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و كلان خروش شادي و نويد مباركبادي برآمد - و بداغ خان بوسيلهٔ حيدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصير بجاى آورد - و آنحضرت او را بعطوف مكارم خسروانه فرموده رخصت دادند - و شهر را به بيرام خان عنايت فرمودند - و مكتوب بشاه نوشتند كه (چون بداغ خان خلاف حكم شاهي نموده از خدمت متقاعد بود) قندهار را ازو گرفته به بيرام خان سپرديم - تعلّق بشاه دارد - دربيولا ميرزا عسكري قدر جان بخشي و عطوفت پادشاهي نشناخته فرار نمود - و بعد از چند روز اغلانے آمده خبر كرد كه ميرزا در خانهٔ منصت - كس تعين شود كه او را بطريق (كه از من نداند) گرفته آرد - حضرت جهانباني شاه ميرزا و خواجه منير ناظر را تعين فرمودند - فرستادها او را در خانهٔ همان افغان از زيور پاس برآورده بدرگاه معلّى آوردند - و آنحضرت بمقتضاى عطوفت و رأفت ذاتي و پاس رميّت حضرت گيتي ستاني فردوس مكاني (كه در باب كافّهٔ برايا بخصوص برادران فرموده بودند) بنظر عنايت مشمول داشته از جرائم و زلّات او بتازگي در گذشتند و او را بقديم كوكلتاش (كه از معتمدان خاص بود) سپردند - و ولايت قندهار را بر اولياى دولت تقسيم فرمودند - وليت تپري به الغ ميرزا مقرّر شد - و پرگنات لهو در وجه علوفهٔ حاجي محمّد اختصاص يافت - و زمين داور باسمعيل بيگ - و قلات بشير افگن - و شال بحيدر سلطان مكرمت فرمودند - و همچنين جميع ملازمان را فراخور حال جايگير كردند و خواجه جمال الدّين محمود را (كه در شهر از مردم ميرزا عسكري و ديگران طمع كرده بود) بمير محمّد غزني (۵) گيراندند - و (چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ يافت - و بميامن تائيد الٰهي و مآثر صوابديد پادشاهي تقدير موافق تدبير آمد) بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج عزّت حضرت مريم مكاني را در قندهار گذاشته عزيمت تسخير كابل پيش نهاد همّت والا فرمودند •

---

(۲) در [چند نسخه] بچچه (۳) نسخهٔ [ه] بعز ورود عالي (۴) نسخهٔ [ح ط] فراخور حال و مناسب مقدار (۵) نسخهٔ [ه] قلي •

و از فیوضات نامتناهی رنعم غیر متر قب آنکه قافلهٔ بزرگ از هندوستان آمده بود - وسوداگران سودای دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بردند - چون انوار اقبال از وجنات حال میدانست کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که (اگر اسپان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند - و بهای آنرا بعد از نتج هندوستان مرحمت فرمایند) اشد رضا داریم - و سرمایهٔ معادت خود میدانیم - زهی دولت ما که باین مقدار امداد خود را از زمرهٔ درلتخواهان درگاه عالی معدود سازیم - حضرت جهانبانی این معنی را از موهبات آسمانی و موائد غیبی تصور کردند و التماس ایشان را بذروهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دلخواه فروشندگان تمسکات ابتیاع اسپان نوشته بدیشان سپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ کوه (که نزدیک بابا حسن ابدال است) بر آمدند - و به الغ میرزا و بیرام خان وشیرافگن و حیدر محمد آخته بیگی فرمودند که اول بجهت اصطبل خاصه اسپان جدا کنند - و بعد ازان برای امرا و سایر ملازمان بترتیب انتخاب نماید - وهزار اسپ (که در سرکار خاصهٔ شریفه ابتیاع شده بود) بحسب مقتضای حال هریک به تقسیم و انعام پیوست - و دلهای مهداگر و سپاهی معمور و مرفه شد دده بیگ هزاره (چون میخواست که بخدمات مالی و جانی سرافراز گردد) بجانب قلعهٔ تهری (که حشم او آنجا بود) شب راه سرکرده برد - و چون موکب عالی دران حوالی رسید کلانتران احشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیشکش آوردند - و مصدر خدمات پسندیده گشتند - چون آن حوالی آلنگهای دلگشا داشت چند روز جهت نزهت خاطر و تربیت دماغ اقامت فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را دریں مقام بیماری پیش آمد - و بامتداد کشید - و برحمت جاویه پیوستند - آنحضرت قواعد عزا داری بجای آورده تمسک بحبل المتین صبر (که شان عالی منشان کارآگاه و نشان والا دانشان خبرت سرشت است) نموده جهت تربیت روح آن مخدرهٔ مکرمه خیرات و مبرات (چنانچه لایق خانوادهٔ سلطنت تواند بود) بتقدیم رسانیدند و ازانجا برهنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنهٔ کابل شدند و میرزاهندال بفزدیکی قندهار بآئین عبودیت و حسن عقیدت معادت بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلی بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدن او بغایت خوشوقت شدند - و مقدمهٔ آمدن بسیارک از مردم هند - و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و امتزاج هوا دریں راه بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا شد - و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ح] و دده بیگ (۳) در [بعض نسخه] بیماری وبا *

معافر شهرستان عدم شدند - و حیدر سلطان ازینجمله بود - چون (مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه) میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند - و اوائل بهار سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل مهمات عزیمت معطوف دارند - آنحضرت در مواجهه چیزے نفرمودند - و چون مجلس بآخر رسید زباني بوسیلهٔ میر سیّد برکه گفته فرستادند - که با وجود آنکه (از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم) توکّل بر الطاف الٰهي نموده بعصمت کابل توجّه داشتیم - اکنون (که قضیّه چنین باشد) توقّف را سبب چیست - اگر بجهت محنت و رنج (۲) کشی مردم خود این معني بخاطر آورده اید زمین داور و آنحدود را بشما ارزاني داشتیم این زمستان را درانجا بآسایش بگذرانید - و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بمالزمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود - و آنحضرت بعزم درست و امّیدے واثق قدم در راه نهاده دل درگشایش کار بستند - در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس (که میرزا کامران او را (۳) تالیق آقا سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود) آمده بآستان بوس سربلند شد و استعفای جرائم بابوس نمود - و بمدارج قبول اتّصال یافت *

چون [موکب عالي در یورت شیخ علي (که در نواحی نعمان و ارتقدي واقع شده) نزول اجلال یافت] میرزا کامران از استماع توجّه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را باجمعے پیشتر روانه ساخت - و قاسم مخلص ترتیبي را (که میر آتش میرزا بود) فرمود که توپخانه را بجملهٔ دورے (که نزدیک خانهٔ بابوس بیگ بود) برده تعبیه نماید - و عیال مردم (که در بیرون قلعهٔ کابل بود) همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد - و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست - و در ترتیب ابواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکیهٔ (۴) چمار قاسم برلاس باجمعے پیشتر آمده بود که خواجه معظّم و حاجي محمّد خان و شیر افگن از معسکر اقبال پادشاهي پیشتر شتافته دستبردے شایسته نمودند - و بتائید الٰهي (که طلیعهٔ دولت قاهره بود) قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد - و چون میان ابواج فاصلهٔ اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هزاري اختصاص یافت - موکب اقبال از تلگین خواجه پشته گذشته در نواحی ارتقدي نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ه] رنج کشیٔ خود (۳) در [اکثر نسخه] آق سلطان (۴) در [بعض نسخه] تکنه خمار - و نسخهٔ [ه] تکنه خمار - و نسخهٔ [ج] تکنه خمار *

با جمعیّت خود و شاه بردي[۲] خان (که گردیز و بنگش و نغر باو متعلّق بود) آمده آداب زمین بوس بجای آوردند - و مستمال عنایات بیکران شدند - و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیارے از مردم آمده دولت ملازمت دریافت - و بالتفات خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقّف نیست - بدولت سوار باید شد - که مردم همه مي آیند - حضرت جهانباني بر بادپای درات سوار شدند - و درین میان علي قلي سفرچي و بهادر پسران حیدر سلطان را (که در تعزیت پدر بودند) برآورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانے قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهي نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد - و بعضے ملتمسات بوسیلهٔ خواجه معروض داشت - نیم کروه راه مقابله میدان افواج قاهرهٔ پادشاهي و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند - و سوا عید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند - و خود از روی مروّت و مردمي توقّف فرمودند - و (چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخي در مبادرت سپاه پادشاهي و فرصت یافتن خود بود - و انتظار سیاهي شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکنارے تواند کشید) چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیزگی رای و ظلمت خاطر (در یافت سعادت ملازمت بخود قرار نداده) بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید - و میرزا ابراهیم راه خود را با جمعے از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانهٔ غزنین روبه شد - و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانباني بابوس را باجمعے از معتمدان بکابل فرستادند - که درانجا بوده نگذارند که بسپاهي و رعیّت آسیبے رسد - و همه را مستمال عنایت پادشاهي سازند - و میرزا هندال و جمعے را تعین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانی نصرت و همرکابی اقبال متوجّه شهر کابل شدند - و در ساعت مسعود کوس زفان دولت کوراکهٔ اقبال بلندآوازه کردند - و کوکبهٔ دارائی نصرت کوکبهٔ حشمت را بسپهر مکوکب رساندند و درشب سیزدهم آذر ماه جلالي موافق شب چهار شنبه دوازدهم شهر رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بتائید آسماني فتح کابل (که مقدّمهٔ فتوحات بے اندازه امت) روی داد و ابواب شادماني و کامگاري بر دلهای خلائق گشوده شد - در ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

---

(۲) در [بعض نسخه] تردي خان (۳) نسخهٔ [ب] چون خبر فرار نمودن (۴) نسخهٔ [ا] کوس - و در [اکثر نسخه] کورگه ه

صاحبِ کابل را بمقدمِ دولت پرتو سر بلند ساختند - نویدی تاریخِ این فتح کابل(۲) را گرفت یافته بود - و دیگرے این * * مصراع * * بے جنگ گرفت ملکِ کابل از بری *

چون (بمیامنِ آثارِ ذاتِ قدسی صفاتِ حضرتِ شاهنشاهی ابوابِ مسرّت و سلامتی گشاده گشت - و اساسِ دولت بتازگی نهاده آمد) حضرتِ جهانبانی را هزیمتِ میرزا کامران و فتحِ کابل در نظر نیامده منتظرِ قدوم برکات التزامِ حضرتِ شاهنشاهی بودند - تا آنکه در زمانِ معهود و وقتِ مقصود آن جهان آگاهی را (که دران زمان بحسابِ مدّتِ عنصری دو سال و دو ماه و هشت روز بوده اند) بدریافتِ ملازمتِ حضرتِ جهانبانی آوردند - و آنحضرت بدیدارِ فیضِ بخشِ مسرّت افزای آن نورِ پرورد ایزدی انبساطِ صوری و معنوی یافتند - و سجداتِ شکرِ سلامتِ آن نونهالِ بوستانِ اقبال و فریادتِ فروغِ آن چراغِ دودمانِ خلافت بجای آوردند - و در ازای این خجستگیِ دولت و حذای این فرخندگیِ کرامت ابوابِ خیرات و مبرّات بر(۳) رویِ روزگارِ خواص و عوام گشادند - صباحِ آنروزِ جهان افروزِ حضرتِ جهانبانی بر سریرِ اقبال و کامرانی متمکّن گشته از تمامِ ارکانِ دولت و اعیانِ مملکت و کافّهٔ سپاه و حشم و عامّهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائفِ خلائق بشرفِ زمین بوس کامیاب سعادت شدند - و دست تمنّا بدرریوزهٔ دعا بر داشته دوامِ دولتِ خلافت و زعیمِ لوای سلطنت از عتبهٔ کبریا(۴) درخواستند - و آنحضرت ابوابِ عدل و احسان بر رویِ جهانیان گشوده تمامِ زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلهای خلائق کوشیدند - و از وقائع (که دران نزدیکی سانح شد) رحلتِ یونس علی و موید بیگ بود که از اعیانِ سلطنت و صدر نشینانِ بارگاهِ عزت بودند - و در همین ایّام بمسامع علیّه رسید که خواجه معظّم باتّفاق مقدم بیگ بمخواهد که فرار نماید - و خود را بمیرزا کامران رساند - این معنی بر خاطرِ اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانبِ کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظّم را از نظرِ التفات و اعتبار انداختند - و بدین(۵) توجّه و ظلِّ احسانِ آنحضرت ولایتِ کابل موردِ امن و امان و مهبطِ رحمتِ یزدان گشت *

---

(۲) در [اکثر نسخه] کابل را گرفت - و در نسخهٔ [ب] کابل برگرفت آمده - و از هردو بوی غلطی می آید زیراکه از اولین (۹۵۴) و از دومین (۹۵۵) می برآید - و مطلوب (۹۵۲) چنانچه مصراع تاریخ بآن مشعر است

(۳) نسخهٔ [ح ط] بر روزگار اهالی و افاضل و انعام و ارسال گشاده زربخشی و جواهر پاشی فرمودند - و از مشاهدهٔ نور الٰهی که از جبین آن برگزیدهٔ عالم لامع بود شادمانیها نمودند - صباح آن (۴) نسخهٔ [ح] کبریای حضرت عزت (۵) نسخهٔ [ط] و بدین توجه فضل و احسان آنحضرت *

آرایش جشن دولت پیرامی خُجَسته سور حضرت شاهنشاهی - و آئین بستن بآئین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت .

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریب انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند - و بورشی (که از چشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند) عبادات گزیده را (که سر آمد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندن است) در لباس رسم و عادت بقدیم رسانند چنانچه درینولا (که نسیم اقبال بناز گی وزید - و گلستان مقصود از سر نو شگفت) مراسم خجستهٔ آن نوبارهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند - و در اوائل بهار جهان افروز که روح قباتی در اهتزاز بود - و عنادلیب شوق در پرواز *

* شعر *

* بنفشه سر برآورد از لب جوی * زمین (۳) گشت از ریاحین عنبرین بوی *

* نسیم صبحگاه از مشک بوئی * هزاران نافه در بر داشت گوئی *

به آرته باغ (که بغایت دلکش و دلگشا هست) نزول دولت فرمودند - و بجهت مزید گرد آوری دلها (که در معنی شکر گذاری حضرت مولی ست) ابواب عیش و عشرت گشودند - و آئین گیکاوی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا را آئین بندند - و آمرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند - جمیع آمرا کمر سعی بر میان (۴) شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند - و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت معاملی جمیله بتقدیم رسانیدند - و ارباب صنائع و طوائف صنعتوفه در آرایش دکّان و گرمی بازار نهایت مبالغه مبذول داشتند - و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد - و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند - و فراخور حالت و رتبت هریکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند - و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصّان درگاه (که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت رسیدند - و قدوم برکت افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت *

---

(۳) نسخهٔ [ح] سور خجستهٔ (۳) در [چند نسخه] زمین بست از ریاحین عنبرین بوی (۴) نسخهٔ [ح] میان جان بسته (۵) نسخهٔ [ح] بدکان تشریف آورده *

و حضرت جهانباني را بخاطر عاطر رسيد كه عيار دانش حضرت شاهنشاهي را (كه در صغر سن با هزاران لمعان نور الٰهي از ناصيهٔ احوال متجلّي بود) بر خرد و بزرگ عالميان ظاهر سازند در سرادقات عفّت جشن خسروانه ترتيب فرمودند - و جميع حضرات مخدّرات استار عفّت و مطهّرات مكارم عصمت در بارگاه حريم اقبال بشرف ملازمت مشرّف گشتند - بدانش آموزي حضّار حضرت شاهنشاهي را بردوش عزّت گرفته بر مسند سعادت آوردند - و بحكم معلّي حضرت مريم‌مكاني در سلك ساير مقدّسات در آمده بے تشخيص و تعيين بحضور اقدس حضرت شاهنشاهي آمدند - و اشارت بشارت بخش پادشاهي برآن رفت كه آن نور حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از ميان چندين گروه عفائف بشناسند - آنحضرت بنور الٰهي بے مزاحمت سهو و خطا و بے‌كلفت اقتباس و اشتباه بدريافت ازلي و شناخت ذاتي دريافته در كنف والدهٔ مقدّسهٔ خويش و در آغوش آن صدر نشين مقر عفاف جا گرفتند - از مشاهدهٔ اين امر شگرف (كه حيرت افزاي عقول و افهام ظاهر بينان تنگناي عادت بود) غريو از حاضران بساط قرب برآمده شادماني قدر اين بزرگ ازل پرورد و أعجوبهٔ كارگاه تقدير گشتند - و معلوم همگنان شد كه اين دريافت از اعمال حواسّ جسماني نيست - كه در صغر سن و كبر عمر تفاوت كند - بلكه بمحض تفرّس روحاني و تعليم ربّاني ست - كه بوسيلهٔ اين نوباوهٔ چمن اقبال از مكمن نور مقدّس بمشرق ظهور شتافته است *

آرے پيوند ازلي را حجاب دوري مانع نميشود - و قرب معنوي را بعد صوري حايل نميگردد - و چون تأمّل كنند بعد را چه گنجايش - كه درين ربيعان گلبن عمر كمال قرب بمبدأ حاصل است - و انوار افاضهٔ وجود و تكميل صورت عنصري و تصقيل مشاعر ادراك درجه بدرجه صورت پذير - و نهايت مناسبت بعالم تجرّد و تقدّس (كه ظلمت جهل و كثرت غفلت را در بيرامون آن راه نيست) جلوه نما - و بر دور بينان عالم اسرار مختفي نيست كه اين صاحب فطرت عالي (اگرچه در نشأهٔ عنصري و مولود هيولاني مورد نمامت) امّا از بدو فطرت و اصل پيدائي آبا و امّهات از مآثر تولد اويند - و از در مسالك معني و مكارم باطن ابوالآبامند - و بر حضرت جهانباني (كه پردهٔ دار رموز آسماني بودند) هويدا بود كه چمن پژواي جهان هستي اين نونهال بهارستان وجود را (براي دريافت مقادير مراتب جهانيان تواند - و بجهت گرد آوري پراگندگيهاي روزگار ثانياً) بعرصهٔ ظهور آورده است - و بالجمله در لباس رمز هفتده سور آداب شگرفكاري

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنان رفت (۳) نسخهٔ [ح] دلي (۴) نسخهٔ [ج] و وجود هيولاني *

نعمت بخش صوري و معنوي بتقديم رسانيدن گرفتند - هرروز بروش تازه و آئيني شايسته جشن پادشاهانه آراسته سپاس جهان آراي جانآفرين بجاي مي‌آوردند - و از اطراف و جوانب بزرگان دين و دولت رسيده از مواهب عام پادشاهي کامياب سعادت ميشدند - ازانجمله يادگار ناصر ميرزا شرف زمين بوس دريافت - و مجملي از احوال او آنست که در مبادي طلوع رايات اقبال بحدود قندهار از ميرزا کامران جدا شده (چنانچه نگاشته آمد) بيدخشان رفت - و ازانجا براي نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانباني شد - وتديکه (مؤکب عالي از قندهار متوجه تسخير کابل بود) ميرزا بعد از احتمال شدائد روزگار بقندهار رسيد - بيرام خان در آداب مهمانداري بذل جهد نمود و ازانجا بموجب حکم عالي دران ايام، نشاط افزا آمده بمستقر عتبهٔ قدسيهٔ حضرت جهانباني کامياب شد - و ادراک جشن خسرواني نمود - و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهي نشاط تازه گرفته بانظار عنايت دولت پذير گشت *

و درين آئين عشرت آئين (که هنگام آرايش بهار عيش و عشرت - و اوان پيرايش حديقهٔ دولت و اقبال بود) درسايهٔ (که کواکب با نظرات سعد بر جهانيان افاضهٔ نور ميکردند) مجالس نهال پيرای گلستان الٰهي (يعني خجسته سوري حضرت شاهنشاهي) به هزاران نشاط و شادماني بظهور پيوست - اسباب کامروائي عالميان آماده شد - و ابواب سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسرواني بهره‌مند شدند - و رضيع و شريف اکناف از مکارم پادشاهي خوشدل و خوشوقت گشتند - کلفتهاي روزگار بالفت انجاميد و تغرقهاي عالم بجمعيت خواطر بدل شد - آمرا ساچقها بنظر اشرف گذرانيدند - و بانعامات گرامي سرافراز شدند - و در عين آئين بندهي آنحضرت بجهت تنشيط خواطر و الذيام قلوبه (که رکن اعظم ملک ستاني و فرمان روائي‌ست) متوجه خواجه ريگ روان شدند - و شادمانيها فرمودند - و حکم جهان مطاع صدور يافت که آمرا با يکديگر کشتي گيرند - و خود بدولت و اقبال بميزان نظر همهران را در زور جدا مي‌فرمودند - و آنحضرت با امام قلي توچي کشتي گرفتند و ميرزا هندال و يادگار ناصر ميرزا باهم لوازم کشتي بجاي‌آوردند - و بعد ازان بصير ارغوان زار بخواجه ميّاران عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلي دادند - و بدولت مراجعت فرمودند درنشاط افزائي و عشرت پيرائي جشن عالي اشتغال فرمودند - و ملازمان آستان رفعت پيوند را

---

(۲) نسخهٔ [ج] ميرزا ست که شرف (۳) نسخهٔ [ط] که هنگام طراوت بهار عيش و عشرت و اوان ابتسام غنچهٔ دولت بود *

مراحم اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناصب حال هر یک و انعامهای لایق هر کدام و خلعتهای موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند - ازانجمله غزنین و آنحدود بمیرزا هندال - و زمین‌داور و قبری[۲] و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیع منقسبان آستان عبودیت را فراخور حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سرور آرای ملک صورت و معنی شدند - و طوائف انام در سایهٔ افاضت و پرتو رافت مرفّه الحال شده قرین مقصد و همنشین اطمینان گشتند •

و از جملهٔ قضایا (که درین آئین بندی چهره گشا گشت) آمدن ایلچیان شاه والا قدر شاه طهماسب بود بمبارکبادی فتح و آوردن تحف و هدایای لایق - و سرکردهٔ[۳] آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطف خسروانی نوازش فرمودند - دیگر رسیدن شاه قاسم‌تغائی بود بدرگاه معلّی از جانب میرزا سلیمان بررسم رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه (در تا آمدن خود معروض داشته بود) بعزّ قبول مقرون نشد - و حکم قضاجریان بر آمدن او صادر گشت - که طریق یکجهتی و اخلاص خود را در توجّه بسعادت ملازمت منحصر داند - و از جملهٔ وقائع (که متّصل بانقضای ایّام آئین بندی وقوع یافت) آمدن میر میدّ علی بود که در ولایت افغان و بلوچ بزمین‌داری و حقیقت ورزی ممتاز بود - و نزدیک موضع دوکی (که از توابع و اعمال هندوست[۴]) اقامت داشت - بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت آستان‌بوس دریافت - و مشمول عواطف خسروانه شد - دوکی[۵] را بار مکرمت فرمودند - و درهمان نزدیکی لونک[۶] بلوچ (که از اعیان طوائف خود بود) با برادران آمده زمین بوس نمود - آنحضرت او را نیز مورد الطاف ساخته ولایت شال و مشتنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامروا ساخته بزودی رخصت مراجعت نمودند - که مبادا مزاج وحشت برطبیعت این روستا پروردان مستولی شود - و آب و هوای طول مکث بحال ایشان گوارا نیاید •

و از جملهٔ سوانحی (که در قرب آن ایّام واقع شد) آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت و نادرستی درون عنایات سابق و لحق را درهم پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاد و از روی مکابره بر جادهٔ بد درونی و عناد ایستاد - و بر گفت میدبختان (که عمدهٔ آنها مظفر کرهٔ[۷] میرزا غمگسی بود) گوش داشته پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد - چون[۸] این معنی متواتر

---

(۲) نسخهٔ [ا ه ج] تبری - و نسخهٔ [د و] تبری (۳) در [چند نسخه] سرگروه آنها (۴) نسخهٔ [د] بانغلد (۵) در [بعضی نسخه] سند (۶) نسخهٔ [ا] دوکی آباد را (۷) نسخهٔ [ج] لومک (۸) نسخهٔ [ج] بشرف کورنش سرلند گشت •

بسمع اعلی رسید - و از مخبران صادق بتحقیق نبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبّار شیخ [که از یکتهای معتبر بود - و از گوزیزی درین کنگاش (که مورد مفاسد بود) محرمیّت و مشارکت داشت] نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت { خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنّت آشیانی برآشفت - مظفّر کوه را گرفته بیاسا رسانیدند - و یادگار ناصر میرزا را طنبیده بزبان تراچه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند - محصّلش آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه (که بتازگی از عطائم جرائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم) عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی کنی - کفران نعمت را هم حدّے و اندازهٔ می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهے بسکوت و گاهے بانکار و تجاهل عارف میگذرانید - آنحضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعے را فرمودند که او را مقیّد ساخته بر بالای ارگ کابل نزدیک بمحلّ (که میرزا عسکری در قید بود) نگاهداشتند •

و از جملهٔ وقائع (که دران ایّام حادث شد) فوت چغانائی سلطان است - که جوانے بود از سلاطین مغول - و در حسن صورت و سیرت یگانهٔ روزگار - و بلطف خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور - پدرود شدن او ازین جهان بر خاطر اقدس بغایت گران آمد - امّا نظر بر تهرمان حکم الٰهی (که بقا را خاصّهٔ ذات واجب - و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است) بمشورت عقل درست اندیش خود بمامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میر امانی در تاریخ او گفته •

شعر •

• سلطان چغتائی بود گل گلشن خوبی • نافهٔ اجلش سوی جنان راهنمون شد •
• در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ • دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد •
• تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم • در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد • ۹۵۳

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان - و فتح آن ولایت - و آنچه دران ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحّت پیوست - و محقّق شد که سر از فرمانبرداری پیچیده اندیشهٔ سروری در سرش میدهد - و ازین خیال باطل برنمی انداخت) حضرت جهانبانی اوائل

---

(۲) نسخهٔ [ج] چغتا سلطان (۳) در [بعضی نسخه] پدرود کردن او این جهان را (۴) نسخهٔ [ح] چغتا (۵) در [بعض نسخه] برنمی انداخت • ع • زهے تصور باطل زهے خیال محال (۶) نسخهٔ [ط] اوائل چهارصد و شصت و هشت جلالی موافق اوائل نهصد و پنجاه و سه •

(۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنانِ عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از اسبابِ انحرافِ او آنکه بعد از فتحِ کابل خوست و اندراب (که در تصرّفِ میرزا بود - و یکی از ملازمانِ درگاه مکرمت فرموده بودند) میرزا در تصرّفِ خویش در آورد - و (چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمیرسید) آنحضرت میخواستند که تفاوت و آنچه بود را نیز تغییر داده یکی از ملازمان عالی جایگیر نمایند - و برآنچه (حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی ببندر میرزا سلیمان داده بودند) افتفا فرمایند - و چون مجرّدهٔ مملکت وسعت پیدا کند در رجعِ جایگیرِ او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهتِ مراعاتِ احوالِ او تفاوت بحالِ خود گذاشته بودند - میرزا از معامله ناتمامی از ولیِ نعمتِ خود رو گردان شده علانیه درمخالفت زد - و خطبه بنامِ خود ساخت - حضرت جهانبانی عزیمتِ اطفای نایرهٔ مخالفتِ میرزا مصمّم ساختند - و حضرتِ شاهنشاهی را در دارالسّلطنهٔ کابل در کنفِ حفظِ الٰهی سپرده در ساعتِ مختار بر آمدند - و بدولت و اقبال در یُرت چالاک[۳] نزولِ سعادت فرمودند - میرزا عسکری را دربی لشکر همراه گرفتند - و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکبِ همایون بالُنگ قراباغ نزولِ اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجودِ یادگار ناصر میرزا را از شکنجهٔ هستی خلاصی بخشیده دولت را در مستقرِّ امن و امان جای دهند - که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارت او نزدیک است که دودمانها بسوزد - محمّد علی تغائی (که حراستِ کابل بار مفوّض بود) امضای تهورمآبِ[۴] این مصلحت بار مرجوع شد - مشار الیه را از کمالِ سادگی و ظاهربینی بر زبان رفت که من هرگز گنجشکی[۵] را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از سادهلوحی او در گذشته این خدمت (که محضِ صلاح بود) بمحمّد قاسم موجی رجوع فرمودند - و او در شب بچنگهٔ کمان خدنگِ اجل رسانید •

چون خاطرِ اقدس از شرِّ میرزا جمع گشت ببدرقهٔ توفیقِ الٰهی کوچ بکوچ متوجّهِ بدخشانات شدند - و (چون رایاتِ نصرت بحدودِ اندراب رسید - و باغِ علی‌قلی اندرابی مخیّمِ اجلال شد) میرزا سلیمان از نامساعدیِ بختِ نافرجام خود با جمعِ کثیر بعزمِ جنگ قدم پیش نهاد و بموضعِ تیرگران (که از مواضعِ اندراب است) فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود - چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید پیشتر ازانکه خود سوارِ دولت شوند هندال میرزا و قراچه خان و حاجی محمّد خان و جمعی از دلیران کار کرده را پیش فرستادند - و درمیانِ فوجِ پادشاهی

---

(۲) نسخهٔ [د] مراعات او (۳) نسخهٔ [چ] چالاک (۴) نسخهٔ [ر] فرمان (۵) نسخهٔ [د] ملخی را (۶) در [بعضِ نسخه] تیرگران •

و میرزا جنگ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندق را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیر اندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری میداد - میرزا هندال و تراچه خان و حاجی محمد خان چپقلشهای نمایان کردند - خواجه معظم دیهادر خان را تیر رسید - و پیاده شدند - و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و تراچین و احمد بیگ و دوغان بیگ (که قورچیان خاصهٔ شاهی بودند - و همراه ایلچی درین یورش در ملازمان درگاه معلّی انسلاک داشتند) بواسطهٔ افتادن اسپ بر زمین آمدند - و جنگ از طرفین تراز شده بود که جمعی از غدّائیان رکاب دولت و نبرد آزمایان کارآگاه (مثل شیخ بهلول و سلطان محمد اوّاق و لطفی مهرندی و سلطان حسین خان و محمدخان جایر و محمدخان ترکمان و میرزا تلی جلایر و میرزا تلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی) تکیه بر فتّاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند - و بیامردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند - و چست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند - مخالف تاب مقاومت و تحمّل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد - از هر طرف دلاوران میدان کار و هزبران بیشهٔ کارزار قدم بعرصهٔ فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلالت سوار نشده بودند که طلیعهٔ فتح و نصرت بگوش هوش رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکباد گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نمانده و از راه فراری و اشکمش متوجّه تنگی خوست شد - و تولک طائفانی و میرزا بیگ برلاس و اویس سلطان (که از نژاد سلطانین مغولستان بود) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس پیوستند - میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتن گرفتنها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند - اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد - و آنحضرت بآئین بزرگی از راه کتل شاسان بدرهٔ خوست در آمدند - میرزا سلیمان بامعدودسه راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود - اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز و بوم نوج نوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخور حالت و قدر معتمل نرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند - و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کامبخش

---

(۲) نسخهٔ [د] خرچین (۳) نسخهٔ [ه] غدائیان درگاه و نبرد آزمایان کارآگاه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) نسخهٔ [ب ج] غنیم (۶) در [بعضی نسخه] طایفانی (۷) نسخهٔ [د] روشن سلطان - و در [چند نسخه] اوس سلطان (۸) در [بعضی نسخه] شاشان ه

خلائق بودند - و شکار سرنابي و کبک و ماهي فرموده متوجّه دَرسَک شدند - و درانجدود شکارگنجشک بدماي (که مخصوص آنجا ست) کردند - و ازانجا بکلّاکان نزول اقبال اتّفاق افتاد و ازانجا کشم مورد موکب دولت شد - میرزا سلیمان دران نزدیکي بودن خود صلاح ندیده از آب آمویه گذشته با چندے درانجدود سرگردان بود - و ازسوانحے که درکشم واقع شد آنست که خسرو نامي از ملازمان فرمان روای ایران شاه طهماسپ فرار نموده بملازمت حضرت جهانباني آمده بود ظاهرا ازو حرف نامناسب نسبت بشاه سرزده بود - درغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ (که از جمله تورچیان شاهي دررکاب معلّی بودند) بهنیدن این حرف در بازار کشم به خسرو رسیده گردنش زدند - آنحضرت را این خودسري ناپسند آمد - آنها را گیرانیدند - و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلي سلطان سپهردار رقم عفو بر خطّ خطاي ایشان کشیده شد •

و چون مهمّات بدخشان خاطر خواه اولیاي دولت صورت بست قندوز و آنجدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثر بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیل خومت مقرّر فرمودند - و بابوس را بتحصیل اموال طایفان فرستادند و رای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان و آسودگي سپاه و رعیّت خشلاق در قلعهٔ ظفر واقع شود - بدین مزیمت مابیب متوجّه آنحدود شدند - چون بموضع شاخدان (که ما بین کشم و قلعهٔ ظفر است) نزول اجلال شد مزاج صحّت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شد - و بدین تقریب قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داد - در مبادی این عارضه چهار روز غشي متوالي عارض شد - و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراگنده گشت - و مردم صحالي جابجا بخود را گذاشته آمدن گرفتند - و میرزا هندال از صحالي خود واندیشهٔ ناصواب باتّفاق آمرای دیگر برآمده تا سر آب کوکچه[۵] رسید - هوا خواهان میرزا سلیمان جا بجا سر برداشتند - فراجه خان باتّفاق جمعے از بکچیان آمده بر درگاه عالي خرگاه زده نشست و میرزا عسکري را (که احتمال فساد با او بود) مقیّد ساخته در خرگاه خود درآورد - و خود فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداري اهتمام نمود - و در حضور اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسے نمیرفت - روز پنجم (که عذقوان صحّت بود) افاقت روی نمود میربرکه بکورنش درون آمد - چون نظر آنحضرت بر و افتاد میر اضطرابها در مقام فدا ساختن خود

---

(۲) نسخهٔ [چ و] ورسک - و نسخهٔ [ز] درشک (۳) نسخهٔ [ه] بکاوکان (۴) در [بعض نسخه] گذاشته گذاشته (۵) در [بعض نسخه] کوکچه (۶) نسخهٔ [ب] بر در عالي •

بشکرانهٔ صحّت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از بهمزدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمّهٔ بعرض اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند - و از شناخت حقّ خدمتش اظهار خشنودي نمودند - و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت پیرای آن تازه نهال جویبار سلطنت وسرو بُن نوبهار اقبال (یعنی حضرت شاهنشاهي) رقمزدهٔ التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند - که مبادا خبرناخوش آنجا رود - و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن نور بروز الٰهي شود - و سبب برهم خوردگي آن مملکت گردد - و از اتّفاقات حسنه آنکه همان شب (که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد) صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت‌عنوان رسید - و از رسانیدن نوید صحّت و مژدهٔ عافیت رفع کلفت نمود - و باصلاح انتظام و استقامت احوال همگنان شد و نایرهٔ آشوب فرونشست - میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت - و هرکس بجایگاه خود معاودت نمود *

و از سوانح (که درین سال واقع شد) کشته شدن خواجه سلطان محمّد رشیدي‌ست که منصب وزارت داشت - و سبب آنکه خواجه معظّم باتّفاق بعضی از اولادشان (که دماغ خرد ایشان پریشان بود) سخنان تعصّب نشان مذهب و ملّت بدمذهبان ناقص‌اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه (که غوری در اصل مقصود ندارند - و بمناقشات لفظي درپیچیده‌اند - نه مشام جان ایشان را از رائحهٔ حقیقت و انصاف خبری - و نه نهال فهم و ادراک ایشان را از ازهار معرفت ثمری) در میان آورد - و بی دینی تعصّب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجهٔ مذکور در آمده در وقت روزه گشادن از آب شمشیر نادانی بشربت واپسین افطار داد و از تهر پادشاهي (که انموذجی‌ست از عقوبات الٰهي) اندیشیده راه فرار پیش گرفت - و چون این خبر بمسامع قدسي رسید مردم بگرفتن آن بی اعتدالان متعیّن شدند - و فرمان قضا جریان بمتصدیان مهمّات ممالک کابل (که مقرّ آن بد اختران بود) صادر شد - محمّد علي تغائي و فضیل بیگ و جمعی دیگر (که در خدمت حضرت شاهنشاهي سرافراز بوده در انتظام مهمّات کابل اهتمام داشتند) بعد از اطّلاع بر مضمون فرمان عالي خواجه معظّم و همراهان او را آزردهٔ مقیّد ساختند *

---

(۲) نسخهٔ [د] خلیفه (۳) نسخهٔ [ح ط] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت (۴) در [بعضی نسخه] مفر (۵) نسخهٔ [ح ط] صادر شد که گرفتگان را از هر جا که باشند بدست آورده مقید نگاه‌دارند تا روز باز خواست و داوریٔ پادشاهي بسزای خود رسند محمد علي تغائي *

و (چون در موضع شاخدان آثار صحت برمزاج وهّاج حضرت جهانباني ظاهر شد) در (۲) صحفهٔ صحفونهٔ الطاف الٰهي نشسته بتوجّه قلعهٔ ظفر شدند - مولانا بايزيد (كه از طبابت بهرهٔ مند بود و بمعلّمي حضرت شاهنشاهي نامزد - و جدّ او در ملازمت سكندر مكاني ارسطو نشاني . ميرزا الغ بيگ اختصاص داشته از جملهٔ معاصبان رصد بود) درين بيماري خدمات پسنديده و تدبيرات شايسته بتقديم رسانيد - و چون بقلعهٔ ظفر اتّفاق نزول افتاد باندك فرصتي مزاج اقدس باعتدال طبيعي رسيد - و از تكميل صحّت حضرت جهانباني سرمايهٔ عيش و عشرت بدست آرزوي جهانيان در آمد - و حسب الحكم خانهٔ كان عمارت يافت - و اكثر اوقات دران منزل صحّت افزا بوده كامروائي و دادبخشي فرمودند - و ازانجا شبيرانكن راه قوچ بيگ را كامگرد و ضحّاك و بامپان عنايت فرموده رخصت فرمودند - و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند كه چون موكب عالي بكابل نزول اقبال خواهد نمود غورپند اضافهٔ جاويگير تو خواهد شد - و آنحضرت بشكار دسّقاول (كه بزبان پدخشان شكار نهنگ گويند) انبساط ميفرمودند - و از هيبت (۳) اقامت آنحضرت ببدخشان در تمام توران زمين خلل پذيرفت - اوزبكيه بالجمعهم جمع شده انديشه مفد بودند - و هيچ (۵) تدبير موافق نميگنجانيد نمي افتاد •

پرده‌گشائي اسرار حكمت در كرد فتنه انگيختن ميرزا كامران - و تسلط او بر كابل

قانوني ست قديم و عادتي مستمر كه ايزد جهان آفرين چون خواهد (كه بر گزيدهٔ را بر مسند فرمان‌روائي جهانيان جاي دهد - و بر سرير ملك‌آرائي متمكّن ساخته زمام قلوب عالميان بقبضهٔ قدرتش سپارد) جهت مزيد شناخت قدر نعمتهاي ناشناختي (كه بجهت او آمادهٔ عالم غيب است) در مبادي احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح ثوارد اصناف نوائب گرداند - تا شناسائي مراتب گذشته در سلوك خود اندازهٔ لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه بر واقفان كهن نامهاي باستاني و شناسندگان داستانهاي ديرين روشن است - و [چون ذات قدسي واردات اين مجمع بحرين جلال و جمال الٰهي (يعني حضرت شاهنشاهي) بمقتضاي سر نوشت ازلي در نهاد فطري نامزد مراتب درنائي‌ست

---

(۲) نسخهٔ [و] صحفهٔ الطاف الٰهي (۳) نسخهٔ [ب] سقاول (۴) نسخهٔ [د] واز سبب (۵) در [اكثر نسخه] و هيچ تدبير موافق جنگ نمي‌نمود (۶) نسخهٔ [ا] شورش (۷) نسخهٔ [ح] جان بخش جهان آفرين (۸) در [بعض نسخه] بر فراز مسنده •

و ایزد جهان آرای بے منّت تعلیم فردے از افراد انسانی امتداد (دادا) دل و روشن ضمیر دور بین آفریده است] ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نفسانیّت و بشریّت سوختن بود - بلکه سلسلهٔ ظهور تجلّیات صفات متقابله و آثار اسماء متضادّه بمقتضای کمال و اکمال پرده گشائی داشت - و لهٰذا سطوح این وقائع در عنفوان صغرسن بظهور آمد - که دران وقت خاطر قدسی مآثر از دریافت ناملائم فراغ داشت - و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان را این سوانح از اضافات تعلیم و اضافات تفهیم است - و در دیدهٔ بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمهٔ ذات علّم قدیم و (هرگاه یکے از دوراندیشان درگاه احدیّت را سرگردان تیه حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند) بیشتر چنین شکوه در نامیهٔ تبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردانند - و مظهر اقسام بیداد و ستم میسازند - تا در عذاب سخط و نکال مؤبّد اندازند - و این تمثال حال میرزا کامران است - که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ماخته ازل و برگزیدهٔ حق و پادشاه وقت و فرمان روای عادل در مے افتد - و جان و مال و عرض و ناموس چندین بندهای خدا را در معرض تلف مے آرد *

مجملاً دریں هنگام مسرّت (که وسعت آباد خاطر بانواع خرّمی و خوشحالی و اصناف بهجمی و فارغبالی بستانسرای عیش بود) چشم زخم غریب رسید - و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه بے اعتدالی گرد فتنه انگیخته است - و ناگهان بر سر دارالسّلطنهٔ کابل ریخته و آنرا در تصرّف خود آورده - و شیر افکن ناعاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است - خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی [اوّل از رهگذر حضرت شاهنشاهی - و دوم از جهت غمخوارگی سکنه و رعایا (که بدائع وقائع حضرت جهان آفرینند - و در نظر عدالت تربیت اینها کمتر از تربیت اولاد نباید) و دیوم از صرّ طغیان میرزا و امور متربّبه بران] پرهمزده گشت - و همّت آسمانی نهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور آوردند و راقم این شگرفنامه ابو الفضل بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم از صمت امتداد طول کلام نموده بجانب عرض مے شتابد - بفابرین مجمل بطریق جملهٔ معترضه تحریر مے نماید - تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند *

---

(۲) نسخهٔ [۵] دادادل روشن ضمیر (۳) نسخهٔ [ب] افادات (۴) نسخهٔ [ا] علیم و قدیم
(۵) نسخهٔ [ا] مناظر *

تصویر این حال آنکه چون [موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد وتمامی لشکرکابل و مردم آن مرز و بوم (از نوید قدوم میمنت لزوم بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدائی اختیار نموده) فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا آمده سر تسلیم و انقیاد می نهادند] میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت - و از سعادت دریافت ملازمت متفقر شده فرار نمود - میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و (چون اثرے از میرزا پدید نشد - و گردے از راه او برنخاست) متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید - اهالی و موالی آن دیار را بمخت یاوری کرد - قلعهٔ غزنین را محکم ساخته در خواهش را برو نگشودند- هرچند میرزا تزویر کرد بجائے نرسید - ازانجا بخانهٔ خضرخان هزاره شتافت - خضرخان آداب و رسوم مهمانی بجای آورده میرزا را به ثیری آورد - و ازانجا بزمین داور برد - حسام الدین علی راه میر خلیفه در زمین داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگی قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامع علیّه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرّر ساختند - و علم و نقاره و تمن توغ ضمیمهٔ تفضّل ساختند او را بدانمنصوب تعیین فرمودند - و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا (که بدرلتخواهی آنجا آمده است) او را همراه میرزا الغ نموده بر هر میرزا کامران فرستد - و منشور سے باسم یادگارناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتّفاق میرزا الغ دفع فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت بر مصاعد تقرّبی تصییرات گذشته مصاعد گردد - میرزایان باتّفاق از قندهار متوجّه زمین داور شدند - چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند بارد وی میرزا رسید هزارها پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیر خود استقرار گرفت - و یادگار ناصر میرزا اهرار ملازمت اقدس را احرام بست - و در دارالسّلطنهٔ کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گذارش یافت - و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تٹه را (که پیشتر نامزد شده بود) در انعقاد خود در آورد - روزے چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست - که خبر شدّت ضعف حضرت جهانبانی (که در حدود بدخشان روی داده بود) شنود - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] میمنت لزوم (۳) در [بعضی نسخه] تبری ٭

خبرهای ناخوش انتشار یافت - میرزا از حاکم قلعه کمک خواسته اراده رفتن کابل نمود - حاکم قلعه این را خوف عظیم دانسته جمع را همراه میرزا کرد - بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد ازان متوجه کابل شد - چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپای بیباکی شتافت - و بعدود قلات بجمع از افغانان سوداگر (که اسپ می‌بردند) رسید - و از بے اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود تقسیم کرد - و ازانجا بصوب غزنین شتافت - ناگهانی بغزنین رسید - از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید - دران شب (که میرزا بغزنین آمد) زاهد مست طانع بود - باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند - و قلعه را بتصرف خود درآوردند - و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند - و این بدمستان در عین مستی او را از فراز هستی به نشیب نیستی انداختند - میرزا دولت سلطان دامان خود را بغزنین گذاشت - و جمع از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد (که یکے از معتبران حاکم قلعه بود) بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانهٔ کابل شد و سحرے بے سابقهٔ خبر بکابل رسید - اول یدروازهٔ طاقیه‌دروزان آمد - و از محمد تقائی (که حکومت کابل بار مقرر بود) خبر گرفت که در آب و آتش حمام است - و همانا که اینها نیز نشانی بدمستی او را بخمار غفلت کشیده بود - علی‌قلی اوغلی (که یکے از توپچیان میرزا بود) دروں حمام در آمده محمد علی را برهنه از حمام برآورد - میرزا او را بآب شمشیر غسل داده خود متوجه درون قلعه شد - پهلوان اشتر (که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود) بموجب قرار داد گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد - و دران سحرگاه (که این قضیه واقع شد) حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رفتم و آمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس‌الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را بآئین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد - میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملاست شد - و انواع مهربانی کرده آنحضرت را (که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند) از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود مبرد •

چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود درآورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست تطاول گشاد - و مهتر واصل و مهتر وکیل را

---

(۲) زهخهٔ [ج] ناگهانی چون بلائی آسمانی (۳) در [اکثر نسخه] لعلی •

(که غلامان خاص پادشاهی بودند) میل در چشم کشید - و حسام الدّین علی ولد میر خلیفه (که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند - و جایگیر او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده بود) باقتدام استحکام زمین دار اعضای محمّدهٔ او را قطع کرد - و بناخوشترین وضعی در چنگ اجل داد - و چولی بهادر را (که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود) بقتل رسانید و خواجه معظّم و بهادر خان و اتکهخان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دیگر و دنیوی برای خود آماده ساخت - پیوسته بارقام تلبیس اقبال و اغوای مردم میگذرد - ازانجمله شیر افگن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه و سلطان محمّد بخشی را بنزویر جدا ساخت - و بحقیقتناس سفلهطبع تنگحوصله باندک گمان فایده خاک روزگار در کاسهٔ طمع خود کرده راه بحقیقتی نبردند - و همانا عمدهٔ اسباب گرفتن کابل بی‌اتّفاقی مردم و غفلت و عدم تیقّظ و انتباه ایشان شد - چه دران زمان محمّد علی تمانی از جانب حضرت جهانبانی داروغهٔ شهر بود - امّا پیوسته راه غفلت می‌سپرد - و شرائط حزم بجای نمی‌آورد (۴) - و غضنفر بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیحده برچیده گمان استقلال میبرد - و بایکدیگر از کوتهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرّف میرزا درآمد پیوسته در پی جمع میآمد و سرانجام نخواه اهتمام میفرمود - و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند - روزے بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ و ابو القاسم و جمعی دیگر از تورچیان شاهی (که رخصت یافته عازم عراق بودند) بدیدن میرزا آمدند - و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود عزم آفروز میرزا بودند - معتمدان و مخلصان میرزا همه در پی لحظه و جز شائسته " و مردم اطرافی (که در صفی مکانهای حواشی اند) بریکدیگر میریختند - ابو القاسم را دیگر خدمتی بخاطر رسید - بولد بیگ آهسته گفت که حقّی نمک خوردن آنست که ما سی جوان بکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا تمام سازیم - و این تکرهٔ نهال بهبودتمالی دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بزرگی برداریم - ولد بیگ (که مرد نبرد خود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم ما را باین فضولی چه کار - و چون سر رشتهٔ هر کارے بوقتے خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد •

---

(۴) نسخهٔ [ح ط] نمی آورد و غم رعیت نمیخورد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان بکابل (۲) - و محاصرهٔ آن

چون (تضیّقهٔ فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیّهٔ حضرت جهانبانی رسید) باوجود شدّت سرما و کثرت برف و باران داعیهٔ عالی مصمّم گشت که از راه آب‌دره شتافته اطفای نایرهٔ فتنه و فساد نمایند - نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زدهٔ تیه آوارگی را بنازگی خان و مان کرامت فرمودند - و همان مجال (که حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند) به بخشش آن میرزا را خرق عزّت بر افراخته - و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آنحدود بجایگیر میرزا هندال مقرّر گشت - و ببدرقهٔ توفیقات الٰهی بمسعود ترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند - و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طایقان مقام شد - و ارزبکیّه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هرکدام بجا و مقام خود آرام (۳) گرفتند و در تمام توران از هراس موکب عالی بیغمی روی داد - و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طایقان متوجّه قندوز شدند - میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت - و بجهت گرد آوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد - و بعد از عید قربان ازانجا براه کتل شبرتو گذشته بکتل ریگ عبور فرمودند - و در خواجه میّاران نزول اقبال روی نمود - شیرعلی (که خود را از معتمدان و پیرایان میرزا میگرفت) تنگی آنجاده را عظیم محکم کرده بود - امّا زبر ظاهر با تائید باطن چه کار کند - و قوّت بشری با تقویت ایزدی چه مقاومت نماید - آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود - و چون اردوی ظفر قرین عبور فرموده از عقب آمده بر بنگه و پرتال پس‌مانده دست درازی نمود - و چون موضع چاریکاران مخیّم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر (حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکّدهٔ مجدّده منظور نداشته) از بخت برگشتگی جدا شدند - و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقّی (که در معنی درکات تنزّل بود) رسیدند - مثل اسکندر سلطان و میرزا منجهر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهر زادهٔ حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی - آنحضرت در حدود زمزمه (۵) توقّف فرموده در تمکین خواطر

---

(۲) نسخهٔ [ح] بکابل بدفع فتنهٔ میرزا کامران و محاصرهٔ آن (۳) در [بعضی نسخه] قرار (۴) نسخهٔ [ح] قرار نموده گوشه گرفت (۵) نسخهٔ [ب] رمه - و در [چند نسخه] زمه ٭

مقدّبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خاطران بی‌حرمانهٔ حقیقت کوشیدند - و به پیمان و عهود خاطر واماندهٔ ایشان را بجانبی آورده مجلس کنکاش منعقد ساختند - رخصت‌یافته‌های سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر بند کرده خود متحصّن شده امت لایق آنست که از کابل گذشته بحدود بوری و خواجه پشته نزول اقبال واقع شود - تا آذوق بعسکر فیروزی‌اثر میرسیده باشد - رای همه برین قرار گرفت - و از زمرهٔ سوار دولت شدند - بقدر راقمی که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه پشته مناسب نیست - چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند - بعیارت بی‌اختیار جدا خواهند شد - و جمعی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجّه موکب عالی براه بندهار قرار گرفته - لایق دولت آنست که همّت گماشته شهر بند را متصرّف شویم - اگر میرزا بجنگ پیش آید بهتر - وگرنه هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیب بازندگی بقدر پناهی حاصل میشود - حاجی محمّد خان را طلب داشته این مکنون باطن الهام پذیر را با او درمیان آوردند - او برین رای صایب آفرین کرد - و قرار برین اندیشه یافت حاجی محمّد خان و جمعی براه کتل مذار روان شدند - و خود بدولت و اقبال از پایان کتل متوجّه فتح شهر بند گشتند - عساکر فیروزی‌مآثر بسرکردگی میرزا هندال بحدود ده افغانان نزدیک روضهٔ بابا شهپور رسیده بود که شیر افگن اکثر مردم کامران را سرکرده بجنگ آمد و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد - و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین بر جای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد - و داد مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی نارنجی و امثال آنرا اشارت عالی بنقاره پیوست که کمر همّت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند - این جماعه بمقتضای اشارت مقدّس متوجّه نبرد شدند - و میر برکه از همه پیش تاخت - درین اثنا حاجی محمّد خان و جمعی دیگر (که ازان راه تعین شده بودند) بوقت رسیدند - و شکست بر گروه مخالف افتاد - شیر افگن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت (که معدن مروّت و فتوّت بودند) میخواستند (که او را روزی چند در بند و زندان بند پذیر ساخته در سلک ملازمان در آرند) بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان (که از کافر نعمتی و بی حقیقتی او خونها در جگر داشتند) بحضور اقدس رسیده و آنحضرت از راه خیابان متوجّه کابل شدند - و جوانان بهادر از موکب پادشاهی شتاب گرفتها

---

(۲) در [چند نسخه] خواجه بسته (۳) نسخهٔ [۵] باریدگی برف (۴) در [بعض نسخه] بابا شمشیر *

نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند - و میرزا خضرخان و جمیع ارغونیان را هزارجانه گرفتند - و شهریانه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدان به مرافجام (که در جنگ‌گاه بدست اولیای دولت افتاده بودند) بپایما رسیدند - شیرعلی سرآیمه بقلعه درآمد - و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد ۰

و حضرت جهانبانی ازانجا سیر باغ دیوانخانه و آرته باغ نموده بکوه عقابین (که بر قلعهٔ کابل مشرف است) نزول اقبال فرمودند - و توپها و فروزنها نصب کرده سر میدادند - و هر روز مردم میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند - مهدی خان و چلمه بیگ خویش او و باوا سعید قنچاق و اسمعیل کور و صفدائی اوجی (۲) و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند - حضرت جهانبانی بقراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که بر بروی دروازهٔ یارک (۳) جای اردوی معلّی به بینید - که آنجا نزول اقبال علیّ دولت است - و در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجّه نموده و مورچلها تعمیت کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت - فرستادها در جست وجوی منزلگاه بودند که می چهل کس بیکبار از دروازهٔ یارک بیرون آمده ایستادند - حاجی محمّد خان با جمعی از مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت آنها تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیرعلی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمّد خان چپقلش نمایان کرد - و بدست راست او زخم کاری از دست شیرعلی رسید - درین وله و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرون قلعه گریزاندند و حاجی محمّد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانهٔ او بردند - و مدّتی بیمار بود - و شهرت چنان یافت که دیدهٔ حیات سپرده است - حضرت کس پیش او فرستادند که موار شده بمورچلها خود را نماید - بموجب اشارت مقدّس موار شد - و بازار شماتت اعدا کساد یافت - روزی میرزا مغل بسر سلطان جنید (که داغ بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود) از قلعه برآمده تاخت - اسب هیچ جلو نبود - او را برداشته تا باغ بفغشه آورد - قوی بازوئی حقیقت روز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشی فرموده بزندان‌خانه فرستادند

---

(۲) در [اکثر نسخه] بیرهه (۳) نسخهٔ [ط] وحلده های قلعه را و ۳) نسخهٔ [د] کوز (۵) نسخهٔ [ه] مغل بلائی اوجی (۶) در [اکثر نسخه] اوجی (۷) نسخهٔ [ا و ح] بارک - ودر [بعضی نسخه] پارک (۸) نسخهٔ [ه] سنجر برلاس ۰

محمّد قاسم و محمّد حسین (که خواهر زاده‌ای پهلوان درهمت میر بوده‌اند - و بالحال هرکدام درخورِ استعداد تربیت یافته درسلکِ امرای عظام و هواخواهانِ حقیقت منش بمراتبِ عالیه شرفِ اختصاص دارند) بدستیاریِ بختِ بیدار از برجِ (که میانِ دروازهٔ آهنین و برجِ قاسم برلاس بود) خود را انداخته درعقابین بپابوسِ گرامیِ استعداد یافتند و چون عقابین بصیدِ سعادتِ جاودانی کامیاب شدند - و مشمولِ عنایتِ بیغایت گشتند *

و درعینِ جنگ و جدل قافلهٔ گلان از رفاقت بیچارهکاران آمد - امیر و امیاب بسیار دران قافله بود - میرزا کامران شیرعلی را با جمعِ کثیر از معتمدانِ خود تعین نمود که رفته آن امیاب بگیرد هر چند [ترديِ محمّد جنگ جنگ (که از معتبرانِ میرزا بود) منع کرد - و بصریح گفت که اگرحضرتِ جهانبانی خبردار شوند و مردمِ خود را فرستاده هرراهِ ما بگیرند ونگذارند که بشما ملحق شویم هم کارِ شما ساخته نمیشود - وهم حالِ ما بتباهی میکشد] میرزا (که چشم بر اموالِ مردم دوخته بود) این سخن را بگوشِ هوش در نیاورد - و لشکر را بسرکردگیِ شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامعِ علیّهٔ رسید - حاجی محمّد باین خدمت مقرّر شد - که آن ظلمه را ازین تعدّی و تاراج باز دارد - حاجی محمّد بعرضِ اشرف رسانید که آن جماعت شباشب زنده اند - و کارِ خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان درچار نشویم از دست میروند اگر ملاحِ دولت یاشد موزچلها و سرراهها و گذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرونِ قلعه رفت حضرتِ جهانبانی را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکامِ موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلی و ترديِ محمّد جنگ جنگ و سایرِ مردم (که بسودا گران رسیدند) امیاب ایشان را بزور کشیده گرفتند - و بسیارے از متاعِ سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند مستحکمیِ راهها وگذرها ظاهر شد - ترديِ محمّد و شیرعلی باهم یکدگر و گو درآمدند - ترديِ محمّد جنگ جنگ گفت اینک سخنِ من پیشِ راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راسے (که توانند بقلعه درآمد) نیافتند - سرگردان شده خود را بکنارے کشیدند - و منتظرِ فرصتے شدند که بحیلهٔ خود را درونِ قلعه اندازند *

روزے باقیِ صالح (که از یکّه‌جوانانِ مردانهٔ حصاریِ بود) نجد شده میرزا کامران را نزدیکِ دروازهٔ آهنیِ آورده - و بگزاف گفت که بیک حمله شیرعلی را از همین دروازه بدرون می آرم چون دروازه گشوده جمعے از دلیرانِ میرزا قدم پیش نهادند مردمِ مورچلِ محمّد قاسم خان مورچهٔ و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند - سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بتدرق اندازی کار پردازی کرد - جمیل بیگ بشهادت رسید - باقیِ صالح

(که باعث این فتنه بود) به تیر بندوق آتش بخرمن هستی او انداد - و جلال‌الدّین بیگ را (که از معتبران میرزا بود) زخم کاری رسید - و اکثر مردم زخمی شدند - و از ارادهٔ خود باز آمده دروازهٔ قلعه بستند - شیر علی از در آمدن قلعه مایوس شد - و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعین فرمودند - که بهایمردی همّت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستادها در کنل هجاوند بشیر علی رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکر پادشاهی نصرت یافت - و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد - و جمعی کثیر دستگیر شدند - و شیر علی با معدودے بجانب هزارجات رفته بخانهٔ خضر خان پناه برد - فرستادها مظفّر و منصور با غنائم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهی گشتند - و سوداگران تاراج شده (که التجا بدرگاه مقدّس آورده بودند) حکم شد که هرکه (اسباب و اسپ خود بشناسد) بگیرد - و اکثر اعیان و اسباب باصحابان مال رسید و این معنی باعث تازگی اقبال شد - و باغیان اخیر را در برابر مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود *

میرزا کامران (چون از همه دروازهای تدبیر آمد وشد نمود - و از هیچ بابے برکامرانی خود ظفر نیافت - و بجز ناکامی راے نگشود) همّت ناقص خود را بر سیاست کودکان معصوم و طفلان بے‌گناه و آلودگی پاک‌دامنان مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد - و خون سه پسر او را (که یکی هفت‌ساله - و دوم پنج‌ساله - و سیوم سه‌ساله بود) بعذاب تمام بر خاک ریخت - و از فراز قلعه نزدیک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسر قراچه بیگ را خدا درست پسر مصاحب بیگ را بکذکرهای قلعه بسته آویخت - و پیغام فرستاد که آمده مرا به بینید - یا مرا راه دهید - تا بدر روم - یا پادشاه را از معامره بر خیزانید - و گرنه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیل مطلق بود) آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند - خان و مان و فرزندان ما (که عاقبت در عرصهٔ تلف اند - و نابود شدن ایشان فاگزیر) چه اژین بهتر که در راه صاحب و ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است - ازین اندیشهای نا درست بگذر - و از عالم دولتخواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن - که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیات تو همان توانند بود تا به آنچه (از خیر خواهی تو از دست ما آید) بجان کوشیم - وگرنه ما را بکشتن فرزندان

---

(۲) در [چند نسخه] کوچکان *

چه مي‌فرمائي - اگر فرزندان ما را امرے واقع شود عوض آن بآساني ميسّر است - آنحضرت فراچه خان و مصاحب بيگ را طلبداشته بلطفهاي نمايان خوشوقت ساختند - و بعنايتهاي تازه نوازش فرمودند - ميرزا در مرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغايت ناشايسته پيش آمد - زين محمّد قاسم خان موجبي را بسندان بسته آورخت - و چون ميرزا بيمار رنج و حسد بود هر مخالفتي (كه بظاهر يا حضرت جهانباني ميكرد) در معني آن ستيزه و مخالفت با دادار جهان آفرين پيش گرفته بود - و اين چنين ستيزه‌كار هركارے كه اختيار كند لامحاله بهيچ وجه راست نيايد - و بسر در افتد - و سرانجام كار موجب خسران دين و دنياي او شود •

ظهور كرامت عليا از حضرت شاهنشاهي - و فتح كابل

ميرزا كامران از بيهوشي و بخردي براي محافظت خود آن نو بارهٔ بوستان سلطنت و باكورهٔ بهارستان خلافت يعني حضرت شاهنشاهي را در برابر توپ آورده در چنان مقامے (كه از قدر اندازان لشكر منصور مرو و ملنج را عبور دشوار بود) نگهداشت • اين چه آدميّت و مردمي ست - و آئين كدام ددي و ديوساري ست - زبان گويندهٔ اين گفتار چگونه لال نشد و دست برندهٔ اين كار چرا از كار نرفت - كه آن درجهٔ اقبال را باين نيّت برگيرد - و باين قصد بشاشه چشم[كه حقوق مورث حضرت جهانباني (كه بولدير بزرگ - و بجاي پدر بزرگوار - و ولي نعمت او بودند) نه بيند] جمال جهان آراي حضرت شاهنشاهي (كه در نقاب عزّت مخفي بود) چگونه در هنگام صغر و ايّام مبا تواند ديد - فلك (كه از اندوه همه پايمالي غم بوده باخداي بزرگ در منازعت باشد) مواضع نور الٰهي (كه در مظهر بشري مودع بود) چون در يابد كسبكه راه صلاح خود نه بيند چگونه مصلحت غير بشناسد - و (چون حكمت ايزدي آن مظهر انوار غيب‌الغيب را در كنف حمايت و ظلّ حراست و عنايت خود از آفات و بليّات در زمان سلامت و مكلي عنايت نگهداشته متكفّل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن يگانهٔ روزگار شده بود) اين بدسگالان ستم كردار را در ساعت بمزايي اعمال و جزاي افعال خويش فرستاد - بنده ارادت و مشيّت پروردگار در حقّ آن حق ناشناسان برين وجه مقدّر شده بود كه در كشاكش روزگار برده و در خاكستر نكبت و مذلّت افتاده بمرور ايّام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه در گذارش آورد و كردارهاي ناهموار آن ستم انديش را بتدريج در كنار پاداش نهد - تا از مشاهدهٔ آن مقربت عاقبت

---

(۲) نسخهٔ [ح] روزے ميرزا كامران (۳) نسخهٔ [ا ط] مغرس (۴) در [اكثر نسخه] درگذارش •

عبرت سایر ناحق‌شناسان گردد - و هرآئینه چون بدیدهٔ بصیرت نظر میرود این قسم مجازات و مکافات (که بمدارج و مراتب بظهور آید) در اتعاب و (۲) آلام سخت‌تر و جانکاه‌تر است •

و چون این امر ناپسندیده ازان طایفهٔ بیباک بظهور آمد دست قدوانداز ان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج رفت - و فتیلهای تفنگ افسرده گشت - سنبل خان میرآتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود بروے تمام احساس کرد - و بخود پیچید که این از چهٔ رهگذر توانه بود سبحان‌الله آنچه (بدکاران تبه رای آنرا منقصت خیال کرده در ستیزه میکوشیدند) آن وسیلهٔ کمال و دست‌آویز راحت میشود - چنانچه این حال مصداق آنست - اول در چنین جای خطرناک از آسیب بفدوی اندازان کم‌خطا و آتش‌افکنان سحرپرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالت بداندیشان میادل و پیرایهٔ هدایت معترضان آگاه دارین شود و ثانیاً باسم ظهور چنین خارق عادتے گردد که آتشها سردی نماید - و فتیلها در نگیرد و چون سنبل‌خان را نظر برمصلحت تیراندازان حدیدالبصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند - و جمیع بفدوی‌اندازان غالب تبهی کنند - و سرّ این معاملهٔ بدیع را سنبل خان دریافت که مرد شدن آتشها را سبب این بوده - در حالت دست از توپخانه باز داشت - و فرقهٔ متفرقهٔ باغیه زمانے از شدائد توپخانهٔ عالی نجات گونه یافتند - هرجا که حفظ الٰهی حارس حال برگزیدهٔ او شود مکاید بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید - اگرچه بیخبردان این شغل فا پهمند بظهور آوردند امّا حکمت الٰهی مقتضی توضیح سرّ این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که برعالمیان کشف این کرامت گردد - تا هرکس فراخور فهم و حوصلهٔ خود درکنه آن غور نماید - و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد • و بالجمله بدنفسان این عمل را وسیلهٔ تخفیف شدّت و سخت‌گیری (که بایشان متوجّه بود) گردانیدند - و دور بینان حقیقت‌شناس این حرکته را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند •

درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین‌داور و نام حسین خان شیبانی (۳) از ثقات و خواجه غازی (که در اردوی شاه مانده بود) و شاه قلی سلطان (که به بهرام خان خویشی داشت) از قندهار و جمعے از بدخشان بملازمت شتافتند - آنحضرت مورچل این مردم در جانب دروازهٔ یارک عنایت فرمودند و این جماعت سعادت منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند - و بهادران حقیقت اساس

---

(۲) در [چند نسخه] آلام — و بران تقدیر اتعاب بالفتح یابد خواند (۳) در [بعضے نسخه] سیستانی •

جدّ و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند - و چون همه ازدیشهای او نا درست آمد از راه روباه بازی بشق چاپلوسی و گریه‌ابگی زده - و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد - و بوسیلهٔ تراچه خان بموقف عرض رسانید که ازگذشته پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم - و بخدمات پسندیده دل حق‌گذار آنحضرت را بخرد مهربان گردانم - اگنون جایزهٔ این ندامت و صلهٔ این ضرامت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروّت آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگ‌نهادی و بلند همتی سخنان او را بپایهٔ قبول داشته در مهام اهتمام سخت‌گیری تجویز تخفیف فرمودند و چون میرزا هندال و تراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهرهٔ تمام نداشتند) بقصد گرمی هنگامهٔ خود (که شعار کهنهٔ عملهٔ آشوب طالب امت) نخواستند که میرزا بملازمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [که آن گوهرے‌ست بے بها و جوهرے‌ست کمیاب - اگر در توانیان (که دایم آنجا نایاب است) کم باشد چه عجب] عقل معامله‌فهم که در گرو سود و زیان ظاهری خود است) نداشتند - تا پاداش نیکی نیکی میکردند - این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی مرانجام دادند - و این زبونتر آنکه پیوسته اسباب سردم آزاری و خونریزی ناحق آماده ساخته (باندیشهٔ تباه آنکه بزرگی ایشان زیاده شود - و روزی فراخ) سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند - چه عقلها هم‌آغوش ایشان بود - و چه خیالها همزانو داشتند - اگر ادنی مراتب اخلاص را میدانستند (که چه درلتها درمست) هرائینه این نوع زبان بخود نمی پسندیدند اگر از دار القصص اخلاص خبرے نداشتند از بازار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبرے نرسید و اگر گوش هوش ایشان این را نمی‌شنود کشکے ریال دل‌آزاری دانستند - تا تیشهٔ تیز چقین بر پای خود نزدند ۔

بارے این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رهنمودند - وگفته فرستادند - که بامید که در قلعه می‌باشی - و بکدام امید بدرگاه می‌آئی - روز بروز اسباب قلعه‌گیری آماده‌تر میشود باید که زود تر خود از قلعه مورچل (و بمورچل حسن‌قلی آقا نشان دادند) بیرون روی میرزا باشارت این‌جماعه از دروازهٔ دهلی برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شب[۳] پنجشنبه

هفتم ربیع الاوّل (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد - و متوجه بدخشان شد - که شاید

---

(۲) در [بعضے نسخه] رهانیدند (۳) نسخهٔ [ط] شب هیزدهم اردی بهشت ماه جلالی سال چهار صد وشصت و نه موافق شب پنجشنبه ۔

بوسیلهٔ میرزا سلیمان (و اگر آن نباشد بامداد اوزبکیّه) کاری تواند ساخت - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمّد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند - و خود بتائید ایزدی دار السّلطنهٔ کابل را (که رهشت سرای بغی و طغیان شده بود) بقدوم گرامی عشرت‌سرای انس گردانیدند - و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال‌وار استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند - و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس عالی اختصاص یافتند - و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نوری و حضوری تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زیاده‌تر تواند بود که دیدهٔ یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بوصال چنان جگرگوشهٔ دل چنین صاحبدلی آرام گیرد - بر شکر سلامتی ذات قدسیّه و خجستگی احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص بتقدیم رسید - و بر دلهای افگار خلائق (که از آسیب حوادث خون بود) مرهم تازه نهاده آمد و هر یک بصد گونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دلهای دردمندان بفراغی بدل شد - و بر سریر نصرت و مسند عزّت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند - حاجی محمّد خان و مردم دیگر (که بتعاقب میرزا کامران فرستاده بودند) اگرچه باو رسیدند امّا بانعوبی و انصافی که عملهٔ بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند - اگرچه میرزا از میان بدر رفت امّا آقی سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند ، و از روی عدالت حقیقی باز پرس شده یکیک فراخور جریمه بسزا رسید - ازانجمله سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی برغو و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر (که سر نتکه و فساد بودند) بجزا رسیدند - میرزا کامران راه فرار اختیار کرد - و بمرهم خود قرارداد که بکوه لمغانات رفته پناه میگیرم - و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میکرداند - و خود با علی قلی قوچی آخر شب از راه مغجد دره بنجهانی متوجّه بدخشان شد - و بعد از رسیدن هزارگونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راهی پیش گرفت - میرزا بیگ (که از معتبران میرزا بود) و شیر علی با چغدسه در نواحی فشاک بمیرزا ملحق شدند - و بفوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی (که شعار بدگوهران است)

---

(۲) در [چند نسخه] خوات (۳) در [اکثر نسخه] بتقسیم (۴) نسخهٔ [ح] آقا سلطان (۵) نسخهٔ [ا ح] برغو - و در نسخهٔ [و] این لفظ نیست (۶) نسخهٔ [ح] نجد دره ٥

نمي‌آيد - ميرزا خواست كه از غوري بگذرد - يكي از قلقچيان ميرزا را دشنام داد كه همراه اين مرد چه ميشويد (و اشارت بميرزا كرد) كه اگر نسبت بقوت و رمق حميت حضرت گيتي‌ستاني داشتي هرگز از حاكم غوري باين زبوني نگذشتي - و او را مفت نگذاشتي - ميرزا از طعن او آزرده شده گفت كه چرا بيصرفه گوئي ميكني - و حساب نمي‌فهمي - من از بي‌سرانجامي شما انديشه‌مند شده باين‌روش ميگذرم - اگر در شما سامان جنگ مي‌بود كي چنين ميگذشتم - آن‌ديوانه باز سخنان درشت بميرزا گفت - ميرزا برگشته بحاكم غوري جنگ كرد - و شكست بجانب حاكم غوري افتاد و غوري بدست ميرزا درآمد - و ميرزا را بقدر سامانے بهم رسيد - و شيرعلي را درانجا گذاشته ببدخشان متوجه شد - و كس پيش ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم فرستاد - كه مگر آنها باعانت و امداد كمر موافقت بر بندند - ايشان برهنمونی عقل صايب درنخواهي پادشاه‌را از دست ندادند و خود را از معاونت ميرزا كامران نگاهداشتند *

ميرزا كامران ببدرقهٔ ارهام باطله متوجه بلخ شد - كه به پيرمحمد خان انجا برده بكمك او ببدخشان را متصرف شود - حضرت جهانباني قراچه خان را ببدخشانات تعين فرمودند - كه رفته بميرزا سليمان و ميرزا هندال و مايير اولياي دولت متفق گشته ميرزا كامران را بدست آورند يا آواره سازند - قراچه خان ببدخشان آمد - و باتفاق ميرزايان متوجه قلعهٔ غوري شد - درانجا شيرعلي و جمعے از مردم ميرزا كامران متحصن شدند - و جنگهاي مردانه در پيوست - و جوانان نيك از طرفين كشته شدند - ازانجمله خواجه نور (كه از بهادران كارزار ميرزا هندال بود) اوتاد و ملا ميركتابدار (كه از منظوران ميرزا هندال بود) نيز درجهٔ شهادت يافت - آخر ببدرقهٔ اقبال محصوران قلعه تاب نياورده فرار نمودند - و قلعه بدست اوليای دولت درآمد - درين اثنا خبر آمدن ميرزا كامران و پيرمحمدخان از بلخ رسيد - ميرزايان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قراچه خان بصوب كابل روانه شد - و حضرت جهاني هرج و مرج بدخشان استماع نموده عناني عزيمت بجانب بدخشان مصروف ساختند - چون غور بند مضرب خيام نصرت اعتصام شد قراچه خان آمدهٔ ادراک سعادت زمين‌بوس نمود - و بجهت آنكه (اصحاب قراچه‌خان در مراجعت بتاراج ايلغارات رفته‌بود) رخصت دارالسلطنهٔ كابل گرفت - كه سامان نموده زود بموكب عالي پيوندد آنحضرت بجهت خاطر او از غوربند كوچ كرده بموضع گلبار(۲) نزول اجلال فرمودند كه تا آمدن قراچه‌خان دل‌مشغولي بصيد و شكار داشته باشند - و بعد ازانكه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

---

(۲) در [چند نسخه] گلبهار *

آنحضرت بهمان عزیمت اوّل راهی بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند - چون مشیت ایزدی باین یورش نرفته بود کتل هندوکوه را برف سنگین راه شد - و شورش عجیبی دران کتل پدید آمد که عبور دشوار بود - بمقتضای صلح وقت متوجّه کابل شدند - و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عنان توجّه بصوب بدخشان منعطف فرمایند •

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی - و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود

چون [در مکتب‌خانهٔ علوم الٰهی (که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدی‌ست - و جمیع علوم و فهوم دران حریم حضور اطفال مکتب تعلیم اند) مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرقّمه و اکتساب علوم سکتبه (که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده) در آرند - و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر معقول فرمایند] در هفدهم شوّال این سال (که از عمر ابدپیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود) بآئین رسم و عادت آن آموختهٔ درسگاه الٰهی و رموزدان دبستان ربّانی را در مکتب بشری در آوردند و ملّا زاده ملّا عصام‌الدّین ابراهیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند - اگرچه در نظر ظاهر بینان بآموزش فرستادند امّا در دیدهٔ دوربینان بارگاه ظهور آنحضرت را بدایهٔ والای آموزگاری بردند - و از غرائب آنکه حضرت جهانبانی (که از علوم آسمانی آگاه بودند - و بدقائق نجوم میرسیدند) باتّفاق ستاره شماران باریک بین و سطرلاب دانان رقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح تعلیم آنحضرت تعیین فرموده بودند که در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید - چون ساعت مختار رسید آن مؤدّب بآداب الٰهی در لباس بازی درآمده در پردهٔ احتجاب مختفی شدند و با آن همه توجّه و اهتمام پادشاهی هرچند نکوپری فرمودند پی بآنحضرت نبردند - و آگاه دلان روشن‌ضمیر ازین سرّ بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوند خرد راه (که مخصوص تعلیم ایزدی‌ست) بعلوم رسمی روزگار مشوب و منسوب نشود - تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس برزمانیان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه دانشوران از قسم موهبتی ست - نه از جنس مکتسبی - و باوجود این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی و علوم رسمی (چه ازانجمله رقمزدهٔ قلم اهل فنون شده • و چه ازان نکات و اسرار که از مبدأ فیّاض بے توسّط تعلیم و تعلّم بر باطن انور فایض گشته) جلوهٔ ظهور دارد - و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهری و دارندگان صنایع کلّی و جزوی چون در بساط حضور اقدس میرسند از شناسائی خود حیرت خجالت بگریبان تأمّل فرو برده حیران میمانند - و طبع الهام‌پذیر آنحضرت بگفتن نظم هندی

و فارسي بغايت موافق افتاده در دقائق تخيّلات شعري نكته سنجي و موشگافي ميفرمايند - از كتب نظم مثنوي مولوي و ديوان لسان الغيب خوه بسعادت روان ميخوانند - و ازحقائق و لطائف آن التذاذ مي‌يابند - و اين بيت گراهي از نتائج فكر آنحضرت است •

• بيت •

نيست زنجير جنون در گردن مجنون زار • عشق دست دوستي در گردنش افكنده است

وبزبان هندي نيز معاني رنگين منظوم ساخته‌اند - كه كارنامهٔ اين فن تواند بود •

• مصراع • • اى تو مجموعهٔ خوبي ز كدامت گويم •

القصه (چون چندگاه پيش آن اُماَلت اقتساب بخواندن زبونتر از ناخواندن اشتغال داشتند) اهل‌ظاهر بر عدم كوشش آخوند حمل‌كرده در تغيير آن اهتمام نمودند - و آن بيچاره را معزول ساخته خدمت او را بمولانا ايزيد مقرّر ساختند - و ندانستند كه كارفرمايان ابداع اهتمام دارند كه ضمير الهام پذير آن نور پرورد ايزدي محلّ انعكاس نقوش مدادي و مورد انطباع مواد علوم ظاهري نگردد•

و بالجمله حضرت جهانباني درين ايّام سعادت فرجام در دار السّلطنهٔ كابل انتظام بخش ممالك بوده توجّه كشورگشاي ببورش بدخشان و بآخر رسانيدن كار ميرزا كامران مبذول ميداشتند ميرزا كامران از اعانت ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم ناامّيد شده بخيالات فاسد متوجّه بلخ شد كه باستعانت پيرمحمّد خان بدخشان را بتصرّف درآرد - چون بموضع ايبك رسيد حاكم آنجا نيك پيش آمده نگهداشت - و حقيقت حال به پيرمحمّد خان اعلام نمود • پيرمحمّدخان مقدم ميرزا را مغتنم دانسته مردم معتمر را باستقبال فرستاد - و ميرزا را باحترام تمام بخانهٔ خود آورده و لوازم مهماندارى بتقديم رسانيد - و خود همراه ميرزا شده ببدخشان آمد - ميرزايان بقرارداد خود بحدود تنگ بدخشان رفتند - و اكثر بدخشان بتصرّف ميرزا كامران درآمد - پير محمّد خان جمعي را بكمك ميرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و ميرزا بحدود كشم و طايقان آمد - و رفيق كوكه و خالق بردي را باجمعي از چغتائي و ازبك بروسداى تعيين كرد - ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم جمعيّت كوكلتاش بهم رسانده بر سر روسداى آمدند - و از جانب قلعهٔ ظفر و خُملَنگان رسيده با رفيق كوكه و ديگران نبرد مردانه كردند - و بسرنوشت آسماني شكست خورده باز خود را بحدود كوهستان كشيدند - حضرت جهانباني در دار السّلطنهٔ كابل مسرّت پيراى باطن انور بودند - و قرار داد خاطر اقدس آن بود كه بصوب بدخشان نهضت عالي فرمايند - و چون دلهاى ملازمان را بصفاى اخلاص و حسن عقيدت نمي‌يافتند اين يورش در پردهٔ تعوّق و توقّف ميماند

---

(۲) نسخهٔ [ا] افادت پناه (۳) در [جميع نسخ] ميرزا هندال (۴) نسخهٔ [ه] خلكان - ونسخهٔ [و] خامكان •

و درینولا قراچه خان (که خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت بیغایت شده بود) ازانجا (که ظرفش تنگ بود - و باده فراوان) پیمانهٔ حوصله اش لبریز شد - و حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبهٔ والی صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد - تا آنکه بمقتضای کم‌خردی (که لازم حال طویل‌تامتان بی اعتدال‌است) سخنانی (که مستان و دیوانگان نگویند) از نهاد غرور بر زبان آورد - ازانجمله استدعا نمود که خواجه غازی را (که بجایزهٔ نیکوخدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود - و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده) بعتبهٔ پیش من فرستند - تا گردنش بزنم - و منصب او بخواجه قاسم توله عنایت فرمایند - چون امثال این امور از حضرت جهانبانی (که مصدر عدل و رافت بودند) صورت نمی‌یافت ازانجا (که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست) از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد - و بابوس و مصاحب بیگ و اسمٰعیل بیگ دولدی و علی‌قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه‌خضری و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدنی (که از غریب‌دادهای او بودند) از راه کتل مثار بعزم بدخشان بادیهٔ ضلالت پیمودن گرفتند *

و چون این خبر بمسامع علیهٔ رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را (که از قبلهٔ سعادت روگردان شده اند) تادیب فرمایند - بملاحظهٔ ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بیدولتان امر فرمودند - و همچنان هرکه از ملازمان یکجهت سبی آمد دفعه دفعه روانه میساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان و دیگر دولتخواهان پی بدیگر شتافتند - و نزدیک به نیم روز (که ساعت مسعوده در آمد) حضرت جهانبانی خودبدولت و اقبال سوار سمند نصرت شدند - جمعی از یکه‌جوانان پیش رفته درحوالی قراباغ بچندادل آن خودسران گریزپای رسیده دستبرد نمایان نمودند - و آخرهای روز در مرجوی سوری بقراچه خان دست و گریبان شدند - درین هنگام شب درمیان جان این تاریک دلان درآمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند - و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند - و جمعی (که تعاقب این فرقهٔ بخت برگشته کرده بودند) مراجعت نموده درقراباغ بشرف آستان‌بوس استسعاد یافتند - و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی

---

(۲) نسخهٔ [د] تعین (۳) نسخهٔ [ز] شوکت *

بکابل مراجعت نماید - و ازانجا ماماں و سرانجام یورش والا دلخواه نموده متوجّه بدخشان شوند و کوزه‌اندیشان فرار نموده تعرضی شغالی را (که وکیل قراچه خان بود) در پنجشیر گذاشتند که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشد - و خود از کتل هندو کوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده آزوه باغ را بفر قدوم گرامی طراوت بهار بخشیدند - و جمعی ازین شورشتان را (که حقوق موائد تربیت پادشاهی نشناخته بحرامنمکی سر برداشتند) لقمهای مناسب حال نهادند - چنانچه قراچه قرابخت و اسمٰعیل خرس - و مصاحب مفانق - و بابوس دیوث - و مقاشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند - و فرمان شد که حاجی محمّدخان از غزنین خود را زود بعتبه بوسی رساند •

درین ایّام (که استعداد لشکرکشی بدخشان پیش‌نهاد همّت عالی بود) همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور (که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال ایشان میتافت) مشورت میفرمودند - جمعی (که نه دل شجاعت‌قرین و نه خرد دور بین داشتند) بوقتی قندهار ترغیب میکردند - تا ازانجا ماماں و سرانجام لشکر نموده متوجّه دفع فتنهٔ میرزا کامران شوند - و گروهی (که منشور فرزانگی با طغرای مردانگی بدست داشتند) در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای پادشاهی اهتمام مینمودند - روزی از محمّد سلطان پرسیدند که تو چه میگوئی - او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام‌نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدن ایشان پیشدستی نماید - چنان بخاطر میرسد که (اگر مواکب پادشاهی پیشتر از کتل هندوکوه گذرد) فتح از جانب اولیای دولت است - وگرنه نمودبالله نقش دیگر خواهد نشست - حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرّر مشاهده همگنان شده - اگر او مغرور است ما بدرگاه الٰهی نیاز مندیم - و این بیت بر زبان حقیقت بیان راندند • بیت •

• مبادا کس بزور خویش مغرور • که مغروری کلاه از سر کند دور •

و فرمودند که توقّف ما چه صورت دارد - انشاءالله تعالی در همین زودی از کتل عبور خواهیم فرمود •

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی ببدخشان - و بفتح و فیروزی رجوع بکابل

چون (پیش‌نهاد همّت جهانگشا نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود - و تقدیم

---

(۲) در [اکثر نسخه] پنجهیر (۳) نسخهٔ [ه] طراوت تازه •

ایں یورش نصرت قرین بر مراسرے لازم) لجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بآں صوب سواب با همّت والا و بخت بیدار متوجّه شدند و النگ جالاک مخیّم اقبال شد - و بعد از دو سه روز ازانجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضے مصالح ملکي دریں سرمنزل اقامت شد - وحاجي محمّد خان با وجود آنکه (اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود) هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و نام حسین سلطان (که در حدود بنکش بود) نیز بآستان بوس شتافت - و بنظر التفات پرتو کامیاب شد - و در همیں منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشاں ایلغار کرده بدولت بساط بوس معزّز گشت - و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت او تافت - و از عجائب (که مزده رسان فتوحات بےاندازه تواند شد) آں بود که دراں ایّام (که نهضت موکب عالي بصوب بدخشاں قریب رسیده بود) آنحضرت در آقتابخانه ایستاده بودند - ناگهاں بمخاطر قدسي مآثر خطور نمود که [اگر این مرغ سفید (و آں مرغی بود که همواره دروں کارخانه مي بود) بر کتف ما برآید - و آواز کند] نشاں فتح و اقبال است - بمجرّد خطور این نیّت مرغ سعادت بال بپرواز آمد - و همایی وار بال زناں برکتف عزّ و شرف نشسته مایهٔ سعادت برفرق دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاري فرموده در پای او حلقهٔ نقره انداختند •

و از موافحے (که مقدّمهٔ الفتح را هزاراں باشد - و بمیامن اقبال روزافزوں بظهور پیوست) آنست که چوں میرزا ابراهیم بلواحي پنجهیر رسید تمر شغالي سر راه میرزا گرفت - ملک علي پنجهیري با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتّفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمرعاي شغالي جنگ مردانه کرد - و بشمشیر خوں آشام کار او تمام ساخت - و ملک علي پنجهیري را بجهت احتیاط همراه گرفت - که بملازمت حضرت جهانباني آورد - و این دولتخواه ساده لوح بفکر ناقص زمیندارانه از همراهي میرزا ابراهیم تخلّف نمود - و بعد از مسافهٔ بجنگ در آمد - میرزا با آنکه معدودے همراه داشت دستبردے عظیم نموده جریدهٔ خود را بآستانبوس والا رسانید - و روز دیگر ملک علي برادر خود را فرستاده ازروی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سر تمر شغالي را فرستاد - آنحضرت اورا بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند - و منشور استمالت و تشریف عالي برای برادر او مکرمت شد - و رقم فرمودند که میرزا ترا نشفاعت - دولتخواهي

---

(۲) نسخهٔ [ج] جالاک (۳) در [بعض نسخه] روزگار او (۴) در [چند نسخه] آفتابه خانه (۵) نسخهٔ [ا] درون خانه •

موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس امست - چون رایات نصرت شعار بآنحدود رسد بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت - و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند - و جلائل اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند - که رتبه میرزا سلیمان را بر جمیع لشکر و نظام مهام نصرت بدارد - و منتظر باشد که بزودی عرضهٔ بدخشان مخیم سرادقات اجلال خواهد شد - چون موکب اقبال بحدود طایقان رسد باستلام عتبهٔ عالی مبادرت نمایند - و حضرت مهد علیا مریم مکانی و نور دیدهٔ سلطنت و گلبن بهار خلافت حضرت شاهنشاهی را از موضع گلبار رخصت دارالسلطنهٔ کابل فرمودند - و محمد قاسم خان میجی را بداروغگی کابل نامزد فرمودند بهمراهی حضرت قدسیه رخصت دادند - که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده درضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد - و چون در نواحی موضع بازارک از توسان بخیشیر نزول اقبال شد حاجی محمد بابا قشقه و ناسم حسین سلطان و تردی بیگ و محمدقلی برلاس و علی قلی سلطان و میرلطیف و حیدر محمد چولهی را برسم مقدمه فرستادند - بمجرد آنکه فرستادها از قتل هندوکوه گذشتند مهدیقلی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طایفهٔ (که در قلعهٔ اندراب بودند) رو بگریز نهادند - و بموجب حکم مطاع تردی بیگ و محمد قلی برلاس بخدمت شتافتند - که اهل و عیال این جماعهٔ تیره روزگار قرار نموده که آنجاست بدست آورند میرزا کامران مرخصت بادهٔ غرور بحدود قلعهٔ ظفر بود - و اعرابی قرار نموده درطایفان هرچند بمیرزا در حفظ ممالک و مد طرق کابل اهتمام مینمودند بجائی نمیرسید - و مدّ خرد زگرد (که درانولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت - و همواره باعث عزارت و فتنه بود) درین باب هرچند کوشش مظیم نمود سودمند نیفتاد - آخر قرابیه خان و آن جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خدمت طایقان آورد - که مبادا لشکری از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند - و سقاران این حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خدمت رسیدند مصاحب بیگ عیال را بدرون آورده بطایقان برد - همانا که این کهنه عمله اغماض عین کرده باشند ٭

و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از تندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت - و شیرعلی را مقید بنظر در آورد - حضرت جهانبانی میرزا را بتفقدات گوناگون عزت (۳) بخشیدند - ازانجمله حکم شد که سوارهٔ اهراز دولت ملازمت نماید - و مجملی

---

(۲) در [بعض نسخه] علی قلی سلطان و میرلطف - و در [بعض] علی قلی سلطان میرلطف (۳) نسخهٔ [1] امتیاز بخشیدند ٭

ازین سرگذشت آنست که پیش از درآمدن سپاه نصرت قرین بدخشانات چون کار و بار میرزا کامران درانجا رواج گرفت شیرعلی اعتبار یافته از مستی غرور پیوسته بمیرزا بی‌ادبانه سلوک میکرد - و در باب گرفتن قندوز و برآوردن میرزا هندال اهتمام می‌نمود - تا آنکه میرزا او را بقلندر تعین کرد - میرزا هندال باقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه شبی پیادهٔ بسیار از لشکر قندوز گرد خانهٔ او را گرفتند - و او گریخته خود را در جوی آب انداخت و یک دست او شکست - و بکمند کیه خود دستگیر شد - و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانبانی آورد آنحضرت نظر براعمال ناشایستهٔ او نیفداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نمودند غوری را نامزد او فرمودند - چه خاطر در بین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازهٔ کار آمدن بود - چون در ذات او معنی مردانگی و سرباهی یافته بودند از چندین تقصیرات عظیمه (که هرکدام مستوجب سیاست بود) گذشته بنوازش چندین اختصاص بخشیدند - چه در میزان قدر شناسی امیاب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند •

و بعد ازانکه میرزا هندال بتوجهات پادشاهی معزز شد حکم جهان‌مطاع بصدور پیوست که حاجی محمّد خان و جمعی دیگر برسم منقلا پیش روند - و میرزا سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا (که هرانیده مویّد دولت خواهد بود) عدول ننمایند - و در لوازم نیکو خدمتی از خود بتقصیر راضی نشوند - تا هریک فراخور همّت و خدمت بآرزوی خود بهره‌مند گردد - و در اواسط جمادی‌الاخری (۹۶۵) نهصد و پنجاه و پنج الغ قاضیان (که از مواضع اندراب است) مضرب سرادقات مجد و جلال گشت - قاضی اندراب و مردم توقیاق و سالقانچی وبلوچ و جمعی از سپاهی و اویماق بدخشان و فوجران مصاحب بیگ شرف آستانبوس دریافتند - و مشمول عنایت پادشاهی شدند - و ازانجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالی بطایقان روی نمود - اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصّن بودند - بمیرزا هندال و امرای (که همراهش تعین شده بودند) حکم معلّی شد که از آب تلگی گذشته دستبردے شایسته نمایند - و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعهٔ ظفر و کشم بابلغار خود را باین گروه وخیم العاقبت رسانید روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری دربلندئے (که آنرا خلّمان میگویند) درمیان این مردم جنگ شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] آونجه (۳) در [چند نسخه] بانگی (۴) نسخهٔ [چ ح] جلیان - و نسخهٔ [ه] چلیان - و نسخهٔ [و] جلسپان •

وهنوز (موکب پادشاهي از آب نگذشته بود - وبقدرمضاعله درمیان هرول و نول مانده بود) که بمقتضای حکمت ازلي هرایل پادشاهي روگردان شده از آب گذشت - و گروه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند - و میرزا کامران با معدودے بر سر همان بلندي ایستاد - درین اثنا حضرت جهانباني بدولت و اقبال بر کنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضے از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب جمجمه ایست - نیم کروه ازانجا بالاتر آمیائیست - و آن زمین سنگلاخست - عبور ازانجا بسهولت میسّر - لجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجّه گشتند - چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخ خواجه خضري را (که کلان تر خواجه خضریان بود) گرفته آوردند - تجمع از تقطاران (که در سر جلو میرفتند) حکم شد که این حرام نمک گردنهای را بزنند - چندان بمشت و لکه زدند که بر نظارگیان یقین شد که جان تیرواش را تعلّق بدن نمانده - آنگاه اسمعیل بیگ دولدي را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند - آنحضرت جان بخشي فرموده بشفاعت مغلخان جرائم او را بخشیدند و باو مهربودند - و متوجّه بلندئے (که میرزا کامران آنجا بود) شدند - و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هرایل ساخته با جمعے از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند - و جنگ مردانه در پیوست فتح الله از اسپ جدا شد - و مقاران این حال کوکهٔ پادشاهي (که مقدّمهٔ جانثارئي و طلیعهٔ کشور ستانيست) پیدا شد - و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورد - و فرار نموده خود را بقلعهٔ طایقان رسانید - و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود - و لشکر پادشاهي مشغول تاخت و تاراج شد - و بر سر اسباب کار تلقچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکم هرل فرمودند بمعني آنچه هرکس را بدست افتد آن باشد - و دیگرست طمع دران ننماید - و درین فتح هفتچکس را سر موئے زخم نشد - مگر علي قلي خان را که زخمے باو رسید - و اسحٰق سلطان و تردي بیگ ولد بیگ مبرک و بابا جوجک و جمعے کثیر (که پای دلیري در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند) دستگیر شدند - و میرزا هندال و حاجي محمّد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فرمانروا استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند - و سجده‌ای نیاز بدرگاه کارساز حقیقي (که جزاي سپاسگذاري و مفوض بے منّت است) بتقدیم رسانیدند •

و روز دیگر بشرائط مصاحره پرداخته مورچلها قسمت فرمودند - روزے از مورچلے

---

(۲) در [بعضے نسخه] جمه ایست (۳) نسخهٔ [د] جزاء بے منت و مفوض بے ضنت است •

(که بمقدم خان و محمّد تقي برلاس و حسن قلي سلطان مهردار تعلّق داشت - و بذوقها بمردم قلعه مي‌انداختند) بذوق بمبارز بيگ رسيده - و غالب تهي كرد - آنحضرت (که معلّي مرحمت بودند) تأسّف عظيم فرمودند - و بر زبانِ اقدس گذشت كاش مصاحب بيگ برادرِ او بجاي او كشته ميشد - و آنحضرت (بمقتضاي برادري - بل بموجب رافتِ عامّه) با وجود چندين تقصيرات ميرزا كامران بر سرِ عنايت و التفات آمدند - و فرمانِ موعظت نشان (که تعويذ بازوي دولت و اقبال - و حرزِ گردنِ فضل و كرامت تواند بود) بميرزا نوشتند - و بعد از اتمامِ نصائحِ بزرگانه اين عبارت مسطور شده بود - که اي برادرِ بدخو و اي عزيزِ جنگ‌جو از تدبيرِ اين كار (که باعثِ كارزار و موجبِ قتل و آزارِ مردمِ بيشمار است) باز آي - و بر مردمِ شهري و لشكري رحم نماي - امروز اين همه مردم که كشته ميشوند فردا‌ي قيامت • شعر •

• بود خونِ آن قوم در گردنت • بود دستِ آن جمع در دامنت •

• همان به که بر صلح راي‌آوري • طريقِ مروّت بجاي آوري •

و مصحوبِ نصيبِ رمّال اين منشورِ سعادت فرستادند - چون ميرزا‌ي محنت غفلت ورز گردانيدهٔ اقبال و پشت دادهٔ دولت بود نصائحِ سعادت لوائح مفيد نيامد - و در جوابِ آن طومارِ عنايت و ديباجهٔ هدايت اين بيت بر زبان راند • شعر •

• عروسِ ملک کسے در کنار گيرد چست • که بوسه بر لبِ شمشيرِ آبدار دهد •

نصيبِ رمّال حقيقتِ ادبارِ ميرزا بمسامعِ عليّه رسانيد - حكم بضبطِ موروثها شد درين اثنا ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم بجمعيّتِ تمام بلمعانِ عتبهٔ عليّه شرفِ اختصاص يافته بعواطفِ خسروانهٔ سعادتِ امتياز يافتند - و چاكرخانِ راه ورسمِ قبچاق با مردمِ كولاب نيز آمده ضميمهٔ عساكرِ اقبال گشت - و درين مدّت يک ماهِ محاصره روز بروز ابوابِ فيروزمندي بر روي اولياي دولت گشوده‌تر ميشد - و عقدهٔ مهمّاتِ ميرزا كامران بسته‌تر شده كارها برد تنگتر ميگشت - تا آنکه از اقسامِ حيله گري و كيدورزي فا آميد شد - و از كمكِ بيرمحمّد خان اوزبک (که از كوتاه بيني چشم ميداشت) مايوس شده بے اختيار دست بفتراکِ اطاعت و انقياد زد - و بوسيلهٔ اين حيله خود را درين نوبت از گردابِ خطر برکنار گرفت و كشتيِ عافيت را ازين موج‌خيز بساحلِ نجات رسانيد - و باين قصه انواعِ الحاح و استمدار پيش آورد روزنهٔ خطّ بر تيرِ بسته در اردوي معلّي انداختند - مضمون آنکه حقوقِ عنايت و رعايتِ آنحضرت را ندانستم - ديدم آنچه ديدم - اكنون از گذشته پشيمانم - و ميخواهم که بطوافِ كعبهٔ معظّمه رخصت فرمايند - تا از معصيتِ بغي و غدرت كاذبه‌اي پاک شده خود را معتمدِ

خدمت و شایستهٔ ملازمت گردانم - و امید از عواطف آنست که این دولت بوسیلهٔ میر عرب مکّی مشخص شود - و میر از جملهٔ میزبانان روزگار در صدق وصفا امتیاز داشت - وبکیمیاگری مغروب بود - و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بار توجّه داشتند - و درین یورش (قرین رکاب نصرت اعتصام بوده) لشکر دعا را آرایش میداد - چون عرضداشت تضرّع او بمسامع مزّ و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند - میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه میفرستم - و این عبارت نوشت (اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص - و السّلامة فی التّسلیم و السّلام علی من اتّبع الهدی) یعنی ای اهل قلعهٔ خلاصی در اخلاص است - و سلامت در اطاعت و انقیاد - و سلام است بر کسیکه راه راست را پیروی نماید - میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطّلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود - حضرت جهانبانی ازانجا (که کرم و مروّت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود) میر را رخصت فرمودند - میر بقلعه رفته لوازم تبدیل حق (که در مشارب عقلی از زلال مذهب شیرین تر بود - و در اذواق حسّی از عصارهٔ حنظل طعم تلختر داشت) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقهٔ مهمل نگذاشت از هر باب سرزنش (که میر میکرد) میرزا (چون از صداع خمار بدمستیهای خود تنبیه یافته بود) سر تسلیم پیش افکنده تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند - میر گفت چارهٔ این کار آنست که برخیزید - و با دل اخلاص گزینی و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمت دریابید - میرزا از راستی یا حیله پردازی روان شد - چون نزدیک بدر قلعه رسید میر (که مبصر مزاج زمانه بود) میدانست که این اصلے ندارد - و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافی ست - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستانبوس تهم نهادید از دایرهٔ عناد برآمدید - و از بغی نجات یافتید - اکنون وقت سعادت و مناسب ندامت آنست که آمرای قرار کرده را گردن بحلقه بدرگاه فرمتید - و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید - و غایبانه رخصت گرفته متوجّه سفر حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود - مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان مخلصت - میخواهم که تلافی آنچه بار کرده ام درین سفر بجای آرم - میر چون (مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده لمتعفای جرائم میبود) آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیدند - و آنچه میر مقرّر ساخته بود امضا فرمودند •

روز جمعه دوازدهم رجب سال (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند - آنحضرت ازانجا سوار شده بباغی

(که دران نزدیکي بود) نزول اقبال فرمودند - سورچیها برطرف شد - و حکم عالي بصدور پیوست که حاجي محمّد و جمع حاضر باشند - که میرزا با معدودے (که مقرّر شده) بدر رود - و تا برآمدن از تلمرو حافظ حدود گردند - و ملّي دوست خان بازیگي و عبدالوهّاب و سیّد محمّد پکنه و محمّد قلي شیخ کمان و لطفي سهرندي و جمع را تعیین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امراي قرار نموده را بیارند - و میرزا را با همراهان معهود بگذارند - بموجب قرارداد میرزا برآمد - و در اثناي راه یکے از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکے از خدمتکاران میرزا کامران سوار میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آوردند - چون بسمع مقدّس حضرت جهانباني رسید از نیک سیرتي این معني را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تنگ مزاجي بے رخصت برخاسته بحدود کشم رفت - و حاجي محمّد نیز معاتب شد - که چون بدانستگي تو این بے حرمتي بمیرزا رسید - و فرمان عطوفت (که متضمّن مغفرت باشد) باخلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدّین محمود میربیوتات فرستادند - و چون برخے از شب گذشت تراچه خان را شمشیر درگردن بسته حاضر ساختند - چون برادر مشعل رسید حکم عالي شد که شمشیر از گردن فرود آورند - و گناه او را بخشیده بزمین بوس معزّز ساختند - و بترکي گفتند که عالي پناهیگري ست - امثال این خطاها شده آمده است - و در پایان دست چپ تردي بیگ خان حکم شد که بایستد - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک بمشعل رسید حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنین سردار بیگ ولد تراچه خان را آوردند - فرمودند که گناه از کلان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین سایر امرا نوبت بنوبت مي آمدند - و فرود بخشش مي شنیدند - آخر همه قربان قراول (که حقوق خدمت داشت) بقرط خجالت و سرافکندگي آمده کورنش کرد - حضرت بترکي فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد - و بچه تقریب رفتي - او نیز بترکي جواب داد - روي جمع را (که دست قدرت ایزدي مهاء کرده باشد) ازانها چه باید پرسید - حسن قلي سلطان سهردار (که همه وقت راه سخن داشت) این بیت دران مجلس خواند * بیت *

* چراغے را که ایزد بر فروزد * هرآنکو پف کند ریشش بسوزد *

و تماسي آمرا بتخصیص تراچه خان (که ریش دراز داشت) شرمندگي کشیدند - روز دیگر ازانجا بدولت کوچ فرمودند - و در کنار آب طایقان (که آلنگ دانگشا بود) نزول اجلال واقع شد *

روز چهارشنبه هفدهم رجب ببدرقهٔ هدایت ازلي میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط بوس

مشرّف شد - و شرح این قضیّهٔ[۲] بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا کامران با میرزا عبدالله زبان‌را بشکر عنایت پادشاهی افشاند داد - و از چندین بی‌ادبی‌ها (که از حوصلهٔ میرزا بیرون بود) گذرانند و از جرائم آن درگذشتن سبب تعجّب او شد - میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما می‌بودید چه میکردید - گفت ازمن گذشتن و گذاشتن نمی‌آمد - میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کاری (که پاداش آن تواند شد) در دست هست - اگر بجای آورید چه شود - میرزا گفت آن کدام است - گفت امروز بجائی هستیم که لغت پادشاهی بما نمیرسد - مناسب آنست که بامعدودی ایلغار کرده بملازمت پادشاه بشتابیم - و سجدات شکر بتقدیم‌رسانیده عذرگناهان خود بخواهیم - و خدمات پسندیده بجای آریم - میرزا کامران قبول این معنی کرد - و بامعدودی روان شد چون بخواجهٔ اردوی معلّی آمد بابوس را بملازمت فرستاد - و از آمدن خود خبردار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اوّل منعم خان و تردی‌بیگ خان و میر محمّد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و یالتو[۳] بیگ تواچی بیگی و تاخچی بیگ و جمعی دیگر بروند - و بعد ازان قاسم‌حسین‌سلطان شیبانی و خضرخواجه سلطان و اسکندر سلطان و علی‌قلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر شتابند - و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند - و در همین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند •

صباح آن یقانوف (که حکم عالی نفاذ یافته بود) میرزایان و اُمرا رتبهٔ لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت‌آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بار عام دادند - میرزا کامران بفرق آداب شناخته بدولت بساط بوس مشرّف شد - و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن تو‌را بتقدیم نرسید - دیگر بیا که برادرانه در یابیم - بعد ازان از روی لطف رأفت و شفقت میرزا را در بر گرفتند - و گریه‌ای زارزار کردند چنانچه تمام حضّار مجلس عالی را دل بدرد آمد - میرزا بفرط اعزاز مخصوص‌گشته بموجب اشارت عالی در چراغدان نشست - و بترکی فرمودند که نزدیک بنشینید - و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد - و همچنین میرزایان و اُمرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جرانغار نشستند - و جمعی از نزدیکان بساط دولت (مثل حسن‌قلی مهردار و میر محمّد منشی و حیدر محمّد و مقصود بیگ آخته)دور دنگل قرار یافتند - و جشن عظیم انتظام یافت - قاسم جنگی و کوچک خچی[۴] و مخلص تُبوزی و حافظ سلطان محمّد رخنه و خواجه کمال‌الدّین حسین و حافظ مهری و مایر

---

(۲) در [بعضی نسخه] قضهٔ بدیع (۳) در [بعضی نسخه] یالتون بیگ (۴) نسخهٔ [ج] کچکی •

ایلی گردد جادو منش نزدیک بقرر نشسته نغمه‌پردازی نمودند - و از یکها کاکر علی و شاهربیگ جلایر و تولک توچین و جمع دیگر عشقِ تور جانی یاننده - و میوه و طعام گوناگون بآداب پادشاهی کشیده شد - و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید - شنیده‌ام که در حضور شما مذکور میشد که پیش پیر محمد خان میگفته اند که هرکه یک ناوکِ بغضِ مرتضی علی ندارد او را مسلمان مخوان گفت - شما خرموده باشید که خدایرا بنده باشد که برابر هندرانه بغض داشته باشد - میرزا بهی درهم شد - و گفت بس مردم مرا خارجی تصور میکرده باشند و همچنین از هرجا سخن گذشت - و حضرت جهانبانی بنوادر کلمات گوهرافشان بودند و تا آخر روز این مجلس عشرت منتظم بود - و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران پیرده رخصت منزل فرمودند - و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی نزدیک فرانخانه ایستاده شد - روز دیگر دو باب وغتن بلغ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند - هر کدام موافقِ عقل و رای خود حرفی درمیان آورد - حضرت فرمودند که چون موکب منصور بناری رسد هرچه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید - و خاری موضعی هست از بدخشان که یک راه بدلغ دارد - و یک راه بکابل ●

روز چهارم ازین منزل مصرت بخش کوچ فرمودند شب فرمیان بسرچشمهٔ بندگها (که نزدیک اشکمش است) نزول اقبال فرمودند - و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند - و درین سرمنزل عبرت افزا حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی سابقاً رسیده اند و هان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت بر خطِ فرمان نهاده اند - و حضرت فردوس مکانی (در باب نزول اجلال باین موضع فرخ بخش - و آمدن برادران - و اطاعت نمودن ایشان) برسم نشان تاریخ آنرا بر تختهٔ سنگی نقش فرموده اند - حضرت جهانبانی جنت آشیانی (که باین نزهتگاه رسیدند) بر سنّت سنیّهٔ حضرت گیتی‌ستانی تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران درانجا نیز ثبت فرمودند - و این هر دو تاریخ از دو پادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابهٔ ایوان روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دمت در گردش یکدیگر پادگار است - و ازانجا بموضع ناری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند خذلان را (که مشهور بکولاب است) تا مرحلهٔ سوک و قراتگین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکرخان را بغیر الغمرای میرزا کامران مقرر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند - و عسکری میرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ح] که پیر محمد خان (۳) نسخهٔ [ه] زده بند (۴) نسخهٔ [ح] قراتگین ●

نیز همراه میرزا ساخته قراتگین بجایگیر او اختصاص دادند - اگرچه میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود امّا بملاحظهٔ اینچندین جانبخشی چندان مضایقه نکرد - و قلعهٔ ظفر و طایقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرّر داشتند - وقندوز و غوری و کهمرد و بغلان و اشکمش و ناری را بمیرزا هندال مکرمت فرموده شیرعلی را همراه میرزا ساختند - و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت - و میرزایان را مشمول تفقّدات پادشاهی گردانیده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق (که شعار متنظمان سلسلهٔ صورت است) درمیان آورده هرکدام را بخدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر مهره و خصت دادند - و از روی عطوفت برادری پیالهٔ شربت طلب داشته اندکی ازان تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند - و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوش پادشاهی بخورند - و پیمان یکجهتی و یکدلی را وثوق بخشند - و بموجب امر عالی باوجود تحقّق اخوّت عقد صداقت و خلّت نیز بر بستند - و هر کدام از میرزایان را علم و نقّاره عنایت فرموده رتبهٔ اعتبار را بشرف عزّت و کرامت انتظار بخشیدند - و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بتمن توغ اختصاص یافتند - و میرزایان ازین منزل بجایگیرهای خود رخصت گرفتند - و موکب عالی متوجّه خوست شد - و درانجا (که نزهتگاه عشرت بود) اقامت فرمودند و از راه پریان متوجّه کابل شدند - و پریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب هندوان کتور اساس نهاده بودند - آنحضرت نیز بقازگی نظر تعمیر انداخته نام آنرا اسلام آباد نهادند - رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر برا حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید - و اهتمام آنرا باُمرا تمست کند - ده روز آنحدود معسکر دولت بود تا آنکه باهتمام پهلوان در یکهفته قلعهٔ مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت بیگ مبارک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند *

چون خاطر جهان آرا از مهمّ قلعه جمع شد برهر کدام نقره تشریف بردند - و بظهور پیوست که دخل بخرج این کار برابر نمی‌آید - و ازانجا لب آب پنجهیر نزدیک کتل اشتر گرام محلّ مرادق دولت اعتصام شد - و اوائل زمستان (که زمین از برف بنیاد رد مفیدی کرده بود) عرصهٔ حضور دارالملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی فروریا یافت - و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزسه چند درنواحی شهر توقّف اتّفاق افتاد - و حضرت شاهنشاهی (که هزاران مبارکباد و سعادت در مقدم آنحضرت امت) اقبال را استقبال فرمودند - اتکه خان و جمعی

---

(۴۰) نسخهٔ [ب] پرمان - و نسخهٔ [ز] بریان (۴۰) نسخهٔ [ا د] کندر *

از نزدیکان بدرات ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بدیدار سعادت‌پرتو آن قرّةالعین خلافت و غرّة الوجه جلالت (که سعادت کونین از جبههٔ ایشان میتابد) مبتهج و منبسط گشته فاتحهٔ اقبال را بسجدات شکر الٰهی جلی جاودانی دادند - و در جمعه دوم رمضان (که وقت سخنار بود) بفتح و نصرت مایهٔ ورود برشهر انداختند - و برزمین نیاز جبهه‌سای گشتند - و عرائض مبارکباد از اولیای دولت رسید - و درینولا سمندر از کشمیر عرضه‌داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلّی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوا کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت - و در اثنای سیر گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلگشا بمبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان درمت معروض داشته تحریض همّت جهانگشای نموده بود - و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند - و توجّه باطن بتسخیر هندوستان دران دیباچهٔ هوشمندی ایراد فرمودند (۲) - و در معتقر خلافت همواره برتمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت بطرزے (که دواعی اوقات معتدهی بود - و مصالح ممالک مقتضی) برای صایب همّت گماشتند ازانجمله قراچه خان و مصاحب بیگ (که سرگروه مقاتلان توانند بود - و مستوجب انواع عنایت شده بودند) ایشان را رخصت سفر حجاز دادند - که شاید در اوقات غربت (که سوهان زن ناهمواریهای نقص است) از ایّام دولت یاد آورند - و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها رانده‌شده درمیان هزارها توقف نمودند - و آخر عاطفت حضرت جهانبانی مخرهای نامعدوم این گروه ناسپاس را پایهٔ قبول بخشید - و در همین ایّام تجدید مبانی مودّت و تاکید معانی محبّت (که لازمهٔ اخوّت و صرّت است) فرموده خواجه جلال‌الدّین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند •

و از سوانح (که درین سال روی داد) شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا محمّد سلطان و مجملازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین‌داور (که جایگیر او بود) بارادهٔ ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت • و خواجه معظم تیز بارادهٔ عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجدکرده

---

(۲) اگر چه در نسخهٔ [ط] آن فتحنامه ثبت یافته است اما چون نسخهٔ ط پر از اغلاط است که تصحیحش خیلی دشوار ونیز در دیگر هیچ‌یک نسخه از نسخهای مشکاکه یافته نشد لهذا باتباع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کرده شد •

بر سر هزارها بود - که تاخت و تاراج این گروه (که همواره برهزنی و غارتگری اشتغال دارند) نماید - و از بی‌تدبیری (که منشأ آن غرور جوانی - و جنون پندار باشد) آئین پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند - میرزا از جام شمشیر شربت واپسین در کشید - آنحضرت تربیت محمّدخان را اعتبار افزوده زمین‌داور و آنحدود بجایگیر او مقرّر ساختند - و بجهت انتظام و استحکام مهمّاتی آنحدود رخصت فرمودند - و در همین سال ایلچیان عبدالرّشید خان بن سلطان سعیدخان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گوناگون بنظر اشرف گذرانیدند - و بنوازش مشمول عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایّام سعادت پیرا عبّاس سلطان (که از سلاطین اوزبکیّه بود) بآستانبوس استسعاد یافت - و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت - و مرتبهٔ او را بلند ساخته بعفّت قباب گلچهرهٔ بیگم (که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود) عقد ازدواج بستند - و از وقائع (که درین سال روی نمود) شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است - از لشکر کرام (که در جایگیر او بود) عزیمت آستانبوس داشت - چون بکتل منار رسید شاه‌محمّد برادر حاجی‌محمّد بانتقام آنکه (در هندوستان کوکی عمّ حاجی‌محمّدخان را میرزا محمّد سلطان کشته بود) کمین کرده در سرآن کتل تیرے زد و میرزا را دران عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل ببلخ - و رجوع عالی از بی‌اتفاقی میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند (تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همّت ملک گشای از واجبات اقبال روز افزون بود - و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب ومکنون) آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را (که سابقاً تصمیم یافته - و تهیّهٔ آن فرموده بودند) قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند - و در اوائل سال (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش (که هوا رو باعتدال آورده بود) بالنگر بیگ را (که یکے از معتبران درگاه بود) پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجّه شدیم - باید که (اتّفاق و یکجهتی را پیش نهاد همّت ساخته - و این معنی را سرمایهٔ سعادت جاوید دانسته) هنگام وصول رایات عالی بحدود بدخشان خود را باستعداد تمام تر این موکب والا گرداند - و مقاتیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (درماختگین راه و آمادگی سپاه و یزدی خود را رساندن) شرف اصدار یافت - و بدولت و اقبال نهضت رایات عالیات شد

---

(۲) نسخهٔ [۸] و میرزا دران عقبه بدرجهٔ شهادت رسید (۳) نسخهٔ [۸] جهان گشای *

و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجي محمّد خان از غزنین قریب یک ماه در بُرت چالاک توقّف اتّفاق افتاد - و ازین منزل خواجه دوست خارند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلّی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (که سابقًا منصب وزارت داشت) و خواجه میرزا بیگ (که دیوان حال بود - و از بے رشدیی او خواجه غازي مهمّات را بکاردانی خود پیش گرفته بود) و خواجه مقصود علي (که رائق و فاتق مهمّات میرزا کامران بود) و چندے دیگر بوسیلهٔ میر برکه تقریر حال خواجه غازي و خواجه روح اللّه کردند - منعم خان و محمّد قلي خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقي صدر بجهت تشخیص معامله تعین شدند - و حسین قلي سلطان (که از مقرّبان درگاه بود) محصّل این مهم شد - و بعد از تحقیق معامله خواجه غازي و خواجه روح اللّه و جمعے دیگر از نویسندهای متغلّب را گیراندند - و محمّد قلي سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازي تعین نمودند - و خواجه سلطان علي (که از توجّهات حضرت جهانباني بخطاب افضل خاني ممتاز شده بود) از مشرفین بیوتات بمنصب دیوانیی بیوتات اختصاص یافت - و دریں اثنا میرزا ابراهیم برهم ایلغار دربدخشان آمدانبوس نمود و بعنایات ممتاز شد *

بعد از فراغ خاطر از مهمّات ضروریّهٔ ایں یورش موکب عالي باستقبال نزول اجلال نمود و دریں جا عبّاس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند - چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عزّ و جلال رسید از راه پنجشیر عنان عزیمت معطوف ساخته اقدراب را مخیّم سرادقات عزّت فرمودند - و در منزلے (که حضرت صاحبقراني درانجا اساس نهاده بودند) سه روز برسم تعزیت آنحضرت کامرواني فرمودند - و ازانجا بدّاري اتّفاق منزل افتاد - و از کتل ناري گذشته بصوب دشت نیل بر (که بهار آن در وادیت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد) توجّه فرمودند - و در نواحی این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند - و بمحفوف اضافت الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاولی سپاهی آن دیار نیز کند - و از نواحی بقلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي محمّد خان و جمعے از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند - که ایبک را (که از توابع بلخ است - و بمعموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند

---

(۲) نسخهٔ [ا] بناري نزول اقبال اتفاق افتاد *

و در اثنای آن شیر محمّد (۴) یکّه (که یکی از یساولان بود) پلنگی بتیر زده بملازمت آورد حسین قلی سپهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکرها زخم پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که (چون مرا بهرم (۳) اوغلی مقیّد ساخته پیش کیسّلی قرا حاکم بلخ آورد و در چیچکتو میخه استعداد رفتن هری می نمود) شخصی پلنگ زده آورد - لیجهت همین لشکرکشی در توقف افتاد - حضرت گوش بابن سخن ننهاده همچنان توجّه بتسخیر بلخ مصمّم داشتند *

روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانید - پیر محمّد خان حاکم بلخ خواجه ساق اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی (مثل ایل میرزا - و حسین سعید بی - و محمّد قلی میرزا و جوجک میرزا) بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود - که دران حدود بوده لوازم احتیاط بجای آورده رمیدن ایشان بایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد - امرا بغیر از درآمدن در قلعهٔ ایبک و محکم کردن آن چارهٔ دیگر ندیدند - آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند - و در اوائل تسخیر قلعه کوشش فرموده مورچلها قسمت نمودند - و در دو سه روز متحصّنان قلعه امان طلبیده بآستانبوس والا شتافتند - و ایبک بدست اولیای دولت قاهره درآمد - حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراء النّهر کنکاش طلبیدند - اتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیداست - آنچه بخاطر تو رسد بیمحابا بعرض رسان - مشار الیه معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمّد خان بدست شما افتاده اند - این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد - که ماوراء النّهر بی جنگ و جدل در حیطهٔ تصرّف و تبضهٔ اقتدار خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همّت والای خود فرمودند - که در آئین فتوت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است - خصوصًا از سلطین عالیقدر که از ایشان نایمندیده تر می باشد - این گروه را امان داده ایم - خلاف آن چگونه در معدلتسرای ضمیر هزاردستجایش باشد - اتالیق معروض داشت که اگر حضرت این کنکاش درست و رای متین را بعمل نمی آرند - پس مرا نگاهداشته مصالحه فرمایند که از خلم این جانب * بملازمان درگاه مقرّر گردد - و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیّت ازلی و ارادت قیّومی برخلاف این دو شق رفته بود نگاشتهٔ رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود - رچند روز اقامت

---

(۲) نسخهٔ [ا] یکه (۳) در [بعضی نسخه] برم اغلی (۴) نسخهٔ [ب] اکتبن - و نسخهٔ [ج] کیسن
(۵) نسخهٔ [ج] و در چیچکتو میخه (۶) نسخهٔ [ب] امرا را *

واقع شد - اگرچه هوای ابیک وفراوانی میوه باعث توقف بود امّا عمدهٔ اسباب توقف نا‌آمدن میرزاکامران شه - و خرده‌مندان پیش بین حسابدان ازروی یقین میگفتند که اگر این توقف نمیشد پدر محمّد خان را طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود - هرائینه مستاصل میشد - یا برحسب دلخواه صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان ازبکیّه یکمک نمیتوانستند رسید چون توقف باستداد کشید آنجماعه فرصت یافته بکمک غنیم آمدند - و امرای ازبکیّه را (که بدست افتاده بودند) مصحوب خواجه قاسم مخلص (که یکی از معتمدان درگاه بود) بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجّه بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو نزول اجلال فرمودند - روز دیگر نزدیک آستانهٔ (که سر منزلیست مشهور) معسکر دولت آراسته گشت - و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از ازبکان بحرکدگی وقاص سلطان و شاه محمّد سلطان حصاری برآمده‌اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و درمیان قراولان اندک جنگی شد - و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمّد سلطان حصاری با گروه انبوه برسر اردوی معلّی تاخت - و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمّد قاسم موجی و شیر محمّد یکنه و محمّد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردّد پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد - و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - و اریکن اغلان را (که از ازبکان نامی بود) دستگیر ساخته بملازمت آوردند - میان محمّد خان ترکمان و سیّد محمّد یکنه منازعه شد - هرکدام نسبت این دستبرد بخود میکرد - حضرت حقیقت حال از اریکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد - اشارت بمحمّد خان کرد که اوّل این شمشیر بمن انداخت از هول شمشیر این مرد از اسب جدا شدم - و چون خود را راست کردم و ایستادم این مرد دیگر (و ایما بسیّد محمّد یکنه کرد) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسیّد محمّد اعراض فرمودند که او انداختهٔ محمّد خان است - تو بیموقع کردهٔ - که بر ضدّ دیگرے شمشیر انداختهٔ - جلدو را بمحمّد خان عنایت فرمودند - و اریکن را به پیر محمّد آخته سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کند - و با وجود آثار نفع و نصرت آمرای تفاق سرشت بی‌اخلاص اظهار بیدلی میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانب میرزا کامران مذکور میساختند - و در میان خود شهرت میدادند اگرچه [هر شذیعه (که بمیرزا نسبت کذب از بس (که مادهٔ قابل بود) راست می‌نمود] امّا اینجا خلاف واقع سخنان برو می‌بستند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] باباساهو (۳) در [اکثر نسخه] از هول باد شمشیر این مرد (۴) در [اکثر نسخه] گردنم (۵) در [بعضی نسخه] تقصیر *

القصّه روز دیگر اوزبکیّه هجوم نموده بتمام و کمال آمادهٔ جنگ و صفّ بندی شدند عبدالعزیز خان بمیر عبید خان قول شده بود - و پیر محمّد خان برانغار - و سلطان[۲] حصار جرانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب نموده قلب را بوجود اقدس زینت بخشیدند - و میرزا سلیمان را در برانغار - و میرزا هندال را بجرانغار تعیین فرمودند - و تراجه خان و حاجي محمّد خان و تردي بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جابیر با برادران در هراول مقرّر شدند و بعد از نیم روز تسویهٔ صفوف و آرامتگی امواج باتمام رسید - و تا شام جنگ عظیم درکار بود و جوانان دیده آزمای عرصهٔ همّت پیموده داد دلوري داده هراول مخالف را برداشته رانده و از جویبارها گذرانیده در کوچه‌بنه بلخ درآوردند - حضرت جهانباني بمقتضای فطانت و متانت رای خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستان نادان نیز از ادراکي تقویت آن کوته بینان بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و مخالفان نادولت کم‌هنّتانه درمیان آورده گاه گاهی لشکر خود و بعیاری سپاه مخالف و گاه و ناگه میرزا کامران بکابل و اندیشهٔ امیر شدن اهل و عیال سپاهي و گاه انتظار بردن بتقریب میرزا کامران و امثال این چیزها سبب ساخته مراجعت را تحریض مینمودند - و آخر بهزار مجاهده با نفس خود باین راضي شدند که بجانب درهٔ کز (که از جاهای محکم است) شتافته روزے چند درانجا باشند و اویماقات آنحدود و جمعیّت دیگر از سپاهي را جمع کرده اسباب فتح مرانجام دهند - و درین توقّف خبر میرزا کامران نیز مشخّص خواهد رسید - و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل ما را بانحدود کانون مناسب وقت نیست - و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراء النّهر بآساني میسّر خواهد شد - و بتائیدات الٰهي تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنان موکب عالي بوده اقبال بر اقبال پیش مي‌آید - بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب درهٔ کز توجّه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگذاشتن خواطر جمهور بے‌علاج شده بآنصوب توجّه فرمودند - و بلخ گرفته را از بے‌آفاقیی ارباب نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهت برگرداندن هراول (که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهربند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعی[۳] دیگر از بهادران نامي را چنداول تعیین فرمودند •

چون (همگي نیّت حق ناشناسان ثمره درین برهم زدن سپاه بود) این مراجعت

---

(۲) نسخهٔ [ه] سلطان شاه محمد حصاري جرانغار (۳) در [بعضی نسخه] جمع کثیر •

(که بجانبِ درهٔ کز بحسبِ تقدیر خواهی نخواهی واقع‌شده - و اتّفاقًا رو بکابل داشت ؟ معاودت بصوب کابل اشتهار یافت - و رفتنِ میرزا کامران در السنهٔ عوام مشهور شد - مردم روی در پریشانی نهاده سو بسو متفرّق شدند - هرچند [حضرت جهانبانی حسین‌قلی سلطان مهردار (که از مخصوصانِ بساطِ عزّت بود) و جمع دیگر از مقرّبان را بجهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعیین فرمودند] چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده‌مند نیفتاد - و الحق رقم مشیّت حکیم تدبیر برین‌صورت پذیرفته بود که سوادِ اعظم هندوستان از خللِ ستمگاران و آسیبِ جفا پیشگان بمحفوظی گراید - و سبطِ برکاتِ ذاتِ قدسی‌گشتهٔ تختگاهِ ابد دستگاهِ حضرت شاهنشاهی ظلّ الٰهی گردد - و چندین هزار تخمِ نیکی در مزارعِ بسیطِ غبرا و ریاضِ آمالِ مخلصان انشانده آید و خلاصهٔ سخن آنکه ایزدِ جهان‌آرا این‌چنین نصرت را در لباسِ چنین حال (که موجبِ ازدیادِ عبرت و خبرتِ هوشمندان گردد) بظهور آورده اسبابِ حکم و مصالح را مرانجام داد - چه اگر این واقعهٔ نامّلائم بظهور نیامدی در مشاغلِ تسخیرِ ماوراءالنّهر کارِ بخارگانِ هندوستان در تعویق ماندی و سرانجامِ این ممالک (که مامنِ مطوّبهان هفت اقلیم است) در حجابِ تاخیر افتادی •

و بالجمله چون مخالف ازین قضیّهٔ نامرضیّه آگاهی یافت مهمّ برهم‌خوردهٔ خود را انتظام داده بتعاقب درآمد - و حضرت جهانبانی بنفسِ نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ (که رمقش کارنامهٔ قتالِ روزگار را دیباچگی بخشد) بظهور آوردند - و دران بیشهٔ شیرانِ نبرد رخشِ جهانگردِ زرّین نام (که تمرّالنّاظرین نام داشت - و آنرا محمّد خان حاکم هرات پیشکش کرده‌بود - و آنحضرت دران سوار بودند) بزخمِ تیر افتاد - و حیدر محمّد آخته اسپِ خود پیشکشِ آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت - و عنایتِ ایزدی آن صاحبِ سریرِ سروری را نگاهبانی فرموده بمامن رسانید - و اکثرِ همراهان آثارِ بدنیتی را بچشمِ خود دیده برنامتِ پست نظرتی و دنی همتی هرطرف پراگنده شدند •

تفصیلِ عمدههای موکبِ عالی رقمزدهٔ کلک بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان قراچه خان - حاجی محمّد خان - تردی بیگ خان - منعم‌خان - خضرخواجه سلطان - محمّد قلی‌خان جلایر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمّد آخته‌بیگی - عبدالله خان اوزبک حسین قلی خان مهردار - محبّ علی خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالتوسلطان

---

(۲) در [اکثر نسخه] حسن قلی (۳) نسخهٔ [ط] محمد خان شرف الدین اغلی حاکم هرات •

مصاحب بیگه - شاه بداغ خان - شاهم بیگ جلایر - شاه قلی نارنجی - محمّد قاسم موجی لطف‌الله سهرندی - عبدالوهّاب اردبیلی (۲) - باقی محمّد پروانچی - خالدیّن *

و بعد از سه روز بر سر یخ چهارچشمه اتّفاق نزول افتاد - و درین منزل محمّد قلی شیخ کمال (که براه راست افتاده بود) خبر موکب معلّی یافته ملحق شده - و درین منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مخدّرات تنق عصمت (که در دارالامان کابل بودند) مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمّد آغته بیگی روانه ساختند - و برشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته سلسلهٔ جنبان عقیدت و اخلاص بود) مفارغهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر بدیت محمّد کامران بمقتضای طبیعت قبیح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبّت و دولتخواهی را بالکلّیّه فرو گذاشت - و بسیاری از همراهان را هم از یاری نکرده - توجّه این سفر بتخاطرخواه اصحابی دولت میسّر نشد - بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتی کرده نصیحتهای ارجمند (که تسلّی بخش خواطر محبّت انتما تواند شد) درمان مفارغهٔ تقدس سمت انصراف یافته بود - و ازانجا شب درمیان بمزرعهٔ نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه میّازان ورود اقبال فرمودند - و ازانجا بقراباغ و ازانجا بمعمورهٔ ورود سعادت اتّفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار عنایات شدند - و ازانجا بساعت مسعود بچتر اقبال سایه‌گستر دارالملک کابل گشتند - و میرزا سلیمان از راه پیدخشان رفت - و میرزا هندال بقندوز شتافت - و منعم خان نیز بهمراهی میرزا بقندوز آمد - و اُمرا همه بی‌هم بکابل رسیدند - و شاه بداغ خان (که داد جلادت و مردانگی داده بود) در قید قدیم افتاد - و میر شریف بخشی و خواجه ناصرالدین علی مستوفی و میر محمّدمنشی و میرجان (۳) بیگ داروغهٔ عمارت و خواجه محمّدامین کنگ را نیز همین حال پیش آمد و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند - و (چون اتالیق و جمعی دیگر از اوزبکیّه (که در لیبک بتصدم افتاده بودند) خلاصی یافته بوطن خویش رفتند - و انواع عواطف و مراحم پادشاهی بیان کردند] پدر محمّد خان در تعجّب مانده مردم پادشاهی را (که پیش او بودند) بملوک آدمیانه روانهٔ دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در مستقرّ خلافت متمکّن گشته این مراجعت را از غرائب دوربینی عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمّات دین و دولت توجّه عالی

---

(۲) در [چند نسخه] اوجی (۳) در [بعض نسخه] خالدی (۴) در [بعض نسخه] شیخ کمال - و در [بعض نسخه] محمد قلی و شیخ کمال (۵) در [چند نسخه] خان بیگ *

میدان داشتند - و خواجه جلال‌الدین محمود را (که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی موانع در قندهار توقف نموده بود) فرستادند او را برطرف کرده بازپس طلبیدند - و خواجه عبدالصمد و میرسیّد علی (که در فنون تصویر و نقاشی یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند) مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکران گشتند و خواجه سلطانعلی را (که بخطاب افضل خانی افتخار داشت) از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج گردانیدند - و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت •

و حالی میرزا کامران آنکه (چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمهٔ میرزا کامران بخشیده کواچ را باو مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کوالبی ولد سلطانی ویس بیگ را همراه میرزا ساخته رایت توجّه بجانب کابل برافراشتند) فرصتی نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکی نموده اورا ازانجا اخراج کرد - و آنچنان بخشش والا را برطاق نسیان نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده متردّد فرصت بود - در هنگامیکه (حضرت جهانبانی در کابل عدالت‌پیرایی بودند) همیشه بوعدههای دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طویّت و نیکگمانی (که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان است) سخنان ناراست اورا راست انگاشته متوجّه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتن کابل باز بخاطر غدّار خود مصمّم ساخت - و اندیشهٔ بغی و فتنه (که مخمّر طینت او بود) نزدیک بظهور رسید - و بتحریک ملسلهٔ مکر او اُمرای تنگ‌سایهٔ اخلاص و تنگ حوصلهٔ ارادت دران یورش (چنانچه گذارش یافت) انواع نفاق بعمل آوردند - و چون آنحضرت مراجعت نموده ظلّ عدالت بر دارالملک کابل انداختند) میرزا کامران میرزاعسکری را در کواچ گذاشته متوجّه قتال میرزا سلیمان شد - میرزا سلیمان بی‌جنگ از طایقان بقلعهٔ ظفر شتافت - میرزا کامران بابیوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجّه قلعهٔ ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده استحقی سلطان را بقلعهٔ ظفر گذاشته خود را به تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم رفته منتظر بادافره الٰهی نشستند - میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بخسه فراغ حاصل کرده متوجّه قندوز شد - و بمیرزا هندال اوّلاً از راه فریب درستی‌نما درآمده حرف یکجهتی درمیان آورد - میرزا هندال سخنان اورا گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد - و میرزا کامران باسعدهای تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه‌داری دقیقهٔ فروگذاشت - و میرزا کامران (چون کاری نتوانست ساخت) بارزیکه متوسّل گشته

---

(۲) در [بعضی نسخه] حرم •

از ایشان کمک خواست - و جمعی کثیر از اوزبکیّه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزاهندال بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان (که در معنی رهنمونی بشاهراه مقصود است) تدبیرے پسندیده انگیخت - و خطے از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیّه - و بروش بخدعه کاران آن فریب نامه را بقاصدے داد که عمداً خود را بدست اوزبکیّه انداخت - بعد از کاوش قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکیّه را هدف تیر بلا و امیر کمند ابتلا خواهند ساخت) اوزبکیّه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه نا ساخته ماند - و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکری شکست خورده دوقلعه درآمده است - و میرزا سلیمان باسحٰق سلطان یکدل شده قلعهٔ ظفر را در تصرّف خود آورده - و اسحٰق سلطان را (که بار متّفق شده بود) مقیّد ساخته - میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد - و از کار فتدوز نا امید گشته یاسین دولت و بابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد - و خود بجدوه کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکناره کشید - میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا موسی الیه را همراه گرفته متوجّه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیّه (که بسرداری سعید بیگ بیرتاولی آمده بودند) گذر آنها بر اُردوی میرزا افتاد - و تمام آن یغما راج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودے بطایفان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعراق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجّه دفع میرزا کامران شدند - میرزا بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بحضرت متوجّه شد - که از راه ضحّاک و بامیان خود را درمیان هزاره کشد - و ازانجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یا رفتن بجدود دیگر قرار دهد - و (چون آمرای نفاق پیشهٔ حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند) از فرط فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از هر گیرو - امّید که تقصیرات و جرائم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد • شعر •

• باز آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم • گر طاعتم قضا شده باشد ادا کنم •

امّید که درین مرتبه بوسیلهٔ فیکرخدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم - آنحضرت از صفای طینت (مس زر اندود ارزا بمعیار زر خالص ترا گرفته) بصدق مقرون داشتند •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی از کابل و محاربه بمیرزا کامران - و دیگر وقائع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از درلتخواهان دور بین بموقف عرض رسانیدند که پاک میتوتی و نیک گمانی را حدّے و نهایتے میباشد - هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست ندادده حکم شود که سرپردهٔ اقبال بیرون زنند - و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند - و مهادِ نصرت قرین استعداد بر اصل نمایند - هرگاه اندیشهٔ این کار کردهشود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود - اگر (فی الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان شده راه بکجهتی پیش گیرد - و بعزّ بساط بوس استسعاء یابد) هرائینه بفنون عواطف پادشاهی اختصاص خواهد یافت - و اگر (درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکّن است) ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد - آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند (که راه آمدن میرزا بود) مصمّم گشت - و دراواسط (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجّه آنصوب صواب گشتند - و آن والا گوهر گرامی محضر یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدرنشین هفت اورنگ راحت و مسندگزینی چار بالش عافیت ساختند - و حلّ و عقد کابل بمحمّد نام خان برلاس مفوّض فرمودند - و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعے دیگر از تیره داران روشن بروں (که پیوسته انگیختر شورش و آشوب پیش نهاد همّت فتنه سرشت ایشان بود) خوش دل شده مقدّمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند - که ما با جمعے کثیر آمده می بینیم و مردم بکجهت پادشاهی را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت - و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد •

بوالعجب کارے که از کمال نا انصافی آنچه از اقران و همسران بخود روا نمیدارند (از عهدشکنی و بداندیشی و نادرستی) همهٔ آنرا بے محابا بصاحب و ولی عهد خود بعمل می آرند و چشم نابینای خود را بر تبیح آن نمیگشایند - بلکه آن قبائح را از محسنات میشمارند - و از تدبیرات و گرنزیهای خود بحساب میکنند - هرچند (اخلاص و درست معاملگی را فهمیده اند - و از فوکران خود

---

(۲) نسخهٔ [ط] بکرات و مرات بتجربه پیوسته (۳) نسخهٔ [ط] تا آنکه در اوسط سال چهار صد و هفتاد جلالی موافق اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجری آنحضرت از کابل (۴) نسخهٔ [ط] شورش و فتنه •

چشمداشت آن دارند) امّا مغلوب هوی تباه خود گشته اینچنین نرد دغل بازی و بیوفائی با چنین صاحبی پاکباز مي بازند - عجب و صدهزارعجب این چه تدبردلي‌ست - و این چه خیره رائی - انگشتم که جائل خوبها و شرائف بزرگیهای این ذات قدسي را در نمي‌یابند معامله‌نهیبی رسمي چشند - آنچه (از ملازمان خود توقع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که مورد چنین الطاف و عنایات اند - که یکر ازانها تمام عمر برای حق گذاري کافي‌ست) با صاحب ولي‌نعمت بر خلاف‌آن سلوک میکنند - واز بے‌فکري و بدرائي در برابر چنین پیش مي آیند آرے کسیکه (بمخالفت و عداوت سرشفته‌شد) ظهور امثال این امور ازو چه بعید - و کور مادر زاد را از پرتو خورشید چه طرب - چشم اخلاص این قوم بکحل[۲] نفاق بے‌نور شده - وسینهٔ محبّت این فرقه بورم غرور تنگ گشته - حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای ولي‌نعمت را کي توانند ادراک کرد - چه جای شکر آن نعمای نامتناهي - توهم نفس امّارهٔ این خود کامان ده آنچنان خود رای‌ست که بزور بازوی سرزنش لجام ادرا توان کشید - یا بتدبیری سر بنهیچ نصیحت عنان ادرا توان تاب داد •

بارے بمقتضای سرنوشت آسماني از کابل کوچ فرموده قراباغ را محیّط موکب مقدّس ساختند و ازانجا بچاریکاران و ازانجا بآب بازان نهضت فرمودند - اتفاقًا دربین منزل جوی آبے بود حضرت سوار اسپ راندند - و جمعے از ملازمان (که در نواحي بودند) از ملاحظهٔ نیک و بد زمین باطراف رفته سالک مسالک خویشتن‌داري گشتند - آنحضرت را این روش ناخوش پسند نیامد بچهت سرزنش این فرقهٔ تفرقه آئین شرح لقاص جانیازان فدائي شاه اسمٰعیل صفوي (که خود را از غرائز کرهٔ آسمان ارتفاع بگرتني رویاے برنشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بفنای نیکنامي و جان‌سپاري پیوند معجزهٔ معمار اساس حقیقت گشتند) بر زبان اقدس راندند کمان صالح آنحضرت در حقّ بندگان خود دوران مرحمه - و فکرهای کوتاه خویشتن‌داری تیرهٔ روزگاران بایں درجه - القصّه قزلباش قراانحت و مصاحب منافق و گروے دیگر (که شعله انروز شرارهٔ غرارت بودند) بواسطه و بےواسطه بموقف عرض رسانیدند که معاملهٔ کوه فرمیان‌است - و شعاب جبال متعدّده - میرزا بامعدودے خواهدبود - درلوازم جان‌سپار را براههای مختلف تعیین باید کرد که میرزا از راے بدر فرود - و همگي خیال این بدانديشان آنکه سواد فراهم‌آمده را پراگنده سازند تا کار میرزا کماکان سرانجام پذیرد - حضرت جهانباني (که از لطائف سیرت و همم مربیت

---

(۲) نسخهٔ [ا] از میل نفاق •

در حقّ مردم بجز حسن‌ظن راه نمیدادند) تدبیر این حرام نمکان شورانخت بر صواب پنداشته حاجی محمّد خان کوکی و میربرکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدّین محمود و چلپی بیگ و محمّد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوهبر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحّاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبهٔ اخلاص را برای مال اولنگ تعیین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی (که در ملازمت اقدس ماندہ بودند) روز نامچهٔ اعمال اقبال قرین پادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و نمون بعرض حضرت جهانبانی میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیت خدمتگاری امری دیگر مصمّم ضمیر نیست *

چون [از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامهٔ اهل نفاق (که در لباس عقیدت جلوه‌پرداز بودند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت داشت) از نفاق این گروه بی‌شکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحّاک و بامیان بجانب دره تنگیجان (که از توابع غوربند است) توجّه نمود - بامدن دولت و مقدم کوکه و بابا محمد را هراول ساخته - و خود قول شد - و مجموع مردم خود را در توپ کرده روان شد - نیم روزے بود که یکے از رعایای آنحدود از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامع جلال رسانیده - قراچه (که سرنخهٔ بداندیشان بود) بعرض رسانیده که برحسب و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرّق خاطر و باعث توهّم آنجماعت میشود - اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هراثینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیهٔ ملازمت منقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالی رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تعدل این منافقان تاریک‌درون بر مرآت باطن پرتو اشراق نیفکنده - و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر خطور نکرده - تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخّص و مقرّر شد - حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعے (که همراه اند) سوار شوند - و خود بدولت پای همّت در رکاب جلادت نهادند در اندک فرصتے معرکهٔ قتال گرم شد - پیر محمّد آخته (۲) (که از فدائیان درگاه بود) و محمّد خان جلایر و جمعے دیگر از یکّهای جانسپار پیشتر روان شدند - و پیر محمّد آخته (که تشنه جگر زلال جانسپاری بود) قدم در دایرهٔ دار و گیر آورده چندان در جانستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد

---

(۲) نسخهٔ [د] آخته بیگی *

که هم در سر این کار رفت - دیگر میرزا قلی رخشی رستمی را در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمرهٔ بیدولت برآورده در ازدحام کشاکش و هجوم تشاش زخمی از اسب جدا شد بحوش درمت محمّد اورا بکام دشمن نتوانست دید - بفترتش دریده - و در هیات پدر کار غنیم اورا تمام ساخت - و آن مقدار تردّد و چیقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی گشت - و حضرت جهانبانی بر بلندی برآمده اندازهٔ سپاه موافق و مخالف مینمودند - تا آنکه از طرز کشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان توپ بجانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد - شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش آمد - سنان جان ستان از سر قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند - و فوج دشمن از هیبت و شهامت آن پادشاه والا شکوه متفرّق شد - از گوشهٔ تبرسے بر اسپ خاصه رسید - و بیگ بابای کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظر قهر بر و انداختند - و بهمان نگاه تیز دست از پا خطا کرد - و مهتر مکاهی (که بفرحت خان مشهور است) آمده آن بیدولت را گریزانده میرزا نجات اسپ ابلقی (که سوار بود) بنظر اقدس درآورد - آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - دربن اثنا عبدالوهّاب (که از یساولان معتبر بود) آمده شرح پیوستن آمرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت - که چه وقت تاختن است از ازل چنین آمده که گاهے دلو مراد از زلال آمال مالامال است - و گاهے از گردش چرخ دولابی تهی گشته روی بزیر شدن دارد *

آرے تقدیر ازلی (که منتظم سلسلهٔ درویشی و پادشاهی - و مرتّب دایرهٔ سفیدی و سیاهی ست) بستگیها را کلید گشادگیها داشته - و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است - تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند - و تا لب تشنهٔ سراب فیافی طلب نگردند بسیرابی چشمهٔ مقصود نرسند - مصداق این حال و منطوق این مقال واقعه ایست که دربن روز مانع احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شد - و آنحضرت بجانب قحّاب و بامیان (که جمع کثیر از امرای اقطاع مرشت را دران صوب فرستاده بودند) متوجّه شدند - و عبدالوهّاب و فرحت خان و محمّد امین و سبدل خان و چند دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند - بحمّد امین و عبدالوهّاب حکم شد که چندا ولی کرده می آمده باشند - و بواسطهٔ ضعف بیماری تردّد و آهیب زخم

---

(۲) در [اکثر نسخه] اندازهٔ کار سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبت آن پادشاه (۴) در [بعضے نسخه] بیگ بابای کولابی *

جبهه را از بالای والی خود فرود آورده بسبدل خان سپردند - او از ساده لوحی جبهٔ خاصهٔ او اندامت روز دیگر بعیارے از ملازمان درگاه بدولت ملازمت استعداد یافتند - روزے شاه بداغ خان و تولک قوچان و مجنون قاقشال را (که مجموع آن ده نفر بودند) بپنداري و خبرگیري کابل روبه فرستادند بغیر از تولک قوچان هیچ یکه برنگشت - و او دران روزبازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب قوربیگي سرافراز شد - و جمعے از معتبران را طلبداشته کاکش فرمودند - حاجي محمّد خان (که غزنین جایگیر او بود - و نفاق را پخته تر از دیگران در کانون دل میداشت) رفتن قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نیافت - و گروے از درست پیمانان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجّه کابل را مصلحت دانستند - و طایفهٔ از بهادران جانسپار فراخور پرولي و قوت شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادهٔ درد آمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت است - و ماسعادت یافتهاي بارگاه جانسپاري و فدائیان عرصهٔ حقیقت گذاري در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار مي آئیم - فریق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجّه دارالملک کابل شویم - امّید واثق که بے رفتن بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون (فریب و نفاق جمعے کثیر از تربیت یافتگان درگاه بذاتي معلوم شده بود) اعتماد برین راے نفرموده حزم و احتیاط در پورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکّه اولانگ نهضت فرمودند - حاجي محمّد شاه محمّد برادر خود را با مردم خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدست مقدّس خود منشور سلامتي خود بحضرت شاهنشاهي نوشته بار سپردند - که بهر وضع که تواند رساند - و بزباني نیز پیغامهاي نفع و نصرت و مراعید وصول موکب عالي دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند - و تا هنگام مراجعت ما (که انشاءالله تعالی بزودي میسّر خواهد شد) در نگاهداشت غزنین مساعي جمیله نماید - هرچند (مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را از خود در چنین وقتے جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این بے ثباتان سپردن است - و صلاح کار بدخواهان منعکس بعمل آوردن ، و همه یکباره و مریع معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جاسوس درخانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شود) آنحضرت برین مقدّمات گوش ننهاده رخصت شاه محمّد فرمودند - و روز دیگر بجانب کمپره عنان عزیمت معطوف داشتند - اکثر مردم بے حقیقت از ملازمت گرامي جدا شدند - و جمعے (که نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند) در ملازمت گرامي بوده کمر خدمت بعزم درست بر میان وفاداري بستند *

درین راه بعد از سه روز کاشغران ایماق تولکچی (۲) و سانقاچی (که درانحدود توطن داشتند) از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور ایشان بود پیشکش آوردند - و در چندین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند - و شب در نزدیکی بُرت آن مردم منزل اتفاق افتاد - و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کارواني عظیم بصرکردگی میر سیّدعلي سبزواري رسید - سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند - آخرهای روز عمدهای کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند - ورود این رفیع غیبي مقدّمهٔ نتوحات آسماني شد - و سوداگران هوشمند عاقبت‌بین ممارنت و امداد این چنین والا حضرتی را سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند - و آنحضرت این را از تائیدات ازلي دانسته بعضی از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرّر فرموده گرفتند - و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقرّبان بساط قربت تصدق کردند - و بخشش هرکدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند - و تتمّه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هرجا که خواهند بفروشند روز دیگر کمهرد مورد موکب اقبال شد - ظاهرمحمّد پسر میر خرد آنجا بود - قدوم گرامي را غنیمت عظمی شناخته بخدمت شتافت - امّا از خستگی (که داشت) یا از ساماني (که نداشت) در آداب ضیافت عرق شرمندگي را از چهرهٔ عبودیت پاک نتوانست کرد - و ازانجا شب درمیان کنار آب بنگي نزول دولت فرمودند - و دران منزل ازان عارف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان درمیان شما هیچ خبر پادشاه است - چون این آواز بسمع مقدّس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو بپرسید که تو چه کسي - و فرستادهٔ کیستي - ودرمیان شما از پادشاه چه خبر است - آن جواب داد که من فرستادهٔ نظری سال آنائم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده - و درمیان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمي از معرکه برآمدند - دیگر کس ایشان را ندید - مردم میرزا کامران جریدهٔ خاصهٔ پادشاهي (که دران روز پوشیده بودند) یافته پیش میرزا برده اند - میرزا ازین واقعه خرّمها کرده - و بزمها آراسته - حضرت اورا بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا مي‌شناسي - بعرض رسانید که فرایزدي پوشیده نمي‌ماند - گفتند برو - و بنظري خبرخوش برسان - و بگو که مستعدّ و آماده باشد - که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند - و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع آدي (۳) خلجیان فرود آمدند

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] تولکچي و سانقاچي (۳) در [بعضی نسخه] قنقي (۴) در [چند نسخه] اوي خلجان و نسخهٔ [ح] اوبي چشمان ٭

و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز گشت و ازانجا باندراب مخیم سرادقات اقبال شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن بانجا رسید پیشتر ازانکه (حضرت جهانبانی مراتجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند) گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای غریب تا برآمدن او از کابل (که مقدمهٔ جزای کارارست) ناگزیر است - تا تشنه لبان بادیهٔ سخن را از منهل این تذمه میرابی حاصل شود •

چون (کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابد پیوند پادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادیئ در وش غم از مکمن بطون بموقف ظهور آوردند - و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و باسیان شدند) میرزا کامران از سنوح این امر غریب (که در مخیلهٔ او نگنجیده بود) در تعجب ماند - و اهل نفاق توپ توپ آمده میدیدند - و آن معامله نانهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوش وقت گشته دست جفا بر اهل وفا (که کمال اعتصام بذروهٔ اخلاص پادشاهی داشتند) گشاد - و درهمان محل محاربه بابا سعید ترابچه قراباخت را زخمی پیش میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال وخامت مآل او پرسید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانده آخر بتفقدات ناپایدار آن مکار بیوفا را تسلی داد - بعد ازان حسین تلی سلطان مهردار را (که از مخلصان خدائی بود) بابا درست یساول و جمعی گرفته آوردند - و آن حق‌ناشناس چغدی مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند - و آن سرمایه‌دار گنجینهٔ اخلاص در راه ولی نعمت خود جان وقتنی و حیات هدنی را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد بابین سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - وتاجیی بیگ را (که از امرای معتبر چغتائی در گروه اهل حقیقت معدود بود) آوردند - بملاحظه اورا نیز به تیغ گذرانید - بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی‌شدن حضرت تقریر کرد - میرزا از تندخوئی شگفته شده یامین دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعین کرد - و قاسم حسین سلطان (که داد حرام نمکی و کور دلی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که منافقان نادرست را داهنگیر است) پناه بدامنهٔ کوه برده ایستاد - و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا و صواسا آوردند - و میرزا از جنگ‌گاه کوچ کرده ببیاریکاران فرود آمد

---

(۴) نسخهٔ [د] بدلاسا آوردند •

و درینجا شخصے جیبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیش میرزا آورد - میرزا ازین آرزوی جیبه اندیشهای تباه بےنه را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید - و ازانجا کوچ کرده کابل را معاصره نمود قاسمخان برگوس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعید کاذبهٔ صدق نما فریب میداد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نمی گسیخت - تا آنکه اراجیف جانکاه را درین میان شهرت داد - و جیبهٔ آنحضرت را فرستاد - و بعد عهد و پیمان نا درست و حرف و حکایات فریب آمیز بازی داده قلعه را گرفت - و آن نوبارهٔ چمنِ کامگاری و گلدستهٔ بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را (که بروائح اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر می بخشید - و انوار خلافت ایزدی از مرآت ناصیهٔ اقبالش میتافت) از ناامیدگی و کوتاه بینی مقید ساخت - امّا حمایت ایزدی (که مقارن احوال دولت اشتمال آنحضرت است) برسم قدیم آن بصورت خرد بمعنی بزرگ را از روی معنی در کنف حراست و ازرری صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگهبانی میکرد •

میرزا کامران در دارالملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می بود و میرزا عسکری را جوی شاهی (که اکنون معادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است) جایگیر کرد - این موضعیست دلکشا - و برزخیست میان هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهای هفده و مبرّا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنام اقدس منصوب ساخته معمورهٔ راه گردانید - و غزنین و آنحدود را بقراچه خان داد - و غوربند و آن نواحی به یاسین دولت مقرّر ساخت - و همچنین مردم خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود - و بارایای دولت پادشاهی در مقام گرفت و گیر شد - خواجه ملطان علی دیوان را مقید ساخت - و دست تطاول گشاده بزر و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد مزاجیهای خود شد - و پیوسته از توجّه موکب پادشاهی اندیشه مند بوده روزے بقرار و آرام نگذرانید - و مدار مهمّات بر قراچه و خواجه قاسم میر بیوتات ماند - و از راه ظلم و تعدّی ساماے (که سر بےسامانیها باشد) بهم رسانید - غافل ازینکه •

• شعر •

• درم بزور ستانان ز بزیمت ده • بقای عمر کنانند و بام قصر اندای •

قریب سه ماه باین حال گذرانید - تا آنکه طلعتهٔ نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت - میرزا از سپاهی و زمیندار از هزاره و غیر آن فراهم آورده باستعداد تمام روان شد - بابا جوجک و ملّا شفائی را در کابل گذاشت - و حضرت شاهنشاهی را (که آثار معادت و اقبال از ناصیهٔ درلتش بمثابهٔ هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست

و دشمن همه متّحد القول و متّفق الکلام بودند) بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که ایزد جانبخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را (که در ذات اقدس ودیعت سپرده) برکت او بدوستان عاید امت نه بدشمنان - کوران را از ترتیا چه فروغ - چون کلم طفیلی بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیّهٔ موانع تدسّیهٔ حضرت جهانبانی را برشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیر امت •

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران - و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون (بسعادت روز افزون و همّت جهانکشا عرصهٔ اندراب مخیّم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد - و میرزایان برهلمونی سعادت کونین مقدم والی آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت) آنحضرت در اندک فرصتی ساماں لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطرهٔ حق‌شناس و نیّتی نظام‌بخش از راه کتل هندوکوه عزم توجّه مصمّم فرمودند - چون گروهی از منافقان تیره‌رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرودآمده برزمین طبیعت روزگار نهشته هوگندی (که در ظاهر پرستان سلسلهٔ صورت معتبراست) درمیان آورده در مقام آن شدند که هر گروهی را بطرزی مخصوص موگند دهند - که در یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند - و فرمودند که (اگرچه نگارندهٔ صور حقائق اشیا قلم صنع الٰهی‌ست - و پدید آرندهٔ اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات بر جادهٔ صدق و صفا توفیقات ازلی - و خاطر ملکوت‌ناظر ما از همه جمع‌است) لیکن میخواهیم که دلهای اهل روزگار (که جز سبب در نظر ندارند) اندکی بحقیقت گرایند - و چهرهٔ راستی در آئینهٔ احوال ایشان جمال درستی نماید - درین اثنا حاجی محمّدخان کوکی (که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص‌گزین) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم تمم یاد کنند که آنچه (ما درلتخواهان از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در کار ے به بینیم - و بعرض رسانیم) گوش توجّه داشته بعمل درآورند - میرزا هندال (که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله نهمی نصیبه داشت) گفت حاجی محمّد این چه طرز حکایت گفتن - و کدام قسم حرف‌زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این سخنان گفته‌اند آنحضرت (که معدن مروّت و بحر فتوّت بودند) فرمودند که همچنین باشد - هر طور (که خاطر حاجی محمّد خواهد - و از عالم دولتخواهی بعرض رساند) آنچنان کنیم - بعد از تشیید مبانی عهد و تاکید معانی میثاق ازانجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

چون موکب عالي نزدیک اشتر کرام رسید میرزا کامران بدستور معهود از نا معامله‌فهمي آماده پیکار گشت - و جمعیّت سرانجام داده روی بموکب عالي آورد - چون مسافت اندک ماند حضرت جهانباني عواطف ذاتیّه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه را (که از اجلّهٔ سادات ترمذ بود) پیش میرزا فرستادند - و نصائح ایجمند (که گوشوارهٔ گوش هوش اهل دولت و اقبال تواندشد) فرمودند - خلاصهاش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگي دوراست - هیف باشد که بر مرکابل این همه نزاع شود - حقوق قدیمه و جدیده را مرعي داشته طریق مصالحت و سبیل مخالصت پیش گیرد - و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهي گزیدن - سید آداب رسالت را بواجبي ادا نموده صلح و صلاح را قرارداد - امّا بشرط آنکه (چنانچه قندهار بآنحضرت تعلّق دارد) کابل بمن متعلّق باشد - باین شرط و عهد در ملازمت بوده متوجّه تسخیر هندوستان میگردم - چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبهٔ دوم باتّفاق مولانا عبدالباقي صدر فرستاده پیغام دادند که (اگر درستي و راستي را آهنگ مصمّم است - ومنظوراهي که راه بکجهتي سپرې) صبیّهٔ رضیّهٔ خود را در حبالهٔ ازدواج گوهر یکتای خلافت (یعني حضرت شاهنشاهي) درآر - تا کابل را (بالتّمام) عنایت فرمائیم - و ما و تو از روی وفاق و اتّفاق ظلمت‌زدای سواد اعظم هندوستان شویم - و آن ممالک را (که محلّ شرور و آفات شده) مقام امن و امان سازیم - هم کابل در معني از ما و تو باشد و هم هندوستان - میرزا منظورخواست که پذیرای نصائح هوش افزای گشته مواعظ دولت‌افزای پادشاهي را بگوش جان جای دهد لیکن فراچه قرابخت (که مدار کار و بار میرزا برو بود) قبول نکرد - و گفت سر ما و کابل •

القصّه درین روز چون شکر یلدز مقابل میرزا بود (که بتجارب دانایان اختر شناس مواجههٔ این جنگ کردن خود را بمصلحت خود شکست طالع‌است) میرزا بلطائف الحیل جنگ را بروز دیگر مي‌انداخت - و لشکر دیروزي‌مذه خواهان جنگ بود - لیکن حاجي محمّد خان نمي‌خواست حضرت جهانباني مراعات خاطر او نموده در جنگ توقّف داشتند - و دولتخواهان همعنان همّت در نصرت بسته عرصهٔ آرائش نبرد را معیّن‌میفرمودند - درین(۳) اثنا خواجه عبدالصّمد و جمعي دیگر (که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند) فرصت را غنیمت دانسته بشرف ملازمت پیوستند - و تذبذب و برهم‌خوردگي لشکر مخالف را بموقف عرض رسانیدند - لیکن(۴) از روز گذشته بود که قدم رقوق در رکاب عزیمت آورده بتسویهٔ صفوف و ترتیب آداب جنگ (از میمنه و میسره

---

(۲) در [چند نسخه] بایذا (۳) در [بعضي نسخه] که درین اثنا (۴) نسخهٔ [ه] پاسے از روز •

و قلب و مقدّمه) توجّه نموده سامان شایسته فرمودند - قبل عساکر را بوجود مقدّس پادشاهي مجدد و جلال یافت - و برافنار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانغار بحسن اتّفاق میرزا هندال صورت گرفت - و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد - والتمش بتوده حاجي محمّد خان و جمعي دیگر از بهادران کارآزمای مستحکم گشت - و ازانجانب قلب میرزا کامران بود - و میمنه میرزاعسکري - و میسره آق سلطان - و هراول قراچه خان - افواج طرفین برمثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند - مهتر سهباکه (۲) و جمعي از ملازمان اخلاص انتساب (که بضرورت بعد از قضیّهٔ قیچاق همراهي میرزا اختیار کرده بودند) جلوریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند - و نزدیک جوی موري اوّل میرزا ابراهیم از فرط دلاوري پیشدستي نمود - بعد ازان سایر افواج قاهره متعاقب درآمدند - و هیاهیان جانسپار از جانبین درآویخته بحملهای مردآزمائي مرگبر کارزار شدند - درین اثنا سر قراچه قراتخت برده پیش رخش جهان خورد آوردند - و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند - حکم عالي شد که سر شورید؛ این حرام نمک را از دروازهٔ آهنین کابل بیاویزند - که موجب عبرت شود سران نفاق پیشه گردد - و آنچه او بزبان خود فال زده بود (که سر ما هست و کابل) آن قول بعمل درآید و از ثقات چنین معلوم شد که مخذول از مخاذیل میرزائي این فتنه اندوز را گرفته میخواست (که بجهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانباني آورد) که قنبرعلي مهاري (که از ملازمان میرزا هندال بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب میرسد - و طائفهٔ او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند - و می شگافد - و سر او را بریده بملازمت می آرد •

دربن عرصهٔ داروگیر و مصاف زد و برد (که اولیای دولت آخربن کار دانسته بجانبازي کمر همّت بسته بودند) میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد - و از کثرت بادفیچ بجانب افغانستان آزاده شد - لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد و اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند - و جمعي (نقاب عرق خجالت بر روی فروهشته - و اشک ندامت را شفیع خود ساخته) بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای دولت انسلاک یافتند - و میرزا عسکري بدست بهادران عسکر اقبال افتاد - و چنین فتحي (که مقدّمهٔ فتوحات بي اندازه توانده شد) بتائید کارساز از پردهٔ غیب روی نمود - و همایهٔ هزارگونه شادمالي شد

---

(۲) در [بعضي نسخه] سیهاکه (۳) در [بعضي نسخه] درآمد (۴) در [چند نسخه] بهاري (۵) نسخهٔ [ج] فارغ •

امّا خاطرِ قدسي مناظر از رهگذرِ آن گوهرِ تاجِ شهريارى و اكليلِ تارکِ تاجداري يعني حضرت شاهنشاهي بغايت نگران بود - كه بسمعِ اقدس رسانيده بودند كه اين نوبت ميرزا كامران آن والا قدرِ عالي‌شكوه را همراه آورده است - و باطنِ اقدس را از توزّع و تفرّق به هيچ گونه تعلّقي نبوده تا آنكه حسن آخذه آن گلبنِ گلشنِ اقبال و حرزِ جمنِ سلطنت را بنظرِ اقدس درآورد - مقدمِ آن نورِ ديده را مقدّمهٔ سعادت و اقبال دانسته برسلامتِ حال و حصولِ آمال سجداتِ شكر بجاى آوردند و از غايتِ شوق بےاختيار آن نورِ پرورد الٰهي را در بر گرفتند - و بعد از ادائى آدابِ شكرگزاري بصدقات و خيرات (كه شكرِ عملي‌ست) اقدام فرمودند - و دلهاى غُربا و فُقرا و ارامل و ايتام را بفيضِ احسان و انعام بدست آوردند - و هريک از بندهاى جانسپار را (چه از رهگذرِ كاميابى ديدارِ آن قرّةالعينِ خلافت و چه بعنوانِ جلدوى نيكو خدمتيها) بتفقّداتِ خسروانه پايهٔ امتياز بلند ساختند - و بزبانِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني گذشت كه بعد ازين در هيچ يورش ازين نوباوهٔ چمنِ خلافت جدائي نگزينيم - كه در قدمِ سعادت‌اثرِ او هزاران دولت و ميمنت مطوي‌ست و درين يورش اين فتحِ ارجمند را از ميامنِ قدومِ اين گوهرِ والا منيدانيم - و مقارنِ اين حالِ مسرّت طراز در شدرمندرق‌بار بےشمارياں در جنگگاه پديد آمد - حضرت فرمودند كه هر كس آنجا ميگيرد آنجاى ما همين دو شقر باشد - پس خود بدولت متوجّه شده مهار را گرفته فرمودند كه شقران را بنشانند - و بارگاهيانند - و بےپيفند - كه درين صندوقها چيست - از اتّفاقات حسنه آنكه كذب خاصهٔ پادشاهي (كه در جنگ قبچاق از دست رفته بود) بنظم و كمال درين چند صندوق بود - ديباجهٔ هزاران شادماني شد - و خواجه قاسم ميربيوتات (كه اخيرزندهٔ آتشِ فتنه بود) در اشتعالِ نايرهٔ اين قتال بآتشِ اعمالِ خود سوختنه موجبِ تسكينِ سورتِ شور و شر گرديد - و دران روز بفتح و فيروزي در باغِ چاربكران مجلس‌آراى عيش و مسرّت بودند *

چون (بعنايتِ توفيقاتِ ايزدي ابوابِ نصرت گشوده گشت - و شورانگيزانِ فتنه‌انده‌وز سزا يافتند) بساعتِ خجسته روزِ ديگر كابل مهبطِ بركاتِ قدومِ گرامي و موردِ سعاداتِ جاودانى شد - اوّل در اركِ كابل نزولِ سعادت اتّفاقِ افتاد - و مخدّراتِ تتقِ عصمتِ سعادتِ حضور در يافته شاه‌كاميها بظهور رسانيدند - و بعد ازان بطريقِ سعداء آرته باغ را بقدومِ ميمنت لبخش طراوتِ تخضيده درافتها بسرانجامِ ولايت و رعايتِ رعيّت و مراماتِ نيكو خدمتانِ يكدل و برانداختنِ منافقانِ دو رويه اهتمام فرمودند - دينداربيگ و حيدر دوست و مغل تاجبي و محمت علي تورچي را (كه بكرّات

---

(۲) نسخهٔ [ح] قدم اين گوهر والا *

ازانها حرام‌نمکی ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بیاسا رسانیدند - و همت والا بدان و دهش گماشته عدالت پیرا گشتند - میرزا سلیمان را مشمول شرائف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگهداشته بعد از تمهید بساط نشاط بسرافرازی مقدمات مواصلت اختصاص بخشیده بدخشان فرستادند و مقرر شد که دو زمان مسعود بآئین شایسته عفت قباب بخشی‌بانو بیگم را (که صبیهٔ تدسیهٔ خاندان خلافت است) لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید - و ضمیر جهان آرای بتمشیت انتظام مهام حال و مآل داشته هرکدام از ملازمان عتبهٔ خلافت را بفنون مهربانی شرف اختصاص بخشیدند *

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی و تفاؤل نمودن دوربینان بساط آگاهی *

درینولا (که بتائیدات الٰهی دارالملک کابل مقر آرائک سلطنت و مهبط انوار خلافت شد) بجهت انبساط خاطر موضع چرخ را (که از تومان لهوگر است) نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند - کارکنان آگاه دل ازین عطیهٔ غیبی بفرمان‌بردار چرخ فال زده کوس شادمانی بر چرخ نهم بلند آوازه کردند - و وکالت درخانه (که اعظم تربیتها و اشرف خدمات است) بحاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - امّا ازانجا (که او از تنگ‌حوصلگی بدمست شجاعت و مغرور اعتبار شده بود) اندیشهای نادرست او را همواره در زنده‌ان غم میداشت - و پیوسته ناسپاسی کرده خواهشهای دور از کار (که کار مستان است) بظهور می‌آورد - و حضرت جهانبانی از عالی همت و فراخی حوصله (که جهانی بیکران بود) میگذرانیدند - چه نیّت خیر آن فرماندهٔ کامگار آن بود که نهال وجود انسان را (که همت پرورد) صنع یزدانی و نهال برومند چارچمن تقدیر است) بهر لغزش از پای نیفتاده - علی الخصوص کسیکه درمیان اقران بفزونی عقل یا فراوانی شجاعت یا اعتبارات دیگر از صفات کمال و صنائع شریفه امتیاز داشته باشد - امّا آن بدگوهر بیدولت از تیره بختی و بیخردی این را زیونی انگاشته از اسباب مزید جنون خود میپنداشت - و آنحضرت همواره اغماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند *

و بالجمله دران ایام سعادت فرجام پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر (که سررشتهٔ نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده سرور آرای فرماندهی و فرمانروائی بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشترکرام

بیدترین حالے (که از نتائج حق ناشناسی توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتی توان[۲] داشت) با هشت نفر (که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش اتکه و قتلق تقم و علی محمد و جوگی خان و ابدال و مقصود قوچی باشند) از جانب ده سبز خود را سراسیمه درمیان افغانان کشید - و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان و جمع (که بتعاقب آنها شتافته بودند) اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند - افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشهٔ آنکه (مبادا کسے بشناسد) چارضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد منداوری (که از ارباب معتبر لمغانات است) رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد - و میرزا ازدن حوادث (که هریک نزد هوشمند تازیانه ایست قوی از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن) امما متنبّه نشده باز بر سر غفلات خود شتافت - وظیفهٔ از سپاهیان آدم صورت که نه دل حق شناس داشتند - و نه چشم حیاسرشت - و همیشه کار ایشان فتنه سازی و حیله اندوزی بود) از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلّی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتے (که آتش آشوب و فتنه زبانه‌ور بود) حاجی محمد خان بےرخصت برخاسته بغزنین رفت - حضرت جهانبانی بمقتضای زمانه سازی و کمال قدردانی اینچنین حرکت شنیع را ناز جنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعے از ملازمان عتبهٔ علیهٔ مثل بهادر خان و محمد قلی برلاس و قیذوق سلطان و جمعے کثیر از بهادران جانسپار را تعین نمودند - چون عسکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسر درهای علیگار و علیشنگ کشید - امرا بتعاقب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد - و پریشان روزگارے چند (که برو گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و اغوای فاهره از موضع غزو شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود - و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید استیفاس میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف خسروانی نسبتے بخاطر اشرف راه یافت خواجه جمال الدین محمود و عفت مآب بی بی فاطمه را بجهت خواستگاری خانم عتبهٔ میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند - که چون این نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتّفاق و التیام یکدیگر استحکام باید - و میرزا عسکری را

---

(۲) نسخهٔ [ه] توان دانست (۳) نسخهٔ [ز] مندواری (۴) در [اکثر نسخه] علمدار (ه) در [چند نسخه] علیسنگ ه

باز سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکم عالي شد که میرزا عسکري را از راه بالخ محمل سفر حجاز بندد - میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامي داشته در مراسم تعظیم دقیقهٔ فروگذاشت - و امتثال امر عالي نموده میرزا عسکري را بجانب بالخ روان ساخت میرزا از نداشت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحلهٔ ناشکیبائي قدم در مرحلهٔ این سفر دور و دراز نهاد - و در سال (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج درمیان شام و مکه بپیمانهٔ عمر او پر شد - و مصاحبت زندگانیش آنچنا سپري گشت - و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانباني را بآمدن مقدمات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و کلانسال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضداشتي مشتمل بر عجز و انکسار آیندها را باحترام باز گردانید •

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني باطفاي نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر

ازانجا (که عادت را طبیعت خاصه گفته اند) هرگه (بعادت بد معتاد شد) مثل کژدم در نیش زدن بی اختیار است - فکیف جمعیکه در نهاد خود بدانديش و شرارت انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت باطبیعت اتفاق نموده باشد - بنابرین مقدمهٔ حق اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیلهٔ سزای خویش گردانید - و جمع از اتفاقان خلیل و مهمذه و طایفهٔ از اوباش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخرد همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانباني (که آرام بخش زمین و زمان بودند) فرو نشاندن این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر اصل قرار دادند : خواجه اختیار و میر عبدالحي را (که از مقربان بساط عزت بودند) بغزنین فرستادند - که منشور عاطفت رسانده حاجي محمد را از ظلمت بداندیشي بنور حق شناسي هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندے از اوباش بے سر و پا قلعهٔ را (که نزدیک چهارباغ در حوالي جلال آباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجي محمد خان مقید نداشته بسرعت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگي فرار نموده - و باز خود را بسر درهای کوه کشید - و ازانجا براه پنگش و گردیز شتافت - که شاید خود را بحاجي محمد تواند رسانید - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکرنگ داشت •

و سرگذشت حاجي محمد آنکه چون ایام ادبارش نوبت رسید اندیشهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت - و فرمانهای پادشاهي را بتحریف و حکایت ناراست

و وعدهٔ آمدن دروغ رخصت داد - و قاصدے پیش میرزا کامران فرستاد - که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید - زود خود را باین‌حدود رسانید - تا باتّفاق کارے ساخته آید - قضارا بیرام‌خان (که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجي محمّد (که با خان مذکور توقّف بود) باستقبال رفته گریزانه اظهار محبّتے نمود - که بهبانهٔ ضیافت درون قلعه برده قلعه‌بند نماید - و خان متوجّه قلعه بود - میرهمش (۲) (که همراه حاجي محمّد خان بود) اشارتے بخان کرد که خان ازاں اشارت برغدر و کید او مطّلع شده مدرے در پیش آورده قصد عزیمت رفتن قلعه نمود - و بیرون‌شهر برسرچشمهٔ فرود آمد - و حاجي محمّد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد - و عرضه‌داشت مشعر برآمدن خود و آوردن حاجي محمّد ارسال داشت و حضرت جهانباني چون بدولت شنیدند (که میرزاکامران خود را بحدود کابل کشیده است) بسرعت تمام متوجّه کابل شدند - میرزا کامران بیک مغزنی کابل رسیده رمیدن خان‌خانان و آوردن حاجي محمّد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لمغان کشید - روزے حاجي محمّد خواست که از دروازهٔ آهنین بکابل درآید - خواجه جلال‌الدّین محمود (که حکومت کابل باو مفوّض بود) نگذاشت که درون قلعه درآید - و بعضے درشت پیغام داد - و آں خیره روی تیره راے را رهم غلبه کرد - و بیهانهٔ شکار قرابانغ روان شد - و از کنل منار گذشته خود را بابدا قپچقار رسانید و از دامن کوه بهزادي و بلندري بطریق ایلغار بغزنین شتافت - مقارن ایں‌حال رایات نصرت اعتصام حضرت جهانباني (که بدفع طغیان میرزا کامران متوجّه کابل شده بود) در سیاه سنگ نزول اجلال فرمود - و بیرام‌خان بعزّ بساط بوس سرافتخار یافت - حضرت جهانباني حکم فرمودند که بشهر کسے در نیاید - که تعاقب میرزا می‌نمائیم - تا یکبارگي خلق خدا از تفرقهٔ هرروزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجي محمّد جمع نبود اتّفاق اولیاي دولت برین شد که از حاجي محمّد خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزول دولت ارزاني داشته بیرام‌خان را بحاجي محمّد تعیّن فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار برنگیرند - و بهر رنگے که بیاید حاجي محمّد را بیاورد - بیرام‌خان بتدبیر شایسته ادرا بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجي محمّد در موضع کلنگار (۵) آمده خان‌خانان را دریافت و خان‌خانان او را همراه گرفته بملازمت آن‌فرمانروای جرم‌بخش عذر خواه آورده استدعاے جرائم او

---

(۲) نسخهٔ [و] میرحسن - و نسخهٔ [ط] میر محمد حسن (۳) در [اکثر نسخه] فسخ رفتن قلعه
(۴) نسخهٔ [ح] للندره و در [چند نسخه] للندر (۵) نسخهٔ [و] کلنکار *

نمود - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لمغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالي اتّفاق افتاد باوجود آنکه (بتازگي چندین تقصیرات حاجي محمّد بخشیده بودند) آن قبائح خود را ناگرده نمرده باز در فکرهای تباه‌تر گام جرأت نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و خاطر مقدّس را آزرده ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم درگذرانیدند - و چون رایت اقبال بجلال‌آباد رسید میرزا به تنگیهای کفور نورکل گریخت - و هر کدام از متمرّدان تفته اندوز بگوشهٔ خزید - خانخانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود کفور نورکل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت - و خانخانان مراجعت نموده در دکه بزمین بوس کامیاب شد •

و درین وقت بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجي محمّد و برادرش شاه محمّد را (که در بد آموزي و بي‌اندامي اسناد حاجي محمّد تواند شد) حکم کردند فرمودند و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق ناسپاسي سپرده در عوض کالی فاسد خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت میفرمودند) گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان بست فطرت در مدّت ملازمت بطوع یا کره خدمتی (که کرده باشند) در طومارے بقلم آرند - و یکے از حقیقت‌شناسان بساط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کفایت آرد - تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این دو بد سرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامهٔ اعمال صحیفهٔ ایشان ناتوشته ماند و از سیّات آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هریک ازان باستقلال سبب بستن و کشتن و بی‌ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمي‌ست که از نیکوخدمتي عرانفکنده و لرزان میباشد - که مبادا در راه خدمت نظرش برکار افتد - یا سادّه لوحے را مظنّهٔ خدمت فروشي یا بدمستي در حق او استوار گردد - و هرچند شایستگي خدمت افزونتر اندیشهٔ این کار فرازانتر و یک آدمي‌ست که نا کرده را بنهایی کرده میفروشد - و بدکرداري را به نیکوکاري آرایش داده و از ابله طرازي چشم پراحسان داشته درمقام خود آرائي مي‌درآید •

وچون بایں محاسبه حقیقت نفس‌العمر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدولت سزاوار باد فراد بدنهای خویش‌اند - و وقت است که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

---

(۲) نسخهٔ [ر] بعض عمیم (۳) نسخهٔ [ح] کفور بورکل - و در [بعضی نسخه] کفورپورکل - و در [آئین اکبري] کفورنور کل (۴) در [بعضی نسخه] تا سادهٔ لوحے را •

بهیمی و سبعی را (که در بئجرهٔ هیولانی انسانی ایشان سربان داشت) ببندِ کمند از پیکر آدمی صورت انسلاخ داده بمحلّ لایق جای دادند - و ایشانرا بلکه عالمی را از خبث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفت - و تتمّهٔ جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان درانحدود بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم‌آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند - و در اوائل موسم بهار (که هنگام اعتدال مزاج عناصر بود) افغانان بی‌اعتدال (که همواره درانحدود پنجه سر برداشته فتنه انگیزی و نسادانددزی میکردند) جمعی بادراک دولت ملازمت و احراز سعادت آستانبوس سرافراز گشتند - و گروهی بوسیلهٔ عرائض و پیشکشهای لایق در زمرهٔ اهل اطاعت درآمدند - و گرد فتنه و آشوب میرزا فرونشست - حضرت جهانبانی از راه بادغیچ بآب باران نزول سعادت فرمودند - و دران شب (که موکب عالی بنواحی بادغیچ بود) برف و باران عظیم شد - و جمعی را آسیب رسید - و بعد از استیفای میرو شکار دارالملک کابل معتقر دولت شد - بیرام‌خان بانتظام مهمّات قندهار رخصت یافت - و خواجه غازی جهت رسالت والیهٔ عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام‌خان مرخّص شد - و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و توهان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و قندوز (که میرزا داشت) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بغزنین مرخّص شد - و میر برکه بقندوز رخصت گرفت - و جوی شاهی و آنحدود بخضرخواجه خان قرار یافت - و پیشتر ازانکه (میر برکه بآنجا رسد) میرزا ابراهیم قندوز را از محمّد طاهر خان بفسون و فسانه گرفته بود - میر برکه برگشته بکابل آمد - و حضرت جهانبانی خدمات پسندیدهٔ میرزا را شفیع معاملهٔ او ساخته آن محال را باو واگذاشتند - و درین ایّام بوسیلهٔ خواجه عبدالصّمد شاه ابوالمعالی در مجلس معلّی پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را بسادات ترمذ انتساب میداد - و حسن صورت او نیک‌سیرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتی می‌انداخت - و بپیاکی او بر شجاعت او محمول میشد - و لهذا مظهور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت - چنانچه مجملی از بدمستیها و از سر بدر رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسکین شورش میرزا کامران باردیگر - و شهادت میرزا هندال

میرزاکامران روزے چند درزاویهٔ خمول و گمنامی بسرمیبرد - تا آنکه دربنولا باز خواطر آرمیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] امتزاج عناصر (۳) نسخهٔ [د] فارغ •

از خبر شورانگیزی او برهم خوردگی پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیّه رسید که باز از حدود نواب مراجعت نموده باتّفاق طایفهٔ از اوباش در حدود جوی شاهی سر تفته برداشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند - و جایگیر داران نزدیک را حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعزّ بساط بوس سرافراز گشت - و فدائیان حق‌شناس و نعمت شناس شکر پیرای گرد آمدند - و حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجّه موکب عالی میرزاکامران بناکامی خود را بگوشهٔ کشید - و در زمانی (که رایت اقبال نزدیک بسرخاب رسید) حیدرمحمّد آغته بیگی با اکثری از یکّهای اخلاص‌پیشه بمنصب هزاری اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلّی در کنار میاه آبی (که درمیان سرخاب و کندمک واقع است) فرود آمده بود - میرزا کامران (که درخود مقاومت جنگ صف نمی‌دید) برد شبیخون آورد حیدرمحمّد از روی هزبری خود داد دلاوری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود - و زخمهای نمایان (که طغرای سرخروئی صوری و معنوی باشد) بار رسید - و ثبات پائی نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بسیارے از اسباب بتاراج رفت میرزا کارے نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از چند روز [که موقع چغرباز (که از توماں نیگ نهاراست) مضرب خیام دولت شد] ازانجا (که حزم و احتیاط از لوازم آگاهی ست) مورچلها تصمت شده خندق و دیوار بستی سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزاکامران با گروه انبوه افغانان قصد شبیخون دارد حضرت جهانبانی آئین آگاهی بجای آورده هرجا مردم تعیّن فرمودند - شب یکشنبه بیست و یکم ذی‌القعده (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت رمح از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیارے از افغانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرت جهانبانی بر بلندیے (که عقب درلشکانه بود) سوار دولت شده ایستادند - و غرّهٔ جبههٔ عظمت و درّهٔ افسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند - ملازمان عتبهٔ علیّه هرکدام در مورچل خود قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای‌تمکین مستقیم داشته دست اهتمام گشادند - و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت - در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهّاب یساول (که در مورچلها گفته اهتمام میکرد) تیرے بار رسیده شهید گشت - و همچنین بازار محاربه گرم بود - تا آنکه ماه منیر (که آئینه دار عالم است) از مطلع اقبال سر برکرده روی زمین را بپرتو شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ا د ه] چرباز (۳) نسخهٔ [ه] نیک بهار (۴) نسخهٔ [د ح] پستی (۵) در [بعضی نسخه] ملچارها .

و نور فتح و نصرت از ناصیهٔ دولت درخشیدن گرفت - و سپاه خصم هزیمت‌را غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان بکوهه و کنارے بدر رفت - و اولیای دولت کامیاب وکامگار گشته لوای جمعیت برافراختند - خواطر همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدرآوردن میرزا هندال خراب آباد جهان را بمسامع عزّ و جلال رسید - عیش باطن تلخ شد - و سرور خاطر بحزن مفرط مبدّل گشت - آرے رسم این جهان فانی همین‌است که اگر نفسے بشادي برآید زمانے دیگر درد اندوه از سینهٔ سوختگان علم برآرد * شعر *

* فلک چشم از صبح روشن نکرد * که شام از شفق خون بدامن نکرد *

نه شادي‌را دران مجال مهلتے - و نه اندوه را دران رخصت اقامتے - میرزا اگرچه ازین جهان بے‌ثبات گذاشتني و ازین سرای بے‌بقای گذشتني درگذشت - امّا معادت شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت شد - و هم در عالم معني بلندپایه گشت - زهے آنذک‌پذیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چنین دولتهای پایدار ببخشد - آنحضرت (که معدن حق‌شناسي بودند) از فوت چنین برادرے ارجمند آن‌مقدار متحسّر و متاثّر شدند که بعبارت و اشارت در نیاید - و ازانجا (که خرد راه و دیدهٔ دوربین قرین روزگار آنحضرت بود) از جزع و فزع بصبر و تحمّل گرائیده بنزهت‌سرای رضا و تسلیم چاره‌گر خود آمدند *

و شرح این سانحهٔ جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبیخون اهتمام مورچلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچل چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بگفت درنگنجد - و جمعے کثیر از افغانان درون مورچل میرزا در مي‌آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفع این گروه سیه‌روزگار اهتمام مینمود - مردم سراسیمهٔ اخبردارے اسپان خود شناختند - درین‌اثنا میرزا خود رویروی افغانان شد - نوبم کوکه و چندے دیگر شرمندهٔ نامردانگي و خجلت‌زدهٔ به خدمتي گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بیکبار بتفنگ رسید آرمخت و بزور بازوي همّت آن از مادر مدبر را انداخت - برادر آن تیرانداخت جوزده نام افغان از قبیلهٔ مهمند (۳) به پیکان زهرآلود میرزا را معاندر ملک تقدّس ساخت - بعضے از همراهان میرزا کامران نقل‌میکردند که آن افغان بد گوهر شست آویزے (که شستهای خاصهٔ میرزا دران مي بود) گرفته پیش میرزا کامران برد - و ندانست که با که این نیرنگ بیدولتي باخته است - و تقریر واقعه نمود - میرزا را

---

(۲) در [بعضے نسخه] ازگوشه وکنار بدرفت (۳) نسخهٔ [ا] آن مدبررا - و نسخهٔ [و] آن ازدها سر مدبررا (۴) در [بعضے نسخه] خریده *

(که نظر بران شصت‌آروز افتاد) دانست که قضیّه چیست - و دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است •

القصّه روح میرزا دران تاریکی شب بناءاسمگی بعدم آباد شتافیر بلند کرد - و همان طور تالیش افتاده بود - درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می‌آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را بنظر درآمد - که افتادهٔ قلماق سیاه در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید متوجّه نشد - باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جیغهٔ سیاه پوشیده بودند - برمیگردد و ملاحظه میکند - میرزا را می‌شناسد - ازروی صبر و آهستگی (که شعار خرد منشان است) میرزا را برداشته بخرگاه ایشان آورد - و در آنرا بدربانان میدهد - و از همین‌تدبیر در اخفای این واقعهٔ جانکاه کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و اولیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا تردّد بسیار کرده اند - و ضعف دارند و بقدر زخمے رسیده - کمے درین‌نواحی شور و غوغا نکند - و خود بربلندیئے برآمده از جانب میرزا مبارکباد‌ی فتح میرساند - و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی پرتوے ازین معنی تافت

القصّه تابوت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل برده‌اند - و در گذرگاه نزدیک بمرقد مقدّس حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی پایان پای آنحضرت مدفون ساختند

و مؤلّف خرد زرگر (که از منتسبان میرزا بود) مرثیهٔ گفته - مطلعش اینست • • شعر •

• شبے خون جگر بر مردم چشمم شبیخون زد • سپاهٔ دیده از آمد شد خون خیمه بیرون زد •

و این تاریخ نیز از وست • • شعر •

• هندال محمّد شه فرخنده لقب • ناگاه ز قضا شهید شد در دل شب •

• شبخون بشهادتش چوگردید سبب • تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب •

و میر اُمّانی بطریق تعمیه این‌تاریخ گفته که • مصراع • • سروے از بوستان دولت رفت •

و ولادت میرزا در (۹۲۴) نهصد و بیست و چهار بود - و درین باب گفته اند •

• مصراع • • کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال •

و حضرت جهانبانی روز دیگر ازانجا بعزم‌صود نزول اقبال فرمودند - که خاطر جهان‌پیرای یکبارگی از شورش فتنه‌سازان فارغ ساخته دارالملک کابل را بفرّ موکب عالی مهبط امن و امان سازند •

---

(۲) نسخهٔ [د] سپاه دیده (۳) نسخهٔ [ط] و در تاریخ این‌مسافر ملک‌بقا میر امانی قطعهٔ در رشتهٔ نظم در آورده بود • قطعه • شاهندال‌سروگلشن‌ناز - چون ازین رستان‌بجنت‌رفت - عالمرا بیاد سروقدش - برفلک دود‌آه حسرت‌رفت گفت تاریخ قمری‌ٔ نالان - سروے از بوستان دولت رفت - و در [چند نسخه] و میر امانی منجمه بطریق •

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی - و ارتفاع منزلت بعضے مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثار بزرگی و فرّ فرمانروائی از پیشانی نورانی آن نو بادهٔ شجرهٔ سلطنت و اجلال و گلدستهٔ حدیقهٔ خلافت و اقبال (یعنی حضرت شاهنشاهی) از صفر من و ریعان حال ظاهر بود] درین زمان (که از عمر ابد پیوند آنحضرت سال دهم بود) جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محالّ جاگیر میرزا (از غزنین و غیر آن) نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند - تا ورزش فرمانروائی نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و انتظام این مشاغل جزوی استعداد آرای کل باشند - و از غرائب قضایا آنکه پیش ازین چند روز در تذکرهای ازدحام (که در ملازمت حضرت جهانبانی سوار دولت میرفتند) دستار آن نوردیدهٔ دولت (که اسرار تارک معالیت کونین توانند شد) جای خود گذاشته بود - میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدان سای آنحضرت نهاده بود و دوربینان بارگاه جلالت ازین صانعهٔ تفاؤل جسته ایّام تاجداری و فرمانده‌ی شاهنشاهی را نزدیک شمرده معرّت پیرای خاطر بودند - حق جلّ و علا از یمن این خجسته عمل میرزای نرخنده مآل را بدرجهٔ شهادت (که عمر باقی و عیش ابد عبارت ازانست) سربلند گردانید - و حضرت شاهنشاهی (که نور پرورد الٰهی اند) در گرهٔ آرزی دلهای مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و قدردانی و آدم شناسی بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرّت مجاورید کامیاب شدند •

• شعر •

• الٰهی تا جهان را آب و رنگ است • فلک را دور و گیتی را درنگ امت •

• ممتّع دارش از عمر و جوانی • ز هر چیزش فزون ده زندگانی •

و عمدهٔ ملازمان میرزای مغفور (که در ملازمت حضرت شاهنشاهی بودهٔ در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند) اسامی گرامی ایشان بدین تفصیل امت - محبّ علی‌خان - ناصر[۲] قلی خواجه ابراهیم - مولانا عبدالله - آدینه تقبائی - سمانچی - قرغوجی[۳] - جان محمّد تقبائی - تاج‌الدین محمود باویدی - تیمور تاش - و مولانا ثانی که ثانی‌الحال بخطاب ثانی خانی سرافراز گشته بود - و مولانا بابا دوست صدر که میرزا باو توجّه تمام داشتند - و میر جمال که او نیز

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] ناصرقلی خان (۳) نسخهٔ [ج] قرغوجی (۴) در [بعضے نسخه] خان محمد •

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خالدین دوست سهاری[۲] بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن (چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از خبث طینت همرنگ نساختند - و محمّد طاهر خان اگرچه از قدیم در ملک ملازمان میرزا بود امّا بواسطهٔ آنکه قندوزرا نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین یورش معادت همراهی نیافت و (چون درگاه این فروغ بخش گیتی معیار جوهر انسانیّت است) ازین مردم هرگه (نیک میرت پاک‌طینت خیر نهاد بود) کارش روز بروز بهترشد - و بمقاصد عالیهٔ خود رسید - و آمید چنان است که دران نشاه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هرکه بدگوهر بود پرده از کار او برداشته شد - و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت گشت •

و چون موضع بهسود مخیّم سرادقات اقبال شد قلعهٔ مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که[۳] دران عشرت‌سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوری و معنوی نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته درآنحدود کامیاب نصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحّص گشتند - و قریب پنج شش ماه آن هر زمین جاوگاه موکب عالی بود - میرزا از بی‌استطاعتی هر روز مهمان قبیلهٔ میشد - و هرشب بزمینداری پناه میگرفت - و از منقصت فطری (در حجاب پندار مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی‌نعمتی محروم بوده) همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد •

و درینولا طایفهٔ ظاهر بینان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی بودند) از دانش آباد باطن غافل بوده گنهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهی و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشاهٔ ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصائح و مواعظ (که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوّت باشد - که[۴] بر وجه تنبیه و احتیاط) رقمزدهٔ کلک عنایت فرمودند - چه تربیت‌یافتهٔ دبستان ایزدی را بنصیحت جهانیان چه احتیاج - و خدا پرورد را بامثال این پندنامها چه رجوع - و دران منشور عطوفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود •

شعر •

• غافل منشین نه وقت بازی‌ست • وقت هنر است و کارسازی‌ست •

اوّل پیش ملّا زاده ملّا عصام الدّین درس میخواندند - آخوند چون بمعنی کوتر مشغوف خاطر بود ملازمان مدّبهٔ علیّهٔ حضرت شاهنشاهی ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزول فرمود

---

(۲) نسخهٔ [د] بهاری (۳) نسخهٔ [د] که درانجا عشرت پورا بوده (۴) نسخهٔ [ط] بر وجه تنبیه •

خدمتِ تعلیمِ صوری را بمولانا بایزید فرمودند - و او باین خدمت اهتمام داشت - لیکن چون ایزدِ جهان آزا این ادب پرورد خاصِ خود را نمیخواست (که بعلوم صوری رسمی آلوده گردد) خاطرِ اورا ازین داعیه پرداخته متوجّهِ کار نمی‌ساخت - و ظاهر بنان تقصیر ارباب تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند - و آن مردم چون خیر اندیشانِ نیک ذات بودند سخنِ شکوه بدرجهٔ قبول نمی‌رسید تا آنکه دریغوا از پرتوِ اشراقاتِ الهامِ ربّانی چنان بخاطر رسید که بجهت تعلیمِ آن ادب آموزِ مکتبِ ربّانی قرعه در میانِ ملّا عبدالقادر و ملّازاده ملّا عصام الدّین و مولانا بایزید اندازند تا فقشِ دولت بنام هر که برآید او در آخوندی مُتعیّن بوده بعمارت این خدمت سربلندی یابد قضا را قرعهٔ سعادت بنامِ مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ مُطاع بر نزلِ مولانا بایزید و نصبِ مولانا عبدالقادر بریی خدمت شرف ارتفاع یافت *

بر خردمندانِ دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیینِ معلّم در بیضا از بابِ رسوم و عادات است نه از بابِ اکتسابِ کمالات - وگرنه دانش پروردِ ایزدی را بتعلّم از مخلوق و توجّه بسبق چه نیاز و لهٰذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدّس متوجّهِ تعلّمِ صوری نبود - و عمدهٔ حِکَم و مصالح بی‌مبلغی آنحضرت بحرفِ آموزی رسمی آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ فیوضاتِ غیبی بر جهانیان ظاهر شود که در ریاضِ بلندِ این خدیوِ زمان آموختگی و ساختگی نیست - دانِ الٰهی‌ست - که تکاپوی بشری را دران مدخل نبوده - و آنحضرت دران زمان بتخوری ظاهری و فراوانیِ دولتِ صوری اختصاص داشته از اظهارِ کمالاتِ معنوی خود تجاهل عارف نموده اکثرِ اوقات بیازی می‌پرداختند و در نقابِ خفا کارِ هوشمندی میکردند - بطوریکه دور بینانِ روزگار را بران نظر می‌افتاد - و ازانجا (که همّت بلند است) نقابِ کمالِ خود را از امورِ عظیمهٔ ظاهری میساختند - و دل در کارِ می‌بستند که اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمی‌بود امّا اهلِ معنی ازان حکمتها می‌دریافتند ازانجمله پیوسته بر خلقتِ شترِ عجیب نظرِ نظر گماشته تفرّجگریِ عجائبِ قدرت میکردند و در شکل و شمائلِ اعجوبهٔ شتر (که بزرگترین جانورانِ آن سرزمین است) نظّارگی و تماشائی بودند و در اطوارِ سلوکِ درویشِ نهادانهٔ او (از بارکشی - و بردباری - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بدست کودکی باشد - و قناعت بر خارخوردن - و صبر کردن بر بے‌آبی) اندیشهای معنوی در صورتِ بازی و بردهٔ مجازی میفرمودند - و همچنین خیال خیال

---

(۲) در [چند نسخه] متفرد (۳) در [بعضی نسخه] تعلیم صوری - و در [بعضی] بعلم صوری (۴) در [چند نسخه] نمی افتاد *

بر عشرت اسپ تازي (که اعظم اسباب رياست و مراتازي ست) مي گماشتند - و گوي کمالات و هنر پردازي صوري و معنوي را بچوگان امداد قدسي و تربيت ازلي مي ربودند - و گاه از بال گشائيهاي همت در فضاي هواي حق شناسي هوس کبوتر بازي بخاطر ملکوت مناظر آورده بجهت دلجوئي دلهائي رسيده دانه مي افشانند - و از شوق وجود ظاهري اين مشتي پال و پر بمواجيد ذوقي شهودي ارباب کمال پي برده شوق پرداز عالم معني مي بودند - و از طيران اين طايران اوج علو دل بر بلند پروازيهاي تيز پران سماي مقدس داشته در لباس بازي کار عبادت سامان ميفرمودند و گاه بسگ دواني ميل فرموده بکار نفس مي پرداختند - بصورت سگوازي بود - و بمعني نفس آزائي بظاهر دل بسگ بسته بودند - و بباطن در اخلاق ملکي او حاضران بساط را راهبر ميگشتند و هرچند (در پردهٔ بيگانگي تکاپوي ميفرمودند - و خود را بلباس ارباب ظاهر ميداشتند) امّا خوشبوئي و روشنائي را نتوان پوشيد - پيوسته نور ايزدي از ناصيهٔ سعادت پيراي آنحضرت ميتابيد - و شمائل پيشوائي صورت و معني از چهرهٔ نوراني آن برگزيدهٔ حق هويدا بود *

روزے بدامن کوه مقيد سنگ بشکار اشتغال داشته بدست هر يکے از خدمتگاران نزديک سگ شکاري سپرده بودند که تسلسل باشند - و چندے را بالاي کوه تعين فرموده بودند - که آهوان را رانده به بياباں آرند - و چون آهو بتسلسلان رسيد جمعے (که بسگ نفس شوم گرفتار بودند) از کوتهي دريافت صنع صوري را پيش نظر داشته بخوردني مشغول شدند - و سگان را بوقت نگذاشتند - چون بحقيقت معامله آگاهي شد سلطنت معنوي در جوش آمد - و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بطناب بسته در تمام لشکر بگردانند - و چنان بر مسند قهر نشستند که گمان سالان کار ديده متنبّه شده انگشت حيرت دردهان ماندند - چون اين واقعه بسمع اقدس حضرت جهانباني رسيد خاطر اشرف انبساط عظيم يافت - و فرمودند که عنقريب بسلطنت عظمي رسيده کامياب دولت جاودانی ميشوند - شاهم خان جلاير ميگفت که روزے حضرت جهانباني به بنده حکم فرمودند - که رنده خبر بيار - که آن نونهال بهارستان اقبال چه ميکنند - و در چه کار اند چون رفتم ديدم که بر بستر استراحت آمده اند - زبي نوراني آنحضرت بغايت شگفته است و بظاهر چنان مي نمايد که بخواب رفته اند - و در باطن با مقدّسان مأ لوف در گفت و شنود اند خدمت مبارک ايشان گاه گاه بجنبش مي درآيد - چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجيد بظهور ميرسد - و گاه در (۴) همان حال از زبان گوهر افشان بظهور مي آمد که انشاء الله صبحانه

---

(۲) نسخهٔ [ظ] خدا پرستي و حق شناسي (۳) نسخهٔ [ج] همايون (۴) نسخهٔ [ز ظ] در همان حال که اندے از بسيار گفته آمد از زبان *

خلاصهٔ معمورهٔ عالم را در حیطهٔ تسخیر در آرم - و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم - خان مذکور میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید) فرو رفتهٔ حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد - آنچا نتوانستم ایستاد - گوشهٔ رفتم متحیّر بودم - و چند مرتبه بدستور مذکور حرف سرائی فرمودند •

و دران ایام وضع پسندیدهٔ آنحضرت از کمال دوربینی و بلند نظری چنان بود که هرگاه کسی از خواشامد گویان تیره رای (که جز سود و زیان خود نشناسد - بلکه سود خود را در زیان خود داند) اظهار کردے (که عقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا نوسانبرای زمان گردند) بغایت ناخوش میآمد - و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را درلقخواه میدانند حاشا که از دولتخانهٔ دولتخواهی خبرے داشته باشند - بقدار شدن حضرت جهانبانی بد من میاندیشند - و سود دنیاوی مرا در زیان دین میاندوزند - بلکه آشوب در ملک عاقبت انداخته سر شور انزائی دارند - چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیّت و خواهش و اعمال شان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد - و درازی عمر گرامیش خواهند - که هرکس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بنازند خرد راه و طریقت پاک و نیّت درست این بزرگ صورت و معنی را - و بالجمله بزرگی و بختیاری از طرز ماند ربود ونشست و خاست آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگان تجربه آموز بسعی فکر و نظر در یابند - و بدست آرند) این پرورش یافتهٔ نظر ایزدی را بادنی توجهی در بدیهه میسّر بود - و هردانش و حکمتے (که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم رسد) این مظهر غرائب قدرت را بے تامّل و تفکّر دمت میداد - حکمت بالغه ازین نور باصرهٔ سلطنت و خلافت چشم اُمّید ورزگاررا روشن میساخت - و براستقامت رأی و متانت دانش این نور پرورد الٰهی ثناخوان بود - و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکامن متنوّعه مستجب و مختفی بود؛ همواره درین حصن معنوی و حرز الٰهی از وصمت مکر و کید بدخواهان ایمن زیست میکردند •

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود برسر قبائل افغانان که کمینگاه فتنهٔ میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید - و صولت سرما بانتها پیوست - و معلوم شد که میرزا کامران با معدودے در قبائل افغانان بسر میبرد) اندیشهٔ سرما برین شدند که اکنون میرزا را

---

(۲) در [اکثر نسخه] طبع (۳) نسخهٔ [ه] حرست الٰهی •

قوّت مقاومت و قدرت مدافعت نمانده - مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کاردان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند - و قرنهٔ از دوربینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا در باعتدال نهاده (اگر رایات قصرت ارتفاع نهضت یابد - و قبائل انغانان بتاخت و تاراج روند) هرائینه مصلحت وقت خواهد بود - وتا این گروه بدانديش (که سرمایهٔ فتنه و فساد اند) تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجّه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران (که درین طوائف بنهان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میسازد) بدست می افتد - و هم بیم آشوب منافقان دیگر برکنده می آید - حضرت جهانبانی را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده بیدرنگ فتح و نصرت سوار ممند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال رخنده غبار ادبار بر مفارق امدا انشاندند - جمعی از بهادران مشهور و تیغ گذاران جرّار مثل محمّدخان جلایر و سلطان محمّد دولاق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بباشلیقی سلطان حسین خان مقرّر فرمودند که بیشتر روند - و دران شب هوا بقدر بردی داشت و ژاله در بود - بجهت آسایش خدم و حشم درمیان راه فرود آمدند - و سحرگاه بدولت سوار شده متوجّه گشتند *

چون قبائل جا بجا پراگنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردّد ماهم علي قلي خان و بابا خزاري (که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمّد متردادی میرفتند) بدست اولیای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علي سایلان را در غلط انداخته غیر قبیلهٔ (که میرزا درانجا بود) نشان داد - بابا گفت او ترسیده است - نمیداند که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده میبرم - در اوّل صبح صادق پیشروان موکب دولت بخواصی آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوهشت آباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان قوم فتنه نهاد را بدست گرفتند - و در خیمهٔ (که میرزا بخواب رفته بود) چندسے از بهادران در آمدند و شاه قلي خان نارنجي از مدّعیان این معنی ست که درآیندهٔ آن خیمه من بودم - و دو کس دران خیمه بوده اند - یکے بدست افتاد - و دیگرے بصد اهتمام خود را بیرون انداخت

---

(۲) در [بعضے نسخه] هوا (۳) در [بعضے نسخه] طایفه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) در [چند نسخه] بگردند (۶) در [بعضے نسخه] ماهم علي قبچاق (۷) در [چند نسخه] خرازي (۸) نسخهٔ [ط] عساکر دولت *

چون پرتو صبح در پرده‌دری درآمد ظاهر شد که بدست افتاده بیگ مملوک است - که میرزا را بار رابطهٔ نظری بود - و میرزا بدر رفته بود - و چندے از افغانان اوباش (مثل شیخ یوسف کرزائی و ملک منگی و چندے دیگر) بجنگ ایستادند - و خاک رسوائی بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت افتاد - و پیشتر ازانکه زایات اقبال برسد فتحے چنین روی داد - و میرزا بخود قرار بودن آنچندی نداده متوجهٔ هندوستان شد - و چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت - و بعنایت ایزدی فتحے غریب (که مقدمهٔ فتوحات تواند شد) میسر آمد] لازم سرزمین ظفرآئین درستکام مراجعت نموده بمنزل بهمود رود اقبال فرمودند - و [چون بیقین پیوست که میرزا بحالیکه (هزاران ناسپاسان حق ناشناس توانندبود) برآمده متوجهٔ هندوستان شده است] حضرت جهانبانی ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا (که بهار چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن تواند گفت) بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند - چون (ایام شگوفه بود - و آغاز کوکبهٔ بهار و طراوت خیابان و لطافت جویبار گروگشای ضمایر) جمعے از مخصوصان را بسرکردگی علی قلی اندرابی بدارالملک کابل فرستادند - که آن شگوفهٔ بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را باتحفاتِ مخدرات تتق عصمت و مطهرات مرادات عفت بحضور اقدس آورند - تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ بدائع نوبهار و مطالعهٔ صنائعِ گلزار بمراسم شناخت نقشبند ازلی محرم گشته اساس شکر تمهید دهند - در اندک فرصتے حضرات رفیع الدرجات محفوف بحضور و سرور ورود سعادت فرمودند - و آنحضرت شکر مواهب نامتناهی (که مستجلب مزید نعم منعم حقیقی هست) بجای آوردند - و بعد از بسط بساط انبساط و انبساط شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعتے بدارالملک کابل نزول اجلال فرمودند •

توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین - و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسمانی بخشیدن

چون (حضرت جهانبانی روز بروز لمعهٔ رشد و کاردانی از ناصیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهی در افزونی می یافتند) در یغولهٔ (که زمان آسایش روزگار بود) رای جهان آرای بموجب الهام ربانی این تقاضا فرمود که آن نوباوهٔ چمن خلافت را بظاهر ورزے چند از خود جدائی تجویز فرمایند

---

(۲) نسخهٔ [ح] کوتاهی (۳) نسخهٔ [ه] از خود تجویز دوری فرمایند •

تا هم فیار بزرگی (۱) گوهر والا گرفته آید - و هم فراخی حوصلهٔ سپهر بمعت معلوم همگنان شود و هم در آداب فرمان‌روائی درزش بهم‌رسد - چه در هنگام صغر سن و آنگاه در ایّام جدائی هرگه (هوشمندی را پیشرو خود ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماید - و بزرگی خود را منظور نداشته بخردان و مسکینان طریق نصفت و معدلت بسپرد - و باتّصال معنوی اکتفا فرموده از دوری صوری ملول خاطر نباشد) هرائینه آن ذات بدیع گوهر یکتای خلافت تواند بود - و (چون جلائل صفات مذکور از لوحهٔ پیشانی مظنون بل متیقّن بود) در اوائل سال (۹۶۹) نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند - آنگه خان و خواجه جلال‌الدّین محمود و تمام ملازمان میرزا هندال درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت اعتصام بودند - هررشتهٔ سرانجام جمیع مهمّات صوری برای رزین خواجه مفوّض بود - مدّت شش ماه بآگاهی و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوائی صورت و معنی از نامیهٔ اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده (که در سنّ بزرگی از حال‌خوردان جهان‌دیده پدید نیاید) از ایشان بخت فرخنده طالع بظهور می‌آمد و پیوسته بنیّت درست از حق پرستی گرد دلها میگشتند - و همواره در گرد آوری پراگندهٔ دلان سلسلهٔ صورت توجّه عالی می‌گماشتند - و پیوسته در استرضای طایفهٔ (که در شهرستان تجرد تصرّف عظیم داشته در تهذیب اخلاق و شناخت ایزد کمر اجتهاد بربسته راه فقر و فنا پیش گرفته‌اند و از راحت و الم و مدح و ذمّ اهل عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکتای بی‌همتا درست کرده‌اند) آهنگ میفرمودند - در غزنین دران زمان بابا بیّاس از میخوردان حق‌شناس مستغرق بحر شهود و محو دوام استغراق بوده درکنج عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد - مکرّر بدیدن او توجّه میفرمودند و آن راست بین کارخانهٔ تقدیس پیشوائی صورت و معنی از مواطع یزدانی مطالعه نموده بیادشاهی ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود - و بشارتهای طول بقا و مژدهای علوّ مراتب میداد - و چون خاطر اقدس از مهر و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجب اشارت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بمستقرّ جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی پیوسته در کابل انتظام بخش مهمّات بودند - و اوقات گرامی تقسیم و توزیع فرموده لحظهٔ از رزم و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیداشتند - و با وجود داد بخشی و دلجوئی شکستهدلان و سایر کار و بار سلطنت بملاحظهٔ مزید شوق و انبساط بمهر و شکار نیز توجّه میداشتند - روزی بحدود زمه (که موضعیست از مواضع دلگشای کابل) برسم شکار سوار شده بودند - بحسب تقدیر از اسپ جدا شدند

---

(۱) نسخهٔ [ط] این جوهر فرد نیک گرفته آید (۳) نسخهٔ [ج] بلس ۔ و نسخهٔ [و] هلس ۔

عنصرِ مقدّسِ آنحضرت آزردگی تمام دریافت - ازانجا (که هرشمندیِ قرینِ دولت و ارجمندیِ‌ست) از روی حزم و عاقبت اندیشی منشورِ طلبِ حضرتِ شاهنشاهی در ساعتِ عزّ اصدار نرمودند و بقدومِ میمنت آثارِ آن قدسی نژاد (که جمیعِ سعادات در قدمش تعبیه نموده‌اند) عنصرِ قدسیِ آنحضرت را کمالِ صحّت و عافیت کرامت شد •

نهضتِ موکبِ مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش - و تادیب گردن‌کشان - و لوای عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح[۲]

در زمستان اواخرِ سالِ (۹۰۹) نهضتِ موکبِ فلک‌مرتبه حضرتِ جهانبانی را عزیمتِ بنگش روی مصمّم گشت که آنحدود به نصبتِ کابل تشاق تمام است - و در ضمنِ این نهضت تنبیهِ سرکشانِ آن دیار و تقویتِ لشکرِ فیروزی‌اثر نیز مطویِ ضمیرِ جهانگشای بود - و بجهتِ خجستگی و فرخندگیِ موردِ فتوحاتِ غیبیِ مظهرِ کراماتِ ازلیِ حضرتِ شاهنشاهی را درین یورشِ دولت‌افزای چون اقبالِ قرینِ خود ساخته بجانبِ گردیز و بنگش نهضت نرمودند - و طوائفِ افغانانِ متمرّده تنبیه و تادیب شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدستِ سپاهِ نصرت اقترانِ افتاد - و اوّل قبیلهٔ (که بقلمرو رفت) قبیلهٔ افغانانِ عبدالرّحمانی و آخر افغانانِ برمزیدی بود - و فتح شاه افغان (که از حمق و نادانی گمانِ دانائی بر خود کرده در اضلالِ گمراهان بود - و از صدماتِ افواجِ قاهرهٔ پادشاهی فرار نموده با جمعیّتِ خود بدر میرفت) بمنعم خان و جمعی کثیر (که از جلال آباد متوجّه موکبِ عالی بودند) دوچار شد - جمیعِ اموال و اسبابِ او نصیبهٔ این دولتمندان گشت و خود زخمی گریخت - و در اثنای زد وگیر و تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم‌گهر (که سردارِ گروهِ گهران بوده) عریضه‌داشتِ او را آورده شرفِ بارِ عزّت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان بایغحدود آمده‌است - و مرا (که هوای دولتخواهی در سر است) نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد - اگر ایغحدود مخیّمِ مرادات اقبال گردد او را بشرفِ بساط بوس مشرّف ساخته جهتِ تدارکِ جرائمِ گذشته ملازمِ عتبهٔ دولت گردانم - و خود نیز لوازمِ بندگی بجای آرم •

پوشیده نماند که گهران را طوائفِ بسیار است - و در مابینِ آب بهت و سند توطّن دارند در زمانِ سلطان زین‌الدّین کشمیری ملک کندام از آمرای غزنین (که بحاکم کابل نسبتی داشت)

---

(۲) نسخهٔ [a] و دیگر سوانح که دران ایام روی نمود (۳) نسخهٔ [ج] زین العابدین •

آمده بزور این جا را از تصرّف کشمیریان گرفت - و بعد ازو ملک کلان پسر او جانشین پدر شد و بعد ازو پسر او بُدّر نام کافری اُلوس خود یافت - و بعد ازو تتار ناظم قبیلهٔ خود شد - و او را بشیر خان افغان و علیم خان پسرش منازعت عظیم روی داد - و خود را از منتسبان این دودمان میدانست - چه در زمانے (که حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند) در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده‌بود - علی‌الخصوص در جنگ رانا سانگا جانفشانی نموده - و اورا دو پسر بود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کافری آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گاهے متابعت بنفاق میکردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گاهے جوئی خان (که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود) زمین‌بوس نموده عرضه‌داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بےته گذرانید - محرر این مجموعهٔ هوشمندی ابوالفضل (که مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامی ست) چون [همّت در شرح احوال و نشر اظهار دولت پیرایی حضرت شاهنشاهی بسته - و از جهت میرابی تشنه‌لبان این داستان گرامی از آدم تا این‌دم (که عهد ولیعهد عالم است) از سلسلهٔ علیّهٔ این دودمان خلافت بطفیل می‌آرد] ذکر مجملے از ناکامی میرزا کامران و مکافات یافتن او از کردار خودش ناگزیر است - اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثال این امور دران اندراج یابد) امّا برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن‌آرائی ست ٭

بر مسامع مستمعان این سوانح غریبی (که هریک ازان واعظ مذاہب قدس است) پوشیده نمانده که [چون میرزا کامران دران سحرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و پوی خود را از دست تیغ گذاران صف شکن خلص ساخته بهر رفت] دیگر بخود قرار بودن نداده و از تباهی‌خرد (که نتیجهٔ حق‌ناشناسی ست) باوجود چندین ادبارات (که هریک‌ازو شاهراه سعادت توانند بود) خود را بملازمت اینچنین خدیو مهربان بسیارنخش نرسانید - و درین هنگام (که بایستے گرد ندامت و پشیمانی برچهرهٔ احوال او نشست - و بوسیلهٔ عجز و خجالت خود را بآستانبوس مشرّف ساخته تدارک تقصیرات نمود) از بخت واژگون متوجّه هندوستان شد - که پیش سلیم خان پسر شیرخان (که بکفران نعمت ذاتی از بادهٔ غفلت و مرجوش غرور آشفته دماغ بود) رفته کمک اد بار خود آورد - سبحان‌الله چه عقل است اینکه بدشمن جانی خود رجوع کرده

---

(۲) نسخهٔ [ج ٥] برنام - و نسخهٔ [و] سرنام - و در [چند نسخه] برنام (۳) نسخهٔ [ط] صحرر این خجسته دستان ابوالفضل (۴) در [اکثر نسخه] و نزول مکافات یافتن او (٥) نسخهٔ [ح] از بادهٔ غفلت سرخوش غرور و آشفته دماغ بود ٭

که کار چنین درمهت بزرگوار تباه سازد - و خواریها بخود قرار داده پیش او رود - و خواهد که بمددگاری او با ولی نعمت خود ستیزه کاری نماید - کوتاهی سخن آنکه اندیشهای نادرست میرزا را برین آورد و با معدودے راه هندوستان گرفت - و از نواهی خیبر شاه بداغ خان و پیش سلیم خان فرستاده و او در حوالی قصبهٔ بن از قصبات پنجاب بود - فرستادهٔ میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود سلیم خان انجاح مرام میرزا را از حوصلهٔ خویش انزون دانسته مدارائے پیش گرفت - و جزوی خرج مصحوب او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و خزینهٔ تعین میکنم - هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد امیر را نیز پیش سلیم خان روانه کرد - بعد از درازی سخن (که گوشهٔ ازان لایق تر) چون میرزا بچهار کروهی بن رسید سلیم خان بسر خود آواز خان و صوفی عبدالله ملتانی پوری و جمع از آمرا را باستقبال فرستاد و برویش (که لایق دشمنان و سگان درگاه نباشد) میرزائی فاعاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروه افغانان را دریافت - همراهان میرزا بابا جوجک بود - و مظفر آئی و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و عالم شاه و رحمان قلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد امیر و ثمر تاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمع دیگر از اعتبار یافتهای روزگار که نامهای ایشان نابرده به - و چون کردار حق ناشناسان و اندیشهٔ کافرنعمتان بر صواب نیست - و عاقبت وخیم دارد) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمال ایشان بود - میرزا از بدسلوکی این گروه بیدانش آزرده بود - و همواره در خلوات شاه بداغ را (که تحریض و ترغیب درآمدن کرده بود) سرزنش کردے *

و چون سلیم خان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت - د پیوسته اظهار رخصت میکرد - و صورت امی بست) بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد - باندیشهٔ آنکه در یکے از قلاع حصینهٔ هندوستان مقید سازد - میرزا از کمک مایوس و از رخصت نامیه چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود قرار داد - و جوگی خان را (که از معتمدان میرزا بود) پیش راجه بکهو (که در دوازده کروهی ماچیواره بود) فرستاده در استخلاص و استعانت زد - او فرستاده را بشایستگی پیش آمده پناه بمیرزا قرار داد - روزے (که سلیم خان از آب ماچیواره گذشت) میرزا در جامهٔ خواب خود یوسف آفتابچی را گذاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اکثر نسخه] کوچک (۴) نسخهٔ [ح] ملا شفیعا (۵) نسخهٔ [د ح] آنها - و نسخهٔ [ه] ایشان (۶) نسخهٔ [د] جوگی خان (۷) نسخهٔ [ا] مکهو - و در [بعض نسخه] سکهر (۸) در [بعض نسخه] در خانهٔ خواب خود *

بابا معید قرارداد که تا زمان دراز چیزی نخوانده باشی - تا مردم دانند که میرزا درخواب است و خود تغییر لباس داده و برنگ بروزی آنکه از طرف سراپرده بدر رفته بمامن قرارداد شتافت و راجه او را بآئین لایق دید - و چون خبر آمدن لشکر بتفحص میرزا شنود پیش راجهٔ کهاور (۱) که دران نواحی محکمترین محال بود) نرسد - او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جمو روان ساخت - و راجهٔ جمو از دوراندیشیهای زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بولایت او درآید - میرزا سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت سانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی اتغانے (که اسب جلاب بود) بجانب کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گمگهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متفق ساخته کار ناساختنی از پیش برد - و او در لنخواهی درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاه معلّی فرستاد - و میرزا نیز چون علامات نومیدی از چهرهٔ احوال این اوس مشاهده نمود ناگزیر براه گریزت شتافته از راه احتیاط عرضه داشتے (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هرچند میرزا تدبیرها انگیخت (که شاید گمگهران را در فتنه اندازی با خود متفق سازد) صورت نبست - از بدرفتی خاطرش آزمیده بود که مقرّبے نداشت - و نیز از حراست این قوم و از ماندگیی خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همّت در همراهی این گروه بسته ورزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتے را (که تائید ایزدی آرایش دهد - و حمایت الهی نگاهبانی نماید) خواه (۲) تیره رای هر اندیشهٔ تباه (که در حقّ او نماید) خاسر و خایب گشته در نکال اید فرومانده - و هرچه آذرا سود خود اندیشد زیان بیند - و مصداق این حال احوال میرزا کمران است - چنانچه مجملے گذارش یافت •

و چون ایلچیی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید پورش هندوستان تا ولایت گمگهران مصمّم شد - و خواجه جلال الدّین محمود را بحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمّات موروثی و معنوی و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب والا گردانند - و کمر عزیمت بر میان همّت بستند که کار میرزا کمران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شر او ایمن سازند - و چون اعلام نصرت اعتصام بحدود ساه رسید قاضی حامد را (که قاضی اردوی ظفرقرین بود) پیش سلطان آدم فرستادند

---

(۲) در [بعض نسخه] کاور (۳) نسخهٔ [د ه] اندرزی (۴) نسخهٔ [ج ه] مفرسے (۵) در [بعض نسخه] بدخواه تیره رای خاسر و خایب گشته •

که پایهٔ قدر او را بادراک بساط بوس سر بلند گردانند - و بمیرزا نیز نصائح و مواعظ هوشمندانه (که زنگ خلاف و شقاق را از آئینهٔ دل او بزدایند) خاطرنشان سازد - و بعد ازانکه رایات اقبال از آب سند عبور نمود اثرے از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشهای زمیندارانهٔ نا صواب پیرامون خاطر او میگشت - آنحضرت مفهم خان را پیش او فرستادند که بسخنان دلاویز دلاسا نموده پیشتر بملازمت آورد - و بمیرزا نیز سخنے چند (که راهبر سعادت او بود) رساند - و مکنونات ضمائر ایشان را از چهرهٔ حال تفرّس نموده حقیقت خبیّات سرائر را معروض دارد - مفهم خان رقعه کارنامهٔ دانش خود بظهور آورده - و بعد از فصوص و انسانه سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته در نواحی پرهاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته انجمن آرائے عشرت شدند - و میرزا کامران بارجود چندین جرائم (که هر یکے مستوجب عقوبت عظمی تواند بود) مشمول انواع التفات شد - جمیع آمرای دولتخواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که اگرچه رانت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت والا همین تقاضا میکند (که گناهان بزرگ در درگاه معلّی بزرگان عفو پوشد) امّا عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزهٔ کار مردم آزار را بسزائے اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهرهٔ سلامت عالمیان رفع شود - شایستهٔ دور اندیشی و دور بینی آنست که آسایش ظاهری یکرا (که بدخواه باشد) بر آسایش چندین خلائق (که بشرف دولتخواهی اختصاص داشته باشند) نگزینند - اگر (بجهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینه ریشان نقش فاسد ظالم از نگارخانهٔ عالم محو سازند) دیوار معدلت را چه اختلال - خصوصاً که در ضمن آن صلاح[۲] هزاران کار مندرج باشد - هرائینه محو ساختن این صورت[۳] بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود - آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بامید بهبود باز بحال او پرداخته کرده را ناکرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طاقتها طاق شده لایق بحال او و خلائق آنست که او را مسافر ملک عدم سازند - تا خلق خدا از هزارگونهٔ بلا نجات یابند - و نامهٔ اعمال او سیاه تر نگردد - چه مدّتے مدید میگذرد که از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت اموال خلائق در معرض نهب و غارت حادثات آمده - و عرض و ناموس عالمیان بباد فتنه رفته - و جان چندین مردم خاکسار بها گشته - و جوهر اخلاص (که زیور اعناق همرهٔ خواص است) در غبار آشوب ناپدید شد - اکنون صلاح وقت است که این چنین کسے را

---

(۲) نسخهٔ [ح] صلاح هزاران مندرج باشد (۳) نسخهٔ [ط] نقش بطلان *

از چنگال وبال این عقوبات خلاصی بخشیده خلائق را در ظلّ معدلت آسایش بخشد حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مسبّب‌الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند که آن مبدع جهان آرای بلوجود قدرت کامله چنین بشرے را ابقاء نماید - البتّه مبلّغی برغرض و مصلحتے ست - و با این همه باریک بینی نصائح حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی نمیدادند - آمرا باز ازانجا (که انواع خونریزی و فتنه انگیزی ازان منکاب بیباک دیده بودند) مکرّر در ملتمس خود اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب (سنفقا کرده بحجّات محقّقان مسجّل و محضرها بخطّ اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملّت مرتّب ساخته بنظر اقدس درآوردند - حضرت جهانبانی آنرا پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامهٔ اعمال و محضر مکافات افعال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم (که امروز بر قتل من مهر کرده‌اند) هم ایشان سرا باین روز نشانده‌اند - حضرت را عرق مهربانی بحرکت آمده نگذاشت که با هجوم عام و حصول چندین بواعث و دواعی حکم بر خونریزی او فرمایند مدّتے مدید سربگریبان تأمّل و تفکّر داشتند - عاقبة الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حقّ او حکم خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهت این کار علی‌دوست بازبیگی و سیّد محمّد بکنه و غلام‌علی شش‌انگشت مامور شدند - اینها بخیمهٔ میرزا درآمدند - میرزا تصوّر کرد که بقصد کشتن می‌آیند - در ساعت مشت کهنه دود - علی دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضای عدالت (که شما پیش ازین سیّد علی و جمعے دیگر را بیگناه ناحیا ساخته بودید) بچشم خود مکافات آنرا به بینید - میرزا (که این سخن شنید) حکم آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشم میرزا را (که دیدبان دل فتنه سرشت او بودند) از پیش معزول ساختند - و این مخلصان فرمان بر جهت احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانهٔ جان‌بخشی دم نزد - و آنحضرت از عطوفت ذاتی زفتها فرموده بیشتر روان شدند - و بها سخنان بلند مهر افزای بر زبان حقیقت ترجمان گذرانیدند - و این قضیّه در اواخر (۹۹۰) نهصد و شصت بوقوع آمد - و خواجه محمّد موسی فرتخودی تاریخ این قضیّه را نیشقر یافته بود - و میرزا همان روز گس پیش منعم‌خان فرستاد که میخواهم که بهر زبانے (که دانی) و بهر روشے (که توانی) بیگ ملوک را برای خدمت من از حضرت التماس کنی - آنحضرت همان لحظه ملتمس میرزا را مبذول داشته

---

(۲) در [اکثر نسخه] بقانیاوه (۳) در [چند نسخه] مبلغی *

روانهٔ خدمتش ساختند - و میرزا کمال توجه (که بار داشت) دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خوانده •

• شعر •

• هرچند که چشم برخت پرده کشیده‌است • بیناست بچشمی که بمن روی‌تو دیده‌است •

و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را به تنبیه زمرهٔ بیراههٔ جانوهه (که سنگ راه بودند) مصروف داشتند - و آن بدبعهدان گردنکش (گردن ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته و بهپادران نصرت پیشه کارزار کرده) بویرانهٔ عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدی و چندے دیگر بپایهٔ شهادت سربلندی یافتند •

و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر (که سالها مکنون ضمیر اشراق‌تنویر بود) مصمم گشت - و آمرا مصلحت وقت نمیدیدند - و بنباه و زندان تشبیه داده در مذمت کشمیر سخنان میگفتند (که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید) که دریوقت (که از اجتماع طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال برهم‌خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده) سلیم خان باستعداد فراوان متوجه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و دریصورت اگر افغانان ثیره رای سر درها استحکام نمایند کار بکجا می‌انجامد - لیکن دولت آنست که از اندیشهٔ ابن یورش بگذرند - و (چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند) متوجه دارالملک کابل شده و براصل تهیهٔ جنگ نموده قدم همت برکاب نصرت درآورند - و بتدبیری اقبال روز افزون بآسانی دمار از روزگار افغانان ثیره بخت برآورند آنحضرت بعد از استماع این سخنان اصلا گوش برگفتگاش و مصلحت‌بینی گذاوندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهی را بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از امیان دولت وداع فرمودند و خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - ببد آموزی آمرای سودا گرمزاج (که جز برمنفعت خود نظر نیندازند) اکثر ملازمان و سپاهیان آمرا صاحبان خود را گذاشته متوجه کابل شدند - و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص آمرا دیگر کسے نماند ازین حرکت شنیع (که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود) جمعیت‌آباد خاطر اشرف مشوش گشت - و جمعے از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند و اگر بکمتر احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند - قصهٔ

---

(۴) نصفهٔ [د] شنگیر کرده بودند - و در [بعضے نسخه] سنگر کرده بودند •

یوسف صدیقی برآمد - و از رخصت یافتنهای سخن (که در ملازمت بودند) هرکدام در تعبیر آن سخنی میکردند - و تاملی داشتند - خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کهدیر میگفته اند (که حکم چاه و زندان دارد) راست بوده است - چه قصهٔ یوسف ازین هردو معنی مخبر صدق روشن *

چون بی‌اتفاقی همراهان بوضوح پیوست بی‌اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه مبذول داشتند - و چون کنار دریای مذکور مخیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون (درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود) مرخص ساختند شیخ که رخصت میفرمودند ازانجا (که بزرگان را بزرگی زیبنده و خوشنما صدق) با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اولا این بیت خواند *

• بیت •

• کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید • که سایه همچو تو شاهی فکند بر سر راد •

و بعد ازان این بیت بر زبان میرزا رفت *

• بیت •

• برجانم از تو هرچه رسد جای منت است • گر ناوک جفا صدت و گر خنجر ستم •

اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد امّا سخن‌شناس دریابد که از شکایت ابرنیزاست - آنحضرت (که جهان مردمی و مهربانی بودند) اینها منظور نداشته رقتها نرمودند - و بر زبان الهام‌بیان گذشت که عالم‌الاسرار والخفیات آگاه است - که ازین کار (که نه باختیار من واقع شده) نهایت شرمنده ام کاشکی این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شدی - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود و مقدار مراحم خسروانی دریافت - و در مقام نیازمندی و شرمندگی درآمده از حاجی یوسف پرسید که درین[۲] جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروی و میر عبدالحی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیگناهی خود دانستمی در چنین وقت شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بحل کردمی امّا یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود - جان‌بخشی کرده رخصت مفر حجاز می‌نمایند بر تفضل و منّت آنحضرت هزار شکر بجای می‌آرم - که هنوز بقدر بدی و بدنامی من مکافات نفرموده‌اند - و بعد ازان بسفارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئی و خوشخوئی

---

(۲) در [چند نسخه] درین چادر چه کسانند *

قبول نمودند - و میرزا را مشمول عنایت پادشاهانه ساخته وداع فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهار رفت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجه دولتخانه شدند) میرزا بهانه‌های بگریست - روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - دریں تنهائي همراهي نمايد - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف دوستي میزدند ترک آشنائي کردند - چامه‌گوئه (که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهي خطاب خان عالم یافته رخت هستي را صرف کار ولي‌نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جاي خود گفته آید) ایستاده بود - و درانولا سفرچي حضرت و منظور عواطف خسروانی بود - حضرت جهانباني فرمودند که چامه گوئه همراه میرزا میروي یا پیش ما میباشي - آو باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفاداري بر لذات صوري مقدم شمارنده بعرض رسانده - که لایق نهال خود چنان مي‌بینم که دریں تاریک روزهای بیفوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمت میرزا باشم - آنحضرت (که محک آدمشناسي و میزان حقیقت سنجي بودند) صرف وفاداری او را بنایت پسندیدند - و باوجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود) حوالهٔ او فرموده پیش میرزا فرستادند - و بیگ ملوک بآن نعمتها که داشت از چامه سفرل برگشته بملازمت رسید - و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با تبول صورتیکه داشت مردود نظرها شد - و میرزا از راه دریای سند به قلعه رفت - و ازانجا بمقصد شتافت - و سه حج دریافت - و در یازدهم ماه ذی الحجه در منا مطابق (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجابت دعوت حق نموده متحمل عدم بست *

چون سلسلهٔ سخن میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکنون بسر مقصود شتافته تحریر میرود که [چون موضع بکرام (که به پشاور شهرت دارد) مورد خیام نصرت شد] قلعهٔ آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند - که سرانجام ایں قلعه مقدمهٔ فتح هندوستان است - و آمرا (که مشتاق کابل بودند) نمی‌خواستند که بهیچ وجه دریں‌جا توقفی واقع شود - حضرت جهانباني توجهات پادشاهانه برایں کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر بحکم عالي موچلها را بجمیع اُمرا قسمت نمود - و بزودي صورت اتمام پذیرفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] جامه کوکه (۳) نسخهٔ [ح] پسندیده بوده (۴) نسخهٔ [ز] پانزدهم *

سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند - و بعد ازان افغانان هجوم عظیم بران قلعه آوردند - سکندر خان داد مردانگی و قلعه‌داری داد - و افغانان سیه‌بخت پریشان گشتند - و (چون اوائل سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهی رونق تازه یافت - و مخدرات تقی‌عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند) آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است - امّا قضیهٔ میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم - و باوجودی دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت - و بعبدالرّشید خان حاکم کاشغر (که بدومنه مذکر قرب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت) سوانح احوال نوشته مصحوب کاروانیان روان ساختند - و در همین ایّام (که آنحضرت بمهمّات مالی و ملکی اشتغال فرموده و بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گردآوری رعایای ایزدی اهتمام داشتند) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی‌الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از مقرر معلّی ماه جوچک بیگم فرزند گرامی متولّد شد آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و (چون بعضی تاریخ این مولود را ابو المفاخر و بعضی ابوالفضایل یافته بودند) هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب شادمانی و مسرّت گشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند - و در همان نزدیکی از مقدمهٔ دردمان عصمت خانش بیگم صبیهٔ جوچوق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد - نام او سلطان ابراهیم نهادند - او بزودی آهنگ عالم قدس نمود •

• شعر •

• بود برقی ز آسمان کرم • زادن و مردنش بهم نزدیک •

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بقندهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه (جمعی از نقده اندوزان از جانب بیرام‌خان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند) رنتن قندهار را بر رنتن هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند - و حکومت کابل را بعلی‌قلی‌خان اندرابی تفویض فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] و پریشان (۳) در نسخهٔ [ط] صورت مکتوبی (که بعبدالرشید خان تحریر یافته بود) بچنسه آورده - امّا (بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت اغلاط نسخهٔ مذکوره) باتباع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد (۴) نسخهٔ [ط] تخمیناً دو دانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخه] خانش صبیهٔ (۶) در [بعضی نسخه] نقدس •

ونور پرورد ایزدي قرة العين خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهي تا غزنين بمشايعت شريف سعادت ارزاني داشتند - و گلهاي آنحضرت (که منتظم مهمات غزنين بودند) بلوازم مهمانداري سرگرم خدمت شدند - و چون رايات جلال از غزنين پيشتر نهضت فرمود آن تازه نهال حديقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم ميمنت بخش عشرت آباد دولت ساختند - بيرام خان (که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت) موسب گرامي بادشاهي را از نعمتهاي عظمي دانسته آداب شکر بجاي آورد - و با دل مملو از اخلاص پا از سر ساخته (بدة) فرسخي قندهار بموضع شور انداز بشرف زمين بوس سربلندي يافت - و يقين آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته‌اند از صدق برتوي نداشته - و در سايهٔ مسعود قندهار از فرموکب عالي رونق گرفت - جشنهاي رنگين و بزمهاي دلگشا ترتيب يافت - و از مشاهير ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالي و منعم خان و خضر خواجه خان و محب علي خان ميرخليفه و اسمعيل دولدي و حيدر محمد آخته بيگي و جمعي ديگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسين مروي و مولانا عبدالباقي صدر و بعضي ديگر سعادت حضور داشتند بيرام خان در آداب خدمتگاري و لوازم نياز پاشي دقيقهٔ فرو نگذاشت - و تمام زمستان در قندهار بعيش و عشرت گذشت - و درين مدت آنچه بجهت سرکار خاصهٔ بادشاهي درکار بود همه را بيرام خان سرانجام نموده منت بر جان خود ميداشت - و جميع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرود آورده لوازم مهمانيي ايشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود - هميشه حضرت جهانباني دران چندگاه در تنزهات حسي و عقلي و ترفهات صوري و معنوي بوده التذاذ ميگرفتند - و همواره بزم آراي خاطر بيغش و عشرت پيماي مواضع دلکش بوده زاويهاي درويشان و کليهاي صفاکيشان را باقدام عقيدت مي پيمودند - و فراخور حالات و مقامات افاضات و استفاضات رو ميداد - ازانجمله مکرر بصحبت مولانا زين الدين محمود کماشر (که از مبارزان سرشکن نفس امّاره بود) ميرسيدند و کلمات قدسيه از طرفين مذکور ميشد - و اشارات و بشارات بر حصول مهمات و مرادات عاجله و آجله فرا ميگرفتند - و خواجه غازي (که برسالت ايران رفته بود - و پيشتر از قدوم موکب عالي با تحف و هدايا بقندهار آمده بود) بشرف ملازمت سربلند گشت - و از نيکو خدمتي بمنصب اشراف ديوان امتياز يافت - و در همان نزديکي معظم سلطان از زمين داور آمده بتخدمت عالي

---

(۲) نسخهٔ [ز] بمو فرسخي قندهار (۳) نسخهٔ [ز] ملا زين الدين - و نسخهٔ [ط] شيخ زين الدين (۴) نسخهٔ [ه و] و اشارات بشارات (۵) نسخهٔ [ح] مهمات مرادات (۶) نسخهٔ [ج] قدوم مبارک موکب عالي *

مشرّف شد - و مهترقرا (که از معتمدان محمّد خان حاکم هرات بود) نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نمود - و عریضهٔ عقیدت بنظر اقدس درآورده مشمول جلائل التفات شد - و از برای مصالحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شورانداب طرح شکار تمرتقه افکندند - و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد - و تفاوُل بصید مرادات گرفتند *

و از قضایای نا مالیم (که در قندهار سانح شد) کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی - و مجملی ازین ماجمه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدر قرا بیگ میرشکار بیرخصت از والیء ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی (بدمست بادهٔ تقرّب و مدهوش جام عزّت و شجاعت خود شده و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده) بدمستیها کردے - و ازانجا (که تعصّب خنگ اهل خریج دماغ عقیدت اورا پریشان ساخته بود) مکرّرا درمجالس حضرت جهانبانی بر علاوه میگفت که من این رافضیک را خواهم کشت - و آنحضرت از توجّه که داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شبے آن بدمست بادهٔ تعصّب قصد آن بیگناه کرد - و خون آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاوهٔ خامی مجازی (که ساتر عیوب است) آنحضرت را از مجازات آن تباه کردار مستقامت ساخت *

و چون حسن اخلاص بیرام خان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد (که برجادهٔ اطاعت و نیکوخدمتی ثابت قدم است) قندهار را (که مکنون ضمیر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان مرحمت شود) ازان اندیشه بمذاق گردانیده به بیرام خان مستقیم داشتند - و زمین دادر را از خواجه معظم تغییر نرموده ببهادر خان برادر علی قلی خان عنایت فرمودند - و چون خاطر جهانگشا از انتظام مهمّات ملکی فراغ یافت به نیت تسخیر هندوستان بدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند و بیرام خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزود ترین وقتے خود را بموکب والا رساند ولی بیگ و حاجی محمّد سیستانی را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می آوردند) قرین رکاب دولت ساختند - و نزدیک بعرصهٔ غزنین حضرت شاهنشاهی نور پرورز سپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند - و نمودار قران السّعدین انتظام یافت و محمّد قلی خان برلاس و اتکه خان و جمعے دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند - و در اواخر سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک نضای دولت فزای کابل بقدوم والای آن فرمانروای زمان

---

(۲) نسخهٔ [ز] واقع شد (۳) نسخهٔ [ح] بهقرار بیگ - و در [اکثر نسخه] بیقرا بیگ - و در [بعض نسخه] پیقرا بیگ *

و معادت بخش زمین فرآسمانی گرفت - دران ایام منعم خان را باتالیقی حضرت شاهنشاهی پایهٔ امتیاز بلند ساختند - اگرچه نظر برهم و معادت این نام بران پیر نهادند امّا در معنی آن پیر را طفل‌وار بدانش‌آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند - منعم خان آداب شکر این عطیّهٔ عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد - و پیشکشهای لایق بنظر درآورده اسباب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد - و درین سال الغ بیگ پسر اُلُغ سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط شد - و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند - در آذنای این اندیشهٔ جهانکشا یکی از درویشان (که بولایت اشتهار داشت) جغت موزه بطریق تحفه فرستاده بود - حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاءل گرفتیم - چه زبان‌زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است - و فرمودند که این تفاءل مثل آن تفاءلیست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چنین‌است که دران سال (که از ماوراء النّهر بفتح خراسان متوجّه شده بودند) چون موکب منصور باندخود رسید سنگی[۲] آتا نام درویشی دران تصبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت - حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجّه فرموده‌اند درویش سینهٔ گوسفند را برسم حاضر آورده پیش آنحضرت گذاشته امست - آنحضرت بمقربان بساط عزّت فرموده‌اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاءل گرفتیم - چه خراسان را سینهٔ روی زمین گفته‌اند - و دوم عید رمضان بود که بیرام‌خان بشرف ملازمت استسعاد یافت - و آنحضرت بجهت مزید انبساط و خرط عنایات که باو داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشنی دلکش‌تر از عید ترتیب فرمودند - و دیگر روز بهجت افروز (که عیار چابک سواران بادپیما و تیراندازان موشگاف میگرفتند) آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط‌آباد خود را بقبق انداختن مشغول دارند - و تیز دستی و تیراندازی خود را بر ظاهر بینان هویدا ساخته صورت پرستان عالم جسمانی را بشاهراه عقیدت خوانند دفعهٔ اوّل قبق را (که کاردانان تجربه‌کار در زمن آن عاجز بودند) نشانهٔ تیر توجّه ساخته عقد گوی زرین را بخدنگ موشگاف دوختند - از وقوع این امر غریب و از حاضران بارگاه عزّت برآمد - امثال این امور در دیدهٔ ظاهربین بدیع نماید امّا آنان را (که با بخت بیدار بدیدهٔ معنی تماشای اسرار

---

(۲) نسخهٔ [ا] هلال سلطان - و نسخهٔ [ح ط] هلیل سلطان (۳) نسخهٔ [ا] سنگی نام درویشی - یا سنگی ایا نام باشد *

معنوی این خدیو عالم می‌نمایند) از دید امثال این امور چه تعجّب - آنکه (معدن بوالعجبیهای معنی باشد) ازو ظهور عجائب صوری چه قدر کار باشد - بیرامخان در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیدهٔ مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانید - و این مطلع ازان قصیده است •

• شعر •

• عقد قبق ربود خدنگ تو از کجک • کرد از هلال صورت پروین شهاب حک •

و در همین ایّام انبساط (که اندیشهٔ تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه پیدا) عرائض ارباب اخلاص از هندوستان آمد - و خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمسامع مژّر جلال رسید •

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که درایام هرج و مرج روی نمود

چون رشتهٔ کلام بدینجا کشید ناگزیر همّت واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گذارش یابد - تا سخن[۲] رسان انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید - مجملی از احوال هندوستان آنکه (چون بتاریخ یازدهم ربیع الاوّل (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلّب و تسلّط حکومت بامتقال کرده بعدم خانه شتافت) پسر خرد او سلیم‌خان بعد از هشت روز باتّفاق آمرا بجای پدر نشست - هشت مال و دو ماه و هشت روز تکاپوی ریاست می‌نمود - لختی اوقات در جنگ عادل‌خان برادر کلان و خواص‌خان پرداخت - او از غلامان شیرخان بود - و بادیه طرازی و گربزت و تصرّف کردن اموال مردم و اندوختهای عالم را بادانی و اماثل دادن در خواطر گروه عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود (هر چند او باطل باشد) میمنت ندارد] ارباب خلاف را کار بجائی نرسید - و زمانی با طبقهٔ نیازیان (که ایالت پنجاب داشتند - و سرکردهٔ آن مردم هیبت خان بود) زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در کوه هلاک فرو رفتند - و شطری از اوقات بنزاع طبقهٔ گکهران مشغول بود - و (چون این طایفه از ملازمان این طبقهٔ متغلّبه نبودند - و نیز دم از دولتخواهی این دودمان مقدّس میزدند) کاری نساخت - و دستی بر ایشان نیافت - و بنای قلعهٔ رهتاس (که اساس آن شیرخان نهاده بود) باتمام رسانده - و درمیان جبال سوالک فال بد بخود زده صامنی و پناهی بخود انگاشته قلعهٔ مانکوت بنیاد نهاد - و زمانی دراز از ارباض اقامتگاه و بدمعاشی خود متوهّم شده در قلعهٔ گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیّت سلوک بهنجار میکرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] سخن شناسان •

امّا مهابهي را بغايت آزرده ميداشت - و بتاريخ بيست و دوم ذي‌القعده (۹۶۰) نهصد و شصت بسبب سمّيت ترحهٔ (که در يکي از اعضاي سفلي از انصباب مادّهٔ حادّهٔ رديّه بود) رخت هستي بر بست - بختيار ابن فيروز خان نامي پسر او (که خرد سال بود) جا نشيني شد - و بعد از چند روز مبارز خان (که خالوي اين فيروز خان بود) اين بيگناه را بزاويهٔ عدم فرستاده خود دم حکومت زد - و نام خود محمّد عادل نهاد - او پسر نظام خان (که برادر خرد شير خان مذکور است) بود - از غرائب آنکه اين نظام را يک پسر و سه دختر بود - پسر بحکومت رسيد - و شوهر آن سه دختر بپايهٔ ايالت رسيده امتعهٔ يافتند - يکي سليم خان مذکور بود - و ديگرے سکندر سور و ديگرے ابراهيم سور که احوال اين دو برسم اجمال مذکور خواهد شد - و هيمو ؛ که از بدگوئي و بداندیشي و سعايت (که در مزاج رؤساي جهان (که متفحّص احوال جهانيان ميباشند) خوش مي آيد - بمرتبهٔ که آن خوش آمدن مبدل بدنهادي و شرارت ذاتي را از نظر دربين شان ميپوشد] از پايهٔ ادني بمدارج عليا رسيده بود ؛ وکالت اين ستم پيشه را (که پيوسته بلهو و لعب و تمتّعات نفساني پرداخته از احوال عالميان غافل بود) پيش گرفت - و شورشي در جهان پديد آمد - سخن بايذجا گذاشته بمجملے از احوال هيموي مذکور بيان را شتاب کردن مناسب مي‌نمايد •

احوال هيمو - اي جوياي بدائع قدرت الٰهي نظرے دور انداز - و عبرتے از احوال هيمو برگير . از بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهره - و نه از سيرت نصيبهٔ - هماناً که اينرو بيچيزي او را بجهت کمال معذوي (که از ديده وري بالغ نظران روزگار پوشيده بود) بپايهٔ بلند رسانيد يا بواسطهٔ سزا دادن بدکاران روزگار بدکارتر سے را گماشت - بارے آن بد توانهٔ کوتاه قد دراز انديشه در ريواري (که از قصبات ميوات است) در زمرهٔ بقالان فرومايه منسلک بود - و از روي نسب درجماعهٔ ڈهوسر (که فرومترين طايفهٔ بقالان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس کوچها بهزاران بے‌نمکي نمک شور فروختے - تا آنکه بلطائف الحيل خود را در سلک بقالان سرکار عليم‌خان (که اندکے از احوال او گذارش يافت) درآورد - و بکارنامهاي گرمرفت رفته بسليم خان خود را بپذيرائي و کارداني روشناس گردانيده داخل ملازمان گشت - پيوسته مردم را در بلا انداخته - بظاهر را نمودے که برای صاحب خود در لنگرخواهي ميکنم - و بباطن برای خود بازار اخذ و جرگرم ميداشت - رخانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] حکومت (۳) نسخهٔ [ا ح] سکندر خان سور (۴) نسخهٔ [ح] مي‌آمد (۵) نسخهٔ [ح] مي‌پوشيده (۶) نسخهٔ [چ] در سر کوچها (۷) در [اکثر نسخه] رفته بسليم خان •

خود را از مال مظالم بصورت مي آراستند - حاشا حاشا برای آقای خود اسباب زوال مرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد - اینجا بزرگان دینی[۲] را بعیار خطا می‌افتد - چه این گروه فراوان مشغله (چون جویای احوال مردم اند) به ذاتان سخن چین را چه برای دانستن احوال مخفیهٔ مردم - و چه برای سزای بدکاران دیگر) در پیش خود جای میدهند - اگرچه عبدے در باطن خود مي کنند (که بوسیلهٔ سخنان اینها قصد عرض و ناموس مردم نیک اندیش دولتخواه نشود) امّا این طایفهٔ ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای فایدهٔ خود بچرب زباني قصد دولتخواهان مي نمایند - و این طبقهٔ علیّه احیاناً بواسطهٔ افزونی مشاغل ازان عهد غافل شده بگفت و گوی این بد نهادان بدولتخواهان بد گمان شده در افتدام لباس دولت خود میکوشند *

و بالجمله این بد نهاد باندک فرصتے از کمال غلط نمائي در خاطر ملیم‌خان جای گرفت و در اکثر مهمّات ملکي و مالي دخل پیدا کرد - و [چون پیمانهٔ عمر ملیم‌خان پُر شد - و نوبت ریاست تبهٔ کاران هندوستان بمبارز خان مذکور (که پسر عم ملیم خان بود) قرار گرفت] این مرد را بتدبیر از کار جهان یافته جمیع کارخانهٔ حکومت در پیش خود گرفته بامارت عُظمی رسید - و از مبارزخان (که در اوله و الصفه بعدلي اشتهار دارد) جز نامے نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پیش خود گرفت - و از دوربینیها که داشت خزائن شیر خان و ملیم خان و فیلخانهٔ آنها را بدست آورده و در پراگنده ساختن اندوختهای آنها بے محابا دست دراز کرد - زر بندهای پست فطرت معامله ناشناس ادرا پرستش نموده در رواج کار او سعي میکردند - روزے چند بخطاب نسبت راني سر نخوت برافراخت - و لختے اسم راجگي بر خود بسته بهمنامي راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهي مغزي و کوته حوصلگي نام بزرگان بر خود بست - و از دراندیشي نام سلطنت بر عدالي ابقا نموده با مخالفان او محاربات عظیم کرد - و از جرأت و جسارتے که داشت فیروزجنگ آمد و کارنامهای شگرف در سرانجام پیکار از بظهور پیوست - و بشجاعت و کار سر کردن زبان زد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجائے کشید که روی جرأت و جلادت بجانب موکب عالی حضرت شاهنشاهي آورد - و [چون ذات مقدّس معیار جمیع نیک ذاتان و بدنهادان است] عیار این قلب گرفته آمد و بانوار عدل جهان افروز ظلمت وجود او نورنشست - چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و [چون از هزار یکے از احوال خسران مآل هیمو گفته آمد] اکنون بشرح تتمهٔ احوال هندوستان مي پردازد که چون مهمّات خلق بمبارز خان مذکور قرار یافت کار هندوستان ازانچه بود بیشتر

---

(۲) نسخهٔ [ه] دین را (۳) در [بعض نسخه] اینها را (۴) نسخهٔ [ح] تتمهٔ از احوال *

مختل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقهٔ موافق داشتند - حیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را پدرود کردند - اگر (این دو کس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلّی به پدر مفوّض میشد - و اهتمام مرحمتها به پسر او نامزد می بود) هرآینه مشمول مراحم خسروانی گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته زندگانیئ (که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یافتندے - آنچنان کارکنان را اینچنین کار فرما بایستے و ریاست عامّه (که نیچنین حرام نمکی بدست آید) دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار می نمایند •

و بالجمله چون سلیم خان بعدم خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نکناد و احمد خان سور یزنهٔ سلیم خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدّعی فرمانروائی شد و خویشتن را سکندر نام نهاد - و محمّد خان (که قریب قریب پشیر خان داشت - و حاکم بنگاله بود) عم بریاست عامّه برافراخت - و ابراهیم خان سور او هم بقصبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان (که بسجاول خان در العنهٔ عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سري بلند کرد - و اوباش اماثله باهم افتاده درغوش و آشوبه گشادند - سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم آمده قصد دارالخلافهٔ آگره کرد - و مبارزخان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمدند - آخر بروبا بازی هیمو مبارزخان شرق رویه شتافت - و تزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشهٔ بدر رفت - و پدر او غازیخان سور (که بر ولایت بیانه تسلط داشت) بقلعه رفته متحصّن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از سند تا دریای گنگ بتصرّف او درآمد - و لشکر فراوان فراهم آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدّعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - درین هنگام (طنطنهٔ توجّه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - تاتارخان وحبیب خان و جمع کثیر را بحراست پنجاب تعین نمود - و محمّد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چپرگنه (۵) بعد از چندین سرگذشت محاربهٔ عظیم روی داد و قضا را محمّد خان درگذشت - و خزائن شیرخان و سلیم خان بدست هیمو افتاد - او در متمتّعات جسمانی و مستلذّات نفسانی غرو رفت - و کارش از روی ظاهر بالا گرفت - و درین میان اورا با ابراهیم

---

(۲) در [چند نسخه] آمده (۳) نسخهٔ [د] که طنطنهٔ (۴) نسخهٔ [ح] چپرگهنه (۵) نسخهٔ [ح] دران جنگ کشته شد - و نسخهٔ [ط] بمسالك نیستی در گذشت •

مذکور و ضابطِ ارباب خلاف محاربات روی داد - و همه جا غالب آمده - و بارجود آنکه (سواری اسپ نمیدانست - و همواره اورا بر صندوق فیل بار کرده میبردند) بوسیلهٔ جرأت و جسارتی که داشت زرهای مفت بدست افتاده را بےتحاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (کهٔ در اندیشهٔ اهلِ روزگار نگذرد) پیش میبرد - چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت از تجانب بهار و بنگاله روان شد - خضرخان ولد محمّد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را بسلطان جلال‌الدّین ملقّب بمعنی ساخته در انتظام بنگاله همّت گماشت - و مبارزخان و هیمو قصد بنگاله داشته شطرے از اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند - و تفاصیل این موانح (که گرانی گفتن نکند) در نهاد خانهٔ اهمال گذاشته بمقصود اصلی میرود *

یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان و فتح آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهی

بر صفحات بدائع آثار و مصنّعان جلائل اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب این مرکز امن و امان (که اندکے برمز و ایما گذارش یافت) مکرّر بسمع گرامی حضرت جهانبانی جنّت آشیانی رسید] یورش هندوستان (که در مکامن ضمیر پیش بین تصمیم یافته بود) پیش نهاد همّت عالی ساخته جمیع مخدّرات تقی عصمت را در دارالملک کابل بحمایت ایزدی مهرده شاه ولی بیگلی را اتکهٔ میرزا محمّد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهمّات مهولهٔ کابل برای رزین متانت خان تفویض نموده در اواسط ذی الحجّه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر (که حرکات افلاک بآن انتخار نمایند - و نظرات کواکب بدان مباهات کنند) عنان عزیمت والا بصوب سواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پروردِ ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را (که عمر عنصری آنحضرت دران هنگام سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود - و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطهٔ احصا افزون) مقدّمهٔ جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته بادبای اقبال را بجولان درآوردند - و در روز توجّه عالی بدیوان لعاس الغیب تبرّک و تفاؤل جستند - چون (اصرے عظیم از پردهٔ غیب و جلباب خفا جلوهٔ ظهور میٔ نماید) منادیان بشارت (از انفس و آفاق) بهزار زبان بلند آوازه میگردند - ازانجمله این شاه بیت قدسی عبارت بر سر صفحهٔ اولی (که سرنوشت پیشانی دولت توانند شد) عنوانی منشور فتح نمود *

شعر *

* دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او * زانکه با زاغ و زغن شهپر همّت نبود *

اگرچه (خرد مندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را بر دوات و نصرت حضرت جهانبانی بشارتی شایسته خیال نموده بحجت آرای محفل سعادت شدند) امّا دوربینان بارگاه دانش فحوای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژدهٔ سلطنت عظمای حضرت شاهنشاهی دریافته بر درد انتظار طیران عنوان این طایر قدسی اقامت فرمودند - و حضرت جهانبانی اعتصام بعروة الوثقای عنایت الهی و استمساک بحبل المتین بشارت آسمانی نموده با اندک از مردم (که بسه هزار نکشند) بمعاودت بسیارے از جنود غیبی (که در شمار محاسبان عقول نگنجد) نهضت فرمودند - بیرام خان بجهت استحکام بعضے از مهمات پادشاهی و سامان یراق خود رخصت یافته بداو الاقبال کابل مانده - و حضرت جهانبانی از جلال آباد بآئین عیش و عشرت بجانه سوار شده از آب گذشتند - و سلخ محرم سال (۹۶۲) نهصد و شصت و در عرصهٔ بکرام مضرب خیام اقبال شد - سکندر خان اوزبک (که خدمات پسندیده کرده بود) مورد عنایات گشت و دران روز بمنصب خانی امتیاز یافت - و پنجم صفر این سال دریای سفد (که به نیلاب مشهور است) معتقر رایات نصرت شد - و سه روز درین منزل خاطر کشا مقام بود - و درین مرحلهٔ عشرت آرا بیرام خان از کابل آمده سعادت بساط بوس دریافت - و در همان روز مبشر ان اقبال نوید دولت آوردند - که تاتارخان کشلی (که با لشکرے گران بحراست قلعهٔ رهتاس متعین بود) با وجود استعداد قلعه داری و استحکام قلعه (بمجرد شنیدن طنطنهٔ ارتفاع رایات نصرت بحدود سند) پای ثبات از جای داده فرار اختیار کرده است - و آنحضرت نظر بر نیکو خدمتیهای قدیم و جدید بسلطان آدم گکهر منشور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند ازانجا که طالع بلند نداشت عنان زمینداراته آورده عرضه داشت که با سکندر عهدے شده است و پسر مرا لشکری نام همراه خود برده - اگر من دولت زمین بوس دریابم هم نقض عهد کرده باشم و هم پسر مرا بزم هلاکت است - اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب آن می نماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اوّل لشکر او کرده پیشتر نهضت فرمایند - که خود سرے چندین را درمیان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشی دور است - آنحضرت (که معدن مروّت و فتوت بودند) فرمودند که از قدیم باز سلسله جنبانی عقیدت و اطاعت بوده است - و مجدّدًا خدمتے شایسته (چنانچه سابقًا گذارش یافت) بظهور آورده - دریغوت تنبیه اورا لایق دولت روز افزون ندیدانیم

---

(۲) در [بعض نسخه] کشند (۳) در [چند نسخه] مقام عشرت آرا (۴) نسخهٔ [ب] عشرت افزا (۵) در [اکثر نسخه] کاسی ۰

خصوصاً که در ملایمت و معذرت میزند - و چون موکب عالي بحضرت تمام دریای سند را عبور فرمود افغانان (که در حدود رهتاس جمع شده بودند) پریشان شده هر کدام خود را بناحیتی کشیدند و موکب عالي بفایده اقبال متوجه پوش شد - هر روز جائی دلگشا و هر زمینی نشاط بخش پیش می آمد، و بلاد و قریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و مسرت آسایش در می یافت •

و چون سخن باینجا رسید پیشتر از سوانح ایامی بعضی از همراهان رکاب نصرت انتصاب (که بقرب منزلت و علو موئدت اتصاف داشتند) نوشته میشود • بیرام خان - شاه ابوالمعالي خضر خواجه خان - تردي بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان ازبک میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علي قلي خان شیبانی - محمد قلي خان برلاس - خواجه معظم علي قلي خان اندرابي - حیدر محمد آخته بیگي - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ دولدي میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان جلایر - سلطان حسین خان - قدوق سلطان محمد امین دیوانه - شاه قلي نارنجي - تولک خان - کاکر علي خان - باقي بیگ پاتیش بیگي لعل خان بدخشي - بیگ محمد آخته بیگي - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه خواجه عبد الباري - خواجه عبد الله - میر معیني - میر غني - شاه فخر الدین - میر محسن دائي خواجه حسین مروي - میر عبد الحي - میر عبد الله قانوني - خنجر بیگ - عارف بیگ خواجه عبد الصمد - میر سید علي - ملا عبد القادر - ملا الیاس اردبیلي - شیخ ابوالقاسم جرجاني مولنا عبد الباقي - افضل خان میر بخشي - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میر منشي قاسم مخلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوتات * خواجه ابوالقاسم * شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودي - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار •

و (چون موکب جهان آرای بحدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور رسید) شهاب الدین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند - که روس مناہر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منشور نجات جاودانی کرامت نمایند و بیرام خان و تردي بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر نصیب خان بفیروزپور (که در قصبهٔ هرهانه اقامت داشت) رخصت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] دلکش (۳) نسخهٔ [ط] نشاط افزا (۴) نسخهٔ [ا ب و ط] سیستانی (۵) نسخهٔ [ج ه و] قوندوق - و در [بعضی جا] قیدوق (۶) نسخهٔ [ج] عبد الباقی (۷) در [بعضی نسخه] میرحسین - و در [بعضی] میر حسن (۸) در [بعضی نسخه] دانی •

و خود بتائید اقبال متوجه لاهور شدند - و اعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند - و رفیع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراسم پادشاهی شرف اختصاص یافتند - دوم ربیع الثانی این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور (که در معنی سواد اعظم هندوستان است) بقدوم اقدس پادشاهی فروغ آسمانی یافت و طبقات انام و اصناف خلائق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود (که عمرے بر شاهراه امید انتظار آن داشتند) رسیدند *

و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانے جمعے انبوه از افغانان را متفق ساخته در دیپالپور پنجه پشهای فاسد بخود راه میدهد - حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی و علی قلی خان شیبانی و علی قلی خان اندرابی و محمد خان جابر و جمعے دیگر از پیشهای کارطلب را بآنصوب فرستادند - لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکهٔ محاربه را گرم ساخت - و از طرفین بهادران جانثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند - و کار بر سید زاده ابوالمعالی (که بدمستی دنیا و غرور حسن مستعار داشت) تنگ شده بود که علی قلی خان و پیشهای صف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلاوری و جانفشانی کارنامها بتقدیم رسانیدند - و گروه متغلبه را شکست داده بسیارے را ازان جمع ادبار بخاک نیستی برابر ساختند - و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کامیاب آمدند - سامان خان آن مخذول که مقصوده را اینجا گذاشته مجملے از احوال نصرت قرین عساکر اقبال (که بباشایقی بیرام خان تعیین یافته بود) نوشتهٔ قلم وقائع نگار گردد *

بر منفحصان سوانح تقدیر مختفی نماند که چون بیرام خان نزدیک پرگنهٔ هرهاله رسید نصیب خان افغان اندک جنگے در خور حوصلهٔ خود کرده فرار اختیار نمود - و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد - و عیال آنها بتمام گرفتار شدند بیرام خان بواسطهٔ نذرے که از حضرت جهانبانی شنیده بود (که چون بتائید الهی فتح هندوستان میسر گردد بقدر واقع نشود - و بندهای خدا بزور در قید اسیری مردم در نیایند) خود سوار شده عیال افغانان را بتمام جمع کرده محروب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد - و از حصول این چنین فتحے (که مقدمهٔ فتوحات بے اندازه توانه بود) تحف و هدایا از فیلان نامی و سایر نفائس غنائم را محروب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت

---

(۲) نسخهٔ [ه] برشاهراه امیدان انتظار داشتند (۳) نسخهٔ [ه] جان سپار - و نسخهٔ [و] جان باز (۴) در [بعضے نسخه] شایان سخن (۵) نسخهٔ [ه] نگاشتهٔ (۶) نسخهٔ [ا ح] معتمدان ساخته پیش *

جهانباني فرستاد - و شكرانهٔ اين نعمت گوارا بجاى آورده ازانجا روانهٔ پيش شد - چون بنواحي جالندهر رسيد افغانان گرختن را صلاح وقت خود دانستند - و بواسطهٔ منازعتى كه درميان لشكر نصرت پيوند پديد آمد) اسباب و اموال نفيس خود را با نقد جان همراه بدر بردند - و آنده ازان برگذشت آنست كه تردي بيگ خان مبيخواست كه پيشتر رفته بافغانان گرخته خود را برساند بيرام خان صلاح دران نديده رخصت نميداد - تردي بيگ خان بجهت اين معني بالتو خان را پيش بيرام خان فرستاد - كه بهر نوعي كه باشد رخصت حاصل كند - بالتو خان آمده پيغام گذاري نمود خواجه معظم سلطان درشت پيش آمده دشنامي چند داد - بالتوخان نيز جوابهاى سخت گفت خواجه شمشيرے اندلخت كه بدست بالتو خان رسيد - چون اين خبر بمسامع عليهٔ پيوست منشور نصيحت نگارش فرموده تمامي سخن را حواله بتقرير افضل خان نمودند - او رفته شرائط كلمات و نصائح هوش انزاى پادشاهي را بأمرا رسانيده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد - و بيرام خان درجالندهر طرح اقامت انداخت - و هركدام را برگناهي نواحي جدا ساخته جاجها تعين نمود - سكندر خان چون بماچيواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خيال كرده پيشتر روان شد - و مهرنه را بتصرف خود درآورد - و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد - درين اثنا تاتار خان و حبيب خان و نصيب خان و مبارك خان و جمع كثير از لشكر افغان از دهلي رسيده آمدند - سكندر خان در مهرنه بوثن (۳) صلاح حال ندانسته بجالندهر آمد - بيرام خان اين معني را مناسب دولت خيال نكرده برآشفت - كه بايستى پاى ثبات و مردانگي را محكم ساخته در حراست مهرنه اهتمام مينمود و ما را خبر ميكرد •

و بعد از گفت و گوى بسيار اُمراى عظام اعتصام بفتراك اقبال ابد پيوند پادشاهي نموده از جالندهر پيشتر روان شدند - چون بحدود ماچيواره اتفاق نزول افتاد تردي محمد خان و اكثر مردم صلاح در گذشتن آمه متلج نديدند - كه چون موسم باران نزديك رسيده ليق دولت آنست كه گذرها را استحكام داده توقف نمائيم - چون شدت باران سپري شود و هوا در باعتدال (۴) از آب بگذريم - بيرام خان و جمعے از دربينان مرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسنديده ازين جانب گفتند - آخر بمعي مهٔ پدر محمد و محمد قاسم خان نيشاپوري و ولي بيگ و حيدر قلي بيگ شاملو بيرام خان از آب عبور نمود - تردي بيگ خان و ماير اُمرا ناگزير از آب

---

(۲) در [بعضے نسخه] رسيد - و نسخهٔ [ط] معروض داشته (۳) در [بعضے نسخه] بردن خود را (۴) نسخهٔ [ح] آرد •

گذشتند - و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص بدرام‌خان الماس یاست و سرداری برانغار بخضرخان هزاره مقرّر شد - و بزرگی جرانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندرخان با جمعی از تیز دستان جان‌نثار بهراولی معیّن شد - ازانجا (که نیّت شهریار جهان بر آئین عدالت و سایر مرضیّات الٰهی مقصور بود) کار مقتدیان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت - افغانان کمین لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکرے فراوان در رزه معاودت رسیده آمدند - و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند - و جنگ عظیم قایم شد - دانش پیشهای دوربین لشکر فتح نزدیک بحجرے جای جنگ را بخود قرار داده پای ثبات (ستحکام کرده بودند - و همه بهتمنای کارگشا دربن نبرد مرد آزمائی کار پردازیها کردند تا آنکه شب درآمد - بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیز میزدند •

و از اتّفاقات حسنه(که مقدّمهٔ فتح شد) این بود که دران نواحی دهے واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تائید ایزدی آتش دران ده (که خانهایش از خس وخاشاک بود) افتاد - و در معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائید الٰهی بوسیلهٔ سعی اهل خلاف شد - و هرگاه لمعهٔ اقبال درخشد آنچه (اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند) سرمایهٔ زیان آن گروه گردد - القصّه ازین روشنائی (که طلیعهٔ نصرت بود) دلاوران ظفر پیشه براحوال مخالفان بواقعی اطّلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جانستن پوشدند - و مخالفان از حال عساکر فیروزی‌مند غافل بوده مشت در تاریکی می‌انداختند - تا آنکه قریب سه پاس از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده مراسیمه فرار اختیار کرد - و فتح عظیم روی نمود - فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد - نفائس غنائم با عرائض اخلاص روانهٔ درگاه والا نموده روز دیگر متوجّه پیش شدند - و بفتح و نصرت در سپرنده رفته طرح اقامت انداختند و علی قلی شیبانی را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعی بیشتر فرستادند •

و ازعجائب آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان با لشکر گران واستعداد تمام بحدود ماچهیواره بمسامع جلال رسید با جمعی از معتمدان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است - تا رسیدن ما دران لشکر هرچه ارادهٔ ازلی رفته باشد بظهور می‌آید - پس همان بهتر که پناه بعنایهٔ کبریا برده بدریوزهٔ فتح و نصرت از عطاخانهٔ الٰهی امداد فرمائیم - در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان موکب جلالی مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائم فراوان

---

(۲) نسخهٔ [د] درخشید (۳) نسخهٔ [د] گردید (۴) نسخهٔ [ا] سیستانی •

بدرگاه آوردند - چون احصا رفت روز دعا همان روز فتح بود - سجدات شکر فتاح غیبی بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند *

چون سکندر برسرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار باستعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرام خان از وفور عقل و شجاعت در سپرده ثبات پای ورزیده لوازم قلعه‌داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید - و عرائض متواتر بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود - چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانهٔ آفاق از عارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن‌آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را (که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت او دست) تعیین فرمودند - هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائی و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند - و برای سواب اندیش (که انتظام بخش زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که خرمت خان شقدار لاهور و بابوس بیگ نوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه‌دار این صوبه باشد - و شب هفتم رجب مال مذکور بود که موکب عرصهٔ سپرند بموکب پادشاهی نور پذیر شد - و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند یانزده روز آمرای شجاعت آئین در مقابلهٔ چغیین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد - و در باغ که نزدیک شهر بود مراسم اقبال زدند - و آداب نبرد بر وجهیکه سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند - یک بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و دیگرے باسم والی حضرت شاهنشاهی سعادت‌پذیر شد - و دیگرے را بشاه ابوالمعالی و دیگرے را به بیرام‌خان معین ساختند - و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند کمر اجتهاد بمیان جان بهمه مساعی جمیله بجای می‌آوردند - و بهادران جان‌نثار جانفشانیها مینمودند و همواره از طرفین مردان نبردآزمای بجام تیغ شربت واپسین میکشیدند - و از جانبین از راه مردی و مردمی معمول شده بود که فدائیان جانسپار را باحترام و تعظیم بمردم ایشان برده میسپردند گرنه بیقین اسباب بین کثرت (۲) عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده بانديشهای نا صواب خدرک دلهای ساده میشدند - و دور بینان مسبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خواندند روز بروز در هشت افزوده باسم مزید ثبات‌هائی خلائق میگشتند - علی‌الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی (که جهان تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان می‌بخشیدند *

---

(۲) نسخهٔ [ز] کثرت مخالفان و قلت *

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرت شاهنشاهی مغربی را نقاب خود داشته در پرده آرائی می‌بودند) امّا ایزد جهان آرا چون میخواهد (که خالی مغفرتی این بزرگ زمان ظاهر گردد) بے‌اختیار امور بدیعه (که هریک شاهد صدق عدل بر علوّ استعداد و سموّ فطرت) بعالم ظهور می‌شتابد - و از جملهٔ خوارق عادات [که دران ایّام از حضرت شاهنشاهی (که باطنی فیض مواطنش مظهر اسرار الٰهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی ست) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای بامے از شهر برآمده نظر اقلیم گشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکرے با آن عظمت را (که شکست آن در اندیشهٔ کس نگذرد) فرمودند که در چند مدّت این را مردم ما تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بساط عزّت (که بدرجهٔ پایهٔ امتیاز داشتند - و بارها ازاین نوع پرورد الٰهی خوارق عادات و بدائع کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نوید مسرّت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدی گشادند - آرے امثال این امور بر عادت پرستان عالم صورت بعید می‌نماید - امّا حق برمتان معنی بین (که سواد پیشانی روزگار روشن دارند) باین معنی و صد مثل این از چندین بزرگ صورت و معنی دور نمی‌انگارند *

و درین ایّام خواجه عنبر ناظر (که از خدمتگاران قدیم بود) از کابل آمده استعداد ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدی سپردند - پذیرفته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار هندوستان بموقف عرض میرسانید - و اهل هند را پیش آن یگانهٔ روزگار آرایش میداد - چون طالع اهل هند درجهٔ قوّت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می‌آمد - و اوّل بار (که آنحضرت را بشکار چیتهٔ میل شد - و چیتهٔ شکاری در نظر اقدس درآمد) اینجا بود - که دلیر بیگ بدر خان جهان چیتهٔ (که در جنگ ماچهیواره از افغانان بدست آورده بود - و فتح باز نام داشت) پیشکش آن شیر شکار صیدگاه اقبال کرد - و دوربینان کاردان (که نزدیک بساط عزّت بودند) ازین پیکر بدیع عجیب برفتوحات بے‌اندازه پی بردند - و نگاهبان آن چیتهٔ دولتمند نام شخصے بود که از میمنت قدم و فرط اخلاص بخطاب فتح خان نامور شد - و امروز (که این شکرنامهٔ والا بضمیمهٔ اخلاص شمامهٔ ذرّهٔ هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

---

(۲) در [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بینی و پیش بینی (۴) نسخهٔ [ه] الٰهی
(۵) نسخهٔ [د] فتح بار (۶) نسخهٔ [ه] زوزو - و نسخهٔ [ح] کونتو *

در ملازمت حضرت شاهنشاهي درميان تراوان خاصه سعادت امتياز دارد - و آنحضرت (كه پيوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غير ميپوشيدند - و جمال شوكت را در نقابهاى گوناگون مختفي ميساختند) از توجّه اين جانور بديع پردهٔ ديگر نقاب جمال خود گردانيدند - امّا لوامع خورشيدي و شمائم مشكي را در حجاب نتوان داشت - آنروز (كه بخت مرا بدانش آموزي و دولتمندي ميكشيد - و بسعادت ملازمت برده رو شناس كمالات اين برگزيدهٔ الٰهي ميساخت) چه سجده‌هاى شكر بجاى مي‌آوردم - و ازين دولت ملازمت چه كيميايها داشتم - تا بمراتب صوري و معنوي سربلند گشتم - و خلوت سراى قدس دل را از خواهش فضول پاك ساختم - اكنون (كه نوبت شكرگزاري رسيد - و ميخواهم كه فهميدگيهاى خود را در بيان آورم تا هم شكر بجاى آورده باشم و هم چراغ بينش در راه تاريك‌روان نهاده آيد) بي‌تكلّف ازين (كه در خدمتم - و معاملهٔ داد و ستد درميان است) آزرده ام - كاشكي آشنائي صوري نبودمي - و در سلك ملازمان ظاهر منسلك نگشتمي تا هرچه گفتمي و نوشتمي ظاهر بينان كور باطن اين كس را از گروه خوشامدگويان ندانستندي و از محرمي صوري من جهانيان بي مقصود برده كامروا گشتندي - سبحان الله مپاس نامهاى باستاني [كه در باب ارباب تجرّد (كه عُشر عشير كمالات اين خديو زمان ندارند - بلكه بسا مردم باشند كه جز ظاهر آراسته چيزے نداشته باشند) رقم پذيرفته است] جهانيان معامله نافهم بواسطهٔ آنكه (درميان داد و ستدے نيست) مدح‌نامهاى مذكور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق مي‌نهمند و امروز (كه حال پيشواى اهل ظاهر و باطن بقلم ميبرد) من بي برده مزاج زمانه را بار نافهميدگي مردم بر درخ خاطر بايدكشيد - امّا چون نظر من اوّل بران افتاد (كه اندكے از بسيار از شكر لازم بجاى آرم) ازين بار مردم آزار آزرده خاطر نيستم - و چرا باشم و حال آنكه بنيّت درخت خود كامروا شده مشعله‌دار شبگير گروه روان گشته ام - و جمعے كثير پذيراى حق شده شاهراه صدق پيش گرفته اند - اكنون ازين ماجرا (كه آخر شدني نيست) باز آمده بسر سخن (كه بودم) ميروم •

مجملاً قريب چهل روز حضرت جهانباني كار فرمائي معاوده را (چنانچه آئين اقبال باشد) بتقديم ميرسانيدند - و لوازم اهتمام بجاى آورده بآرايش معركهٔ نبرد دلهاى مخلصان را اعتضاد مي‌بخشيدند - تا آنكه بتاريخ دوم شهر شعبان سال مذكور (كه نوبت تردّد ملازمان حضرت شاهنشاهي بود) خواجه معظم و اتكه خان و جمعے كثير رفته كارزار كردند - و ازان طرف

---

(۲) در [بعضے نسخه] نداشتندے (۳) در [چند نسخه] صوريُ ظاهريُ من •

کالیپاتر برادر اسکندر برآمده محاربه بجای آورد - هرچند دران روز مقرر نبود (که جنگ بزرگ سرانجام یابد) امّا (چون لشکر از پردهٔ تقدیر بظهور آمدنی بود) رفته رفته نایرهٔ نبرد در اشتعال افزود - و آتش پیکار بلندی گرفت - امواج نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرائط حزم مردانه ایستادند - و نقش مصاف دلخواه نشست • شعر •

• دو گروه آهنین از جای جنبید • زمین گفتی ز سر تا پای جنبید •
• دو لشکر روبرو خنجر کشیدند • جناح و قلب را صف برکشیدند •
• تراک تیر و چاکا چاک شمشیر • دریده مغز پیل و زهرهٔ شیـــر •

و بیمن اقبال ابد اتّصال حضرت شاهنشاهی فتح عظیم روی داد - و آنجماعی فراران بدست اولیای دولت درآمد - و جمعی کثیر از مخالفان مدبر بمالم نیستی شتافتند - سکندر با جمعی خود را بدامنهٔ کوه پنجاب کشید - یکی از دلاوران خواجه مسافری خود را در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخصی قصد او دارد) برگشت - هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکهٔ جان بیرون برد - آری کار بدمستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد - حضرت جهانبانی در عین کامیابی دنیا (که بادهٔ مردافکن است) هوشمند بوده فرزانهٔ درگاه ایزدی بودند - و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان برداری سلطان خرد کار برمراد میسازد اوّل نیّت درست بهم میرسد - ثانیًا کوشش در کار قرین حال او میشود - ثالثًا باوجود ظهور کارهای شایسته نسبت آذرا بخود روا نمیدارد - و کارگر را جز دادار دادگر نمی شناسد - خلاصهٔ مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت و احراز مراتب مهاسداری بوشکر معنوی اکتفانفرموده بسپاس ظاهری پرداخته سجدات نیاز ایزدی بجای آوردند - اگرچه [درین مراتب گذشته (که فتح هفدهستان شد) فتح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کارنامهٔ بود - چنانچه سابقًا بسمت گذارش یافت] امّا هوشمند لبیب داند که مثل این نادره کار نبود - فی الواقع ازین گونه فتح (که باندک کسی با چنین غنیمی بخشش بود والا از درگاه کبریای الٰهی) در زمان باستانی کمتر نشان داده اند - مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد - ازین جهت (که باعث هلاکت گروه انبوه از سنم پیشهای کافر نعمت بود) از مقدّمات اقبال اولیای دولت توان دریافت - و از آیات

---

(۲) در [اکثر نسخه] چوگروه آهنین (۳) نسخهٔ [ب] کشید - خواجه مسافری خود را (۴) نسخهٔ [ج] و کارگذاریرا جز دادهٔ دادگر نمیشناسد •

ابواب ارباب خلاف توان دانست - امّا ازان جهت (که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد) از قسم اهمال و اهمال آن گروه بخت برگشته توان شمرد •

چون بتائید ایزدي اینچنین موهبتی کبری بظهور آمد آنحضرت برسمند داد و دهش نشسته باندازهٔ کار مخلصان جانسپار و خدمت هرکدام از ندائیان جان‌نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزهٔ خدمت فروشان سخن درمیان آوردند - که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغ دربانت خود را بموقف عرض مقدّس رساند - شاه ابوالمعالي (که سرمست بادهٔ غفلت بود) از بیفکري ارادهٔ آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود - و بیرام‌خان (که درآمدن هندوستان‌را بسعي خود میدانست - و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت راي جهان آراي حضرت جهانباني نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد) جدا خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و دور بینان کارآگاه معني (که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهي نور بردیدهٔ الٰهي میدانستند) گوش هوش و چشم نظّارگي باز داشته تماشاي سخنوران میکردند - و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را (که در روز نوبت منسوبان این دور حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشید) از توجّه حضرت شاهنشاهي دانسته نیز از سخن سرائي این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرت جهانباني از روی الهام ربّاني بر حقیقت کارآگاه شده مشهور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهي معنون فرموده مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند •

و از وقائع عجیبه (که دران ایّام سعادت فرجام مانع شد) گرفتن خواجه معظم است و مجمل ازین سرگذشت آنکه نوشتهٔ چند بخطّ خواجه برآمد - که از کوته اندیشي و تباه خردي بسکندر هنجان نا لایق نوشته اظهار دولتخواهي او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهي پادشاهي اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید - تا بمن بیشتر التفات مبذول داشته مرا سرفراز خدمت شایسته گردانند - حضرت اورا مقیّد فرموده بمیرقالي سپردند - و بعد از ماهان و سرانجام مهمّات مهرنه از راه سامانه بدار السلطنهٔ دهلي متوجّه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالي را باجمعي از ملازمان درگاه (مثل محمّد قلي‌خان برلاس - و اسمٰعیل بیگ دولدي - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعي کثیر)

---

(۲) نسخهٔ [ز] التفات بیشتر •

بالهور تعیین فرمودند - که اگر سکندر از کوهستان برآمده درمیان ولایت دست[۲] اندازی کند تدارک آن بوجه لیق نموده آید - و سرانجام مهمّات صوبهٔ پنجاب بمشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزے چند دران سرزمین داکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضه داشت سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانی بدارالسّلطنهٔ دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودی پای‌تخت هندوستان بمعتد نشیخی آن خدیو زمان مربلند گردد - باستماع این نوید از سامانه نهضت عالی فرمودند روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در ملیم‌گذهه (که برسمت شمالی دارالملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجلال فرمودند - و در چهارم این ماه درین شهر مستقر اورنگ خلافت شد •

و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهی نور هرورد اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیله گاوے را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد - و اصحاب هریافت برشکار مقصود اعلی- نشان یافته کامیاب مسرّت گشتند - و حضرت جهانبانی (که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجّهات روحانی استفتاح می‌نمودند) امروز[۳] کمال انبساط بجای آورده حکم شد که ازگوشت آن نیلهگاو پارهٔ را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوانے میل فرمائیم اوّل ازین گوشت تناول خواهیم فرمود - و سجدهای شکر بجای آوردند - و جمیع ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب عالی و جایگیرهای لیق شرف افتخار یافتند - سرکار حصار و آن نواحی بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرّر شد - و تفاؤل گیران کارآگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته سجده بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند - بیرم خان را سرکار مهرونه و دیگر پرگنهای متفرّقه عنایت شد و تردی بیگ خان را بمیوات فرستادند - و سکندر خان را بآگره - و علی قلی خان را بمنیل و حیدر محمّد خان آخته بیگی را بجانب بیانه (که نزدیک بدارالخلافهٔ آگره واقع است) تعیین فرمودند و بمیامن قدوم پادشاهی و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بومثال دولت و سعادت گشت - و طبقات عالمیان و طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعهٔ دهلی بوجه پیوسته بمرضیات الهی بسر میبردند - و گلشن سلطنت را نجویبار داد و دهش

---

(۲) در [بعضے نسخه] دست دراز کنه (۳) نسخهٔ [د] آنروز (۴) نسخهٔ [د] دانسته بدوام دولت روز افزون آنحضرت •

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کمروائی مخلوق پیش نهاد همّت والا ساخته سرپرآرای خلافت بودند •

و از حوادثی (که دران ایّام موجب مزید مرور باطن اقدس شد) آمدن شاه ولی اللّه بود از دارالاقبال کابل - که بشیر ملاقتی مخدّرات تقوی عصمت آورد - و خصوصیّات احوال بعرض اقدس معروض داشت - و مژدهٔ مسرّت بخش رسانید - که از خدر مطهّر ماه جوچک (۲) بیگم ایزد هستی‌بخش نوزنده گرامی کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلشاد و نوید درد پرور شکر ایزدی بجای آوردند - و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولی را بموده‌گانی این عطیّهٔ غیبی خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند - و بمناشیر توجّه و التفات سعادت اختصاص دادند •

و از وقائع (که دران ایّام روی داد) آمدن رستم خان بود - که در سلک اُمرای معتبر افغانان انتظام داشت - و مجملے ازین قضیّه آنست که چون اتکه خان و جمعے از ملازمان بارگاه دولت متوجّه حصار شدند روز خردان ششم شهریور ماه موافق چهار شنبه بیست و پنجم رمضان در دو کروهی حصار نزول سعادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدشاه و پیر محمّد رهنکی و بجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام‌خانی با جمعے از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند - و باوجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اولیای دولت قریب چهارصد کس) جنگ عظیم درپیوست - و بتائید الٰهی فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف درمیدان بقتل رسیدند - و رستم‌خان گریخته قلعهٔ‌حصار را مضبوط کرد - و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بمحاصرهٔ آن پرداختند - چون کار بر دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامبردها قریب هفتصد کس مقصّب میر لطف و خواجه تاتم مخلص بدرگاه والا فرستادند - و او با جمعے کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد - و بعد از چندگاه حکم معلّی شرف نفاذ یافت که او را جایگیر مناسب نمایند - امّا بشرط آنکه فرزندان خود را در بکرام نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت مسلوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن ماده‌مرد کوته‌اندیش ازین شرط دولت (که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود) ابا نموده در مقام گریختن شد - چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدّس پادشاهی پرتو انداخت اورا مقیّد ساخته به بیگی محمّد ایشک آقا سپردند •

---

(۲) نسخهٔ [ح] چوچک (۳) در [بعضے نسخه] مصحوب میر لطیف - و نسخهٔ [ح] مصحوب علي قلي میر لطف الله (۴) نسخهٔ (ح) فرزند خود را (۵) در [بعضے نسخه] بیک محمد •

و از وقائع (که دران نزدیکی بظهور آمد) قضیهٔ قنبر دیوانه است - و آنکه از گفتگوی بعبارِ او آنست که او از آحاد النّاس بلکه از مجاهیلِ اردوی اقبال بود - وقتے (که رایات نصرت بعد از فتحِ سهرند بجانبِ دهلی نهضت فرمود) این قنبر جمعے از اوباش را گردِ خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد - پیوسته غنائم بدست آوردے - و بمردم دادے - و از روی کرپزت پیوسته عرائض نیاز بدرگاه نوشتے - و از نواحیِ سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرّف درآورد و خود در سنبل نشسته پسر خواندهٔ خود را (که عارف الله نام نهاده بود) ببغداد فرستاد تراخصود رای حسین جالوانی (که از اعاظمِ اُمرای افغانان بود) بجنگ ویران شد - و قنبر ازانجا خود را بکانت کوله رسانید - و آن نواحی را نهب و غارت کرد - و درانجا در با رکن خان (که از رؤسای افغانان بود) جنگ بے تزکانه کرده شکست یافت - و ازانجا ببداون آمد - و هرچند (که این دیوانهٔ عاقل پیوسته عرائض فرمانداے - و اظهارِ بندگی و نیکوخدمتی کردے) امّا نعل او با قولِ او موافقتے نداشت - پا از اندازهٔ گلیم دراز کرده مردم را از خود متصبِ خانی و سلطانی داده - و علم و نقّاره بخشیدے - تنها معنیِ دنیا نداشت - سودای جنون نیز ضمیمهٔ حالتِ او بود - بارها از دیوانگیِ یا دیوانه ساختگیِ و ابله طرازیِ خانهٔ خود را بتاراج داده بود - و همواره ازو حرکاتِ نامنتظم (که شرکت بمجانین داشته باشد) بظهور آمدے - چون مکرّر این معنی بمسامعِ عزّ و جلال رسید فرمانِ قضا جریان بعلیقلی خان شیبانی صادر شد که اورا بدرگاهِ معلّی فرستاده - و اگر سر از اطاعت بپیچد تنبیه نماید - و درهمین اثنا (که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببداون آمده بود) علیقلی خان از مهمّاتِ میرٹھ (۳) فارغ شده بسنبل رفت - و بعد از فراغِ مهمّاتِ آنجا ببداون آمد هرچند علیقلی خان کس بطلبِ او فرستاد پیشِ او نرفت - و گفت چنانچه تو بندهٔ پادشاهی من هم از خاشیه داران این موکبم - و این رقیمت بزورِ شمشیر گرفته‌ام - آخرالامر علیقلی خان بجنگ پیش آمد - چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعهٔ بداون متحصّن شد - و عرضه داشت بدرگاه معلّی فرستاد - چون احوالِ او بعرضِ مقدّس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که اورا مستمالِ عنایاتِ پادشاهی ساخته بآستانبوس سرافراز سازد - پیشتر ازانکه (قاسم ببداون آید و این مژدهٔ نجات رساند) علیقلی خان اورا کشته بود - و مجملے ازان سرگذشت آنکه چون (قنبر قلعه را محکم کرد - و معاصره امتداد یافت - و کارے نمی گشود) علیقلی خان محمّدی بیگ ترکمان

---

(۵) نسخهٔ [د] بیداون - و در [بعض نسخه] بیداؤن (۳) نسخهٔ [ح] مرت - و میرت نام موضع ست سوای میرٹھ که شهر کلان است ۱۲ من بعض الحواشی ۰

و ملّا غیاث الدّین را پیش او فرستاد - او این فرستادها را مقیّد ساخت - ایشان جمیع کثیر را بهمراهی با خود متّفق ساختند - و بغریب و خصوص مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را امیر کردند - علی‌قلی‌خان سر او را بدرگاه معلّی فرستاد - و وقوع این واقعه بر باطن عدالت‌مآثر پادشاهی گران آمد - و فرمان عتاب‌آمیز بعلی‌قلی خان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید - و بعد ازانکه بدست افتاد چرا بے حکم کشت و آنحضرت مکرّرا بمقرّبان بساط عزّت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بیند - اگر از مواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود اورا نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم *

و از سوانحے (که درینولا بظهور آمد) ناسپاسی میرزا سلیمان است - و شرح این بطرز اجمال آنست که چون رایات جهانکشا بتسخیر هندوستان متوجّه شد تردی بیگ خان (که انداب و لشکش در جایگیر او بود) بحکم عالی سعادت همراهی یافت - و مقیم خان از جانب او برای انتظام جایگیر ماند - میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال (که بجایگیر تردی بیگ خان بود) نمود - اوّلا از راه گریزت درآمد - که بغنیرنگ پردازی مقیم‌خان را بخود کشد چون آن صورت نه‌بست میرزا پردهٔ آزرم برداشته بمعاصرهٔ انداب قیام‌نمود - مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ کنان خود را ازان مهلکه برآورده بکابل آمد *

و از واقعاتے (که دران‌ایام پدید آمد) کشتن حیدر محمّد خان آخته بیگی بود غازی خان پدر ابراهیم‌را که سر سروری میخارید - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمّد خان را بعیانه فرستادند غازی‌خان (که حاکم آنحدود بود) تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصّن شد و بعهود و ایمانے (که از حیدر محمّد ظهور یافت) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمّد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود - و بشمشیر بے‌اعتدالی اورا بقتل رسانید چون این خبر بمسامع تدمیهٔ حضرت جهانبانی رسید مستحسن خاطر عدالت پیرزند نیفتاد چون (در دست بود و اوائل درآمد هندوستان) سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست - و الحق تا سپهری شدن او این جهان را همان‌طور (که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب‌الدّین احمد خان را (که میر بیوتات بود) بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند - و خود بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیّت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مرضیّات الٰهی می‌فرمودند *

---

(۲) در [بعضے نسخه] بنهانی (۳) در [بعضے نسخه] آمد *

نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي بصوب پنجاب بموجب امر عالي حضرت جهانباني جنت‌آشياني

درين اثنا (كه خاطر جهانكشاي حضرت جهانباني بداد و دهش نظام آراي ممالك هندوستان بود) خبرهاي ناخوش از شاه ابوالمعالي رسيدن گرفت - كه از بادهٔ ناگوار دنيا بد مستي كرده در آزار خلائق ميكوشد - و بر ممالك خلاف حكم بادشاهي ملوك مي‌نمايد چون حضرت جهانباني را بار توجّهي خاص بود احوال اين اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اخذ اهل حسد و افتراي ناكسان بيدلان فرود مي‌آوردند - تا آنكه خبر برآمدن سكندر از كوه در اردوي معلّي شيوع يافت - و نيز بيقين پيوست كه اين سيّد زادهٔ بدمست فرصت خان حاكم لاهور را بحكم تغير داده كس خود را بجاي او مقرّر ساخته است - و درخزينهٔ بادشاهي دست درازي ميكند - بخاطر اقدس حضرت جهانباني (كه آئينهٔ صواب نماي ملك و ملكوت بود) بالهام رباني چنان مصمّم شد كه بپنجاب (كه از اعاظم صوبهاي هندوستان است) بميامن همراهت و حكومت حضرت شاهنشاهي و بركات رافت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذيرد - و شاه ابوالمعالي را اگر مصلحت باشد حصار و آنحدود مرحمت شود - و نيز چون درين نزديكي مخدّرات تنق عصمت را از كابل طلب ميفرمائيم بپنجاب در تصرّف ملازمان حضرت شاهنشاهي بودن مناسب دولت است هرچند لشكر اقبال آن مقدار بود كه دفع سكندر نمايند ليكن بجهت مصالح ملكي و طبيعي نام كمك مذكور ساخته اوائل سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه در ساعت مسعود (كه جلوس اورنگ هفت اقليم را زيبد - و سلطنت ابد پيوند بآن افتخار نمايد) حضرت شاهنشاهي اقبال پرورد الهي را بآئين سلطنت و شكوه اقبال تعين فرمودند - و بيرام خان را بصورت اتاليقي آنحضرت ساختند و بمعني تربيت آن اعتضاد دولت بميامن توجّهات حضرت شاهنشاهي حواله شد - و جمعي كثير از ارباب عقيدت و اخلاص در ركاب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت يافتند •

چون موكب تمكين آن نور پرورد الهي بهمرند رسيد ملازمان عتبهٔ اقبال (كه در حصار فيروزه بودند) سعادت ملازمت دريافته مسرّت پيرايي خاطر شدند - و دران منزل سعادت زرد استاد عزيز سيمقاني (۳) (كه بوسيلهٔ حسن خدمت و لطف عقيدت بخطاب رومي خاني شرف اختصاص يافته بود - و در فنون آتشبازي و بندوق اندازي قرين نداشت) دولت ملازمت حضرت شاهنشاهي دريافت - و آغاز بندوق اندازي آنحضرت ازينجا شد - و در اندك فرصتي (چنانچه

---

(۲) در [چند نسخه] استاعزيز - و اسنا مخفف استاد است (۳) نسخهٔ [ج] شيباني •

در هر فن و هر صنعت استاد یکه‌فنه لله) استاد این فن بدیع نیز گشتند - و کارنامهای غریب (که دفترها متضمن بیان آن نتواند شد) درین روش چون سایر پیشها ازان مظهر کمالات بظهور آمد - و از جامعیت این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بی شایبهٔ تملق هرشخصی [که درهرفن از فنون اقسام دانشوری (چه از حکمت پروزان بالغ‌نظر - و چه از صنایع‌پرداز این صاحب هنر - چه در امور کلی - و چه در اشیای جزوی) سالها سال پیش استادان دانا ورزش آن روش کرده باشد] چون بشرب سازست این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش کم کرده در مقام حیرت می‌آید - و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چندین مهارت عظمی کسی را نتواندبود موهبتیست خداداد - و از بدائع آنکه درمشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک مجلس میر میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمی‌آید - حکما و علما و فضلا و صنعتگران دیگر را کجا حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانی صحبت دارند - این دریادست بلند و این حوصلهٔ فراخ در قوت بشری نگنجد - بلکه طاقت ملکی برنتابد - ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان درگاه دارد *

ذکر تتمه احوال سعادت مئوال حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی - و شرح بعضے از جلائل مخترعات (۲) و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمات پنجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یافت) حضرت جهانبانی پیوسته در دارالملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکی اشتغال میفرمودند - و در تصمیم ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند - و مکرراً میفرمودند که چند جای را پای‌تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم - دهلی و آگره و جونپور و منفور و لاهور و قنوج و بعضے محال دیگر که صلح افتد و هرجا لشکرے بسرداری یکے از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میساختیم که آن نواحی محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلی نگاه نمیداشتیم و میفرمودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بار عام شاهزادهای کامگار و مردمے (که در بساط قرب بمزید عنایت سرافراز اند) بموجب حکم عالی نشسته شرف امتیاز یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا (که بدرلشکرای اخلاص

---

(۲) نسخهٔ [ه] مخترعات قوانین *

فرسیده در بازار سوداگری درماندهٔ سود و زیان اند) بدادن مال تنها سود نشود - و تا در اعتبار و جاه ایشان نیفزایند تسخیر دلهای این طبقه صورت نه پذیرد •

و خاطر فیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال تا حال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقائق منیعه توجّه داشتی - ازانجمله دران وقت (که حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجّه فرموده حضرت جهانبانی را بجهت تمشیت مهمّات در کابل گذاشته بودند) روزے آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند - در اثنای راه مولانا روح‌الله را (که بشرف آهوندیی آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو می‌اندازد که از همه کس (که درین راه پیش‌آینده) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اماس دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهم غیبی در دل چنین القا میکند - بعد از طیّ اندک مسافتی مردے در سنّ کهولت پیدا شد چون ازو پرسیدند که چه نام دارے جواب داد که مراد خواجه - و متعاقب آن دیگرے (که بر دروازگوشهٔ هیزم بارکرده بطرف میبرد) پیش آمد - چون از اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که [اگر نام شخص دیگر (که پیش آید) سعادت خواجه باشد] از غرائب اتّفاقات حسنهٔ خواهد بود - و کوکب مراد از افق سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردے (که گاوے چند میچرانید) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نام تو چیست) گفت سعادت خواجه - ملازمان رکاب سعادت ازان کرامت علیا در تعجّب و تحیّر افتادند و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت فال بمساعدت ازلی بمراتب ارجمند کامیاب دولت خواهد گردید •

و (چون این مژدهٔ غیبی از قوت بفعل آمد - و گلشن امّید از جویبار معدلت سرسبز و تازه گشت) اساس انتظام مهام دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال بلکه تمام متوطّنان ممالک محروسه را بسه قسم منقسم ساختند - امّهوان و اقربا و امرا و وزرا و کافّهٔ سپاهیان را اهل دولت گفتند - چه پیدا ست که بے مساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسّر نیست - و حکما و علما و صدور و سادات و مشائخ و قضاة و شعرا و سایر فضلا و موالی و اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند - زیراکه اکرام این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقهٔ شریفه سبب استعداد بسعادت ابدی ست - و آرایش بیوتات و اصحاب

---

(۲) در [اکثر نسخه] چون ازمش سوال کردند •

حسن صوري و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند - که این مراد جمهور عالميان است - و همچنين بقسمت ايام هفته پرداخته يک از اهالي دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند - برين موجب که روز شنبه و پنجشنبه باهل سعادت تعلّق گرفت - و دربن دو روز توجّه عالي با نظام مناظم علم و عبادات متعلّق شد - و جهت اختصاص اين دو روز باهل سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل و زحل مربّي مشائخ و خاندانهاي قديم است - و پنجشنبه متعلّق است بمشتري - و آن کوکب عُلما و ساير طبقات اشراف است - و روز يکشنبه و دوشنبه باهل دولت و سرانجام مهام پادشاهي و انتظام امور جهانباني اختصاص گرفت - و حکمت در تعيين اين دو روز آنکه روز يکشنبه تعلّق بمدبّر اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائي از پرتو تربيت اوست - و دوشنبه تعلّق بمرّيخ دارد و مربّي مرّيخ ماهي ست - و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند (۲) - و دران دو روز بعضي از نُدما و خواص و جمعي ديگر از اهل مراد بعنايات خاص مخصوص ميشدند - و نکته در خصوصيت اين دو روز آنکه دو شنبه تعلّق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هردو را بامور بدوّيات مناسبتي خاص است - و روز جمعه برطبق نام خويش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام از فيض عام پادشاهي بهره ور ميگشتند *

و از مخترعاتي (که در روزهاي ديوان مخصوص بود) يکي آنکه (چون مربر خلافت مقرّ سلطنت ميشد - و آنحضرت مربر آراي فرماندهي گشته بزم ديواني مي آراستند) بآواز نقّاره طوائف مردم را آگاهي مي بخشيدند - و هرگاه از ديوان بر ميخاستند ترجيحان بصداي بندوق خلائق را آگاه ميگردانيدند - و دران روز کرکيراقچيان چند دست خلعت و خراقچيان چند بدرهٔ زر نزديک بارگاه مي آوردند - تا در بخشش و کامروائي خلق تاخيرسه فرود - و چند کس از ملازمان شجاعت پيشه جوشن در بر افکنده مسلّح بفزديک بارگاه مي ايستادند *

ديگر از جملهٔ مخترعات آنحضرت آنکه سه ثمر زرين مطلّا (که کنايه است از سهم السّعادة و سهم الدّولة و سهم المراد) ساخته شده بود که بهر يک (از ارکان دولت و غير آن) تعلّق ميگرفت مهمّات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام مي پذيرفت - و مقرّر آنکه مادام که صاحب هريک ازان سهام در تمشيت امور يکه متعلّق بآن سهم است بر وجهي کوشش نمايد (که مستلزم رضاي الٰهي و مستوجب دولتخواهي باشد) منظور عنايت بوده برمسند اختيار ثابت و پايدار ماند و هرگاه (از شراب جاه بمست شده جادهٔ اعتدال گذارد - يا بواسطهٔ غرضي نظر از دولتخواهي بوشيده

---

(۲) در [اکثر نسخه] گفتند *

همه برجمع‌مال مقصور سازد) تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل برصحیفهٔ حال او کشیده بجزامی لایق رسانیده آید - و میرخوانده میرمونس در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان مازمت من سهم السّعادة من حیث الاستقلال بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمّد فرغلی تعلّق گرفته بود - و حلّ و عقد و قبض و بسط مهمّات سادات و مشائخ و عُلما و قضاة و ارباب درس و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفّلان امور دینی و تعیین وظائف و میورغالات بجانب او معمد اختصاص پذیرفته بود - و سهم الدّولة بعمدهٔ السّلطنه امیر هندو بیگ تعلّق داشت - و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم آمرا و اکابر وزرا و تمامی متصدّیان اعمال سلطانی و متکفّلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب مقرّبان درگاه مفوّض یار بود - و سهم مراد از امور بیوتات بامیر ریمی استقرار داشت - و او (چنانچه باید) بتمشیت مهمّات بیوتات و ترتیب اسباب تجمّل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت می پرداخت *

و از جملهٔ مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم - و هرکدام از طبقات انام را بیکی از تیر معیّن ساختن - و اندازهٔ مراتب طوائف خلائق بظهور آوردن * بدین تفصیل - تیر دوازدهم (که موافق نهایت عیار طه ست) مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود - تیر یازدهم منصوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند - تیر دهم متعلّق بسادات و مشائخ و عُلما - تیر نهم متعلّق بامرای عظام - تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و انکچیان صاحب منصب تیر هفتم بسایر انکچیان - تیر ششم متعلّق بسرخیلان قبائل - تیر پنجم بیوکه جوانان بهادر تیر چهارم بتعیولداران - تیر سیوم بجوانان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پوشگان - تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم *

و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمّات مرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند - آتشی و هوائی و آبی و خاکی - و جهت تمشیت مهمّات هریک ازین چهار مرکار وزیرے مقرّر فرموده بودند - مهمّات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر امور یکه افروختن آتش را دران دخل باشد مرکار آتشی میگفتند - و بوزارت آن مرکار خواجه عبدالملک قرار یافته بود و مهمّات مرکیراق خانه و باروچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریّات استر خانه و شترخانه را

---

(۲) در [چند نسخه] میرخوانده (۳) نسخهٔ [ه] درس علم (۴) در [حاشیه] انچکی یعنی سردار نوشته - و در [بعض نسخه] انچکیان - و در [بعض] انچکیان (۵) در [چند نسخه] عبد الملک *

سرکار هوائي مي‌نامیدند - و زمامِ اختیارِ آن سرکار بخواجه لطف‌الله داده بودند - و سامانِ شربتخانه و شوخ‌خانه و جریانِ انهار و مهمّاتے که بآب منسوب باشد سرکارِ آبي میخواندند - و بوزارت آن سرکار خواجه حسن تعیین یافته‌بود - و مهمّاتِ زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضے از بیوتات بسرکارِ خاکي موسوم گردانیده بودند - و وزارت این سرکار بخواجه جلال‌الدین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یک از سرکارهای مذکوره یکے از آمرا را دخل داده بودند - مثلاً امیرِ (۴) ناصر قلي میرسامانِ آشهي بود - و همواره جامهٔ سرخ مي‌پوشید * .

و از جملهٔ اختراعاتے (که دراں زمان ترتیب یافت) یکے آں بود که استادانِ نجّار چهار کشتي بزرگ درمیانِ آبِ جوں مرتّب ساخته در هر یک ازاں کشتیها چهار طاقِ مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبي مرتفع گردانیدند - و آں کشتیها را بنوعے بیکدیگر وصل کردند که آں چهار طاقها در صحادیِ یکدیگر وقوع یافت - و درمیانِ هر دو کشتي ازاں چهار کشتي طاقِ دیگر از حجرِ تربت بفعل آمد چنانچه درمیانِ کشتیها حوضِ مثمّن نمودار شد *

و از اختراعات شریفهٔ ترتیبِ دکانها و آرایشِ بازار در کشتیها شده بود - که حیرت افزای عقلِ نادره‌کاراں بود - و درسالِ (۹۳۹) نهصد و سي و نه (که حضرت از نیروزآباد دهلي با اکثرِ اُمرا و ارکانِ دولت و تمامیِ انکچیاں و اعیاں در کشتیها نشسته از راهِ دریا متوجّه دارالخلافهٔ آگره گشتند) هم چنیں بازارے آراسته بر روی آبِ جوں روان بود - هرکسے هر متاعے که میخواست دراں بازار مي‌یافت - و بربنِ قیاس باغباناں پادشاهي بموجبِ فرماں باغے بر روی آب ترتیب داده‌بودند و از میوه‌جاتِ آنحضرت جمعے روان بود *

از جملهٔ بدایعِ مخترعهٔ آنحضرت قصرِ رواں است - و آں قصرے بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و استادانِ نجّار اجزای آنرا بروجهے بریکدیگر وصل‌کرده بودند که هرکرا چشم بران مي‌افتاد مي پنداشت که تمامیِ او یکپارچه است - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم میگشادند - و بهر کشورے که میخواستند نقل میکردند - و فردیانِ طبقهٔ اعلای آنرا بنوعے تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند منبسط میشد - و هرگاه اراده مي‌نمودند منقبض میگشت *

و از جملهٔ مخترعاتِ عالیهٔ آں قدسي فطرت تاجے بود در رفعت و لطافت بر حدِّ اعتدال حاشیه (که برگردِ تاج میگردانند) مشتمل بود بر دو درجهٔ نمایاں - هر درجه بصورتِ رقمِ هفت و بملاحظهٔ آنکه (رقمِ در هفت هفتاد و هفت‌است) موافقِ لفظِ عزّ آنرا تاجِ عزّت لقب نهاده‌بودند

---

(۴) در [بعضے نسخه] سرچشمه (۳) در [بعضے نسخه] میر (۴) نسخهٔ [ج] یکے ازانکه استادان *

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون (بدارالخلافهٔ آگره نزول فرمودند - و بنظر اقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی درآوردند) آنحضرت بغایت پسندیدند •

و از جملهٔ مخترعات شریفهٔ آنحضرت خرگاه بود که بعدد بروج مهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده - هر برجی مشتمل بر پنجره که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاه دیگر مانند فلک الافلاک (که محیط فلک دولت است) جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلک اطلس از نقوش مبرّاست این خرگاه نیز از پنجره معرّا بود •

و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده - و آن بساطیست مستدیر مشتمل بر دوائر افلاک و کرات عناصر - دایرهٔ اول (که منسوب بود بفلک اطلس) سفید رنگ واقع شده بود و دوم کبود - و سیوم بمناسبت زحل سیاه - و چهارم (که محل برجیس است) صندلی - و پنجم (که متعلق به بهرام است) لعلی - و ششم (که خانهٔ نیّر اعظم است) زرین - و هفتم (که منزل زهره است) سبز رخشان - و هشتم (که جای عطارد است) موسمی - زیرا که مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند موسمی گردد - و سبب اختیار رنگ موسمی بر سایر الوان آنکه بعضی حُکما رنگ عطارد را کحلی گفته‌اند - و رنگ موسمی از دیگر الوان ممتزجه بکحلی نزدیکتر است - و دایرهٔ نهم (که منزل قمر است) سفید است - و بعد از دایرهٔ قمر کرهٔ نار و هوا بترتیب مرتّب گشته - پس کرهٔ خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود - خود بنفس نفیس دایرهٔ زرین را اختیار میفرمودند - و آنجا سریر آرای خلافت میشدند - و هر طایفه از منسوبان کواکب سبعهٔ سیّاره را در دایرهٔ (که بازای آن وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً امرای هندی را در دایرهٔ زحل - و سادات و علما را در دایرهٔ مشتری - و مرثی (که در دوائر می‌نشستند) بانداختن قرعهٔ (که در هر جانبش صورت شخصی بر وضع غیر مکرّر مصوّر بود) مامور میگشتند - و از دست هرکس هرصورت که برمی‌آمد بهمان صورت دران دایره متمثّل میگشت - مثلاً اگر صورت شخص ایستاده می‌برآمد می‌ایستاد - و اگر نشسته می‌برآمد می نشست - و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد •

و از شرائف اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آنروز است - که مرتّبی او ست - چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد می‌پوشیدند - که منسوب به نیّر اعظم است - و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمر است - و برین قیاس •

و از مخترعات آنحضرت طول عدل بود که اگر دادخواهی را باکسی خانه‌جنگی میشد یک نوبت

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود در نوبت آن کار میکرد - و اگر مال وجهات او را ظالمی غصب کرده بود یا هزد برده سه نوبت طبل را بغلطان آوردی - و اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدی *

آثار طبع مخترع این خدیو قدسی نشان بدائع آفرینی بسیاراست - و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریافت جواهر گرانمایهٔ آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) بسند - اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته (بشرح) مقصود در آید *

پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمائر خبرت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی (که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس میگذشت - و برخلاف عادت پسندیدهٔ خویش [که این معنی را (که مناقی عالم انتظام است) مکرره داشته مذکور مجلس عالی نمیشد] دربارهٔ بذکر آن خوشوقت میگشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود * ازانجمله روزے تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میفرمودند - که حضرت فردوس مکانی در محفل انسی خود مذکور میساختند که قالی ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان عزیزان بنظر در می آید مرا میل مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزارات آنرا مشاهده میکنیم سخن او بیاد می آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکی (که متوجه ملک بقا میشوند) بعضے از معتمدان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادات سحری (غیبی) دست داده بود - و ملهم غیبی این رباعی بر زبان داد * * رباعی *

یا رب بکمال لطف خاصم گردان * واقف بحقائق خواصم گردان
از مقبل جفا کار دل افگار شدم * دیوانهٔ خود خوان و خاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت - و تغیر تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده میشد - و دران نزدیکی (که دهلی مخیم سراپردات جلال بود) آن فروغ افزای چشم خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی شبے بخواب دیدند که شخصے کامل مشکین مقدس

---

(۲) نسخهٔ [د] بمقصود گردید (۳) در [بعضے نسخه] غیبی *

آنحضرت را مي بردارد - چون بيدار ميشوند واقعه را بماهم انگه والدهٔ ادهم خان درميان مي آرند ايشان جمعي از معتبران كاردان را طلبداشته امتفسار تعبير ميفرمايند - و چون از حضرت جهانباني ميپرسند جواب ميدهند كه بلائي از سر ايشان دور خواهد شد - و بعد ازان بآهستگي از نضيقهٔ ناگزير خود خبر داده تسلي ميدهند - و همواره دران ايام سخنان ميفرمودند كه بوي انتقال ازين عالم فاني (كه همه را گذاشتني ست) بمشام دروپيشان آستانهٔ عزت ميرسيد - و جان مخلصان ازين شربه شربه ميگشت - ازانجمله درطاق روائي (كه آنحضرت ميبودند) بخط خويش اين مطلع شنع آذري را نوشته بودند *

شعر *

* شنيده‌ام كه برين طارم زرانود است * خط كه عاقبت كار جمله محمود است *

و در قرب انتقال افيون كم ميكردند - تا آنكه بجمعي از محرمان درگاه فرمودند كه ملاحظه كنيم تا بچند روز ديگر چنان شود كه بدو سه حب رسد - خوراك هفت روز جدا فرموده در كاغذے پيچيده ببندهاي خاصه نمودند - و بر زبان اقدس گذشت كه افيون خوردن ما همين است *

و در روزے (كه اوّل منزل سفر ملك تقدّس وتجرّد بود) چار حب مانده بود كه طلب داشته بگلاب ميل فرمودند - آخر روز جمعه ربيع الاول (۹۶۳) نهصد و شصت و سه شاه بداغ (۳) و عالم شاه و بيگ ملوك و جمعي ديگر از سفر حجاز آمده بودند - و چنتي خان و بعضي مردم از گجرات بخدمت رسيده عرض سرگذشت ميكردند - و پهلوان دوست ميربرد مولانا احمد با عرائض منعم خان از كابل رسيده بودند - آخرهاي روز بر بالاي بام كتابخانه (كه درين نزديكي ترتوب يافته بود) برآمده مردم را (كه درمسجد جامع مجتمع بودند) بعبادت كورنش مشرف ساختند - و تا خيلے وقت از احوال مكّهٔ معظمه و گجرات و كابل مي پرسيدند - و بعد ازان جمعي از رياضي دانان را طلب فرمودند - و آن شب مظلّهٔ طلوع زهره بود - ميخواستند كه ملاحظه فرمايند - و نيّت حق طويّت آن بود كه چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالي داشته جمعي را بمناصب عليّه امتياز بخشند - اوائل شام آنروز خواستند كه بعبادت فرود آيند - چون بزينهٔ دوم رسيده‌اند مقرئي مسكين نام اذان بهنگام بنياد كرد - حضرت بمقتضاي ادب بتعظيم اذان همانجا ارادهٔ نشستن فرموده اند - چون درجات زينه تيز بود و سنگهاي لغزنده داشت در حين نشستن پاي مبارك در دامن پوستين پيچيد - و عصاي اشرف لغزيد - و از پاي درآمده بسرآمدند و شقيقهٔ يميني آزردگي تمام يافت - چنانچه قطرهٔ چند خون از گوش راست برآمد - ازانجا كه

---

(۳) در [چند نسخه] ايشان را (۳) در [اكثر نسخه] علم شاه *

ضمیر غیب‌دان داشتند بجهت تسلّی و نظام عالم در سامعهٔ منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شفیع چولی پیش آن نور بورد اقبال فرستادند •

و از غرائب اشراقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز ببعضی از باریافتهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیکی از بزرگان زمان آمیزی عظیم رهد - و همانا که ازین جهان در گذرد - و درنخواهان (که در حضور اقدس بودند) در اخفای این واقعهٔ هایله کوشیده در فرستادن خبر بجا نشینی مسند خلافت و جمع ماختن آمرای عظام (که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند) سعی نمودند - و تا هفده روز بنوعی عقل این واقعهٔ جانگداز را از عوام پوشیده داشتند - حاضران درگاه و مدبّران عتبهٔ خلافت خضرخواجه خان و علی قلی خان و لطیف میرزا و خضرخان هزاره و قوندوق خان و قنبرعلی بیگ و اشرف خان و افضل خان (که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه حسین مروی و میر عبدالحی و پیشرو خان و مهترخان و بعد از چند روز ترخی بیگ خان (که نقش امیرالامرائی بر لوح خاطر می‌نگاشت) و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو زمان خوانده روزگار درهم شده را تدارک و تلافی نمودند - و بعالم و عالمیان پیغام جمعیّت جاوید رسانیدند - هم کار فرمایان عالم قدس (که در انتظار این بودند) کمر را شدند و هم کار گذاران عالم عنصر بمرام خود رسیدند - میر عبد الحی صدر این بیت خوانده اند •

• بیت •

اگر نو روز عالم رفت بر باد ● گل عهد برگ سوری را بقا باد ۱۰۰۱۰۵۳

و بعضی این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقل مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصراع ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمانی یافته بود - لیکن اگر گل را بنا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید - و در ایام اخفای این امر جانکاه یکبار ملا بیکسی را لباس آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانی (که نشیمن آنحضرت بود) برآورده رو بجانب دریا بمردم نمودند - و طوائف انام کورنش کرده از اضطراب و قلق که داشتند بقدر اطمینان یافتند •

و چون این غایلهٔ مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوب قوی (که لازمهٔ این هنگام است) برخاست - اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خواطر و اطمینان

---

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف خان (۳) نسخهٔ [ز] درهم خورده را (۴) نسخهٔ [د] ملا بنکشی را (۵) در [بعضی نسخه] اولیای دولت •

باطن کمر سعی بر میان همّت بستند - و آنچه درین وقت تفرقه افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند - و در جبر این انکسار و جمع این افتراق آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند - و عقد دولت ابد قرین این دودمان عالی چون انتظام و التیام نیابد که فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت شرف سریر خلافت عالم و عالمیان را نور گرفته بود سبحان الله اینچنین ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال (که هم نظام بخش صورت و هم کامیاب معنی بود) کجا در دایرهٔ وهم و عقل درآیین می گنجید که چنین زود ازین جهان گذران سفر اختیار فرماید - امّا چون وقت آن رسید (که جهان آفرین عالم کهن را از سر نو طراوت بخشد و عالمیان را چنان بنازگی ترتیب دهد - که در بسیارے از قرون سابقه نبوده) فجوم قصد اظهار کمال عیاری بزرگ نهادے (که اکمل افراد جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوع این قضیهٔ ناگزیر اگرچه در چشم ظاهر بینان دست آویز سوگواری و ماتم داری ست امّا در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینهٔ سور و سرور توانه بود - چه از وجود باجود این گوهر والای سلطنت بتجدید عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولت صوری و معنوی رواج یافت - و چون عقل والی این خدیو جهان بنقطهٔ کمال رسید - و اسباب فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت - و قرعهٔ دولت عظمی بنام این خداوند جهان آمد) باوجود ابوآبائی معنوی چون طراز فرزندی داشت اگر (فرمان روای زمان را بواسطهٔ درست بینی و نیک طویتی در تبدیل حیات صوری داشتندے) بواسطهٔ تربیت اشرف (که در آئین خردمندی لازم است) هرائینه این بزرگ زمانه را تبعیّت این نور پرورد فرض عین بودے - و (چون خلعت پدری خلعتیست گرامی از ایزد بیچون که تابعیّت ابنا را شایسته نیست - و برخورداری فرزندان جز در بندگی آبا و فرمانبرداری ایشان سرنوشت قلم تحریر نشده) ناچار مقدّمهٔ این جشن اقبال آن بود که فرماندهٔ گیتی این جهان را پدرود نماید - و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت (که در دارالسّلطنهٔ دهلی مجتمع شده بودند) بجهت جمعیّت دلهای پریشان متفرّق شده هرکدام بجای و مقام خود شتافتند - و تردی بیگ خان (که باتّفاق این مردم بجهت سرانجام مهام این بلاد در دهلی اقامت داشت) اسباب و ادرات سلطنت و دارائی مصحوب غلام علی شش انگشت و جمعے دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه جهان پناه فرستاده اظهار اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم بمیرزا کامران را نیز روانهٔ مازمت ساخت •

---

(۲) در [چند نسخه] میگنجید (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخهٔ [چ ه و] سالفه (۵) نسخهٔ [چ ج و ط] بیعت •

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجملے از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهي از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجّه فرمودند در اثنای راه اتکه‌خان و سایر ملازمان عتبهٔ دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب‌بوس دریافتند چنانچه ایماے بآن رفت - و چون موکب اقبال بسرهند رسید جمع از ملازمان پادشاهي (که بکمک شاه ابوالمعالي تعین شده بودند - مثل محمّد قلي‌خان برلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال‌الدّین محمود - و فرحت خان - و خواجه طاهرمحمّد راه میرخرد - و مهتر تیمور شربتچي) چون از صحبت بدسگالهٔ نا هموار این جوان بےاعتدال بےتنگ آمده بودند نوید مقدم گرامي حضرت شاهنشاهي را شنیده خود را بےرخصت رسانیدند - و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند - پیش از نزول معاسکر منصوره سکندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائي موکب شاهنشاهي خود را باز بکوه کشید - و میر بدمست (که از امور لجهت دفع او برآمده بود) مراجعت نموده بلاهور شتافت - و چون بتحقیق پیوست (که این رایت حضرت شاهنشاهي عنایت شده - و آنحضرت متوجّه این ممالک اند) بےاختیار با جمعیّت خود در کنار آب سلطان‌پور رسیده ادراک ملازمت نمود ، و آنحضرت از روی مطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانباني در مجلس عالي خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت - و ازانجا (که میر تنگ‌شراب مصحب جرعهٔ دنیا شده‌بود) بعد ازانکه (رخصت یافته بمنزل خود رفت) پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانباني معلوم همگنان‌است - علی‌الخصوص بخاطر گرامي باشد که در تمرغهٔ جوی‌شاهي با حضرت جهانباني در یکجا در یکظرف خوردني خورده‌ایم - و شما حاضر بودید - بشما الوش دادند - پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما آمدم تکیه نمه برای من چرا جدا انداختند - و دستارخوان برای چه علیحده برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدن دانش و مروّت بودند) به بیخردی او تبسّم فرموده بحاجي‌محمّد سیستاني (که پیغام آورده بود) فرمودند - یکو تورهٔ سلطنت دیگراست و قانون عشق دیگر - آن نسبتے (که حضرت جهانباني را بشما بود) مرا نیست - عجب که درمیان

---

(۲) نسخهٔ [ه] فرهاد خان ه

این هر دو نسبت تفرقه نکرده گله کرده آید - مبرّ انفعال عظیم کشید - و آنحضرت متوجّه کوه شدند تا استقبال مکدر (که در مانکوت و آنحدود میرود) نمایند •

چون بفواصی هرهانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدے تیزرو رسید - و بیرام خان را از قضیّهٔ انتقاض حضرت جهانبانی خبر کرد - بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجّه کلانور ساخت - که روزے چند دران خطّهٔ دلگشا اقامت واقع شود - در نزدیکی کلانور نظر شیخ چولی رسید - و فرمان عالی آورد - و مقارن این حال خبر قضیّهٔ ناگزیر بمسامع اجلال رسید از استماع این قضیّهٔ جانکاه گریه و زاری (که لازم عالم محبّت و دوستداری است) از آنحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدّس نهاد را روی داد که احاطهٔ خیال بشری بیرون باشد - و بیرام خان و اتکه خان و ماهم انکه بمقدمات دلویز تسلّی میدادند - چون از فرط محبّت بود آنچه آنرا سرمایهٔ تسلّی میدانستند باعث مزید اندوه میشد - و این برگزیدهٔ معبود حقیقی برای آحاد النّاس آنقدر دل نگرانی و توجّه میدول میدارد - و از فوت هر کسے (که ازانحا از اخلاص و عقیدت و همزمندی دارد) چگونه متاسّف و متالّم میشود - جایی آنست که درین باب (که در زمان سالف موجب خرمندی و خوشحالی اهل غفلت میشد) بر ذات مقدّس چنین حالت روی - تا اهل عالم (که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد) بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهور انام شود - و این اهتدا ذریعهٔ شمول نورانیّت و عموم حقّانیّت گردد - و اگر نه این معنی بودے از رمعت آباد دانش و خدا شناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشتے که در تقاعد ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم رساندے - آخر بتائید عقل دور اندیش خود بمامور صبر خراسیده در تصدّقات و تبرّعات (که بمسافران عالم بقا سودمند آید) اهتمام فرمودند - اصحاب نظم و ارباب فهم سرنیها و تاریخها گفتند - ازانجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندے در سوگ آن غفران قباب ترتیب داد - و این چند بیت ازانست • (۳) اشعار •

ای دل صدای مرگ ترا هم شنیدنی ست • صبح اجل بمطلع عمرت دمیدنی ست
چون کلّ نفس فائقهٔ الموت حکم شد • میدان یقین که شربت مرگت چشیدنی ست
این نام زندگی که نهادند مر ترا • نام ترا بطرف ممات کشیدنی ست
غرّه مشو باین گل و بستان زندگی • باد خزان درین گل و بستان وزیدنی ست

---

(۲) نسخهٔ [د] میدهد از فرط محبتیکه بود آنچه (۳) این اشعار در هیچیک نسخه سوای نسخهٔ [ز] یافتنشده •

از گوش خویشتن شنوی کان فلان نمانده • در گوش دیگران خبرت هم رسیدنی ست

و میر عبدالحی این تاریخ یافت • مصرعه • ای وای پادشاه من از بام اوفتاد •

و مولانا مسعود حصاری این را در سلک نظم آورد • ع • واصل حق شد همیون پادشاه •

امّا برسم خطه که نام اقدس را بے الف نویسند - و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید •

• ع • همایون پادشاه از بام افتاد •

این تاریخ یک سال کم است - و تفاوت یک سال و دو سال در عمارات تجویز توان کرد که در روئیات

و جمع این مصراع تاریخ یافتند • ع • وارث ملک جلال الدین باد •

کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانهٔ روزگار بیش ازانست که بتحریر آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند - علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را پایه بلند بود - و همواره باربابِ حکمت صحبت میداشتند - و ممتازانِ علم ریاضی در پایهٔ سریر والا کامیاب سعادت بودند - و آنحضرت را ارادهٔ بمتنِ رصد مصمم بود - و بعبارے از آلات رصدی ترتیب داده بودند - و چند جا محلِ رصد خیال فرموده بودند - و توجهٔ عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و ازانجا (که طبع موزون از خصائص فطرت ملیم است) در خلال اوقات واردات قدسی را (چه از حقیقت و چه از مجاز) در سلک نظم میکشیدند - و دیوان شعر آنحضرت در کتابخانهٔ عالی موجود است - و آنچند رباعی ازان دیباچهٔ کراست مرقوم میگردد • رباعی •

• ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب • حال دل خود مگوی با هیچ طبیب •
• کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد • بس نقطهٔ مشکل است و بس امر عجیب •

• دیگر •

• ای دل ز حضور یار غیرورزی کن • در خدمت او بصدق دلسوزی کن •
• هر شب بخیال دوست همدم بنشین • هر روز بوصل یار نوروزی کن •

• دیگر •

• ای آنکه جفای تو بعالم علم است • روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است •
• هر غم که رسد از ستم چرخ بدل • ما را چو غم عشق تو باشد چه غم است •

الحمد لله که ذکر این سلسلهٔ رفیعه (که چون سلسلهٔ سموات تائید الٰهی و اعتصام قدسی دارد و یک سر این سلسله پیوستهٔ است بصبح ایجاد آدم صفی - و سر دیگر بطلوع نیّر وجود شاهنشاهی)

---

(۲) در همگی نسخ چنین است • پس یقینکه در تاریخ لفظ ای محسوب نیست (۳) نسخهٔ [ا ح] وفات •

بآئدین تفقیح و طرز اختصار بعبارات تازه (که خامهٔ آلوده بعجز بیان قالب انشا نشده) انتظام یافت و بنگارش این فهرست رفعت و علوّ دولت ذرّهٔ هوا مرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بما از رموز و نکات حکمت جانجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگر آن حقائق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیّز سازند کنایه گردد انتخابی لبالب از مغز دانش *

* جام مے ساختم از خون خویش * نے خم سرکه که کند سینه ریش *

* هست بهر نکته دقائق بمے * تاش نسنجد نشناسد کسے *

اگرچه [نظر بمخاطبان رسمی آنچه (تا حال از سرگذشت بزرگان گذارش یافت) طفلیی دانانده سخن سرا بودم] امّا حقیقت شناسان انجمن تقدّس نیکو دانند که درین صحیفه نامهٔ ایزدی از آغاز تا انجام (که هرگز چشم مرساد) یک حرف بطفیل نیاورده‌ام - بیان پردهٔ چند (که نقاب جمال مقدّس شاهنشاهی اند) کرده در هر پرده پردگیئ وجه همّت بوده است حاشا کدام پرده - و چه پردگی - یک حسن است که چندین تنزّع ظهور دارد - و باطن یکتا همّت در گرد آن حسن جهان افروز ورشنی پذیر است * * شعر *

* داند ازانجا که سخندانی ست * کین چه نمودار سخن رانی ست *

مرا که دل یکجا گرو است کجا خاطر بکونین گراید - تا بتالیف تاریخ چه رسد - چنانچه دو شمشیر در یک میان در نیاید - و دو مقصود در یکدل نگنجد - پراگندهٔ خاطران هرجائی را قیاس مکن که این بیدلان خاک مرشت را دل کجاست تا قیاس را مزه - لیکن من معیّب بین را از فراخی حوصله در مظهر مقدّس حضرت شاهنشاهی حق را جلوهٔ خاص نمودند - و این رمیدهٔ ملک اسباب را بکمند ارادت درآوردند - و از ژرف نگاهی و دولت سلطنی مبدعان قضا (که ابواب سعادت را از نیکذاتی اینکس سرانجام میدادند) جمال جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهر این سلسلهٔ علیّه نمودار گردانیدند - تا عشق حقیقی آن یگانهٔ درگاه الٰهی بنگاشتن این داستان دراز سرگرم ساخت - هم هنگامهٔ سخنوری گرم شد - و هم گلشن نکته پیرائی شاداب گشت - و هم قدوری در یکقدالی این بادیه‌پیمایی حقیقت نرفت - هم سراتب جمال معشوق حقیقی پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت *

اکنون آنچه آغرا مجازیان رسمی استطرادی میدانستند مهری شد - و نوبت سخن بآنچه

---

(۲) در [لغت] باسمه چی بمعنیٔ مصور و نقاش آمده (۳) نسخهٔ [ح] تاکه نسنجد (۴) نسخهٔ [ط] چشم بد مرساد (۵) در [بعضی نسخه] درگروآن (۶) نسخهٔ [ح] چه نمود از چه سخن *

(هر دو طایفهٔ مقصود حقیقی شناسند) در رسید - امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردیم •

• نظم •

• کلکم که مرغ زبان غیب است • گنجینه گشای کان غیب است •
• زانگس که نگه کند به تمکین • انصاف طلب کنم نه تحسین •
• این نامه سزای آفرین باد •
• انشاء الله کما ینبغی چنین باد •

---

(۴) نسخهٔ [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخهٔ [ط] که همچنین •

• تاریخ طبع دفتر اول •

• شمسي •	• قمري •
۱۸۷۷ع ۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ ه
اتمت بفضله جل اعطاه - والحمدلله	اتم الجزء بخير
• دیگر •	• دیگر •
۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ ه
• ع • شکر حمیب صه که بآخر رسید طبع	• ع • از لطف بے نیاز بآخر رسید جز (۱) و
• دیگر ظاهراً و باطناً •	• دیگر ظاهراً و باطناً •
۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ ه
بهار سی یکهزار هشصد هفتاد و هفت عیسوي	در جمادي الاول بسنه یکهزار و دوصد وزده و چهار هجري

تصحیح اغلاطیکه در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	پرکار	پرگار
ایضاً	۱۶	مرده	مرده
۲	۲۳	تذکفای	تذکفای
۳	۷	عنایت نکردی	عنایت کردی
ایضاً	۱۳	کارگاه	کارگاه
۴	۴	آفرین	آفرین
ایضاً	۷	زبان	زبانی
ایضاً	۲۳	نسایم	نسایم
۵	۷	اقتاد	افتاده
۶	۱۲	قدردانی	قدردانی
ایضاً	۳۶	وقفی	وقفای
۷	۱۰	نوائر	نوائر
۸	۲۶	دنیی	دنیا
۹	۱۶	حرائک	حرائک
۱۰	۱	فروغ	فروغ
ایضاً	۱۰	دنجوری	گنجوری
ایضاً	۱۷	مکرّمات	مکرّمات
ایضاً	۲۰	کاتبه	کاتبه
۱۱	۵	دور بین	دوربین
ایضاً	۱۱	خلوتیان	خلوتیان
ایضاً	۴۱	ترقیات	ترقیات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۴	بمساعدت	بمساعدت
ایضاً	۱۷	درلقمندان	درلقمندان
ایضاً	۱۸	بفزود	بفزود
ایضاً	ایضاً	قدرم	قدرم
ایضاً	ایضاً	اقدام	اقدام
ایضاً	۲۲	مترصد	مترصد
۱۴	۲۲	مفور	بفور
ایضاً	۲۶	خان اعظم	خان اعظم
۱۵	۷	نعمت	نعمت
ایضاً	۲۳	نژادان	نژادان
۱۶	۱۸	رمزدانان	رمزدانان
۱۷	۱۳	نیّر	نیّر
۱۸	۷	بورق	بورق
ایضاً	۱۴	شعرین	شعرای
۱۹	۲۷	باده	باده
۲۰	۶	نظام بخش	نظام بخش
ایضاً	۲۴	داندند	داند
ایضاً	۲۴	رساندند	رساند
ایضاً	۲۴	سپیده دم	سپیده دم
ایضاً	۲۷	(۲) (۳)	(۳) (۴)
۴۱	۱۶	قبقهٔ	قبقهٔ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضًا	۲۵	برموز	برموزِ
۲۴	۱۹	عاقبة	عاقبةَ
۲۶	۱۱	بنظر	بنظرِ
۲۸	۷	انواع	انواعِ
۲۹	۲۴	زائچهٔ	زائچةَ
۳۰	۲۲	بےاندرہ	بےاندازہ
ایضًا	ایضًا	متصرّف	متصرّفَ
ایضًا	۲۶	(۳)	(۲)
۳۳	۲	درازدہ	درازدہ
ایضًا	۲۱	مذکّر	مذکّرِ
۳۴	۳	حسرالظّاکر	قسرالظّاکر
ایضًا	۲۰	مذکّر	مذکّرِ
۳۵	۲	نحو	نحوِ
ایضًا	۲۱	ج درہ	درجہ
۳۷	۱	حبشخرہ	حبشخرہ
ایضًا	۹	خانّہ	خانہ
ایضًا	۱۱	نادرستِ	نادرستِ
ایضًا	۲۰	انتظامِ	انتظامِ
۳۸	۲۶	خانہ	خانہ
۴۰	۳	وصدبندہ	وصدبندہ
۴۶	۱	موکبِ	موکبِ
ایضًا	ایضًا	شاہ	شاہِ
ایضًا	۷	اجلای	اجلای
۴۸	۱۴	اراجِ	ارجِ
۵۸	۲۱	تسلّیِ بخش	تسلّیِ بخشِ
۶۰	۲۳	زبانزدِ مردم	زبانزدِ مردمِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱	۹	جورنغار	جرانغار - جوانغار
ایضًا	۲۰	بیدارِ	بیدار
۶۲	۱۶	تورِ من	توربنِ
ایضًا	۱۷	فدایبانہ	فدائیانہ
ایضًا	۲۱	خال	خالِ
ایضًا	۲۵	دخمتہ	دانخمتہ
۶۶	۶	اندارج	اندراج
۷۱	۱۸	کارساز	کارساز
ایضًا	ایضًا	نظام بخش	نظام بخشِ
۷۲	۱۵	وطهای	وطهای
۷۳	۱۶	تفکرزایل	تفکرزایل
۷۵	۷	خانزادهای	خانزادهای
۷۷	۱	بابیرن	بابران
۷۹	۲۷	بعزم شاه	بعزم شام
۸۳	۵	ملازم	ملازمِ
۸۶	۱۴	همم	همم
۸۷	۱۹	(۳) محمود	(۵) محمود
ایضًا	۲۰	(۵) درزی	(۶) درزیِ
ایضًا	۲۶	[۵] - (۴) نسخهٔ [۵]	
ایضًا	ایضًا	(۴)	(۵)
ایضًا	ایضًا	(۵)	(۶)
۸۸	۷	آمده	آمد
۹۰	۱	کهمرو	کهمرد
ایضًا	۷	موکب	موکبِ
۹۲	۲	عیسی خیل	بعیسی خیل
ایضًا	۹	مندراول	مندراول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضًا	۲۳	امرا	و امرا
۹۳	۶	مالِ امان	مالِ امان
ایضًا	۲۰	برهنموتی	برهنموتی
۹۴	۵	مرکبِ	مرکبِ
ایضًا	۱۶	محمدعلی	و محمدعلی
۹۵	۱۳	باقته	یافته
ایضًا	۲۱	تلافیِ مشاق	تلافیِ مشاقیِ
۹۶	۲۵	سپاه‌گران	سپاه‌گرانِ او
۹۷	۲	جوشن‌پوش	جوشن‌پوشِ
ایضًا	۴	هنگام	هنگامِ
۹۹	۳	آرامشی	آرامشِ
ایضًا	۹	هفاد لک	هفتاد لک
۱۰۱	۴	مخطورات	مخطوراتِ
ایضًا	۱۹	کامیاب	کامیابِ
ایضًا	۲۳	اشْتَات	اشْتَاتِ
۱۰۳	۲۵	برفاقت	برفاقتِ
۱۰۴	۱۹	مشمول	مشمولِ
۱۰۷	۷	قورچین	قورچین
۱۱۱	۱	قورچی	قورچیِ
ایضا	۱۸	باباقشقه	و باباقشقه
۱۱۷	۱۲	عدس	عدل
ایضًا	۲۳	بنائید	بتائید
۱۱۸	۲۱	اشار	اشعارِ
۱۲۰	۱۴	مرتّب	مرتّبِ
ایضًا	ایضًا	برامین	براهینِ
۱۲۲	۱۳	احصار	احصا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضًا	۱۸	رضاجوئی	رضاجوئیِ
۱۲۷	۵	باتفّاق	باتّفاق
۱۲۸	۱۱	رنتهنبور	رنتنبهور
ایضًا	۱۲	تاتارخان	تاتارخان
۱۳۱	۲۳	مردم	مردمِ
۱۳۲	۲۲	بغلچه	نعلچه
۱۳۳	۲۰	دیب	دیسپ
۱۳۵	۱۸	گورگان	کورگان
ایضًا	۲۳	آچ	آچه
۱۳۹	۹	کوزان	گوزان
ایضًا	۲۳	برنی	برنن
ایضًا	ایضًا	بشیهٔ	بشهٔ
۱۴۷	۲	فریاد	فریاد
ایضًا	۳	معتمدان	معتمدانِ
ایضًا	۱۱	هائل	هائلِ
ایضًا	۱۴	حکم	حکمِ
۱۵۸	۲	بشیهٔ	بشهٔ
۱۴۰	۱۰	محمد پرغلی	پیرمحمدعلی
۱۴۱	۱۰	سرکیچ	سرکیچ
ایضًا	۱۴	برج	برجِ
۱۵۴	۴	قبل	قول
ایضًا	۱۷	چنانچهٔ	چندانچه
۱۵۶	۲۳	امور	امورِ
۱۵۸	۱۱	چند	چندِ
۱۵۹	۷	باباجلایر و تردی بیگ	باباجلایر و قوچ بیگ
..	..	بیگ و قوچ بیگ	

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۴	در ضمیر	درضمیر
۱۶۱	۶	جذب	جذبِ
۱۶۳	۱۷	پسران	پسرانِ
..	..	الغ میرزا	الغ میرزا
۱۶۵	۱۴	خورده شود	خورده شود
۱۶۷	۲	بعرض	بعرضِ
ایضاً	۱۹	سوه	سیوم
۱۶۹	۱۱	رجمند	ارجمند
ایضاً	۲۱	شیرخان	شیرخانِ
ایضاً	ایضاً	مساعدات	مساعداتِ
..	..	۱۷۱	۱۷۰
۲۷۰	۱۵	باکری	حاکریِ
۱۷۲	۶	ناصر	ناصرِ
ایضاً	۱۴	پندپدیر	پندپدیرِ
۱۷۳	۱	بذات	بذاتِ
ایضاً	۱۸	جاجکان	جاجکانِ
۲۷۷	۶	زمین	زمینِ
۱۷۹	۲۰	واصل پور	حاصل پورِ
۱۸۳	۱۱	بطن	بطنِ
۱۸۶	۱۳	هردوار	ماژوارِ
۱۸۷	۱۲	میگشت	میگشتِ
۲۹۰	۱۲	مشتنگ	مشتنگِ
۲۹۳	۲	۱ باشا	حاشا
۱۹۶	۱	لوزم	لوزمِ
ایضاً	۶	انکه	انکهِ
۱۹۵	۱۵	کهر	گهرِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۶	۱	وسیع	وسیعِ
ایضاً	۷	داده	داده
ایضاً	۲۲	تنگ	تنگِ
۱۹۷	۱۶	ندارند	ندارد
۲۰۰	۶	تابار	وتابار
ایضاً	۷	درین	درینِ
ایضاً	۱۱	قوت	قوتِ
۲۰۲	۲	بنو	بانو
۲۰۶	۷	دوازده	دوازدهِ
۲۰۷	۲۰	کارخانهای	کارخانهایِ
۲۱۲	۸	دانسته	شایسته
۲۱۸	۲۳	انشا	انشار
۲۲۳	۲۴	شاهنشاهی	شاهنشاهیِ
۲۲۵	۸	ثراثید	ثراثید
۲۲۷	۲۳	ثنگ	تنگ
۲۳۰	۲۲	بیگه	بیکه
۲۳۱	۲۱	نصاف	انصاف
ایضاً	۲۵	لکشر	لشکر
۲۳۲	۴	ازهرطرف	(ازهرطرف
۲۳۳	۲۱	مهمّات	مهمّاتِ
۲۳۴	۱۸	نداخت	انداخت
۲۳۶	۱	زوده	زوانه
۲۳۷	۱	بهمیرزا	بمیرزا
۲۳۸	۴۰	صاحبانِ	صاحبان
ایضاً	۲۰	مزاباشیه	قولباشیه
۲۴۰	۲۲	وصتِ	وقتِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۳	۱۹	ترتیب	ترتیبِ
۲۵۴	۱	برهمزدگی	برهمزدگیِ
ایضًا	ایضًا	روزگا	روزگارِ
ایضًا	۲	طلب	طلبِ
۲۵۵	۸	کاهمرد	کهمردِ
۲۵۶	۳	اسماء	اسمایِ
ایضًا	۱۴	هنگاه	هنگامِ
۲۵۹	۴	درلنخواهان	درلنخواهانِ
ایضًا	۱۷	معتمدان	معتمدانِ
۲۶۰	۳	بارجود	باوجودِ
ایضًا	۶	تیه	تیهِ
۲۶۱	۴	نزول	نزولِ
ایضًا	۱۹	متوجّه	متوجّهِ
۲۶۴	۵	برسر	برسرِ
ایضًا	۲۳	ازین	ازینِ
۲۶۷	۲	ازراه تملّق	ازراهِ تملّقِ
۲۶۸	۱۷	اتکه	اتکهِ
۲۷۰	۲۰	تعلیم	تعلیمِ
۲۷۱	۱۰	ع	عِ
ایضًا	۱۵	مقدم	مقدمِ
ایضًا	۱۷	لوازم	لوازمِ
ایضًا	۲۲	نبرد	نبردِ
۲۷۲	۱۵	رگردان	رگردانِ
۲۷۴	۱۶	پنجشیر	پنجشیرِ
ایضًا	ایضًا	ملک	ملکِ
ایضًا	۲۴	تشریف	تشریفِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۵	۵	حضرت	حضرتِ
ایضًا	۹	بنجشیر	پنجشیرِ
۲۷۹	۱۶	سعادت	سعادتِ
۲۸۰	۱۴	عالِ	عالمِ
ایضًا	۲۷	بدولت	بدولتِ
۲۸۲	۱۰	درلنخانه	درلنخانهٔ
۲۸۴	۲۱	جهانبانی	جهانبانیِ
۲۸۶	۶	جال	جالِ
۲۸۷	۱۰	مستحکم	مستحکمِ
ایضًا	۱۱	متعصّدان	متعصّدانِ
ایضًا	۲۰	گنجایش	گنجایشِ
۲۹۳	۸	بیگ	بیگِ
ایضًا	۱۶	اعراق	آغرق
۲۹۵	۵	تمام	تمامِ
ایضًا	۹	قدر	قدرِ
۳۰۱	۱۱	کنف	کنفِ
۳۰۲	۲۳	حکایت	حکایتِ
۳۱۶	۳	ملازمان	ملازمانِ
ایضًا	ایضًا	امّا بواسطهٔ	امّا بواسطهٔ
ایضًا	ایضًا	قندوزرا	قندوزرا
۳۱۸	۴	بمراجید	بمراجیدِ
۳۱۹	۱۰	انداخته	انداخته
۳۲۳	۱۹	بار	بارِ
۳۲۹	۱۸	سخدان	سخدانِ
۳۳۲	۴	مخدرات	مخدّراتِ
ایضًا	۹	ظالم	ظالمِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳۳	۲	بشریف	تشریف
۳۳۴	۳	دلخواه	دلخواه
ایضا	۹	خنگ	خنگ
۳۳۶	۱۳	بتقلّب	بتقلّب
۳۴۰	۱۱	مرج	مرج
ایضا	۱۴	ر	را
۳۴۵	۱۵	جانستن	جانستان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۲	۱	همّت	همّتِ
ایضا	۳	وفي	ولي
۳۵۷	۴	حقائق	حقائقِ
۳۶۰	۲۸	از جملهٔ	و از جملهٔ
۳۶۹	۱۵	ر در	در
ایضا	۲۶	][	[
۳۷۰	۱۴	رباطلًا	و باطلًا

* بسم الله الرحمن الرحيم *

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها و غیره (که در اولین دفتر اکبرنامه وقوع یافته اند) بترتیب حروفه هجاء * اما نامهائیکه در یک صفحه بتکرار واقع شده‌اند ذکر آن صفحه بتکرار نیاورده‌شد - بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد - گاهیدان این روضهٔ ناضره را باید که آن صفحه را بنامها نظارهٔ فرمایند - تا برهمگی حالات مندرجهٔ کل صفحه آگاهی یابند - وچون قلعجات بلفظ قلعه یا حصار و جز آن و آبها بلفظ آب یا دریا و جز آن تمیز می‌یابند اسمای قلع و آبها را جداگانه نیاورده فهرست را بر دو منظر مرتب ساختم - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره - وچون این کتاب دریاس مواضع و حالات اکبر تالیف یافته است و تقریبًا هروقعهٔ مرقومهٔ این کتاب را صراحةً یا ضمنًا بذاتش نسبتی هست و نیز صفحهٔ از نگرش (که بحضرت شاهنشاهی یا خدیوعالم - یا خدیو زمان و هم بر بن نمط آمده) مأخذ نیست الا یک دو صفحه فلهذا از برای احتراز از مکث در فهرست نامش را مذکور نساختم - و تطویل مرقوم را گذاشته باجهاز مرقوم را کار بستم *

* شعر *

* صبحی الاء العالمین فانه * مولی حسیب قادر و نصیر *

* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره *

* حرف الف *

آلتونا بنت جوبینه بهادر و صادر بوزنجر خان آن ۱۲ - ۲۹ ، ۳۴ - ۶۵ - ۷۳ ، ۲۲۲ - ۲۶۶

آبی خان پسر کن خان .. .. ۳۶۹ - ۶۱

حضرت آدم صفی علیه السلام ۳۶ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ ، ۵۵ - ۵۷ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۲۲ - ۱۸۴ - ۳۴۳ - ۳۶۸

آغازیمن مصری (اوریای ثانی) ۵۵

آذربیجان پسر بوذر ۵۸

آذرخان بن مغل خان ۶۰

آبی خان پسر اغرخان ۶۰

آرنگ خان ۷۴

آل مظفر ۷۶

آذون حسن آق قویلو .. .. ۸۲ - ۸۳

کرایش خان ۱۰۷

آقا ی ملازم بابر شاه ۱۱۲

سلطان آدم کنجر ۴۲۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۲۷

.. .. ۳۴۱

آق (کج) سلطان .. ۲۴۳ - ۲۶۸ - ۳۰۴ ، ۳۰۷

آدینه تقبائی ۳۱۵

آوازخان پسر سلیم شاه ۳۲۵

آدم خان قوام خانی امیر افغانان ۳۵۲

شیخ آذری شاعر ۳۶۳

ابوالفضل صولف ۹ - ۳۱ - ۳۷ - ۵۲ - ۱۸۸ - ۲۵۶

.. .. .. ۳۲۴ - ۳۴۷ - ۳۶۹

ارخس حکیم ۴۱

سلطان ابوسعید میرزا پسر سلطان محمد میرزا و پدر

عمر شیخ میرزا .. .. ۳۸ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۹

شیخ ابن عربی ۵۲

ابن جوزی ۵۴

ابومعشر بلخی ۵۶

ابو مسلم مروزي ۲۷
سلطان ابو سعيد كه پيش از تيمور در ايران سلطنت
داشتند ۲۸
ابا بكر ميرزا پسر ميران شاه .. .. ۸۱ - ۸۲
ابا بكر ميرزا بن سلطان ابو سعيد ميرزا .. ۸۳
سلطان ابراهيم بن سلطان سكندر لودي .. ۹۳ - ۹۴
۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴
.. .. ۱۱۶ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹
ابو احمد نيزه باز .. .. ۹۶ - ۱۱۱ - ۱۱۲
ميرابوالبقا ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۶۸ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۵
شيخ ابوالوجد فارغي خال شيخ زين ۱۱۹
ميرابو ترب رؤيس گجرات ۱۳۶
ابراهيم شورشيل جد شورشاه ۱۴۷
ابراهيم بيگ چاپرق .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۳
ابن علي قراول بيگي ۱۵۷
ابدال ماكري امير كشمير .. ۱۷۰ - ۱۹۷ - ۲۹۹
ابراهيم بيگ ايشك آغا .. .. ۱۷۹ - ۲۲۳ - ۲۵۶
ميرابوالقاسم حاكم گوواليار .. .. ۱۸۶ - ۱۹۶
ابوالخير ملازم ميرزا عسكري .. ۱۹۰ - ۱۹۲
ميرابوالحسن صدر ۱۹۲
ميرزا ابراهيم ولد ميرزا سليمان ۲۰۱ - ۲۳۱ - ۲۳۷
۲۶۶ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۰
۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۴
.. .. .. ۳۰۶ - ۳۱۲
ابوالقاسم خلفا ۲۱۸
ابوالفتح سلطان نشكار ۲۱۹
شيخ ابوالقاسم جرجاني .. .. ۲۲۱ - ۳۴۲
ميرزا ابراهيم (ميرزا ابوالقاسم) پسر ميرزا كامران
.. .. ۲۲۶ - ۲۳۶
ابوالحسن بيگ برادر زادهٔ قراجه خان .. ۲۳۳
ابوالقاسم فورچي شاه ايران ۲۵۹
ايدال كوكه ملازم ميرزا كامران .. ۳۰۶ - ۳۴۵
شاه ابوالمعالي ۳۱۱ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۴ - ۳۴۳
.. .. .. ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۵ - ۳۶۶
خواجه ابراهيم بدخشي .. .. ۳۱۴ - ۳۱۵
سلطان ابراهيم پسر همايون ۳۲۲
ابراهيم خان سور پسر غازي خان ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۵۳
خواجه ابوالقاسم ۳۴۲
ابراهيم خان اوزبك ۳۵۰
ميرزا ابوالقاسم پسر ميرزا كامران ۳۶۵
اتكه خان (شمس الدين محمد غزنوي - شف شين
و غين) ۱۹۳ - ۲۵۹ - ۲۸۳ - ۳۲۲ - ۳۳۳
.. .. .. ۳۴۸ - ۳۵۲ - ۳۶۶ - ۳۶۷
احمد جام (زنده پيل) پدر مريم مكاني حميده بانو بيگم
.. .. ۱۸ - ۲۱۵
سلطان احمد ميرزا بن سلطان ابو سعيد ميرزا ۸۳
.. .. .. ۸۴ - ۸۷ - ۸۸
احمد يوسف .. .. .. ۹۰ - ۱۰۷ - ۱۰۸
احمد قاسم كابلي .. .. .. ۹۰ - ۱۰۳
امير احمدي پرواچي .. .. ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۰
احمد شاه نبيرهٔ سلطان ناصر الدين ۱۱۲
سلطان احمد جالير (درزمان تيمور بود) .. ۱۲۸
ملك احمد لاڙ ملازم سلطان بهادر ۱۳۶
استاد احمد رومي ۱۶۴
احمد سلطان شاملو حاكم سيستان ولد محمد خليفه
.. .. .. ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۱۸

احمد سلطان الاشی اغلی یستخیلر ۲۱۹

شیخ احمد یسوی ۲۲۳

احمد بیگ ۲۵۲

احمد خان میر (سکندر) یزنهٔ سلیم خان ۳۳۹

.. .. ۳۵۴ (شف سکندر)

اخنوخ (یعنی ادریس علیه السلام - اورپای میدم

هرمس الهرامسة) بن یرد .. ۳۹ - ۵۵ - ۵۶

اختیار خان قاضی زاده .. .. .. ۱۳۷ - ۱۳۸

خواجه اختیار ۳۰۸

ادهم خان کوکه .. .. ۲۹۴ - ۳۲۵ - ۳۶۳

ادهم میرزا ولد دیو میرزا ۲۱۸

ارخشه بن سام ۵۸

ارم بن سام ۵۸

ارن پسر بوذر ۵۸

ارمن پسر بوذر ۵۸

ارقیل خواجه وزیر اغور خان ۶۱

قرم ارغون .. ۱۷۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۲۶۲

اسقلیفوس حکیم ۵۶

اسود بن سام ۵۸

شاه اسمٰعیل صفوی .. ۸۵ - ۸۶ - ۲۱۸ - ۲۹۵

سید اسکی (شتاب خان) ملازم سلطان بهادر ۱۳۳

اسمٰعیل ولد محمد شاه ۱۹۷

اسکندر سلطان پسر میرزا حیدر ۱۹۸

اسمٰعیل سلطان جامی ۲۲۹

اسمٰعیل بیگ دولدی .. .. ۲۳۴ - ۲۴۱

۲۶۴ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۵۰

اسکندر سلطان (خان) .. .. ۲۳۰ - ۲۸۱ - ۲۹۰

اسمٰعیل کور (کوز) ۲۹۲

اسحٰق سلطان .. .. .. ۲۷۷ - ۲۹۲ - ۲۹۳

مولانا اسد ۳۶۳

اشرف خان میر منشی .. .. .. ۳۶۲ - ۳۶۴

اغور خان بن قراخان .. .. .. ۴۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲

آغزخان ۱۲۲

اغزیور خان اتالیق سام میرزا ۱۳۵

افغانان ۸۹ ، ۱۲۸ - ۱۲۹ ، ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵

۱۵۸ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۹ ، ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۲۱۵

۲۱۸ - ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۳۰۷ - ۳۱۱

۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵

۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۲ - ۳۴۳

.. .. ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۵۲

سید افضل پسر میر سلطانعلی خواب بین .. ۸۹

افغانان خلیله .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸

افغانان سمهند .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸

افغانان حبد الرحمانی ۳۲۳

افغانان برمزیدی ۳۲۳

افضل خان میر بخشی .. ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۶۴

اقلیمیا (اقلیما) خواهر قابیل ۵۳

الیس آکنای (اوکدای) ۷۶

مولانا الیاس اردیلی .. .. ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۳۴۲

النکبر (ایلنکر) بهادر بن النجل نویان ۴۹ - ۷۶ - ۷۷

الغبجه خان بن گیوک خان .. .. .. ۴۹ - ۵۹

الغبجه خان بن ترک .. .. ۴۹ - ۵۹

التان خان ۷۰

الکبر میرزا بن میران شاه ۸۲

میرزا الغ بیگ ابن عم ابو سعید بن سلطان محمد ۸۲

.. .. ۲۵۵

الغ‌بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا و برادر
عمرشیخ میرزا .. .. ۸۳ - ۸۹
الیس مغل خان .. .. ۸۴ (شف مغل)
السیفوغا خان بن دواخان ۸۶
الغبیه خانی تغلقی بابر ۸۷
الیاس خان ۱۱۱
الامان میرزا فرزند همایون ۱۱۳
الغ میرزا بن محمد سلطان میرزا - ۱۲۴ - ۱۳۴
۱۳۵ - ۱۴۸ - ۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۳۰
۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۶ - ۲۵۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۹
.. .. ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۶ - ۲۸۴ - ۲۸۵
امیر الله‌دوست فاضل .. .. .. ۱۹۰ - ۲۸۹
الغ بیگ پسر هادل سلطان ۳۳۵
امیربیگ حاکم زمین‌داور ۲۰۶
امیرشاهی شاعر ۲۴۴
خواجه امین‌الدین محمود هروی خواجه جهان
.. .. ۳۲۲ - ۳۴۲
امام قلی قورچی ۲۴۸
میر امانی شاعر .. .. .. ۲۵۰ - ۳۱۳
محمد امین ۲۹۷
انوش بن شیث عم .. .. ۵۳ - ۵۹
انوش آغا دختر خواجه حسین زوجهٔ عمرشیخ میرزا
.. .. ۸۶
میرزا انور ۹۵
اوزخان بن مغل خان ۶۰
اوزون اتکه زوجهٔ بیسوکای بهادر ۷۲
اوکدای پسر چنگیزخان .. ۷۳ - ۷۵ - ۷۶
قوم اوزبک .. ۸۵ - ۸۸ - ۹۱ - ۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۶۰
۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹
.. .. ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
اولوس اودجی سنگلیه .. .. .. ۱۰۶ - ۱۱۰
اویس سلطان ۲۵۴
اویکن اغلانی ۲۸۸
ایماقات (ایماقات) درهٔ کز ۲۸۹
اهواز بن اسود ۵۸
ایجل نویان بن قراچار نویان .. ۷۶ - ۷۷
ایرد‌مچی برلاس بن قاچولی .. ۷۱
ایلی خان بن تنکیز خان ۹۰
قوم ایغور ۲۸۸
ایلدرم بایزید قیصر روم .. .. .. ۸۰ - ۱۴۸
ایجل میرزا بن میران شاه ۸۲
ایلاق ایاق ۱۰۲
قوم ایماقات .. .. .. ۲۶۹ - ۲۹۹
ایل میرزا ملازم پیرمحمد خان ۲۸۷

* حرف باء *

ظهیرالدین محمد بابر پادشاه گیتی ستانی
فردوس‌مکانی پسر عمر شیخ میرزا ۱۱ - ۱۴۸ - ۸۵ - ۸۶
۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹
۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۲۰۸
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷
۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۵
۲۲۹ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸
۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۶۵ - ۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۲۳
۲۲۴ - ۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱
۲۵۲ - ۲۶۰ - ۲۶۹ - ۲۸۲ - ۳۱۳ - ۳۲۴ - ۳۲۸
.. .. ۳۴۹ - ۳۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۲

بایسنغر خان بن قابوخان .. ۴۹ - ۶۸
باجوق (از القابهای ترک) ۶۰
بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا ۸۳
بابای کابلی اتالیق عمر شیخ پسر ابو سعید میرزا
.. .. ۸۳
بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا .. ۸۸
ملا بابای بشامری ۹۰
بابا قشقه .. ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱
شیخ بایزید .. .. .. ۱۰۲ - ۱۰۴
بایزید .. .. ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۴
بابا بیگ جلایر پدر شاهم خان ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۹
.. .. ۱۸۱
بابا چوچک .. ۱۷۰ - ۲۷۷ (شف جدم)
میر بابا دوست ۱۷۱
امیر سید محمد باقر حسینی ۱۷۲
بابر قلی میردار میرزا شاه حسین .. ۱۷۷
باباحسن ابدال ۱۹۵
بابا دوست بخشی .. .. .. ۲۰۲ - ۲۲۲
بحر طامی شیخ بایزید بسطامی (ولی) .. ۲۰۵
بابای سمرندی ۲۲۸
بابا دوست یساول .. .. ۲۲۹ - ۳۰۰
باروس بیگ ۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۵۳
۲۶۳ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
.. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۴۶
مولانا بایزید .. .. ۲۵۹ - ۲۷۱ - ۳۱۷
بابا ششپر (ولی) ۲۶۱
بابا سعید قبچاق .. .. ۲۶۲ (شف مین)
باقی صالح ملازم میرزا کامران ۲۶۳
مولانا باقی برغو ۲۶۸
باقر بیگ تولچی بیگی .. .. ۲۸۱ - ۲۸۹
باباشاهو ۲۸۸
باقو سلطان ۲۹۰
باقی محمد پروانچی ۲۹۱
بابا قچقار ۳۰۹
مولانا بابا دوست صدر ۳۱۵
بابا خزاپی ۳۲۰
بابا بلاس (ولیء مجذوب) ۳۲۲
باقی بیگ باقیش بیگی ۳۶۲
باقو خان ۳۶۴
بین (بین) افغان ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴
.. .. ۱۲۴ - ۱۴۷
بچولی خان امیر افغان ۳۵۲
امیر بچکه (برچکه) بهادر ۱۳۱ - ۱۳۱ - ۱۳۹ - ۱۵۲
بخشی لنکاه ۱۷۲
بخشی بانو بیگم همشیرهٔ اکبر .. ۲۲۵ .. ۳۰۶
بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا ۹۰ - ۶۲۳
.. .. ۱۶۸
بداغ خان قچار (قاجار) ملازم شاه طهماسپ ۱۳۶
.. ۲۳۸ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
بدر خان استجلو ۲۱۸
شاه بداغ خان .. ۲۹۱ - ۲۹۸ - ۳۲۵ - ۳۶۳
ابهر برکل بن النکیر بهادر .. .. ۴۸ - ۷۷
قوم براهمه ۵۱
برهمه .. .. ۵۱ - ۵۲
برزبر بن حکم ۵۸
البرس برلاس (لقب ، بمعنی شجاع پانسب) ۶۴ - ۷۱

برتان بهادر ٧١

براق‌خان بن بیسوتوا (بیسون‌توا) ٧٧ - ٧٨ - ٨٤

برهان‌الملک ملتانی ١٢٨

برمزید امیرافغان ملازم شیرشاه .. ١٥٢ - ١٦٤

میر برکه پسر میرعبدالله ١٧٦ - ٢٣٣ - ٢٤٣

٢٥٤ - ٢٦١ - ٢٨٦ - ٢٩٦ - ٣٠٣ - ٣١١

قاضی برهان خافی ٢٢٣

حکیم بطلیموس (بطلیموس) ٣٣ - ٣٥ - ٣٧ - ٤١

ملا بقائی ١١٩

بکرماجیت (راجهٔ گوالیار بود) ٩٩ - ١١٢ - ٣٣٨

بلقیس‌مکانی شهربانو بیگم ٢٠٢

ملا بلال کتابدار ٢٢٤

قوم بلوچ .. .. .. ٢٣٦ - ٢٤٩ - ٢٧٦

بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن .. .. ٤٩ - ٦٧

بوزنجر قاآن بن آلنقوا .. .. ٤٩ - ٦٦ - ٦٧

بورج بن سام ٥٨

بوذر بن سام ٥٨

بوزوق (از لقبهای ترک) ٦٠

بوقون قتقی پسر آلنقوا ٦٦

بورجی (نورجی) اوزبک ١٣٣

بهاول انکه ١٤٥

بهارخان (سلطان‌محمد) امیر افغان پسر دریا خان

.. .. ١٠٠ - ١٥٤

بهاریمل ایدری ١٠٦

سلطان بهلول لودی ١٠٧

سلطان بهادر ١٢٤ - ١٢٦ - ١٢٧ - ١٢٨ - ١٢٩ - ١٣٠

١٣١ - ١٣٢ - ١٣٣ - ١٣٤ - ١٣٥ - ١٣٦ - ١٣٧

١٣٨ - ١٤٣ - ١٤٤ - ١٤٥ - ١٤٦ - ١٤٨ - ١٥١

بهریت رای وله سلهدی ١٣٣

قوم بهیل ١٣٦

استاد بهزاد مصور ١٣٩

بهوپال رای حاکم بیجاگده ١٤٥

شیخ بهلول .. .. .. ١٥٤ - ١٥٥ - ١٥٦

بهادرخان ملازم شیرشاه ١٦٤

بهرام میرزا برادر شاه طهماسپ ٢١٦

بهادر خان پسر حیدر سلطان شیبانی و برادر

علیقلی خان ٢١٩ - ٢٢٩ - ٢٤٤ - ٢٥٢ - ٢٥٩

.. .. ٢٨١ - ٢٩٦ - ٣٠٧ - ٣١١ - ٣٢٤

شیخ بهلول (دیگر) ٢٢٣ - ٢٥٢ - ٢٨٩ - ٢٩٦

.. .. ٣٢٠

قاضی بیضاوی ٥٤

بیسوکای بهادر پسر برتان بهادر .. ٧١ - ٧٢

بیسون توا بن موانکان .. .. ٧٧ - ٧٨ - ٨٦

بیگ میرک ١٠٦ - ١٤٩ - ١٥١ - ١٦٧ - ١٧١

.. .. ٢٧٧ - ٢٨٣

بیرام بیگ خان خانخانان - ١٣٧ - ١٤٩ - ١٥٢ - ١٨٥

١٨٦ - ١٩١ - ١٩٢ - ٢٠٨ - ٢١٦ - ٢١٨

٢٢١ - ٢٢٩ - ٢٣٠ - ٢٣١ - ٢٣٣ - ٢٣٥ - ٢٤٠

٢٤١ - ٢٤٢ - ٢٤٨ - ٢٥٧ - ٢٥٨ - ٢٦٦ - ٣٠٩

٣١٠ - ٣١١ - ٣٣٢ - ٣٣٣ - ٣٣٤ - ٣٣٥

٣٣٦ - ٣٤١ - ٣٤٢ - ٣٤٣ - ٣٤٤ - ٣٤٥

.. ٣٤٦ - ٣٥٠ - ٣٥١ - ٣٥٥ - ٣٦٧

بیگ محمد بکاول ١٧٢

بیگ محمد اختهبیگی .. ٢٢٠ - ٢٩١ - ٣٤٢

بیرم اوغلی سابق ٢٨٧

بیگ بابای کولابی .. .. ٢٩٧ - ٣٠٠

بیگ مملوک محبوب میرزا کاصرانی ۳۲۱ - ۳۴۸
.. .. ۳۲۱ - ۳۲۳
بیرام پسر ملک‌کلان ۳۴۵
بیگ محمد ایشک‌آقا ۳۵۲
ملا بیکسی (بنگشی) ۳۶۵

* حرف پے *

پایندہ محمد ویسی ۱۹۰
پرم دیو ۱۰۶
رانا پرساد ۱۸۲
شیخ پوریان .. .. ۱۷۳ - ۱۹۰
پرونمل ۱۹۶
پہلو بن اسود ۵۸
خواجہ پہلوان بدخشی .. .. ۱۰۷ - ۱۵۹
پہلوان اشتر ۲۵۸
پہلوان دوست میربر ۲۶۳ - ۲۸۳ ، ۳۳۱ - ۳۶۳
پیچہ جان (پیچہ جان) انگہ والدۂ زین‌خان کوکہ
.. .. ۴۶
پیر محمد پسر جہانگیر میرزا ۸۱
پیر علی تاز ۸۱
پیر قلی سیستانی .. .. .. ۹۶ ، ۱۰۳ ، ۱۰۷
مولانا محمد پیر علی .. .. ۱۳۳ - ۱۵۹
پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ ۲۶۹ - ۲۷۱
.. ۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۲۸۸ ، ۲۹۲
پیر محمد گکنہ .. .. .. ۲۸۸ - ۲۹۶
ملا پیر محمد ۳۴۶
پیر محمد رہنکی امیر افغان ۳۵۴
پیشرو خان ۳۶۴

* حرف تاء *

تاتار بن الغہ خان ۶۰
قوم تاجیک .. .. .. ۶۱ - ۹۴
قوم تاتار .. .. ۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۰ - ۷۱
قوم تاجورت ۷۲
تاتار (تتار) خان سارنگ‌خانی ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۱۱
تاتارخان پسر سلطان علاؤالدین ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸
.. .. ۱۲۹
تاج‌خان ملازم سلطان بہادر ۱۳۱
تاج‌خان .. .. ۱۳۸ - ۳۵۲
ملا (شیخ) تاج‌الدین لاری .. .. ۱۸۱ - ۱۸۵
تاتار سلطان والیٔ خراسان ۲۱۳
تاخچی (تاخچی) بیگ .. .. ۲۸۱ - ۳۰۰
تاج‌الدین محمود باربیگی ۳۱۵
تاتارخان رؤسی افغانان ۳۳۹ - ۳۴۱ - ۳۴۵ - ۳۴۵
.. .. ۳۵۲
تب‌تنگری (ولی) ۷۳
تتار کنھر ۳۲۴
ترک بن یافث .. .. .. ۴۹ - ۵۸ - ۵۹
قوم ترکان ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۲ - ۸۷
.. .. .. ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۲۸۷
قوم ترکمان ۶۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۹ - ۲۴۲
ترمشیرین خان بن دولتخان .. .. ۷۷ - ۷۸
امیر تردی بیگ (تردی محمد) خان ۹۶ - ۱۰۷
۱۱۷ - ۱۳۰ - ۱۴۳ - ۱۴۶ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۸۱
۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۹۱ ، ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۷۲ ، ۲۷۵
۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۳۰ - ۳۴۲
۳۴۳ - ۳۴۵ ، ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۶۴ - ۳۶۵
تردی بگہ ۱۰۷

تردي بيگ آتاكه ۱۴۹
ترش بيگ ۱۷۶
ترسون بيگ ولد بابا جلاير ۱۸۱
ترسون برلاس ۱۹۱
تردي محمد جنگ جنگ .. ۲۶۳ - ۲۷۵
ترسون ميرزا ۲۶۸
تردي بيگ ۲۷۷
تسلّ الناظرين (نام بسب) ۲۹۰
تغاق تيمور خان بن السيغورغا خان .. ۸۶
تكوز پسر خال ايلخان .. .. ۶۲ - ۶۳
تمرچين (چنگيز خان) پسر بيسوكاى بهادر ۷۲
.. .. ۷۳ (شف جيم)
تمر علي شغالي .. .. ۲۷۳ - ۲۷۴
تمر تاش ايلكه .. .. ۳۰۷ - ۳۲۵
تنگيز خان بن منكلي خان .. ۶۱ - ۶۲
تنبال پسر عيلم ۵۸
تنگيز بن اغور خان ۶۰
تنگري قلي مغول ۹۲
تومنه خان بن بايسنقر .. ۱۶ - ۴۹ - ۶۸ - ۶۹
.. .. .. ۷۴ - ۷۵ - ۷۸
توغ بيگي زوج كوكي ايلكه .. .. ۲ .. ۴۶
توربن فريدون ۶۲
توقبا بن بوزانجر قاآن ۶۷
تولي پسر چنگيز خان .. .. ۷۳ - ۷۶
اولوس تولي ۷۶
توقيمش خان ۷۹
تولك وانيش قوچين ۴۴۳
تولك خان قوچين (قورچي) .. ۲۳۵ ۲۸۲
.. .. .. ۲۹۸ - ۳۰۴
تولك طايقاني ۲۵۲
تورا نيان ۲۶۷
تورم توقباى ۲۷۶
تولكچي اميرايماق ۲۹۹
تيمتن ميرزا ولد ديوسلطان ۲۱۹
اميرتيمور كورگان صاحبقران پسر اميرطراغاى ۱۶
۲۵ - ۳۲ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۸ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۵ - ۷۷
۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۹ - ۹۲ - ۹۷
۱۲۲ - ۱۴۸ - ۱۳۹ - ۱۶۳ - ۱۸۴ - ۲۱۹ - ۲۸۳
.. .. ۲۸۶ - ۳۳۵
تيمور تاش از نسل قهان .. .. ۴۹ - ۶۳
تيمور تاش بيگ اتاليق ميرشيخ ميرزا .. ۸۳
مهتر تيمور شرتچي .. .. ۲۲۴ - ۳۶۶
تيمور جلاير ۲۲۷
تيمور تاش ۳۱۵

* حرف ثاء *

مولانا ثاني ثاني خان ۳۱۵

* حرف جيم *

قرم جامرقه ۷۲
اميرجان بيگ .. .. ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۲۹۱
شيخ جام (احمد ژنده فيل) .. ۱۲۱ (شف الف)
جان محمد نقباني ۳۱۵
قرم جانوقه ۳۲۹
جبلي بهادر ۲۲۴
جزدة افغان ۳۱۳
امام جعفر صادق رض ۵۴
جعفر سلطان ۲۰۷

جعفر بیگ .. .. .. ۲۵۳ - ۲۵۵

قوم جلائر .. .. .. ۵۰ - ۵۱

قوم جلایر .. .. .. ۶۷ - ۶۸ - ۷۲

سلطان جلال‌الدین (برکت چنگیز خان بود) ۷۳

جلال خان (از اولاد سلطان علاؤالدین) .. ۱۰۷

جلال خان (اسلام شاه) (سلیم شاه) پسر شیر خان ۱۴۳ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵

.. .. ۱۹۶ (شف سین)

مولانا جلال تتوي ۲۵۹

جلال الدین بیگ .. .. ۱۹۰ - ۲۳۱ - ۲۶۳

خواجه جلال الدین محمود ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۸۰ - ۲۸۴ ۲۹۲ - ۲۹۶ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۲۲ - ۳۲۶

.. .. ۳۶۰ - ۳۶۶

جمشید سابق .. .. .. ۶۰ - ۲۰۰

شیخ جمال ۹۶

جمال خان خامه‌خیل سارنگ خانی .. ۱۲۳

مولانا جمال‌الدین محمد یوسف خطیب کشمیر ۱۹۸

مولانا جمشید معمائي ۲۲۱

جمیل بیگ .. .. ۲۲۸ - ۲۶۳ - ۲۶۳

میر جمال ۳۲۵

قبیلهٔ جنجوعه ۹۳

سلطان جنید برلاس ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۲۰۳ - ۲۰۴

.. .. ۱۲۴ - ۱۴۸ - ۲۶۰ - ۲۹۲

جنید بیگ برادر زادهٔ مظفر ترکمان ۲۷۰

جریده بهادر پسر یلدوز خان .. .. ۴۹ - ۹۳

جرجي پسر چنگیز خان ۷۳

الوس جوجي ۷۶

جوکي برادر تیمور ۷۱

قبیلهٔ جوده ۹۳

مهتر جوهر آفتابچي .. .. ۲۲۴ - ۳۴۶

جوجک میرزا ملازم پیر محمد خان .. ۲۸۷

بابا جوجک .. .. ۳۰۱ - ۳۲۵ (شف باء)

جوگي خان .. .. .. ۳۰۷ - ۳۲۴ - ۳۲۵

جرجوق میرزای خوارزمي ۳۳۲

میرزا جهان شاه بن قرا یوسف .. ۸۲ - ۲۱۹

جهانگیر میرزا بن عمر شیخ ۸۵ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱

.. .. ۲۸۲

جهانگیر قلي بیگ ۱۳۹ - ۲۵۲ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۲۲

جیجي انگه کوچ شمس الدین محمد غزنوي ۳۴

.. .. ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۲۲۵ - ۴۸۶

قاضي جیا .. .. ۱۰۲ - ۱۰۳

رای جیسلمیر (رای لرن کرن) ۱۸۱

جي بهادر اوزبک .. .. .. ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۹۲

* حرف چ *

مولانا چاند صنجم .. .. ۱۸ - ۱۹ - ۲۳ - ۱۸۱

چاکر بیگ خان ولد ویس قبچاق .. ۲۷۸ - ۲۸۲

.. .. ۲۹۲ - ۲۹۳

چغتای پسر چنگیز خان ۷۳ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۴ - ۸۶

الوس چغتای ۷۶ - ۸۸ - ۹۲ - ۲۳۵ - ۲۳۹ - ۲۷۱

چغتائي سلطان ۳۵۰

چغتي خان ۳۶۳

چلمه بیگ کرکه .. .. ۲۰۴ - ۲۶۲ - ۳۳۱

چلپي بیگ ۲۹۶

چنگیز خان (تموچین) ۶۷ - ۶۸ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶

.. .. .. ۷۷ - ۸۶ (شف تاء)

رای چندر بهان ۱۱۰

راجه چنقاسن برهمن ۱۵۳
چولي بهادر .. .. ۳۰۳ - ۳۵۹
چين بن يافث ۵۸
چين تيمور سلطان .. ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۴۲

* حرف حاء *

حام بن نوح عم .. .. ۵۷ - ۵۸
حاتم خان .. .. ۹۴ - ۹۵
حاجي محمد خان (كركي) (بابا قشقه) ۱۴۹
۱۵۶ - ۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۲۲
۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۶۱
۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶
۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۶
۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸
.. .. ۳۰۹ - ۳۴۰
حاجي بيگم (مهد عليا) زوجهٔ همايون .. ۱۵۲
حاجي محمد حسن ۲۵۸
حافظ شيرازي لسان الغيب ۲۷۱
قاضي حامد ۳۴۶
حاجي محمد سيستاني .. .. ۳۳۴ - ۳۶۶
حبش بن حام ۵۸
مير حبش ۳۰۹
حبيب خان رئيس افغانان .. .. ۳۴۵ - ۳۴۶
حرم بيگم زوجهٔ ميرزا سليمان ۲۳۷
خواجه حسين خسرو شهي ميرزا ۸۶
مولانا حسامي قراكولي ۸۶
سلطان حسين ميرزا (هم‌عصر بابر) ۸۹ - ۹۰
.. ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۲۲۱ - ۲۳۳
شاه حسن (بابري) ۹۳
حسن خان ميواتي* .. .. ۱۰۰ - ۱۰۶ - ۱۱۰
حسين خان نوحاني ۱۰۰
حسن ولد مكن ۱۰۳
ميرزا شاه حسين .. .. ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
خواجه حسين .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
حسين خان (ديگر) ۱۱۱
شاه حسين (حسن) بيگ ارغون ولد شاه بيگ ارغون
.. .. ۱۳۵ - ۱۷۳ - ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۲۵۷
حسن پدر شير شاه ۱۴۷
حسن خلفات ۱۶۴
راى حسين جلواني ملازم شيرشاه ۱۶۴
ميرزا حسن خان * ۱۷۶ - ۳۳۳ - ۳۶۶ - ۳۱۱ - ۳۳۲
حسين خان سروانى ملازم شير شاه ۱۹۷
حسين ماكري پسر ابدال ماكري ۱۹۹
خواجه حسين مروي ۲۰۱ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۶۴
.. .. ۳۶۷
حسين قلي ميرزا شاملو برادر احمد سلطان شاملو
.. .. ۲۰۴ - ۲۱۸
حسن بيگ كركه .. ۲۰۶ - ۲۱۸ - ۲۲۴ - ۲۵۹
مير حسين كربلائي فاضل ۲۱۳
حسن سلطان شاملو ۲۱۹
حسين علي ايشك آقا ۲۲۳
مير حسين ولد ميرزا بيگ ۲۲۴
سلطان حسين خان ۲۵۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۲۰ - ۳۴۲
حسين بيگ تورچي شاه ايران ۲۵۳
حسين (حسن) قلي سلطان مهردار ۲۵۳ - ۲۷۸
۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۰۰
حسام الدين علي ولد مير خليفه .. ۲۵۷ - ۲۵۹

حسن قلي آقا ۲۶۷
حسين سعيد پي ملازم پير محمد خان .. ۲۸۷
حسن صدر ۳۰۰
حسن آخته ۳۰۵
خواجه حسن وزير سركار آبي ۳۶۰
حكيمه دايه ۳۶۳
ميرزا محمد حكيم (ابوالمفاخر - ابو الفضائل)
پسر همايون .. .. .. ۳۳۲ - ۳۶۰
حميدهٔ بانو بيگم مريم مكاني .. ۴۸ (شف ميم)
حمزه خان ۹۲
حضرت حوّا عم .. .. ۵۳ - ۶۵
حيدر علي ملازم خواجه كلان بيگ ۹۳
مهتر حيدر ركابدار ۱۰۴
ميرزا حيدر كوركان بن محمد حسين ۱۱۵ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۲۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۴
.. ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۸۳
حيدر بخشي ۱۵۲
حيدر سلطان شيباني ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۱
.. .. ۲۴۳ - ۲۴۴
ملا حيرتي شاعر ۲۲۲
حيدر محمد آخته بيگي ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۲۷۵ - ۲۸۱
.. ۲۹۰ - ۳۱۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۵۱ - ۳۵۴
حيدر محمد خان ۲۵۲
حيدر دوست مغل .. .. .. ۲۷۲ - ۳۰۵
حيدر قاسم كوه بر ۲۹۶
حيدر قلي بيگ شاملو ۳۴۴

« حرف خاء »

خانه‌زاد اتكه مادر سعادت يار كوكه ۳۰۶
حكيم خاقاني ۳۸
خانزاده بيگم همشيرهٔ بابر شاه ۸۵ - ۲۲۶ - ۲۳۰
.. ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۲
خان ميرزا برادر بابر پادشاه .. ۹۰ - ۹۱ - ۱۱۱ - ۲۸۲
امير خان بيگ ۹۶
خانخانان ۱۰۷
خانجهان (فتح خان صروانی) .. ۱۱۱ - ۱۴۲
.. .. ۳۵۷ (شف فاء)
خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق ۱۶۸
.. .. ۱۷۶ - ۲۰۰ - ۲۳۴ - ۲۵۳
خانم بيگم كوچ ميرزا كامران ۲۳۶
خالق برزي ۲۷۱
خالدين ۲۹۱
خانم صبيهٔ ميرزا سليمان ۳۰۷
خالدين دوست سهاوي بابا دوست ۳۱۶ (شف باء)
خانش بيگم زوجهٔ همايون صبيهٔ جرجرق ميرزای
خوارزمي ۳۳۲
خديجه سلطان بيگم ۱۱۲
خاوند خان وزير سلطان مظفر .. ۱۳۲ - ۱۴۱
خاه دوست پسر مصاحب بيگ ۲۹۶
خراسان بن عدلم ۵۸
ملا خرد زرگر .. .. ۲۷۵ - ۳۱۴
ميرخرد .. .. ۲۹۹ - ۳۶۶
خزر بن بانت ۵۸
خسرو شاه .. (بوقت بابر بود) ۸۸ - ۲۶۰
خسرو كوكلتاش .. ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۴۵ - ۱۶۹
.. .. ۱۵۴
خسرو ملازم شاه ايران ۲۵۳

خضرخواجه خان بن تغلق تیمور خان .. ۸۶

خضرخان هزاره ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۵۷ - ۲۶۴

.. .. .. ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۶۴

خضرخواجه خان (سلطان) ۲۳۵ - ۲۶۴ - ۲۸۱

۳۰۷ - ۳۴۱ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۶۴

میرزا خضرخان ۲۶۲

خضرخان افغان سلطان جلال الدین .. ۳۴۰

خلج بن یافث .. .. .. ۵۸ - ۵۶

خلج (از لقبهای ترک) ۶۰

خلیل بن میرزن شاه ۸۶

سلطان خلیل میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳

میرخلیفه .. .. ۹۶ - ۱۴۷ - ۲۵۷ - ۲۵۹

محمد خلیل آخته بیگی ۱۰۸

خواجه خلیفه .. ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷

میرخلج .. .. .. ۲۲۷ - ۲۲۸

خنجر بیگ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲

خواجه احرار ناصرالدین (خواجه عبیدالله)

.. .. ۸۲ - ۱۱۸ - ۲۲۰ (شش‌جین)

خواجگی اسد جامدار .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸

خواند میرمورخ .. .. .. ۲۴۰ - ۳۵۹

خواص خان رئیس افغانان .. ۱۵۲ - ۱۵۹ - ۱۶۵

.. .. ۱۶۵ - ۱۷۳ - ۳۳۶

خواجه حاجی کشمیری .. .. ۱۷۰ - ۱۹۹

قوم خواجه خضریان ۲۷۷

خواجه پادشاه مریض ۳۴۲

* حرف دال *

دژد خان ۹۴

دده بیگ هزاره .. .. .. ۲۳۴ - ۲۴۲

قوم درلکین .. .. ۶۳ - ۶۷

امیر درویش محمد ساروان ۹۶ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۰

دریا خان .. .. ۱۰۲ - ۱۳۳

درویش محمد قوشبر پدر شجاعت خان .. ۱۳۰

درویش علی کتابدار ۱۳۱

دلاور خان ۱۰۷

دلیت رای ۱۱۰

دلدار آغاجه بیگم والدهٔ میرزا هندال ۱۵۵ - ۱۵۶

.. .. ۱۶۰ - ۲۳۱

دومنیس (دولمین) خان بن بوقا قاآن .. ۴۹ - ۹۷

دولخان بن براق خان .. .. ۷۷ - ۷۸ - ۸۶

دولتخان ۹۳

خواجه دوست خاوند ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۳۳ - ۲۸۶

دوست بیگ ایشک‌آقا ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۳۹

دولت خان برادر نصیرخان ۱۳۷

خواجه دوست منشی ۱۶۷

ملک دولت چک ۲۱۹

حافظ دوست محمد خافی ۲۲۱

دوغان بیگ .. .. .. ۲۵۲ - ۲۵۳

دولت سلطان داماد میرزا کامران ۲۵۸

دوست محمد پسر میرزا قلی ۲۹۷

دوندو (فتح خان) نگپیان چینه ۳۰۷

دولت خواجه ۳۵۷

دیب باقوی بن النجه خان .. .. ۴۹ - ۵۹

دیومیرزا ۲۱۸

دیو سلطان ۲۱۹

دیندار بیگ ۳۰۵

* حرف ذ *

قرنکرمي ۱۱۰

قوم ڈھوسر ۳۳۷

* حرف ذال *

ذوبوين بيان پادشاه ۹۴

ذوالقرنين ارغون .. .. .. ۸۱ - ۹۱

* حرف راء *

رابعل جدّ ريسال درياري ۱۴۷

ريسال درياري ۱۴۷

رابعل سوني ۱۸۰

راجهٔ بکمر .. .. .. ۳۲۵ - ۳۲۶

راجهٔ کهلور ۳۲۶

رابيين جلواني ۳۵۳

رحمان قلي خان ۳۲۵

رستم ترکمان .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸

رستم خان امير افغان ۳۵۲

رشيد خان .. .. ۱۱۵ ، ۲۹۱

رضيّه سلطان بيگم دختر عمر شيخ .. ۸۶

رفيع الدين صفوي .. .. ۱۰۳ ، ۱۶۷

رفيع (رفيق) کوکه .. .. ۲۲۹ - ۲۷۱

رکن داؤد ملازم سلطان بهادر ۱۳۶

رکن خان امير افغان ۳۵۳

رگهوناتهه (آدناتهه) ۵۱

رمکي چک امير کشمير ۱۷۰

ريي ريوپا دايه ۴۴

روم بن يفث ۵۸

روس بن يافث ۵۸

روسي خان .. ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۶ - ۱۵۱

روشن بيگ .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲

روشن کوکه .. .. .. ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۷۲

مولوي معنوي روم ۲۷۱

خواجه روح الله ۲۸۶

مولانا روح الله استاد همايون ۳۵۷

* حرف زاء *

زاهد بيگ .. ۱۲۹ - ۱۳۹ - ۱۵۴ - ۲۵۷ - ۲۵۸

زبير راعي ۹۱

محمد زمان ميرزا .. ۹۹ - ۱۱۴ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۷

.. .. ۱۵۹

زنج بن حام ۵۸

مهتر زنبور ۱۴۱

زين خان کوکه پسر بيجهجان انگه .. ۲۲۴ - ۳۴۴

محمد زمّون .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳ ، ۱۰۴

شيخ زين صدر خاني نبيرهٔ شيخ زين الدين .. ۲۰۷

.. .. ۱۱۰ - ۱۹

شيخ زين الدين خافي ۱۱۹

زين الدين سلطان شاهلو .. .. ۲۱۹ - ۲۲۹

سلطان زين الدين کشميري ۳۴۳

مولانا زين الدين محمود کماڻگر ۳۳۳

* حرف سين *

سام بن نوح عم .. .. ۵۷ - ۵۸

قوم سانچيپوت ۶۶

سالبهوتي ۷۰

رانا سانگا ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۱

.. .. ۱۱۲ - ۳۴۴

سام ميرزا برادر شاه شهاسپ ۱۳۵ - ۱۷۰ - ۲۱۶ - ۲۱۸

سلطان سارنگ کشمير .. .. .. ۱۹۵ - ۳۴۴

سادات بني مختار ۳۳۳
قوم سالقاچي ۳۷۶
سانقاچي اميرايماق ۲۹۹
سادات ترمذ .. .. ۳۰۳ - ۳۱۱
سبدل خان .. .. ۴۲۷ - ۴۳۸
سپهرصباكه (سپاكه) ۳۰۴
سفرچي كجكچي ۱۰۶
سلمان بن ياڤث .. .. ۵۸ - ۵۹
سرخ وداعي كهنه شاعر بے تعين ۱۱۹
سرمست خان .. .. ۱۵۲ - ۱۶۳
سردار بيگ پسر قرچقه بيگ .. .. ۴۶۳ - ۴۸۰
سعادت يار كوكه پسر خالدبرلاس ۴۶۰
شيخ سعدالدين حمويه ۵۲
سلطان سعيد خان .. .. ۱۲۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵
سعيد بيگ سردار ۲۹۳
بابا سعيد قبچاق ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۷ - ۳۲۵ - ۳۲۶
.. .. (شف باء)
سعيد خان پسر سارنگ كبير ۳۲۳
سعادت خواجه ۳۵۷
سقاب بن ياڤث ۵۸
سقائي برزندۀ همايون از دريا نامش نظام ۱۵۹ - ۱۶۰
سلطان سكندر لودي (برادر علاءالدين) پدر سلطان
ابراهيم .. .. ۹۳ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۶۷
سلطان سكندر سور افغان (احمد خان) .. ۹۸ - ۳۳۷
۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۵
.. .. .. ۳۶۲ - ۳۶۳ (شف الف)
سلطان سكندر پدر محمود خان ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴
سكندرخان ۱۴۱
سكندر (اسكندر) سلطان .. ۱۶۱ (شف الف)
سكندر تورچي (مظفر) .. .. ۱۷۱ (شف ميم)
سكندر خان اوزبك ۳۳۲ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۴۵
.. .. ۳۵۱
ميرسلطان علي خواب بين ۸۹
ميرزا سليمان ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۹۶ - ۲۰۰
۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۶۱
۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۶۹
۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵
۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸
.. ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۵۶
سليمي .. .. ۱۰۶ - ۱۲۳
ملا سلطان علي ۱۳۶
سليمه سلطان بيگم بنت گلرنگ بيگم بنت بابر پادشاه
.. .. ۱۴۹
سلطان بيگم زوجۀ ميرزا عسكري .. ۱۹۴
سلطان علي افشار ۲۲۸
سلطان قلي قورچي باشي خويش محمد خان ۲۱۸
حافظ سلطان محمد رخنه .. ۲۲۳ ، ۲۸۱
سلطان محمد بخشي (قراول بيگي) ۲۲۴ - ۲۵۹
.. .. (شف ميم)
خواجه سلطان محمد رشيدي وزير .. ۲۵۴
سلطان قلي اتكه ۲۹۸
خواجه سلطان علي (افضل خان - ديوان) ۲۸۶
.. .. ۲۹۲ - ۳۰۱
سليم شاه (جلال خان) پسر شيرشاه ۳۲۴ - ۳۲۵
۳۲۶ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ (شف جيم)
ميرسمندر .. .. ۱۷۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۸۴

میانجي ۳۱۵
میر سنبل میرآتش سنبل خان (صفدر خان) ملازم همایون .. .. ۲۰ - ۲۲۴ - ۲۶۳ - ۲۹۶
هند بن حام ۵۸
سنکو پسر آونگ خان ۷۴
سلطان (میرزا) سنجر برلاس ۹۰ ، ۲۶۰ - ۲۶۲
سنکر خان جنجوعه ۱۰۵
سنکلی ناکوري ملازم هالدیو ۱۸۰
میرزا سنجر ولد شهربانو بیگم ۲۰۲
سنّیاس ۲۰۵
سنجاب سلطان افشار حاکم فراه ۲۱۸
سنگي آتا درویش ۳۳۵
سوغوجیجین پسر ایرنچي برلاس ۴۹ - ۷۱ - ۷۲
سونج خان ۶۲
قوم سیورها ۵۰
سیورغتمش برادر تیمور ۷۹
سیورغتمش بن میران شاه ۸۲
سیوندی سلطان قورچي باشي افشار .. ۲۱۸
سیف خان کرکهٔ اکبر و پسر خواجه مقصود .. ۲۲۲
میرسید علي زمیندار ۲۴۹
میرسید علي .. .. .. ۲۶۲ - ۲۶۴
میرسید علي سبزواري ۲۶۹
سید علي ۳۲۸

* حرف شین *

شام بن یفن ۵۸
میرزا شاه رخ پسر تیمور .. ۸۱ - ۸۲ ، ۸۳
شاهرخ میرزا بن ابو سعید میرزا ۸۳
شاه بیگ ارغون برادر محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون .. .. .. ۸۹ - ۹۱ ، ۱۳۵ - ۱۷۳
شاه بیگم مادر سیورغتمش بابر پادشاه .. ۹۰ - ۹۱
شامي بیگ خان .. .. ۹۱ ، ۲۶۸
خواجه شاه میرحسین .. ۹۵ - ۹۶ (شف میم)
شاهم خان جلایر ۱۵۳ - ۱۷۶ - ۲۳۵ - ۲۸۲ ، ۲۳۱
.. .. ۳۱۸
شاه میرزا پسر محمد سلطان میرزا ۱۶۳ - ۱۸۱ - ۲۳۱
.. .. ۲۸۵
شاه ولد ملازم عسکري میرزا ۱۹۲
استاد شاه محمد سرنائي ۲۱۱
شاه قلي سلطان ۲۱۳
شاه قلي سلطان استجلو حاکم مشهد .. ۲۱۵
شاه قلي سلطان مهردار ۲۱۸
شاه قلي سلطان افشار حاکم کرمان .. ۲۱۸
شاهم علي جلایر پسر تیمور جلایر ۲۲۷ - ۲۲۸
شاه قلي نارنجي ۲۲۸ - ۲۵۲ - ۲۶۱ - ۲۹۱ - ۲۹۲
.. .. ۳۲۰ - ۳۴۲
شاه قلي سیستاني .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶
شاه بیري خان ۲۴۴
شاه قلي سلطان خویش نورم خان .. ۲۶۶
شاه محمد برادر حاجي محمد ۲۸۵ ، ۲۹۸ ، ۳۱۰
شاه محمد سلطان حصاري .. ۲۸۸ - ۲۸۹
میرزا شاه خویش میر برکه .. ۳۰۳ - ۳۴۶
شاه ولي اتکهٔ میرزا محمد حکیم ۳۴۰ (شف واو)
شاهباز خان افغان ۳۴۳
شجاعت خان ۱۴۰
شجاعت خان (سجاول خان) .. ۳۳۹
میر شریف خان برادر شمس الدین محمد اتکه خان

.. .. ۱۳ - ۶۶۱

مولانا شرف الدین علی یزدی مؤلف ظفرنامه ۲۶

.. .. ۹۷

ملا شفائی .. .. ۳۰۱ - ۳۲۵

میر شمس الدین محمد غزنوی اتکه خان ۹۴ - ۱۳۳

۲۵۵ - ۲۲۵ ، ۲۳۶ - ۲۵۸ (شف الف و خین)

شیخ شمس الدین کالی ۷۷

شمس الدین محمد (دستگیر هنگین بر ساحل دریا)

.. .. ۶۶۲ - ۶۸

شمس الدین علی سلطان .. ۲۲۵ - ۲۲۰

شمس الدین علی قاضی قندهار ۲۲۹

حلّامهٔ شهرزوری .. .. .. ۵۳ - ۵۷

سلطان شهاب الدین غوری ۹۷

مولانا شهاب معمّائی متخلّص بحقیری ۱۱۸ - ۱۱۹

شهاب الدین احمد خان .. .. ۳۴۲ - ۳۵۳

شهاب خان افغان ۳۵۲

شیث عم (اوریای اول) ۴۹ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵

شیرآمور ۷۶

شیرین بیگی آغا خواهر تیمور ۷۹

شیر علی خان اوغلان بن محمد خان .. ۸۶

شیرم طغائی ۸۷

شیخک خان .. .. .. ۸۸ - ۸۲

شیر افکن بیگ ولد قوچ بیگ ۱۰۷ - ۲۳۳ - ۲۳۴

۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۴۳ ، ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۲

شیر شاه غازی (ناصحی خرد بن حسن بن ابراهیم) ۱۲۳

۱۴۵ ، ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۱۵۶ ، ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳

۲۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۸۰ - ۱۸۵ - ۱۸۶

۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۲۴ ، ۲۳۶ - ۲۳۸ ، ۲۳۹ - ۲۴۵

شیردل خویش منعم خان ۱۲۷

قوم شیبه ۲۰۳

شیرعلی ملازم میرزا کامران ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳

۲۶۴ - ۲۶۸ - ۲۶۹ ، ۲۷۵ - ۲۷۲ - ۲۸۳

شیخم خواجه خضری .. .. ۲۷۲ - ۲۷۷

شیر محمد پکنه (سید محمد پکنه) ۲۸۷ - ۲۸۸

.. .. (شف میم)

شیر علی بیگ ۳۳۴

* حرف صاد *

حافظ صابر قاق .. .. .. ۲۱۱ - ۲۱۴

صاحب ولی سلطان ۲۱۹

صالح دیوانه ۳۲۵

صدر خان .. ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴

صلحا بن آدم عم ۵۳

صوفیان خلیفه ۲۱۹

* حرف طاء *

طاق بن اغیر خان ۶۰

طارس خان برادر شاه منصور ۹۳

امیر طاهر .. .. .. ۱۷۳ - ۱۷۶ - ۲۳۳

طاهر محمد پسر میر خرد .. .. ۲۹۹ - ۳۶۶

محمد طاهر خان .. .. .. ۳۱۲ - ۳۱۶

امیر طراغای پدر تیمور .. .. ۳۸ - ۷۷ - ۷۹

شاه طهماسب صفوی رافع ایران ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۰۵

۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۲۹ - ۲۲۲

.. .. ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۳ - ۳۳۶

* حرف ظاء *

ظفر علی ولد فقیر بیگ ۱۷۶

• حرف عین •

قوم عاد ۵۸
عالم شیخ پسر طرغای ۷۹
عادل سلطان بن مهدي سلطان ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸
.. .. ۱۰۳ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۲۱
عالم خان لودي سلطان علاؤالدّين ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۴۰
.. .. .. (شف علاؤالدّين)
سلطان عالم ملازم سلطان بهادر ۱۳۶
عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان .. ۲۲۱
عارف توشکچي (بهار خان) ۲۲۴
عالم شاه (ملازم ميرزا کامران) .. ۳۴۵ - ۳۶۳
عارف بيگ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲
عادل خان افغان ۳۳۶
عارف اللّه پسرخواندهٔ قنبر ۳۵۳
مير عبدالحي صدر ۱۵ - ۳۰۵ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۶۲
.. .. ۳۶۸
خواجه عبيداللّه (ناصرالدّين خواجه احرار) ۸۴
.. .. (شف خاکم)
عبدالرزّاق ميرزا بن الغ بيگ ميرزا .. ۸۹
عبيداللّه خان .. .. .. ۹۱ - ۲۴۴
عبدالرحيم سقاولي ۹۳
امير عبدالعزيز .. .. .. ۹۵ - ۹۶
عبدالعزيز (عبدالعلي) مير آخور ۹۶ - ۱۰۳
.. .. ۱۰۷ - ۱۰۸ ، ۲۱۰
مير عبداللّه (کفيلدار) ۹۵ - ۹۶ - ۲۰۳
.. .. ۱۰۷ - ۲۰۸
عبدالشکور ۲۰۷
عبدالملوک قورچي ۲۱۴
عبدالرشيد پسر شير خان ۲۲۳
عبداللّه خان اوزبک خويش قاسم حسيق خان اوزبک
.. .. ۱۴۳ - ۲۹۰
ميرزا عبداللّه ۱۶۲ - ۲۰۱ - ۲۶۸ - ۲۷۶ - ۲۸۱
.. .. ۲۹۳ - ۳۴۲
خواجه عبدالحق .. .. .. ۱۶۸ - ۲۷۱
قاضي عبداللّه صدر ميرزا کامران .. ۱۶۲ - ۱۷۱
مولانا عبدالباقي صدر ۱۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۳۰۳
.. .. ۳۳۳ - ۳۴۲
شيخ عبدالغفور ۱۷۷
شيخ عبدالوهّاب (از اولاد شيخ پوزن) .. ۱۹۰
مير عبدالحي گرديزي .. ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱
خواجه عبداللّه انصاري پير هرات .. ۲۱۴
خواجه عبدالغني امير قزوين ۲۱۵
عبداللّه خان پسرچلپي داماد شاه اسمٰعيل .. ۲۱۸
خواجه عبدالصمد شيرين قلم ۲۳۰ - ۲۶۲ - ۳۰۳
.. .. ۳۴۲
عبدالفتّاح کرکيراق ۲۲۰
عبدالوهاب .. ۲۲۴ - ۲۸۰ - ۲۹۱ - ۲۹۷ - ۳۱۲
مير عبداللّه (سيد بني مختار) ۲۲۳ - ۳۳۰ - ۳۵۲
ملا عبدالخالق ستاد ميرزا کامران .. ۲۳۶
خواجه عبدالخالق ۲۴۴
عبدالجبار شيخ ۲۵۰
عبدالرحمن قصّاب ۲۵۸
عبداللّه سلطان ۲۷۲
عبدالرشيد خان پسر سلطان سعيد خان حاکم کاشغر
.. .. ۲۸۵ - ۳۳۲
عيسي سلطان اوزبک .. .. ۲۸۵ - ۲۸۶

عبدالعزيز خان اوزبک پسر عبيد خان ٢٨٨ - ٢٨٩
عبيد خان اوزبک ٢٨٩
خواجه عبد السّميع ٣٢
مولانا عبد الله ٣١٥
مولانا عبد القادر .. .. .. ٣٤٧ - ٣٤٤
مولانا عبدالله سلطانپوري (ديگر) .. ٣٢٥
خواجه عبد الباري ٣٤٢
خواجه عبد الحقّ ٣٤٢
خواجه عبد المجيد ديوان ٣٤٢
خواجه عبد الملک وزير سرکار آکشي .. ٣٥٩
عثمان چاچي ميرزا بن ميرزا شاه ٨٢
غرائق پسر خرسان ٥٨
قوم عرب ٥٨
ميرعرب مکي ٤٢٩
ميرزا عزيز کوکلتاش خان اعظم ١٣ - ١٨٧ - ١٨٨
.. .. ٢٢٥
اسکان عزيز سيستاني (روضي خان) ٣٥٥
ميرزا عسکري برادر همايون ٩٩ - ١١٢ - ١١٣ - ١١٤
١٢٩ - ١٢٣ - ١٢٣ - ١٢٦ - ١٢٩ - ١٣٠ - ١٣١
١٣٢ - ١٣٣ - ١٣٤ - ١٣٥ - ١٣٦ - ١٥٠ - ١٦٠
١٦٣ - ١٦٥ - ١٦٦ - ١٦٨ - ١٦٩ - ١٨٩ - ١٩٠
١٩٤ - ١٩٣ - ٩٣ و ١٩٣ - ٢٠٠ - ٢٠٣ - ٢٠٣
٢٠٤ - ٢٢٥ - ٢٢٨ - ٢٢٩ - ٢٣٠ - ٢٣٤ - ٣٣٢
٣٣٣ - ٣٣٤ - ٣٣٦ - ٣٣٥ - ٣٣٩ - ٣٤١ - ٣٤٩
٣٥٠ - ٣٥١ - ٣٥٣ - ٣٨١ - ٣٨٢ - ٣٨٥ - ٣٩٢
.. .. ٣٩٣ - ٣٠١ - ٣٠٣ - ٣٠٧ - ٣٠٨
ملّا عصام الدّين ابراهيم ملّا زادة ٣٧٠ - ٣١٦ - ٣١٧
خواجه عطاءالله ديوان بيوتات ٣٤٢

سلطان علاؤالدين (عالم خان) (غوري) (سوادي) ٩٢
٢٠٧ - ٢٢٩ - ٢٢٧ - ٢٢٨ - ٢٢٩ (شف عالم خان)
استاد علي قلي (نادر العصر) .. ٩٥ - ١٠٩ - ١٦٣
شيخ علي .. ٩٦ - ١٨١ - ١٨٣ - ١٨٥ - ٣٤٣
امير علي (ولي) خازن .. ٩٨ (شف ولي)
سلطان علاؤالدّين سابق .. ٩٩ - ١٠٧ - ١١٩
علي خان شيخ زادهٔ فرملي .. ١٠٧ - ١١٠ - ١١١
علي اتکه باشليق ١٠٨
ميرعلي شور ١١٩
سيد علي خان نوکر سلطان بهادر ١٣١
علي خان صاروني ١٥٢
عالمول خان ملازم شيرشاه ١٩٧
شيخ علاؤ الدين صمناني (ولي) ٢١٥
علي قلي خان شيباني پسر حيدر سلطان شيباني وبرادر
بهادر خان ٢١٩ - ٢٢٨ - ٢٢٩ - ٢٣٥ - ٢٧٧
٢٨١ - ٣٣٣ - ٣٣٢ - ٣٣٣ - ٣٣٥ - ٣٥١ - ٣٥٣
.. .. ٣٥٤ - ٣٦٤
علي سلطان چالاق ٢١٩
علي بيگ ذوالفقار کش ٢١٩
علي دوست خان باربيگي پسر حسن علي ٢٢٣
.. .. ٢٨٠ - ٣٢٨
علي سلطان تکلو ٢٢٧
علي قلي خان انذرابي ٢٥١ - ٢٧٢ - ٣٢١ - ٣٣٢
.. .. ٣٦٢ - ٣٦٣
علي قلي اوغلي قوروچي ميرزا کامران ٢٥٨ - ٢٦٨
علي قلي سلطان ٢٧٥
علي محمد بسي .. .. .. ٣٠٧ - ٣٢٥
عمر شيخ ميرزا بن سلطان ابوسعيد ميرزا و پدر

بابر پادشاه ۴۸ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۲
میرزا عمر شیخ پسر تیمور .. .. ۸۱ - ۸۳
عمر بن میران شاه ۸۲
عماد الملک .. ۱۳۲ - ۱۳۵ ، ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۹
خواجه عنبر ناظر .. ۴۹۱ - ۴۲۴ - ۴۴۱ - ۳۴۷
عولم بن سام ۵۸
عیسی عم ۶۵
عهدي رينا ۱۹۲

* حرف غين *

خواجه غازي تبريزي ديوان ۴۴ - ۱۲۸ - ۲۲۲
.. ۲۶۶ - ۲۷۲ - ۲۸۶ ، ۳۱۱ - ۳۳۳
غازي خان ۹۴
محمد غازي توغبائي .. .. ۴۵۴ - ۴۵۵
غازي خان كشميري ۱۹۹
غالب خان ۳۲۵
غازي خان سور پدر ابراهيم سور .. ۳۳۹ - ۳۵۴
غز بن يافث ۵۹
ميرغزنوي (شمس الدين اتكه خان) ۱۸۷ ، ۱۹۱
.. ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ (شف شين و الف)
غضنفر نوكر يادگار ناصر ميرزا ۱۴۳
غلام علي شش انگشت .. .. ۳۲۸ - ۳۶۵
غنچه جي اميد زوجهٔ عمر شيخ ميرزا .. ۸۵
غنچه جي آغا سلطان زوجهٔ عمر شيخ (ديگر) ۸۶
ميرغني ۳۴۲
غياث الدين جهانگير ميرزا پسر تيمور .. ۵۰
سلطان غياث الدين برادر سلطان شهاب الدين غوري ۹۷
قاضي غياث الدين جامي .. .. ۲۷۲ - ۱۷۶
ملّا غياث الدين ۳۵۴

* حرف فاء *

فارس بن پهلو ۵۸
فارسيان ۵۸
فاطمه سلطان صادر جهانگير ميرزا بن عمر شيخ ۸۵
محمد فاروق پسر بابر ۱۰۶
مهتر فاخر نوشكچي ۲۲۴
بي بي فاطمه ۳۰۷
امير فتح الله شيرزي (عضد الدوله) ۳۱ - ۴۱
فتح خان (خانجهان) (شيرزي) (سروانی) ۱۰۳
.. .. (شف خاء)
فتح الله بيگ برادر روشن كوكه ۲۷۷
فتح شاه افغان ۳۲۳
فتح باز (نام يوز) ۳۴۷
فخر نسا اتكه گوچ نديم كوكه ۴۶
فخر جهان بيگم ۱۱۲
شاه فخر الدين ۳۴۲
فرامنهٔ مصر ۵۸
فرخان پسر بوذر ۵۸
فريدون ۶۲
قوم فرنگ .. .. ۱۲۸ - ۱۳۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶
فريدون خان ۲۸۶
فرحت خان مهتر سكاهي ۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۵۵ - ۳۶۶
.. .. (شف ميم)
فرخ فال پسر همايون ۳۵۲
ميرفضلي حاكم بنارس ۱۵۳
فضيل بيگ برادر منعم خان ۱۷۶ - ۱۸۱ - ۲۳۳ - ۲۵۴
.. .. ۲۵۹
فقير علي (فقر علي) ۱۱۵ - ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۵۶

.. .. ۱۶۷ - ۱۷۶

قوم فولاد قیا ۸۳

شیخ ابو الفیض فیضی برادر مولف ۲۲

فیثاغورس حکیم ۵۶

فیروز خان ۴۰۲

فیروز خان پسر سلیم خان ۳۳۷

✻ حرف قاف ✻

قاچولی بهادر بن ترمنه خان ۲۶ - ۴۶ - ۶۸ - ۶۹

.. .. ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۴۵۸

قایدو خان بن دومنمین (دومنمین) خان ۴۹ - ۶۷

قابیل پسر آدم ع م ۵۳

قوم قارلیغ ۶۰

ملک قاسم برادر بابا قشقه ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸

.. .. ۱۱۶

قاسم سنبلي ۱۰۰

قاسم حسین سلطان (خان) ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۴۲۹

۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۵

۱۴۹ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۹۰

۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۹۰ - ۲۹۶

.. .. ۳۰۰

قادر شاه (ملوخان) .. ۱۴۵ (شفصیم)

قاضی ع فرنگ ۱۴۵

مولانا قاسم علي صفر ۱۵۹

قاسم برلاس ۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۳۰۲

مولانا قاسم قانوني ۲۱۱

مهرزا قاسم گونابادي ۲۱۶

محمد قاسم خان مرعي ۲۲۳ - ۲۵۹ - ۲۶۳ - ۲۹۵

.. .. .. ۲۴۵ - ۲۸۸ - ۲۹۱

قاسم صخاص ۱۳۱ - ۲۴۳ - ۲۶۳ - ۲۸۸ - ۳۴۲

.. .. ۳۵۲ - ۳۵۳

شاه قاسم ثقافي ۴۶۱

محمد قاسم خواهر زادهٔ پهلوان دوست .. ۲۶۳

خواجه قاسم .. ۲۷۲ - ۲۸۹ - ۳۰۱ -

قاسم چنگي ۲۸۱

خواجه قاسم مهدي (مهدي قاسم) ۳۴۹ (شفصیم)

محمد قاسم خان نیشاپوري ۳۴۴

میرقالي ۳۵۰

مولانا قاسم کاهي ۳۶۸

قیط بن حام ۵۸

قوم قبچاق ۶۰

قدغخان بن ترمنه خان ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵

قتلق ترکان آغا خواهر تیمور ۷۹

قتلق نگار خانم مادر بابرشاه ۸۶

امیر قتلق قدم ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸

.. .. ۳۰۷

مولانا قدم ارباب ۲۶۸

قراچار نویان بن سوغرجتین ۴۹ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۴

.. .. ۷۵ - ۷۶

قرا خان بن مغل خان .. .. ۴۹ - ۶۰

قرا هلاکو خان بن مولنکان بن چغتای خان ۷۶

قرا یوسف ترکمان .. .. .. ۸۲ - ۱۲۸

قراقوزي .. .. ۹۶ - ۱۰۷

قراچه بیگ خان ۱۲۵ - ۱۷۳ - ۲۰۱ - ۲۳۳ - ۲۴۶

۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۶ - ۲۶۰

۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۲

۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۴

.. ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۰۴
قرا بهادر ۱۹۱
قرا سلطان شاملو ۲۰۶
قرمان قراول بیگی .. ۲۲۵ - ۲۲۳ - ۳۸۰
قرچین ۳۶۲
قرخوجی ۳۱۵
مهتر قرا ملازم محمّد خان ۳۳۴
قرا بیگ میرشکار ۳۳۴
قوم قزلباشیه ۱۳۵ - ۲۲۳ - ۲۲۸ - ۲۳۳ - ۲۳۴
.. .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱
قزّاق سلطان ملازم شاه طهماسب .. ۲۰۷ - ۲۱۰
قطب خان .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳
ملّا قطب‌الدّین شیرازی استاد سلطان بهادر ۱۳۶
قطب خان پسر شیرخان .. ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۶۱
ملّا قطب‌الدّین جلنجر بدخشی ۲۲۰
میرقلندر (گوینده) .. .. .. ۲۳۶ .. ..
قنغلی (از لقبهای ترک) ۶۰
قوم قنغلیون (وغیره لغات) ۹۹
قوم قنغرات ۷۲
قنبر علی بیگ .. .. .. ۱۲۷ - ۳۶۴
قنبر علی سپاری ۳۰۴
قندوز (قوندوز) (قندوق) سلطان ۳۰۷ - ۳۶۲ - ۳۶۴
قنبر دیوانه .. .. .. ۳۵۳ - ۳۵۴
قوپله خان بن قبل‌خان .. .. ۶۹ - ۷۰
قوچ بیگ ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۳۹ - ۱۵۹ - ۲۳۳ - ۲۵۵
قوام بیگ اردو شاه .. .. .. ۲۰۷ - ۲۰۸
قیان بن یاغیان .. ۳۹ - ۶۲ - ۶۳ - ۹۵
قینان بن انوش .. .. .. ۳۹ - ۵۴
قرم قیات .. .. .. ۶۳ - ۶۴
قیس برقاق بن قبل خان ۷۰

• حرف کاف •

میرزا کامران پسر بابر پادشاه ۹۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۱۴
۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲
۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲
۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۵
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۱
۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۸۰
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱
۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹
.. .. .. ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۶۵
کاچی چک ۱۹۷
کاکرعلی .. .. .. ۲۸۴ .. ۳۶۲
کابلی‌خان برادر محمّد قاسم موجی .. ۲۸۸
کالا پهاڑ برادر اسکندر سور ۳۶۹
پسر کنّه بیگ .. .. ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۵
کهک علی ۱۱۱
کهک بیگ ۱۷۲

ملک کدنام ۳۲۳

کرمان پسر تنبال ۵۸

کرخان بن صفل خان ۶۰

قرم کرایت ۷۴

کرم سنگهه ۱۱۰

جماعهٔ کروانی ۱۶۳

کشمیریان .. ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۱۹ - ۳۲۴

خواجه کلان بیگ راد مولانا محمّد صدر ۹۲ - ۹۴

۹۹ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۳۵

.. .. ۱۶۱ - ۱۷۱ - ۱۹۷ - ۲۴۴

خواجه کلان سامانی ۱۲۱

ملک کلان پسر ملک کدنام ۳۲۴

کمارچی (کیمال) بن یافث ۵۸

کمال خان (از اولاد علاؤالدّین) ۱۰۷

کمال دولي قاتل میرزا حیدر ۱۹۹

کمال‌الدّین شاه قلي بیگ ۲۰۶

خواجه کمال‌الدین حسین ۲۸۱

کمال‌خان پسر سارنگ‌کبیر ۳۲۴

کن خان بن اغور خان .. .. ۴۹ - ۶۰ - ۶۱

کنعان بن حام ۵۸

کنکو ۱۱۰

کوکي الکه زوجهٔ ترغ بیگي ۱۹۶

کوش بن حام ۵۸

کوک بن اغور خان ۶۰

کوهبر بن اوکدای ۷۶

کوپان کمبایت ۱۳۹

کوکي بهادر .. .. .. ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۲۱

کوپک خپکي (سرایندهٔ) ۲۸۱

کوکي عم حاجي محمّد ۲۸۵

کیومرث بن سام (کیومرث - و بکاف فارسي صحیح‌تر است) .. .. .. ۵۲ - ۵۸ - ۵۹

کچک خواجه مهردار .. .. ۱۲۰ - ۳۱۶۲

کیستن قرا حاکم بالغ ۲۸۷

* حرف گاف *

گچهرانیان .. .. ۱۲۸ - ۱۳۴ - ۲۳۴

گرگ‌علي بیگ ۱۵۲

گردباز (نام فیل) ۱۹۳

قوم گکیران .. ۱۹۵ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۶

گلرنگ بیگم دختر بابر .. .. ۱۱۹ - ۱۴۹

گلچهره بیگم دختر بابر .. .. ۱۱۹ - ۲۸۵

گلبدن بیگم دختر بابر ۱۱۹

گندم زمیندار ۱۲۸

گوهرشاد بیگم ۸۳

گوران .. .. .. ۱۳۶ - ۱۶۷

شمع گوران .. ۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۱۰

گیرک خان بن دیب باتوی .. .. ۴۹ - ۵۹

گیوک خان بن اوکدای ۷۶

میرگیسو ۱۱۰

* حرف لام *

لاوز بن ساه ۵۸

لاذ ملک (زوجهٔ جمال خان که بزوجیت شیرخان آمد) ۱۲۳

لشکري پسر سلطان آدم ۳۴۱

لطفي (لطف‌الله) سپهرزدي .. ۲۵۴ - ۲۸۰ - ۲۹۱

میرلطیف (لطف) .. .. ۲۷۵ - ۳۵۲

خواجه لطف‌الله وزیر سرکار هراتي .. ۳۶۰

لطیف میرزا ۳۶۴
لعل خای بدخشي ۳۵۲
لنک (لامک - لمکان - لامع) بن متوشلخ ۴۹ - ۵۶
.. .. ۵۲
لمغانان ۳۰۷
لوحانیان .. .. ۱۰۲ - ۱۰۳
لودیان ۱۲۸
لونک بلوچ ۲۴۹

* حرف میم *

ماچین ۶۷
ماهم بیگ والدهٔ همایون .. .. ۱۰۴ - ۱۲۱
مانک چند چوهان ۱۱۰
مانسنگیه ۱۱۲
مالدیو زمیندار .. ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۳
ماهم انگه (آغا) (بیکه) والدهٔ ادهم خان ۱۸۷
.. .. ۱۹۳ - ۲۲۵ - ۲۳۰ - ۳۶۳ - ۳۶۷
مالدیو (حاکم اجمیر و ناگور) .. ۲۶۶
خواجه ساق اتالیق .. ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۳۹۱
ماهم ملي قلي خان ۳۲۰
ماه چوچک بیگم زوجهٔ همایون .. ۳۳۲ - ۳۵۲
شیخ مبارک پدر ابوالفضل مؤلف ۹
سید مبارک بخاري ملازم سلطان بهادر .. ۱۳۳
مبارز خان (عدلي) امیر افغان ۲۶۴ - ۳۳۶ - ۳۳۸
.. .. ۳۳۹ - ۳۶۰
ملا مبنالقاي ارجي ۴۶۲
مبارز بیگ برادر مصاحب بیگ .. ۲۷۸
مبارز خان رئیس افغان ۳۶۴
متوشلخ بن اخنوخ .. .. .. ۴۹ - ۵۶
راجه مقرسین ۱۸۵
مهاهه خان ۱۳۸
مجنون قاقشال ۲۹۱
حکوم محي الدین مغربي .. ۳۳ - ۳۵ - ۳۷
سلطان محمّد میرزا بن میران شاه بن امیرتیمور ۴۸
.. .. ۸۲
سلطان محمّد خوارزم شاه ۷۳
محمّد سلطان پسر جهانگیر میرزا ۸۱
سلطان محمّد میرزا بن بایسنغر میرزا .. ۸۳
سلطان محمّد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳
سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳
.. .. ۸۸
محمود خان پسر ویس خان ۵۴ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸
محمّدي (محمّد) کوکلتاش ۸۶ - ۹۶ - ۹۸ ، ۱۰۳
.. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰
محمّد خان بن خضر خواجه خان .. ۸۶
خواجه محمّد مروزي ۸۷
محمّدحسین میرزا .. .. .. ۹۰ - ۱۶۲
امیر محب علي خلیفه (خواجه خلیفه - میر خلیفه)
۹۰ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۷۶ - ۲۹۰ - ۳۲۳ (شف خاه)
امیر محمّد قاسم کوه بر ۹۰ (شف قای)
مولانا محمّد صدر ۹۲
محمّد سلطان میرزا ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳
۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۲۱۶ - ۱۳۶
۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۳۳ - ۲۴۳ - ۲۸۵
سلطان محمّد دولدي ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۲۰
محمّد علي جنگ جنگ ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۰۷
.. .. ۱۰۸ - ۱۱۰

امیر محمّد اخشي (سلطان محمّد) ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۴۱
۱۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۸۱ (شف سین)
سلطان محمود غزنوي (سابق) .. ۹۶
محمود خان نرماني ۱۰۴
محمود خان پسر قتح خان سرواني .. ۲۰۴
محمّد علي (ولد مهتر حيدر رکابدار) ۲۰۴ - ۲۴۱
محمود خان ولد سلطان سکندر ۱۰۴ - ۱۱۳ - ۱۱۴
ملا محمود ملازم خواجه خانيفه .. ۱۰۸
سلطان محمّد کوسه ۱۱۹
حافظ خان ۱۶۳
محمّدخان رومي ۱۶۴
سلطان محمود بکري .. .. ۱۷۳ - ۱۸۵
محمّد علي تابوچي خويش منعم خان .. ۱۷۷
سلطان محمود گجراتي ۱۸۶
محمّد شاه کشميري (حاکم کشمير) ۱۹۷ - ۲۱۸
محمّد خان شرف الدّين اوغلي تکلو ميرديوان حاکم
هري (هرات) ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۳ - ۲۱۸
.. .. .. ۲۱۹ - ۲۹۰ - ۳۳۳
سلطان محمّد ميرزا پسر شاه طهماسب .. ۲۱۳
محمّد خليفه واله احمد سلطان شاملو .. ۲۱۸
سلطان محمّد خدا بنده ۲۱۸
محمّدي ميرزا نبيرهٔ جهان شاه ميرزا مشهور بشاه
بزرگ بيگ کچل بختيار .. ۲۱۹ - ۳۲۹
محمّدي بيگ کتابدار قاپاچار ۲۱۹
محترم گرکه ۲۲۲
ميرمحمّد جالدران ۲۲۳
سيد محمّد پکنه (شيرمحمّد) ۲۶۳ - ۳۸۰ - ۳۲۸
.. .. .. (شف شين)
سيد محمّد قائني هروي ۲۲۳
محمّد خان جلاير ۲۳۵ - ۲۵۲ - ۲۹۶ - ۳۲۰ - ۳۴۲
.. .. ۳۴۳
محمّد علي قفائي .. ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۵۸ - ۲۵۹
سلطان محمّد قراق .. .. .. ۲۵۲ - ۳۲۰
محمّد (مجدي) خان ترکمان ۲۵۲ - ۲۸۸ - ۲۹۶
.. .. ۳۵۳
محمّد حسين خواهر زادهٔ پهلوان دوست .. ۲۶۳
محمّد قلي خان برلاس ۲۷۲ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۶
.. .. ۳۰۷ - ۳۳۶ - ۳۶۴ - ۳۵۰ - ۳۶۶
محمّد قلي شيخ کمال (کمال) .. ۲۸۰ - ۲۹۱
محمّد قلي سلطان ۲۸۶
محمّد قلي ميرزا ملازم پير محمّد خان .. ۲۸۷
محمّد قلي خان جلاير ۲۹۰
ميرمحمّد منشي ۲۹۱
خواجه محمّد امين کنگ ۲۹۱
محب علي خان (ملازم هندال ميرزا بود) ۳۱۵
محمّدخان افغان قريب شيرخان ۳۳۹ ، ۳۴۰
محمّد امين ديوانه .. ۳۴۲ (شف الف)
ميرمحسن داعي ۳۴۲
مولانا محمد قرغلي (پيرعلي) .. ۳۵۹
مخدومه سلطان بيگم (قراگوزبيگم) زوجهٔ ميرشيخ
ميرزا ۸۶
مخلص قديزي (سرايندهٔ) ۲۸۱
مريم مکاني (حميدهٔ بانو بيگم) والدهٔ اکبرپادشاه ۱۰
۱۴ - ۹۹ - ۳۳ - ۴۵ - ۶۵ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۳
۱۸۴ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۱۶ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲
۲۴۴ - ۲۴۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۱۵ (شف حاء)

مریم مادر عیسی عم بنت عمران .. ۶۵
سلطان مراد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا ۸۳
ملّا مرشد باباري ۱۳
مرغوب غلام سلطان ابراهیم ۱۰۰
میر مرتضی صدر فاضل ۲۱۳
میرزا مراد (شاهزاده) پسر شاه جهانگیر ۲۱۸
.. .. ۲۲۹ - ۲۲۱ - ۲۳۶ - ۲۳۹
مراد خواجه ۳۵۷
سلطان مسعود میرزا عمزادهٔ بابر شاه .. ۸۸
مست علي قورچي ۳۰۵
خواجه مسافري ۳۶۹
مولانا مسعود حصاري ۳۶۸
مشایخ قصبهٔ شماسي ۲۲۰
مصطفی رومي ۲۰۸
مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ ۲۴۶ - ۲۴۶
۲۵۷ - ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵
۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۵
.. .. ۲۹۶ - ۳۴۲ - ۳۵۰ - ۳۶۶
مظفّر شاه (سابق) ۷۹
مظفّر حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا ۹۰
سلطان مظفّر .. .. .. ۱۲۷ - ۱۳۲
مظفّر ترکمان ملازم همایون ۱۷۰
مظفّر ترنچي (این را سکندر نوشته) .. ۱۹۷
.. .. (شف سین)
مظفّر کوکهٔ میرزا عسکري .. ۲۴۹ - ۲۵۰
خواجه معظم (سلطان) برادر مادری مریم مکاني ۱۴
۳۵ - ۶۹۱ - ۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۳ - ۲۴۵
۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۸۴ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۲
.. .. .. ۳۴۴ - ۳۴۸ - ۳۵۰
معروف قرملي .. .. ۱۰۰ - ۱۱۲
معصومه سلطان بنگم همشیرهٔ همایون زوجهٔ محمّد زمان
.. .. .. میرزا ۱۴۹
معزّالدّین حسین امیر هرات ۲۱۲
خواجه معین (میر معین) .. ۲۵۳ - ۳۴۲
معین خان فرغودي ۳۴۲
مغل خان بن الغبیگ خان .. ۴۹ - ۶۰
قوم مغل (مغلان) (مغول) (الوس مغل خان) ۶۲
۶۴ - ۶۷ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۶ - ۱۰۷ (شف الف)
مغل بیگ ۱۴۹
مغل قانچي ۳۰۵
محمّد مقیم پسر ذوالنّون ارغون .. ۸۹ - ۹۱
میرزا مقیم مخاطب به خرسان خان ملازم سلطان بهادر
.. .. ۱۲۱
مقیم (بیگ) (کوکه) .. ۱۶۶ - ۲۴۵ - ۲۹۶ - ۳۰۰
مقصود میرزا اخته بیگي ۲۱۹ - ۲۲۹ - ۲۸۱
خواجه مقصود هروي ۲۲۲
درویش مقصود بنگالي ۲۲۲
مقیم خان .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۳۵۴
حافظ مقصود ۲۶۸
خواجه مقصود علي ۲۸۶
مقصود قورچي ۳۰۷
مُقري مسکین مؤذّن ۳۶۳
مکران بن تنبال ۵۸
مکن ولد حسن ۱۰۳
ملّوخان (حاکم هند بوقت تیمور) .. ۹۷
ملک داد کوراني .. .. ۱۰۷ - ۱۱۱

ملّوخان مندوواني ملقّب به قادرشاه ۱۳۳ - ۱۴۱

.. .. .. ه. (شف قاف)

ملک محمّد ملازم حاکم تلّبه ۲۵۸

ملک‌علي پنجشيري ۲۷۴

ملک محمّد مندرهوري .. .. ۳۰۷ - ۳۲۰

ملک سنگي ۳۲۱

ملک مختار ۳۴۲

منکلي خواجه بن تيمور تاش .. ۴۹ - ۶۳

منکلي‌خان بن يادگار خان .. ۴۹ - ۶۴

منسي (منسک) بن يافث ۵۸

منولون زوجهٔ دوتمين ۶۷

منکوقاآن بن‌تولي‌خان بن چنگيز خان .. ۷۶

شاه منصور شاه ايران ۷۹

منوچهر ميرزا بن سلطان محمّد ميرزا .. ۸۲

شاه منصور برادر خاوس خان ۹۲

امير شاه منصور برلاس ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸

منجّم اديسه ۱۴۸

منعم خان ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۱ - ۲۴۳ - ۲۵۳ - ۶۷۲

۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱

۳۹۲ - ۳۰۲ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۳

.. .. .. ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۴۰ - ۳۶۳

منوّر بيگ پسر نور بيگ ۲۳۴

مؤلّف نفايس‌المآثر ۵۴

موسيٰ عم ۵۷

موالکن بن‌چغتاي .. ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۶

مومن لنگه .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸

مويه بيگ .. .. ۱۵۱ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۴۵

خواجه محمّد مومن فرغوري ۳۴۸

مهلائيل بن قينان .. .. ۴۹ - ۵۴ - ۵۵

مهابيو ۵۱

مهرنوش مادر سلطان محمد ۸۳

مهربانو بيگم خواهر ناصر ميرزا ۸۶

مهرنگار خانم خالزادهٔ بابر پادشاه .. ۹۰

سيد مهدي خواجه ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴

.. .. ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۷

مهدي‌سلطان پدر عادل‌سلطان ۱۰۷

مهدي قاسم خان .. ۱۹۰ (شف قاف)

مهتر خان خزينه‌دار .. .. ۲۴۴ - ۳۹۴

مهدي خان (سلطان) .. .. ۲۶۲ - ۲۷۵

حافظ مهري ۲۸۱

مهتر مکاهي فرحت خان .. ۲۹۷ (شف فاء)

قبيلهٔ مهمند ۳۱۳

ميرزا ميران شاه (جلال‌الدين) بن تيمور ۳۸ - ۸۱

.. .. ۸۲ - ۲۱۹

خواجه مير ميران صدر .. ۹۶ - ۱۰۱

ميرزا بيگ ترخان (بارچ) .. .. ۹۶ - ۲۴۴

خواجه شاه مير حسين .. ۱۰۴ (شف شين)

ميدني راي ۱۱۲

ميرزا خان خانخانان بن بيرام خان ۱۱۸

ميران محمد شاه (محمد فاروقي) ملازم سلطان بهادر

.. .. ۱۳۲ - ۱۴۵

شيخ ميرک (ملازم شاه حسين) از اولاد شيخ پيران

.. .. ۱۷۳ - ۲۰۶

مير علي بلوچ ۲۳۶

ميرزا بيگ برلاس .. .. .. ۲۵۲ - ۲۶۸

ميرزا قلي جلاير ۲۵۲

میرزا قلي برادر حيدر محمد خان .. ۲۵۲ - ۲۹۷
میرزا بیگ ملازم میرزا کامران ۲۶۸
ملّا میر کتابدار ۲۶۱
خواجه میرزا بیگ دیوان .. .. ۲۸۶ - ۲۹۲

* حرف نون *

ناصر میرزا برادر بابر شاه .. ۸۵ - ۸۶ - ۹۱
سلطان ناصرالدین ۱۱۲
نازک شاه (در کشمیر) .. .. ۱۹۷ - ۱۹۸
خواجه ناصرالدّین علي مستوفي ۲۹۱
ناصرقلي .. .. .. ۳۱۵ - ۳۶۰
نجم بیگ ۹۱
میرزا نجات .. .. .. ۲۹۷ - ۳۵۲
ندیم کرکه شورهر فخرنسا انگه .. ۴۰۵ - ۱۹۱
.. .. ۲۵۹ - ۲۶۱
نزیت هاؤ ۱۰۶
نرسنگبد یو چوهان ۱۰۶
قوم نصاری ۵۰۶
نصیر خان نوحاني .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۴۷
نصرت شاه والیٔ بنگاله ۱۱۴
نصیب شاه والیٔ بنگاله .. ۱۴۸ - ۱۵۱
نصیب رمّال ۲۷۸
نصیب خان افغان پنج بیّه .. ۳۴۳ - ۳۴۴ + ۳۴۵
نظام خان (حاکم بیانه) .. ۱۰۴ + ۱۰۴ - ۱۰۷
خواجه نظام‌الدّین علي خلیفه .. ۱۰۷ - ۱۱۹
.. .. (شیخ خانه)
نظام‌الملک حاکم دکن ۱۴۶
میرزا نظر ۱۵۴
میر نظر علي میر هزار تیشکاني ۲۳۶
نظر بیگ مال الگني ۲۹۹
شیخ نظامي مرحوم ۳۱۶
نظام خان پدر میارز خان ۳۳۷
نظر شیخ چولي .. .. ۳۶۴ - ۳۶۷
نکدري (قوم) .. .. ۲۰۹ - ۲۲۹
نگینه‌خانون مادر تیمور صاحبقران .. ۷۸
مولانا نورالدّین ترخان .. ۱۵ - ۴۷ - ۲۲۰ - ۲۲۳
نوح عم بن لمک .. ۴۹ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۷
.. .. ۵۸ - ۱۲۲
نوبه بن حام ۵۸
نورالدّین محمّد میرزا شوهر گلرنگ بیگم همشیرهٔ همایون .. .. ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۵
نور بیگ ۲۳۴
نوبه‌ي شاعر ۲۴۵
خواجه نور ۲۶۹
نورم کوکه ۳۰۳
نهال بیگ .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲
قوم نیروں .. .. ۶۷ - ۷۲
قوم نیازیان .. .. ۱۶۴ - ۳۳۶

* حرف واو *

میهروماسل .. .. .. ۴۴۴ - ۴۵۸
وزیري فرنگ امیرالامرای بتادر ۱۴۵
وقاص سلطان بلخي ۲۸۸
میتر وکیله (وکیل) .. .. ۴۴۴ - ۴۵۸
سلطان ولد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳
امیر ولي (علي) خازن (بیگ) ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۲۶۸ - ۳۳۳ - ۳۴۴ - ۳۴۷ (شف عین)
ولي شرمل ۹۶

ولي خوب ميرزا ۱۳۴
واد بيگ ايلچيء شاه طهماسپ .. ۲۵۹ - ۲۵۶
واد قاسم بيگ ۲۵۲
شاه ولي اغلمه .. ۳۵۲ (شف شين)
ويس خان بن شيرعلي خان اوغلان .. ۸۶
سلطان ويس .. ۹۲ - ۱۱۳ - ۱۱۵
ويس سلطان ۲۱۳
ويس بيگ قبچاق .. .. .. ۲۷۸ - ۲۹۲
امير ويسي ۳۵۹

ه حرف هاء ه

هايبل پسر آدم عم ۵۳
هاله زميندار ۱۷۸
هاشم بيگ ملازم يادگار ناصر ميرزا ۱۷۸ - ۲۰۱
ملک هاتي بلوچ ۲۰۲
خواجه هجريء جامي ۱۷۴
هرامسه ۵۶
هرمس بابلي ۵۶
هرمس مصري ۵۶
قوم هزاره .. .. .. ۱۲۶ - ۲۰۹ - ۲۲۵
۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۳ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۸۴ - ۲۸۵
۲۹۳ - ۳۰۱ (شف هزارجات در منظر دوم)
هلاکو خان .. .. .. ۵۵ - ۷۶
هلپاک سلطان ۳۳۵
ابوالنصر نصيرالدين محمّد همايون پادشاه جهانباني
جنّت آشياني ۱۰ - ۱۳ - ۲۰ - ۲۵ - ۴۱
۴۰ - ۴۲ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۹۲ - ۹۳
۹۴ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵
۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵
۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۳ - ۱۴۵
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷
۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۶
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۶ - ۱۹۶ - ۱۹۷
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۳
۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۸
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۶
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳
۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲
۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - صحر ۲۸۰
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ ، ۲۸۷
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳
۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۱
۳۳۲ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۳
۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵
۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸

میرحمهٔ ۴۰۷
هند بن حام ۵۸
امیرهندو بیگ ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۰۸
۱۲۷ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳
.. .. ۱۵۱ - ۴۵۳ - ۳۵۹
میرزا هندال پسر بابر پادشاه ۹۳ - ۹۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴
۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۳۵ - ۱۴۹
۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷
۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱
۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱
۲۳۷ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۳۹
۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰
۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷
۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۷
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۲
قوم هندوان ۲۸۳
هیبت برادر غرغاشی ۷۷
هیبت خان نیازی .. .. .. ۱۵۲ - ۳۳۶
هیمو بقّال (راجه بکرماجیت) ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹
.. .. ۳۴۰

* حرف یاء *

میر یار محمّد غزنوی پدر شمس‌الدّین محمّد اتکه خان ۱۴
.. .. ۱۴
یافث (ابوالتّرک الرّنجه خان) بن نوح عم ۳۹
.. .. ۵۷ - ۵۸ - ۵۹
یارج بن یافث ۵۹
یادگار محمّد میرزا بن سلطان محمّد میرزا بن بایسنغر
میرزا بن شاهرخ میرزا ۸۳
یادگار سلطان بیگم دختر عمر شیخ .. ۸۶
یادگار نغانی .. .. .. ۱۱۳ - ۱۲۷
یادگار ناصر میرزا (ابن عم همایون) ۱۲۴ - ۱۲۹
۱۳۴ - ۱۴۰ - ۱۴۶ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۶
۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳
۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۹۵
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۴۸
.. .. .. ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۷
یار علی سلطان تکلو ۲۴۸
یادگار سلطان موصلو ۲۴۹
یاسین دولت .. .. ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱
یره بن مهلائیل .. .. .. ۴۹ - ۵۵
یسومنکا بن چغتای ۷۲
یعقوب بیگ ۱۳۹
یعقوب میرزا نغانی ۲۱۸
یعقوب (دیگر) ۲۲۳
یغن بن سام ۵۸
یادوز بن منکلی خواجه .. ۴۹ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵
یادوز خان بن آچی‌خان .. .. ۴۹ - ۶۱
یولدوز بن اغور خان ۶۰
یوسفی سالجی بن الانقوا ۶۶
یونس خان .. .. .. ۸۳ - ۸۴ - ۸۶
قوم یوسف زئی ۶۲
امیریونس‌علی ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۵
.. .. ۲۴۵
مولانا یوسفی طبیب ۱۱۹
یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چاپوق ۱۵۳ ۵۴

یوسف محمّد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش	۱۸۷	حاجي یوسف	۳۲۵ ، ۳۳۰
استاد یوسف مودود (گوینده)	۲۴۱	یوسف آقاتاچي	۳۲۵
شیخ یوسف چرلي	۲۴۳	یوسف عم	۳۳۰
شیخ یوسف کرداني	۳۲۱	قوم یهود	۵۱۶

* تمام شد منظر اول *

LIBRARY OF THE BOMBAY BRANCH OF THE ROYAL ASIATIC SOCIETY

* منظر دوم در اسامی مواضع و قلعجات و آبها وغیره *

* حرف الف *

آس ۷۳
آلان ۷۳
آب آمریه .. .. .. ۷۳ - ۲۵۳
آذربایجان .. .. .. ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲
آدینه پور ۹۲
دارالخلافهٔ آگره (اکبرآباد) ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۲۳ - ۱۱۴ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۹۶ - ۳۳۹ .. .. ۳۴۰ - ۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۶۰ - ۳۶۱
آسیر ۱۳۲
قلعهٔ آسیر ۱۳۲
برج آجهٔ حصار قندهار .. ۲۲۹ - ۲۳۱
آب دره ۲۶۰
آب تنگی (بنگی) .. .. ۲۷۶ - ۲۹۹
آب باران .. .. .. ۲۹۵ - ۳۱۱
کوهٔ ابو قبیس ۵۳
ابهر ۲۱۶
ابرار (بانگی) .. .. .. ۸۰ - ۸۵
اتاوه .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۶۱
اجین .. .. .. ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲
آجه .. .. .. ۱۳۵ - ۱۷۲ - ۱۷۹
احمد آباد .. ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳
اخسی (اخسیکت) .. .. ۸۵ - ۸۷ - ۸۸
امیر خلیلان ۲۹۹
ادیسه ۱۳۸
کوهٔ فرتاق ۶۰
ارکنهٔ قرن .. .. ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۸
اردبیل .. .. .. ۲۱۹ - ۲۲۰
آب ارغنداب .. .. ۲۲۹ - ۲۳۶
ارغندی ۲۴۳
آرزو باغ (درکابل) ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۳۰۵
مدینهٔ اسکندریه ۵۶
اسفره ۸۵
استرغج ۸۹
اسابل ۱۳۳
اسفرین ۲۱۳
استالف (کوهٔ استالف) .. ۲۶۸ - ۲۸۶
اشکمش .. .. ۲۵۲ - ۲۸۲ - ۳۵۴
اشتر کرام .. .. ۲۸۵ - ۳۰۳ - ۳۰۶
افرنج ۶۰
افغانستان .. .. .. ۱۴۹ - ۳۰۴
اقلیم چهارم ۳۶

اقليم بخيم ۸۵
الماليغ ۸۵
المالغ ۸۵
الاغ ۸۹
الزر .. .. ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۲
الشگ چالک ۲۷۳
الشگ قلجايان ۳۷۶
حصار امركوت .. ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۲ - ۱۸۳
انكوزيه ۸۰
ولايت اندجان .. .. ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۸
قلعهٔ اندجان ۸۷
اينالله ۹۳
اندركول ۱۹۷
اندراب .. ۲۵۱ - ۲۶۰ - ۲۷۶ - ۲۸۶ - ۳۰۰
.. .. ۳۰۲ - ۳۵۳
قلعهٔ اندراب ۳۷۵
اندخود ۳۳۵
اوز جند (اوزگند) .. .. .. ۸۳ - ۸۷
اوش ۸۵
اوزبكيه ۸۸
ولايت اوده .. ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۳۶ - ۴۴۸ - ۴۵۳
قلعهٔ اوك ۴۰۵
اهرام مصري (يعني بناهاي چندكه درمصراست) ۵۹
ايران .. ۶۰ - ۶۱ - ۷۳ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۱
۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۲۷ - ۲۵۳ - ۲۶۵
.. .. ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵
زمين ايغور (باشد ايغور) .. .. ۶۳ - ۷۵
ايرج ۱۱۲
آب ايستادة ۲۳۱
ايبك .. ۲۷۱ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۱
قلعهٔ ايبك ۲۸۷

● حرف باء ●

شهر بابل .. .. .. ۵۲ - ۵۴
بادام چشمه ۹۱
بادغيز .. .. ۹۲ - ۲۱۱
باغ وفا ۹۳
بلوي .. .. ۱۱۲ - ۲۰۰
باغ خواجه دوست سنشي ۱۶۲
باغ خواجه غازي ۱۶۲
باغ شامي (در هرات) ۲۱۲
باخرز ۲۱۳
باغ مراد هرات ۲۱۳
باغ خوابان هرات ۲۱۳
باغ زاغان هرات ۲۱۴
باغ جلال‌الدّين ۲۳۱
باغ فردوس مكاني بابرشاه ۲۳۸
باباحسن ابدال .. .. ۲۳۲ (شف حاشيه)
باغ علي قلي اندرابي ۲۵۱
بدخشان .. ۲۵۵ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۲۹۷ - ۳۰۰
باغ خسرو شاه ۲۶۰
باغ قرچه خان ۲۶۲
باغ ديوان خانه ۲۶۶
باغ بنفشه ۲۶۲
بازارک ۲۷۵
بادام دره ۲۸۱
باغ صفا ۳۲۱

بازار دربانی ۳۶۰
بجوڑ ۹۲
قلعۂ بجور ۹۲
بدخشان ۷۵ - ۸۲ - ۸۵ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۷
۹۸ - ۹۹ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۶ - ۱۱۵ - ۱۲۶
۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۳۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۲۳ - ۲۳۶
۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳
۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹
۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶
۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۹۱
بداون ۳۵۳
قلعۂ بداون ۳۵۳
آب برهان پور ۱۴۲
بروچ .. .. ۱۴۲ - ۱۴۱
پروندہ .. .. ۱۴۲ - ۱۴۱
برهانپور .. .. ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۸۶
بساور ۱۰۶
قلعۂ بست .. .. ۲۰۴ - ۲۴۷ - ۲۲۸
بسطام ۲۱۵
بساط نشاط ۳۹۱
بغداد ۷۹
بقلان .. .. ۲۸۳ - ۲۸۶
ولایت بکر ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۵ - ۱۹۵ - ۲۰۲ - ۲۲۳ - ۲۵۷
.. .. ۲۵۸
قلعۂ بکر ۱۷۵
بکرام معروف به پشاور .. ۳۴۱ - ۳۵۲
بلغار .. .. ۷۳ - ۷۶
بلخ ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۲ - ۳۰۸
بلوچستان ۱۲۹
پرگنۂ بلگرام .. .. .. ۱۴۵ - ۱۴۶
کوہ بلندری ۳۰۹
بنگش .. ۹۲ - ۲۴۶ - ۲۷۴ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۲۳
بنگاله .. ۱۱۴ - ۱۲۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱
۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰
.. .. ۱۹۶ - ۲۲۲ - ۳۳۹ - ۳۴۰
بنارس .. .. ۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۵۴
چشمۂ بندگشا ۲۸۲
قصبۂ بن ۳۲۵
بوزی ۲۶۱
بهیره .. .. .. ۹۳ - ۹۷ - ۱۹۵
آب بهت .. .. ۹۳ - ۹۴ - ۳۱۳
بهلول پور ۹۴
ولایت بهار ۹۷ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۴۸ - ۱۵۲ - ۱۶۰
.. .. ۳۴۰
بهوجپور .. .. ۱۱۴ - ۱۲۴ - ۱۵۸ - ۱۶۳
بهیده .. .. ۱۱۴ - ۱۵۸
بیاناپور ۱۵۲
بهنگاپور ۱۶۶
کوہ بهزادی ۳۰۹
بهسود .. .. ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۲۱
بیت المقدّس ۵۳
بیمغان ۸۹
بیک‌نوت ۸۹

قلعهٔ بیانه .. ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۵ - ۳۵۴
ولایت بیانه ۴۰۳ ، ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۲۵ ،
.. .. ۴۲۹ - ۳۳۹ - ۳۵۱ ، ۳۵۴
بیجاگڈھ ۱۴۵
بیکانیر ۱۷۹
آب بیاه ۱۹۵

* حرف پے *

شهر پانی پت ۹۵
پاتر ۱۷۳
قصبهٔ پالم ۱۸۷
پلی منار ۲۳۷
پدلي ۱۳۴
پٹن .. .. ۱۴۱ - ۱۴۳
پٹنه .. .. ۱۴۸ - ۱۵۱
پرنیه ۱۵۲
قلعهٔ پریان (اسلام آباد) ۲۸۳
پرهاره ۳۲۷
پکلي ۱۹۹
پنجاب ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۸ ، ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۳۲۵
۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۵
.. .. ۳۵۶ - ۳۶۲ - ۳۶۶
پنوچ ۱۹۷
پنجشیر .. ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۶
آب پنجشیر ۲۸۳
پهلودي .. .. .. ۱۸۰ - ۱۸۱
پیش بالیغ ۷۵

* حرف قاف *

قاشغنده ۸۴

تاج عزّ (مخترع هما یون) ۳۶۰
تبّت .. .. ۱۶۳ - ۱۶۹
تبریز .. ۷۶ - ۸۱ - ۸۲ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳
ولایت تپري .. .. ۲۴۱ - ۲۴۹ - ۲۵۷
قلعهٔ تپري ۲۴۲
ترکستان ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۸ - ۷۲ - ۷۵
۷۹ - ۸۲ - ۸۵ - ۱۱۳ - ۱۷۷ - ۳۴۳ - ۳۴۵
تربیلهٔ ۹۲
ترمت .. .. .. ۱۵۲ - ۱۵۲
ترشیز ۲۱۳
ترت ۲۱۳
تکیهٔ چمار ۲۶۳
ولایت تنکفوت ۷۳
توران ۶۰ - ۶۷ - ۷۳ - ۷۶ - ۸۱ - ۲۵۵ - ۲۶۰

* حرف ٹے *

ولایت ٹٹیه ۱۸ - ۴۳۵ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷
۱۷۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۳۰۲ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۱

* حرف جیم *

جاجرات ۷۲
جاجنگر ۱۰۳
قلعهٔ جانپانیر .. .. ۱۳۳ - ۱۳۷ - ۱۳۸
جانپانیر ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵
ولایت جاجکان (حاجگان) ۱۷۳
جام .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵
جالندهر ۳۴۴
جهرپار ۳۱۲
جهجکتو میدنه ۲۸۷
جرفل ۱۰۶

جرم ۲۹۲

جزیرهٔ ۵۷

جسر روان ۳۶۰

جگدلیک (جگدلک) ۹۱

جلگهٔ سیاه سنگ ۲۳۱

جلال آباد (جوي شامي) ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۲۳

.. .. ۳۲۹ (شف جوي شامي)

جم ۹۱

جمّو ۳۲۶

جنگلستان جرنه ۱۴۸

کرج جرد ۹۳

جونپور ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۲۰۴ - ۲۲۶ - ۲۵۱ - ۲۵۳

.. .. .. ۲۵۴ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۳۵۶

آب جون ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۲۸ - ۱۲۳ - ۲۵۶ - ۲۶۳

.. .. ۳۵۱ - ۳۶۰

جرنه کتمه ۱۳۸

جوزفی .. .. ۱۴۷ - ۱۴۸

جوره‌پور ۱۸۱

قصبهٔ جون .. .. ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۹

جوي شامي (جلال آباد) .. ۲۰۰ - ۳۰۶

۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۲۶ (شف جلال آباد)

جوي موري .. .. .. ۲۷۲ - ۳۰۳

جو بیارهای باغ ۲۸۹

چهار کهنهٔ .. .. ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۷

باغ جهان آرا (در هرات) .. ۲۱۳ - ۲۱۴

جیلم ۹۳

جیسلمیر ۱۸۱

* حرف چ *

چاربکاران .. ۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۰۵

چپرگته ۳۳۱

چرکس ۷۶

چرخ .. .. ۱۷۵ - ۳۰۶

چشمهٔ عجیب در دامغان ۲۱۵

آب چناب .. .. ۹۳ - ۱۷۰ - ۱۷۱

قصبهٔ چندوار ۱۰۳

چندیري ۱۱۲

قلعهٔ چناوه (قلعهٔ چنار) ۴۳۳ - ۱۴۹ - ۱۵۰

.. .. ۱۵۱

قلعهٔ چندیري ۱۹۶

چرلي میدس ۱۳۳

چوسه .. .. .. ۱۶۳ - ۱۷۰

چهار باغ اندجان ۸۷

چهار باغ دار الخلافهٔ اگرو مشهور به هشت بهشت ۱۰۵

.. .. ۲۰ .. .. ۱۱۸

چهار باغ هرات ۲۱۱

چهار باغ کابل .. .. ۲۳۰ - ۲۳۶

چهار درهٔ (در قندهار) ۲۳۳

چهار باغ قندهار ۲۳۶

چهار باغ نزد جلال آباد ۳۰۸

چاک چمن .. .. .. ۷۳ - ۵۷

قلعهٔ چیکور .. ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱

چیتور .. .. ۱۳۳ - ۱۴۶ - ۱۹۶

* حرف چه *

دیار حبشه ۵۷

حجاز ۵۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۷۹

.. .. ۲۸۴ - ۳۰۸ - ۳۳۰ - ۳۶۳

حرمین شریفین ۸۰

بابا حسن ابدال .. .. ۴۳۸ (شف باء)

سرکار حصار خیروزه ۹۴ - ۱۰۲ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۵

قلعهٔ حصار ۳۵۲

شهر حلب ۸۰

حمید پور ۱۵۶

حوض عباد الملک ۱۳۴

حوض سلیمان ۲۱۸

قلعهٔ حوالیء جلاق آباد ۳۰۸

حوض مسمّن بر بالای کشتیها ۳۶۰

* حرف خاء *

خانوء (از معرکار برانه) ۱۰۲

خانپور ۱۹۹

خاک ۲۱۳

خانهٔ کان ۲۵۵

خطا (خطا) ۶۳ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۶ - ۸۰ - ۸۶

خفن ۷۳

خلافن مشهور به کرلاپ .. ۲۸۲ (شف کاف)

آب خجند (مخصوص) .. ۸۳ - ۸۵ - ۸۸

شهر خجند .. .. .. ۸۵ - ۸۸

ولایت خراسان ۱۹ - ۵۷ - ۷۳ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱

۸۹ - ۹۰ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۵ - ۱۲۱ - ۲۹۸

۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۴ - ۳۹۹ - ۳۳۵

قلعهٔ خرم‌آور ۸۲

خریه .. .. .. ۲۰۳ - ۲۱۴

خرزبیل ۲۲۰

خرقه ۲۲۳

خرگاه بر عدد بروج سپهر ۳۶۱

خلخال ۲۴۰

خلسان ۲۷۶

خلم .. .. .. ۲۸۷ - ۲۸۸

خمکان ۴۱۱

خوارزم .. .. .. ۷۵ - ۷۹ - ۹۶

خوزستان ۷۹

خوشاب .. .. ۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۹

خوست ۹۹ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۵

.. .. ۲۸۳ - ۲۹۳

خواجه خضر ۲۲۹

خواجه پشته .. .. .. ۲۶۳ - ۲۶۱

خواجه ریگ روان ۲۶۸

خواجه سواران .. .. ۲۶۸ - ۲۶۰ - ۲۶۱

خیبر .. .. ۹۲ - ۳۲۵

خیابان نزد کابل ۲۶۱

* حرف دال *

دار العرز ۹۶

داور زمین (زمین داور) ۱۶۱ - ۲۰۳ - ۲۲۹ - ۲۳۶

۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۹ - ۲۸۳

.. .. .. ۲۸۵ - ۳۳۳ - ۳۳۴

دامغان ۲۱۵

درهٔ گز .. ۸۳ (شف کاف)

درهٔ لار ۱۹۸

درسک (ورسک) .. ۲۵۳ (شف واو)

دروازهٔ طاقیه دوزان (دروازهٔ کابل) .. ۲۵۸

درهٔ قبچاق ۲۶۶

دشت نیل پر ۲۸۹

ملک دکن .. .. .. ۱۳۹ - ۱۴۶

دکه ۳۶۰
دلمو ۱۰۳
دمشق ۸۰
دنبوقه ۱۳۱
دوکي ۲۴۹
دارالملک دهلي ۵۱ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۴۶ - ۱۴۳
۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۶۶ - ۱۶۹ - ۱۵۶ - ۱۶۷
۱۶۹ - ۱۸۷ - ۲۶۲ - ۳۴۵ - ۳۴۴ - ۳۵۰ - ۳۵۱
.. ۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۵
دهرلپور .. .. ۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۱۳
ولایت دهندهیرو ۱۹۶
دهنکوه ۲۰۰
ده افغانان ۲۶۶
قلعهٔ دهلي ۳۵۱
دیارین یاطق ۷۴
دیار بکر .. .. ۷۹ - ۸۱
دیبال پور .. .. .. ۹۳ - ۱۴۰ - ۳۳۳
شهر دین پناه ۱۲۴
بندر دیب ۱۳۳ - ۲۳۴ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۵
قلعهٔ دیورول ۲۷۱

● حرف راء ●

راجوري .. .. ۱۰۰ - ۱۲۲
رایسین .. .. ۱۰۶ - ۲۳۳
قلعهٔ رایسین .. .. .. ۱۳۰ - ۲۱۶
راجوري .. .. ۲۷۰ - ۲۱۹
رستاق .. .. ۲۷۱ - ۲۹۳
قلعهٔ رنتنبهور ۱۲۸
رنتنبهور ۱۹۶
ملک روم ۶۰ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۹۵ - ۱۲۸
.. .. ۱۶۸
روس .. .. ۷۳ - ۷۹
حصار روم ۸۱
روضهٔ بابا ششپر ۲۹۱
رهتاس ۱۴۸
قلعهٔ رهتاس ۱۵۳ - ۱۵۷ - ۱۹۶ - ۳۳۶ - ۳۴۱
.. .. ۳۴۲
قصبهٔ رهتک ۱۶۷
ري ۲۱۵
ریواري ۳۳۷

● حرف زاء ●

زاوة ۲۱۳
زمزمه (زمه) .. .. ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۳۲۲
مدینهٔ زها (رها) ۵۵
زیارتگاه هرات .. .. ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۲

● حرف سین ●

سارنگپور .. .. ۱۰۶ - ۱۳۰
کوة سارنگ .. .. ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۹۷
سالمپور ۱۸۱
چشمهٔ سلوی بالق (سارونی بالق) .. ۲۱۸
کتل سامسان ۲۵۲
ساق اولنگ .. .. ۲۹۶ - ۲۹۹
سامانه .. .. ۳۵۰ - ۳۵۱
ولایت سبزوار .. .. ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۳۶
ده سبز ۳۰۷
آب سدلج مشهور باب فریدیانه .. ۱۲۵ - ۳۶۴
کوة سرندیب (قدم گاه آدم ع) ۵۳

سرچاری ۹۳

سروار ۱۱۴

سرکچ (سرکیج) .. .. ۱۳۱ - ۱۳۳

سرو ۳۸۸

سرکی دولتخان ۲۶۷

سری نگر ۱۹۹

سرای خرماه ۲۱۴

سیرخس ۲۹۳

سرخاب ۳۱۲

سفید (سفین - سیفین) ۷۳

باغ سفید هرات ۲۱۳

کوه سفیدسنگ ۳۲۸

سقلاب ۵۷

سکری (شکری - فتحپور) ۲۰۵ - ۱۰۶

.. .. .. (شف ذیل)

سکندر پور ۱۱۴

سلیکای (سیلول) .. ۶۳ (شف سیلول)

دریای سلطان پور .. .. ۱۷۰ - ۳۶۲

سلطان پور ۲۷۰

سلطانیه .. .. ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷

سلیم گذمه ۳۵۱

سمرقند ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۹۱ - ۹۲

.. .. .. ۹۹ - ۱۱۳

سمنان .. .. .. ۹۷ - ۹۶۱

سمنان ۲۲۵

سند ۵۵ - ۳۳۵ - ۶۷۱ - ۶۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵

۱۸۹ - ۲۰۰ - ۲۲۲ - ۲۵۵ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۹

.. .. ۳۴۱

آب سنده (نیلاب) ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۶

۱۷۱ - ۲۷۴ - ۱۸۵ - ۲۰۰ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۱

.. .. ۳۴۱ - ۳۴۲ (شف زین)

حصار سنبل .. .. ۱۰۰ - ۱۰۲

ولایت سنبل .. ۴۰۲ - ۴۱۹ - ۴۲۲ - ۴۲۳

.. .. ۱۶۷ - ۲۶۸ - ۱۸۵ - ۳۵۳

سنجد درو ۲۶۸

شهر سوس ۵۴

سوق الثّبانین .. .. .. ۵۷ - ۵۸

اراضی سودان ۵۷

سواسنگ ۸۹

ولایت سواد ۹۲

قلعهٔ سونکر .. .. ۱۳۳ - ۱۳۴

بندر سورت .. ۱۴۶ - ۱۴۲ - ۱۸۶

قلعهٔ سورت ۱۴۲

سورج گذمه ۱۳۸

قصبهٔ سرن پت ۱۵۶

سوزنیق ۲۱۵

جبال سوانک ۳۷۳

سهرنده ۹۸ - ۱۲۸ - ۱۶۷ - ۱۹۶ - ۲۲۳ - ۳۳۵

۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۶۶

سهسرام .. .. .. ۱۳۷ - ۱۳۸

سه کاه (سه گاه) ۲۱۴

سیاه تبریز ۲۱۹

سیلول (سلیکای) .. ۵۹ (شف سلیکای)

سیرام ۸۴

سیمرن (آب خجند) .. .. (شف خاء)

سیالکوه .. .. .. ۹۴ - ۱۷۱

قلعهٔ سیبوران ۱۷۹
سیوی ۱۸۹
قلعهٔ سیوی ۱۹۰
سیستان .. ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۲۱
سیاه سنگ ۳۰۹
سواد آب میلی سرخاب و گندمک .. ۳۱۴

• حرف شین •

شلک شام ۵۶ - ۵۷ - ۶۰ - ۷۹ - ۸۱ - ۳۰۴
شاهرخیه (فتاکت) .. ۸۴ (شف فاء)
شال .. .. ۱۹۰ - ۲۰۲ - ۲۴۱ - ۲۴۹
شاهدان .. .. .. ۲۵۳ - ۲۵۵
ممالک شرقیه .. ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۶۲
شکرتلاو ۱۳۴
دریاچهٔ شمال ۵۸
قلعهٔ شمس آباد ۱۱۲
شمله ۱۳۷
قصبهٔ شمّاسی ۲۲۰
دریاچهٔ شور .. .. ۳۱ - ۱۳۵
شورِ اندلم .. .. ۳۳۳ - ۳۳۴
باغ شهر آرا (در کابل) .. .. ۲۲۶ - ۲۳۱
شهر کهنه (در قندهار) .. ۲۲۹ - ۲۳۳
شهر بنه باغ ۲۸۱
شیراز ۷۹
شیرو ۹۲
شیرپور ۱۵۲

• حرف صاد •

صد دره ۹۹
مسجد صفا ۱۳۹
صوفی آباد ۲۱۵

• حرف ضاد •

ضحّاک ۲۵۵ - ۲۶۸ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۰

• حرف طاء •

طایقان (طالقان) ۷۳ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵
.. .. ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۳
طارم ۲۲۰
قلعهٔ طایقان ۲۲۷
آب طایقان ۲۸۰
طبل عدل ۳۶۱
شهر طرس ۲۲۹

• حرف ظاء •

قلعهٔ ظفر ۱۲۹ - ۲۰۲ - ۲۴۶ - ۲۵۳ - ۲۵۵
.. ۲۷۱ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۳

• حرف عین •

ملک عجم .. .. ۵۹ - ۶۰ - ۸۱
عراق ۱۹ - ۵۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۹ - ۱۸۸ - ۱۹۰
۱۹۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۳ - ۲۲۴
.. .. ۲۵۹ - ۲۸۳ - ۲۹۹ - ۳۱۱
عراقین ۷۱
عربیه ۸۱
عقبهٔ کشمیر ۱۷۱
عقبهٔ پنوچ ۱۹۷
کوه عقابین .. .. .. ۲۶۲ - ۲۶۳
علیکار ۳۰۷
علیشنگ ۳۰۷
عیسی خیل ۹۲

• حرف غین •

غازي پور .. .. .. ۱۰۲ - ۱۱۴
قلعهٔ مجدوبن ۹۱
غر (غرنگي) ۹۲
غزنين (غزنه) (غزني) ۱۴ - ۷۵ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۱
۹۲ - ۹۴ - ۲۰۱ - ۲۶۶ - ۲۷۵ - ۴۰۰ - ۴۲۵
۴۳۰ - ۴۳۳ - ۴۴۶ - ۴۴۹ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۳
۴۷۳ - ۴۸۳ - ۴۸۶ - ۴۹۸ - ۵۰۴ - ۵۰۷ - ۵۰۸
۵۰۹ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۲۴ - ۵۲۴ - ۵۲۳
.. .. .. ۵۳۳ - ۵۳۴
قلعهٔ غزنين ۴۵۷
غزو شيدهن ۵۰۷
غوريان ۲۱۳
غور بند (غوري) ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۹۱ - ۲۹۳
.. .. ۳۰۱ - ۲۹۶ (شف غوري)
غوري .. ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۷۶ - ۲۸۳
قلعهٔ غوري ۲۶۹

• حرف فاء •

فارس (فرس) .. .. ۵۶ - ۷۹ - ۸۵
فتحپور (سکري) .. ۱۴۱ (شف سين)
ولايت فرغانه .. .. ۸۴ - ۸۵ - ۸۸
فراه .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۸
فناکت (شاهرخيه) .. ۸۵ (شف شين)
فوشنج ۲۱۳
فيروزه کوه ۸۰
فيروز آباد .. .. .. ۴۵۶ - ۴۶۰
فيلمار فيروزه .. ۳۵۵ - ۳۶۹ (شف جاء)

• حرف قاف •

وشت قبچق ۷۳ - ۷۹ - ۸۴ - ۳۰۳ - ۳۰۵

قراقرم ۹۰
قرغز ۹۳
قراباغ ۲۶۱ - ۲۷۴ - ۲۹۱ - ۲۹۵ - ۳۰۹
قراتگين (قراتکين) .. .. ۲۸۳ - ۲۸۴
قزوين .. .. .. ۲۰۵ - ۲۱۵
قصر روان ۳۶۰
قلعت از مضافات قندهار ۸۹ - ۲۲۵ - ۲۳۱ - ۲۵۸
.. .. ۲۶۶
قلعه‌گاه ۲۲۱
قنوج ۱۴۳ - ۲۰۰ - ۱۰۲ - ۱۱۲ - ۱۳۴ - ۱۳۵
.. ۱۳۶ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۶۳ - ۱۸۵ - ۳۵۶
قندهار ۸۲ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸
۹۹ - ۱۱۴ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۵
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۳
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲
۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۲۶۶
۲۷۳ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۹ - ۳۱۱
.. .. ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۵۷
قندز (قندوز) ۸۶ - ۲۵۱ - ۳۵۳ - ۳۶۰
۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۳۱۱
.. .. ۳۱۶
قلعهٔ قندهار .. .. ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۲۹

• حرف کاف •

کاشغر ۷۵ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۱۵ - ۲۳۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵
.. .. .. ۲۹۱ - ۳۳۲

دارالملک کوٹ ۵۲ ۰ ۸۳ ۰ ۸۸ ۰ ۹۱ ۰ ۹۲ ۰ ۹۴
۹۳ ۰ ۹۷ ۰ ۹۹ ۰ ۱۰۰ ۰ ۱۰۱ ۰ ۱۰۲ ۰ ۱۰۳
۱۰۵ ۰ ۱۱۰ ۰ ۱۱۱ ۰ ۱۱۲ ۰ ۱۱۳ ۰ ۱۱۶
۱۱۸ ۰ ۱۲۴ ۰ ۱۴۳ ۰ ۱۴۴ ۰ ۱۴۵ ۰ ۱۴۶ ۰ ۱۴۹
۱۹۱ ۰ ۱۹۴ ۰ ۱۹۹ ۰ ۲۷۱ ۰ ۲۹۵ ۰ ۱۹۵
۱۹۸ ۰ ۱۹۹ ۰ ۲۰۰ ۰ ۲۰۱ ۰ ۲۰۲ ۰ ۲۲۰ ۰ ۲۲۱
۲۲۲ ۰ ۲۲۳ ۰ ۲۲۵ ۰ ۲۲۶ ۰ ۲۲۸ ۰ ۲۳۰ ۰ ۲۳۵
۲۳۵ ۰ ۲۳۶ ۰ ۲۳۷ ۰ ۲۳۸ ۰ ۲۳۹ ۰ ۲۴۰ ۰ ۲۴۵
۲۴۶ ۰ ۲۴۳ ۰ ۲۴۵ ۰ ۲۴۸ ۰ ۲۵۰ ۰ ۲۵۱
۲۵۴ ۰ ۲۵۵ ۰ ۲۵۶ ۰ ۲۵۸ ۰ ۲۵۹ ۰ ۲۶۰
۲۶۱ ۰ ۲۶۵ ۰ ۲۶۸ ۰ ۲۶۹ ۰ ۲۷۰ ۰ ۲۷۳
۲۷۵ ۰ ۲۸۲ ۰ ۲۸۳ ۰ ۲۸۵ ۰ ۲۸۸ ۰ ۲۸۹ ۰ ۲۹۰
۲۹۱ ۰ ۲۹۲ ۰ ۲۹۳ ۰ ۲۹۴ ۰ ۲۹۵ ۰ ۲۹۸ ۰ ۳۰۰
۳۰۱ ۰ ۳۰۲ ۰ ۳۰۳ ۰ ۳۰۴ ۰ ۳۰۵ ۰ ۳۰۶ ۰ ۳۰۹
۳۱۱ ۰ ۳۱۴ ۰ ۳۱۶ ۰ ۳۲۰ ۰ ۳۲۱ ۰ ۳۲۲ ۰ ۳۲۳
۳۲۴ ۰ ۳۲۵ ۰ ۳۲۶ ۰ ۳۲۷ ۰ ۳۳۱ ۰ ۳۳۳ ۰ ۳۳۴
۳۳۵ ۰ ۳۳۱ ۰ ۳۴۲ ۰ ۳۴۷ ۰ ۳۵۵ ۰ ۳۵۷
۳۶۵ ۰۰ ۵۵ ۰۰ ۰۰ ۰۰ پاسبان
۸۵ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ پالپی
۱۴۹ ۰ ۱۴۶ ۰ ۱۴۲ ۰ ۱۱۲ ۰ ۱۰۶ ۰ ۱۰۳ ۰ ۱۰۰ ۰ ۹۵
۱۹۶ ۰ ۱۵۷ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ قلعۂ پالنپور
۱۴۳ ۰ ۱۴۲ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ پالنپور
۱۴۱ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ حوض پانگریہ
۲۱۳ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ پرویز گاہ ہرات
۲۱۵ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ پانی فیروزہ (در نیشاپور)
۲۲۱ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ پارونیسرای شرق
۲۴۳ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ قلعۂ چیل
کان نقرہ ۰۰ ۰ ۰ ۰۰ ۰۰ ۲۸۳
پشت کوہ ۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۳۵۳
کتل روحانی ۰۰ ۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۲۳۰
کمل شیرغر ۰ ۰۰ ۰۰ ۰ ۲۶۰
کتل رنگ ۰ ۰۰ ۰۰ ۰ ۲۶۰
کتل منار ۰ ۰۰ ۲۶۱ - ۲۷۲ - ۲۸۵ - ۳۰۹
کتل سجاوند ۰۰ ۰ ۰۰ ۰۰ ۲۹۴
کتل ہندو کوہ ۰۰ ۲۷۰ - ۲۷۳ - ۲۸۸ - ۳۰۲
کتوں ۰۰ ۰۰ ۰ ۲۸۲
کتل اشدر کوام ۰۰ ۰ ۰۰ ۲۸۳
کتل دلوی ۰۰ ۰ ۰ ۰۰ ۲۸۹
کتل بادیج ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۲۰۴
کھوہ کوہ ۰۰ ۰۰ ۰ ۹۴ ۰ ۹۶
کوہ کرکاتی ۰۰ ۰ ۰۰ ۹۶
کیرمان ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۷۹ ۰ ۶۸
کوہ ۰۰ ۰ ۰۰ ۰۰ ۱۱۴
کرشمر ۰۰ ۰ ۰۰ ۲۱۳
کز (درۂ کز) ۰۰ ۹۲ ۰ ۲۸۹ (شف ـال)
شہر کش (ممرون بہ شہر سبز) ۷۶ ۰ ۷۷ ۷۸
کشمیر ۱۱۸ ۰ ۱۹۹ ۰ ۲۷۱ ۰ ۱۹۸ ۰ ۱۹۶
۱۹۷ ۰ ۱۹۸ ۰ ۱۹۹ ۰ ۲۴۵ ۰ ۲۸۳ ۰ ۲۸۵ ۰ ۳۲۹
۰۰ ۰ ۰۰ ۰۰ ۳۳۰
کشم ۰۰ ۲۵۳ ۰ ۲۷۱ ۰ ۲۷۳ ۰ ۲۸۰
صدیقۂ کلدنیں (صحیفۂ فلسفۂ مشرق) ۵۶
کافور ۰ ۰۰ ۰۰ ۹۳ ۰ ۳۴۲ ۰ ۳۹۷
کافرکان ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۲۵۳
کمبرہ ۹۰ ۰ ۲۵۵ ۰ ۲۶۰ ۰ ۲۸۳ ۰ ۲۸۸ ۰ ۲۹۹
کیچکبند ۰۰ ۲۳۴ ۰ ۲۳۱ ۰ ۱۳۲ ۰ ۱۳۱ ۰ ۱۰۳

قصبهٔ ننلر ۱۲۶

آب کنیاس (آب سیاه) ۲۵۸

دروزهٔ کندهاری حصار قندهار .. ۲۴۱ - ۲۴۰

کذرو نورکی .. ۳۰۰ (شب نرو)

کبدمک (گنبدمک) ۳۲۲

شهر کوژه .. .. ۵۲ - ۵۳

کوی ملنك ۹۲

کوی فتحپور (صدیر) ۱۰۶

قصبهٔ کول .. .. .. ۱۱۱ - ۱۵۳

کوآب منده‌ور ۱۳۰

کوای واوا ۲۳۶

کول چوکی ۲۵۰

کوچهٔ بند (در قندهار) ۲۲۹

کوآب (در بدخشان) ۲۵۲ - ۲۶۲ - ۲۷۸ - ۲۸۶

.. .. ۲۹۳ - ۳۱۲

آب کوکچه ۲۵۳

کوچ‌بند واخ ۲۵۹

کهت ۹۲

پرگنهٔ کهرام ۱۰۲

حصار کهندیز (کندهر) .. ۱۰۲ - ۱۰۳

کهلکام ۲۵۲

کهاور ۳۲۶

کمی ۹۲

کهلکی ۲۰۵

* حرف کاف *

ولایت گجرات ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹

۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۴۱

۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۷۳

.. .. ۱۷۷ - ۱۸۵ - ۲۴۹ - ۲۲۲ - ۳۶۳

قصبهٔ گتهی ۱۵۲

گذر پورسه .. ۲۲۲ - ۲۵۹ (شب جه)

گذر گاه (در کابل) ۳۱۴

گرجستان ۹

گردیز .. ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۲۳

ولایت گردسیر .. ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱ - ۲۲۷

گلبار (گلنار) .. .. ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۹

گنبد هرمان (گنبد اهرام مصری) ۵۶

.. .. (شب طف)

دریای گنگ ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۱۲ - ۱۱۳

۱۲۵ - ۱۶۵ - ۱۳۸ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۵ - ۱۶۳

.. .. ۲۹۹ - ۳۳۹

گنبد سفید (در قندهار) .. ۲۳۸

گوالیار .. ۹۹ - ۱۰۴ - ۱۲۲ - ۱۰۱ - ۱۸۹

حصار گوالیار .. .. ۱۰۰ - ۱۹۵ - ۳۳۹

گورکهپور ۱۳۸

گهات کریمی (گهات دریمی) ۱۳۵

* حرف لام *

لاهور ۹۳ - ۹۴ - ۱۲۵ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۴۶

۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۵ - ۲۲۲

۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۶۶

قلعهٔ لاهور ۱۲۵

آب لاهور ۱۲۰

لکهنؤ ۱۴۱

قصبهٔ لکهنور ۱۸۵

قلعهٔ لکی ۲۲۱

کوه بکه ۲۳۴

لمغان (لمغانات) .. .. ۳۰۹ - ۳۱۰

قصبهٔ لوپی ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۸

.. .. ۱۷۱ - ۲۰۱

لهرکنده (لوغ قنده) .. ۳۰۶ - ۳۱۱

لهو ۲۴۱

ه حرف میم ه

ماوراء النّهر ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲

.. ۸۸ - ۹۱ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۳۵

ماچین ۷۳

مازندران ۷۹

ولایت مالوه ۱۳۶ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۶ - ۱۳۷

.. .. ۱۸۵ - ۳۳۹

پل مالان .. .. .. ۲۴۳ - ۲۴۴

دروازهٔ مشهور قندهار ۲۵۱

ماهیسوزاره .. .. ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷

آب ماهیچوزاره ۳۲۵

ولایت ماکوت .. .. ۳۲۶ - ۳۲۷

خلعهٔ ماکوت ۳۳۶

محمود آباد .. .. ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳

محولات ۲۱۳

مدائن ۵۸

مرغغان .. .. .. ۸۵ - ۸۶

مرو ۸۶

مرغاب ۹۰

مزارات (در قندهار) ۲۲۹

بلاد مشرق .. .. .. ۵۸ - ۹۳

مشتنگ .. .. .. ۲۰۰ - ۲۹۲ - ۲۴۹

مشهد مقدّس (قدس) ۲۰۴ - ۸ - ۲۱۳ - ۲۱۱

.. .. ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳

مصر .. .. ۵۱ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۰ - ۷۹ - ۸۰

معموره ۲۳۷

دیار معرب ۸۷

مغرستان (بلاد مغرب) (معاصفا) ۶۲ - ۶۳

.. .. .. ۶۰ - ۶ - ۸۳ - ۱۰۴ - ۲۰۲

مکهٔ معظّمه .. .. ۳۰ - ۳۶۴

ملتان .. .. ۱۱۱ - ۱۷۱

قلعهٔ ملوک ۵۳

مدینهٔ منوّر (مدینة الحفاظ) ۷۰

مندرول (مندرتل) .. .. ۹۲ - ۱۴۱

منده‌کر ۷۰

منصور .. .. .. ۱۳۰ - ۱۵۱

منصور .. ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۶

قلعهٔ مانو .. .. ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۷۰

منگیر ۱۴

منا (در مکهٔ معظمه) ۲۰۰

مهابه ۲۰۰

موضع تیرگران ۱۷۱

مرک ۲۸۲

مهاوی ۲۰۰

آب مهیدری .. ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۷۰

میدان ۹۹

میوان .. ۱۰۶ - ۱۱۱ - ۱۲ - ۳۳۷ - ۳۵۱

میان دوآب .. .. ۱۰۲ - ۱۱۲

میرقبه ۲۰۹

میانه (در عراق) ۲۱۶

میرپور ۳۵۲

* حرف نون *

ناگور ۴۲۸
نارول ۱۳۷
نارنی .. .. .. ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۹
نیچ کرده ۵۳
قصبهٔ نریاله .. .. .. ۱۳۷ - ۱۴۰
نهلچهٔ منصر ۱۳۴
نعمان ۲۳۳
نغر ۳۳۴
نمازگاه اندجان ۸۷
نورکل (کنور نورکل) .. ۴۲ (شف کاف)
ولایت نریساری .. .. .. ۱۳۴ - ۱۳۹
نوشهره .. .. .. ۲۷۱ - ۲۷۶
نهشهر .. .. .. ۸۴ - ۲۱۵
نور ۹۳
نیلاب سپیک ۱۳۳
نیلک نیمروز ۲۶۰
نیلاب (آب سند) .. ۳۱۰ - ۳۱۲ (شف سین)
نرمتی نیک‌نیار ۳۶۲

* حرف واو *

واسل پور ۱۷۹
ورسک (درسک) .. ۴۲ (شف دال)
ورقرا (در قرا) ۲۳۳
ولایت مالغیر .. .. .. ۲۷۹ - ۲۸۳

* حرف هاء *

هالول (هلول) .. .. ۱۳۷ - ۱۳۹
هیدپور ۲۹۵
هرات (هری) .. ۹۰ - ۱۲۱ - ۲۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۹
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۱۳ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۸۷
.. .. ۳۱۳ - ۳۱۰
ولایت هروزر ۱۲۶
قصبهٔ هرمانه .. .. ۳۳۷ - ۳۴۳ - ۳۶۷
مزار جات ۹۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳ ۲۶۸ (شف هزر)
.. .. .. درمنظر نول)
مزارچهٔ سلطان مسعودی ۱۰۱
آب هلمند (هیرمند) .. .. ۲۰۳ - ۲۹۹
هندوستان ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۲
۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۷ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۸
۸۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸
۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۱
۱۲۳ - ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۴۳ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۳
۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۹۵ - ۱۹۱ - ۱۹۹
۲۱۶ - ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۲۴۹ - ۲۸۴ - ۲۸۵ ۲۸۷
۲۹۰ - ۲۹۹ - ۳۰۹ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۳
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۳۴
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۵
۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۵۹
هفتوکرو .. .. .. ۹۰ - ۲۷۰
سرکار هندیه ۱۳۱
هروال ۱۴۹
هیرو پور ۱۹۶

* حرف یاء *

یاکی ۸۵
یارکند ۱۹۵
دروازهٔ یارک یاپل ۲۶۲

بی چادر چشمه	۲۶۶	برج چالاب	۲۸۴ - ۲۸۹
بی فتح علی	۲۶۳	بکه برلاس	۲۹۸
بی لاجوی بیگ	۲۶۳	بوران	۲۲ - ۲۳

* تمام شد *

00055953

Digitized with financial assistance from

on 07 January, 2017